

سلسله‌های اسلامی

راهنمای گاهشماری و تبارشناسی

ادموند کلیفورد باسورث

ترجمه: دکتر فریدون بدره‌ای

tarikhema.org



مرکز پژوهش‌های اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

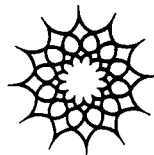
سلسله های اسلامی

نوشته

کلیفورد ادmond بوسورث

ترجمه

فریدون بدره ای



موسسه مطالعات و تحقیقات فزنی (پژوهشگاه)

تهران: ۱۳۷۱

موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

وابسته

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

سلسله‌های اسلامی

شماره: ۶۷۹

طرح روی جلد: قباد شیوا

ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی

تاریخ انتشار: ۱۳۷۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: آرین

لیتوگرافی: پیچاز

بها: ۲۵۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ

باسورث، کلیفورد ادmond.

Bosworth, Clifford Edmond

سلسله‌های اسلامی /

۱. کشورهای اسلامی - شاعران و فرمانروایان - نسبتنامه

۲. کشورهای اسلامی - تاریخ الف. بدره‌ای. فریدون، ۱۳۱۵ -

مترجم. ب. عنوان

۹۰۹

DS

فهرست مطالب

۴-۱	پیشگفتار مترجم
۱۶-۵	مقدمه مؤلف

فصل اول : خلفاء ۱۷-۳۰

خلفای راشدین ۱۸- خلفای اموی ۲۰- خلفای عباسی ۲۳

فصل دوم : اسپانیا و شمال افریقا ۳۱-۷۴

امویان اسپانیا ۳۲- ملوک الطوائف در اسپانیا قرن یازدهم ۳۶- نصیریان یا بنو الاحمر ۴۲- ادریسیان و ادریسیه یا اداره ۴۵- رستمیان ۴۸- بنی اغلب یا اغالبه ۵۱- بنی زیری و بنی حماد ۵۳- مرابطون ۵۶- مرینیان و وطاسیان ۵۹- حفصیان یا حفصیون ۶۳- شرفای مراکش ۶۷- سنوسیان یا سنوسییه ۷۲

فصل سوم : هلال خصیب : مصر ، شام و عراق ۷۵-۱۱۴

بنی طولون ۷۶- اخشیدییه یا آل اخشید ۷۹- فاطمیان ۸۱- حمدانیان ۸۵- بنی مزید ۸۸- مروانیان ۹۱- بنی عقیل ۹۴- آل مرداس یا بنی مرداس ۹۷- ایوبیان ۹۹- ممالیک ۱۰۵- سلسله محمد علی پاشا ۱۱۱

فصل چهارم : شبه جزیره عربستان ۱۱۵-۱۳۴

قرامطه یا قمرمطیان ۱۱۶- امامان زیدی یمن یا بنی رسی ۱۱۸- صلیحیون ۱۲۲- رسولیان یا بنی رسول ۱۲۴- آل بوسعید : سلاطین مسقط و سپس زنگبار ۱۲۷- آل سعود یا وهابیه ۱۳۱

فصل پنجم : ایران زمین و قفقاز پیش از سلجوقیان ۱۳۵-۱۷۶

باوندیان یا آل باوند ۱۳۶- آل مسافریا سالاریان یا کنگریان ۱۴۰- روادیان
 ۱۴۳- شدادیان ۱۴۵- زیاریان ۱۴۸- بوئیان یا آل بویه ۱۵۰- بنی کاکویه ۱۵۵-
 طاهریان ۱۵۷- سامانیان ۱۵۹- صفاریان ۱۶۲- خوارزمشاهیان ۱۶۷- آل
 افراسیاب یا قراخانیان یا ایلک خانیان ۱۷۱

فصل ششم : سلجوقیان و اتابکان ۱۷۷-۱۹۶

سلجوقیان ۱۷۸- امرای ارتقی یا ارتقیه ۱۸۴- زنکیان یا اتابکان زنگی
 ۱۸۷- ایلدگزیان یا اتابکان ایلدگزی یا اتابکان آذربایجان ۱۹۰- سلغوریان یا اتابکان
 سلغری یا اتابکان فارس ۱۹۲- اسماعیلیان یا فدائیان یا حشیشیه ۱۹۴

فصل هفتم : آسیای صغیر و ترکان ۱۹۷-۲۱۴

سلجوقیان روم ۱۹۸- دانشمندیه ۲۰۲- قرامانیان یا بنوقرامان ۲۰۵-
 سلاطین عثمانی ۲۰۸

فصل هشتم : مغولان یا چنگیزیان ۲۱۵-۲۴۰

مغولان یا چنگیزیان ۲۱۶- خان‌های بزرگ مغول، اعقاب اوگتای و تولوی
 ۲۲۰- جنغالیان : اعقاب جنغای ۲۲۳- ایلخانان یا ایلخانیان اعقاب هولاکو خان
 ۲۲۶- خانهای اردوی زرین : اعقاب جوچی ۲۲۹- شیبانیان : اعقاب جوچی ۲۳۴-
 گرای خانهای کریمه : اعقاب جوچی ۲۳۶

فصل نهم : ایران بعد از مغولان ۲۴۱-۲۶۶

آل مظفر یا مظفریان ۲۴۲- آل جلایر یا جلایریان ۲۴۴- تیموریان ۲۴۶
 ترکمانان قراقویونلو ۲۵۰- ترکمانان آق‌قویونلو ۲۵۲- صفویان ۲۵۵- افشاریه
 ۲۵۹- زندیه ۲۶۲- قاجاریه ۲۶۴

فصل دهم : افغانستان و هند ۲۶۷-۳۱۲

غزنویان ۲۶۸- غوریان ۲۷۱- سلاطین دهلی ۲۷۴- سلاطین بنگاله (بنگال)
 ۲۸۳- سلاطین کشمیر ۲۸۷- سلاطین گجرات ۲۹۱- سلاطین شرقی جونپور ۲۹۴-
 سلاطین مالوا ۲۹۶- سلاطین بهمنی و جانشینان آنها ۲۹۸- سلاطین فادوقی خاندش ۳۰۲
 شاهان مغول هند ۳۰۵- پادشاهان افغانستان ۳۱۰
 فهرست ها ۳۱۳

پیشگفتار مترجم

کتاب *The Islamic Dynasties* اثر سی. ای. بوسورث* که ترجمه پارسی آن اینک تحت عنوان «سلسله‌های اسلامی»، از نظر خوانندگان می‌گذرد، می‌تواند یک کتاب مراجعه کوچک در زمینه تاریخ اسلام به شمار آید، و مراد من از کتاب مراجعه، آن‌چنان کتابی است که فرنگی‌ها بدان کتاب فرانس می‌گویند، و تفاوت چنین کتابی با کتابهای معمولی که درباره تاریخ کشورهای اسلامی نوشته شده است در این است که این کتاب، و اصولاً همه کتابهای مراجعه، برای آن نیست که خواننده از آغاز تا انجام آن را یکباره مطالعه کند، بلکه برای آن است که برای رفع احتیاجات فوری خود بدان مراجعه کند، و جواب پرسش یا مشکل خود را در آن بیابد، و به این ترتیب، با صرف مقدار ناچیزی از وقت به آنچه می‌خواهد برسد. مثلاً اگر خواننده‌ای در ضمن مطالعات خویش به نام *ادارسه برمی‌خورد*، و تصادفاً نمی‌داند اینان چه کسانی بوده‌اند، با استفاده از فهرست مندرجات یا اعلام این کتاب می‌تواند بلافاصله این سلسله را بیابد، و از زمان حکومت، قلمرو حکومت، و نام حکمرانان آن اطلاعات مختصری به دست آورد. یا اگر محقق در هنگام نوشتن مقاله‌ای یا کتابی در زمینه‌های تاریخی احتیاج دارد که مثلاً زمان سلطنت فلان پادشاه سلجوقی را ذکر کند، و مراجعه به تواریخ آن عهد مدتی وقت او را می‌گیرد، خیلی آسان می‌تواند بدین کتاب مراجعه کند، و مطلوب خویش را بیابد. در حقیقت کتاب سلسله‌های اسلامی از زمره کتب مراجعه‌ای است که فرنگیان بدان *handbook* می‌گویند، و ظاهراً باید در فارسی از آن به «کتاب دستی»، یا «کتاب دم دستی» تعبیر کرد.

* C. E. Bosworth, *The Islamic Dynasties: a Chronological and Genealogical Survey*. Edinburgh, 1967.

متأسفانه در کشور ما قدر و قیمت و اهمیت این گونه کتب مراجعه ، و بلکه انواع دیگر کتب مراجعه ، زیاد دانسته نیست ، و با آنکه در قدیم به این گونه کتب اهمیت فراوان می‌داده‌اند ، و انواع مختلف کتب طبقات و کشف‌ها ، و کشف‌ها و فهرست‌ها مبین توجه به این مسئله است ، ولی در دوره‌های اخیر چندان توجهی بدین نکته نشده، و با آنکه در کتب فرنگی از احصاء العلوم فارابی به‌عنوان یکی از قدیمترین دائرةالمعارفهای جهان نام برده شده ، ما تا چند سال پیش هنوز يك دائرةالمعارف معتبر به‌فارسی نداشتیم، و هنوز هم در قیاس با دائرةالمعارف بریتانیکا، و امریکانا، و بروکهاوس و غیره نداریم .

باری، واقف نبودن به اهمیت این گونه کتب در مطالعه و تحقیق سبب شده‌است که نه تنها ما خود به تالیفی در این باره نپرداخته‌ایم ، بلکه به ترجمه آثاری هم که فرنگیان، که ضرورت این کار را تشخیص داده بوده‌اند، نوشته‌اند توجهی نکرده‌ایم، و تازه وقتی هم کسی بدین کار دست یازیده ، چون قدر و قیمت این گونه کتب در نزد محققان و دانشمندان و خلاصه طبقه کتابخوان ما معلوم نبوده ، و از کتاب توقی دیگر داشته‌اند، کتاب رونقی نگرفته و در بوتۀ فراموشی افتاده است . کتاب طبقات سلاطین اسلام نوشته استانلی لین‌پول ، ترجمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی از این زمره است، که یاد دارم زمانی آن را در کنار خیابانها ریخته بودند و به‌ثمن بخش می‌فروختند و کسی نمی‌خرید. ولی خدای را سپاس، که بالاخره قدر آن شناخته شد، و به‌جلد زر کوب بیاراستندش ، و به‌قیمتهای گزاف فروختند . و اینک چون ورق زر نایاب و گرانقدر است .

به‌هر تقدیر ، غرض از آوردن این سخنان آن است که خواننده این کتاب نباید گمان برد که تاریخ پیوسته‌ای از سلسله‌های اسلامی را در این کتاب می‌خواند، زیرا غرض اصلی از تألیف آن هرگز این نبوده‌است، بلکه مؤلف دانشمند آن می‌خواسته است يك کتاب مراجعه کوچک برای محققان و طلاب تاریخ اسلام فراهم آورد ، و چنانکه در مقدمه فاضلانۀ خود نیز متذکر شده است ، کار وی در این زمینه بدون پشاهنگ نیست و کتب معتبر دیگری در این باب نوشته شده که اکنون نایاب، و از دسترس همگان بیرون است، و کتاب وی گرچه از لحاظ وسعت، بدون تردید هرگز به پای اثر شگرف زامباور به نام **معجم الانساب** نمی‌رسد، ولی در محدوده خود شاید از آن دقیق‌تر و صحیح‌تر باشد، خاصه که برای هر سلسله شرح موجزی از چگونگی برآمدن و افول آن نوشته شده، و مؤلف که خود از محققان بنام تاریخ اسلامی، و از استادان دانشگاه منچستر است ، با تحقیقات و آثار جدیدی که توسط دانشمندان کشورهای مختلف نوشته شده‌آشنایی داشته، و نتایج این تحقیقات را در روشن‌ساختن

نکات تاریک تاریخ سلسله‌های اسلامی به کار گرفته است. از همین مؤلف آثار بسیار در تاریخ ایران و اسلام به چاپ رسیده که به نظر ما یکی از معتبرترین آنها تاریخ غزنویان^۱ اوست که جا دارد هر چه زودتر به زبان فارسی درآید، و دیگر فصل دویست و سه صفحه‌ای او در جلد پنجم تاریخ ایران کیمبریج^۲ به نام «تاریخ سیاسی و سلسله‌ای ایرانزمین» است.*

در ترجمه کتاب، چنانکه شیوه کار این مترجم است، همه‌جا دقیقاً از مؤلف پیروی شده و در ضبط و ثبت اسامی شاهان نیز، با آنکه گاهی روش مؤلف، برای مترجم و در نتیجه برای خواننده ایرانی نیز نامأنوس بوده، اصالت متن حفظ شده، و تنها در یک مورد از این قاعده سر باز زده شده است، و آن نامهای مغولی و ترکی است که متأسفانه محدودیتهای ناشی از خط فارسی اجازه نداد که ضبطهای اصیل مؤلف را که با زحمت زیاد تلفظ اسمهای ترکی و مغولی را، چنانکه در اصل تلفظ می‌شده، ضبط نموده در فارسی منعکس سازیم، و لذا، تا آنجا که مقدور و مأنوس ذهن بود همان ضبطهای متداول در تواریخ فارسی را آوردیم.

در نقل اسمها از صورت لاتینی به فارسی کوشش فراوان شد که ابوحامدی، ابوحمیدویا حمداللهی، حامدالله نشود، اما از آنجا که امکان لغزش چشم در رؤیت این

1. C. E. Bosworth, *The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran 994-1040*. Edinburgh, 1963.
 2. *The Cambridge History of Iran*, vol. v : *The Saljuq and Mongol Periods*. Cambridge, 1968.
- از آثار دیگر مؤلف کتب و مقالات زیر را که همه در تاریخ ایران است می‌توان ذکر کرد :
- 1- Bosworth, C. E. "Ghaznavid military organisation." *Der Islam*, vol. xxxvi. 1960.
 - 2- "The early Islamic history of Ghūr" *Central Asiatic Journal*, vol. VI. 1961.
 - 3- "The imperial policy of the early Ghaznavids." *Islamic Studies, Journal of the Central Institute of Islamic Research*, vol. 1. no. 3. 1962.
 - 4- "Early Sources for the history of the first four Ghaznavid Sultans (977-1041)." *Islamic Quarterly*, vol VII. 1963.
 - 5- "On the Chronology of the Ziyarids in Gurgān and Tabaristān." *Der Islam*, vol XL. 1964.
 - 6- "Ghazna." and "Ghūrids" *Encyclopaedia of Islam*. 2nd ed. Leiden, London. 1960 - .

همه اسم ، که گاه بس ناماً نوس هستند ، بسیار است شاید با همهٔ دقتی که کرده‌ام باز خطایی بر قلم رفته باشد ، امید است که خوانندهٔ فاضل و نکته سنج از تذکر آن دریغ نوزد .

براین کتاب می‌شد حواشی و تعلیقات نسبتاً مفصلی نوشت ، اما از آنجا که چنین کارهایی در این روزها به تظاهر و سالوس گرائیده‌است و وسیله‌ای برای فضل‌فروشی شده ، مترجم روا دانست که کتاب بی‌هیچ پیرایه‌ای به حلیهٔ طبع درآید تا نشانی از کوشش خجستهٔ مؤلف دانشمندان باشد نه مایهٔ فضل‌فروشی مترجم .

والسلام علی من اتبع الهدی

فریدون بدره‌ای

مقدمه

هر محققی که با تاریخ کشورهای اسلامی سروکار داشته باشد محتاج است که فهارس قابل اعتمادی از سلاطین، سلسله‌ها، حکام، و دیگر مأموران دولت در اختیار داشته باشد. اما در آنجا که مورخان تاریخ بریتانیا و اروپا مدتهاست که منتخبات مختلفی از این گونه « ابزارها »^۱ در دسترس دارند، میدان انتخاب برای مستشرقان بسیار محدود می‌باشد.

برای محققان تاریخ اسلام کتاب **طبقات سلاطین اسلام*** تألیف ستانلی لین پول اثری پیشگام و تحسین‌آمیز در این زمینه است. این کتاب زاده تمایلات نویسنده به تحقیقات سکه‌شناسی، و بخصوص نتیجه کار او درباره فهرستهای سکه‌های سلاطین اسلامی و هندی درموزه بریتانیا بود. سودمندی این کتاب سبب شد که به سرعت به وسیله ویلهلم بارتلد تحت عنوان *Musulmanskuja dynastiy* (St. Petersburg 1899) به روسی ترجمه گردد. بارتلد که خود از محققان بزرگ تاریخ آسیای مرکزی بود، صورت ارزشمندی از اصلاحات و تصحیحات خود به کتاب ضمیمه نمود. بیست و

* The Mohammadan dyuasties : Chrouological and genealogical tables with historical introductions.

پنج سال بعد ، خلیل ادهم ، مدیر موزه‌های استانبول ، کتاب لین پول را بد ترکی ترجمه کرد و نام آن را **دول اسلامیه** (استانبول ۱۹۲۷ / ۱۳۴۵) گذاشت وی اطلاعات تازه فراوانی درباره سلسله‌های ترك آناطولیا ، منطقه‌ای که لین پول به طور سطحی به بحث از آن پرداخته بود ، بر کتاب افزود . در این میان ، ایران شناس آلمانی ، فردیناند یوستی ، کتاب **نامنامه ایرانی*** خویش را منتشر کرد (ماربورگ ۱۸۹۵) قسمت اعظم این کتاب قاموس الفبایی نامهای ایرانی است ، ولی در آخر آن یوستی بخش مفصلی (از صفحه ۳۹۰ تا ۴۷۹) را به شجره نامه سلسله های ایرانی اختصاص داده است . در اینجا کلمه ایرانی به معنای وسیع آن گرفته شده است تا هم دوره پیش از اسلام و هم دوره بعد از اسلام را شامل گردد ، و سلسله‌هایی را که از لحاظ نژادی غیر ایرانی بودند اما تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار داشتند و نامها و القاب ایرانی به کار می بردند (مانند سلسله‌های گرجی و ارمنی در ماوراء قفقاز ، و سلسله‌های مختلف ترك در عراق و اناطولیا و یا ایران ، و سلسله‌های مسلمان هند) در برگیرد . شجره نامه‌های یوستی در بسیاری از موارد مبتنی بر بررسی عمیق متون تاریخی و ادبی مربوطه است ، و از این بابت مبنای استوارتری از تحقیقات لین پول دارد ، و کتاب نامنامه ایرانی به جهت شمول بردنای ایرانی و نواحی پیرامون آن از بسیاری از جهات بر طبقات سلاطین اسلام لین پول ترجیح دارد . همچنین نوشته ادوارد زاخو تحت عنوان « **فهرستی از سلسله‌های اسلامی*** » در اینجا قابل ذکر است . زاخو در این نوشته نسبتنامه سلسله‌های کوچک مختلف سلاطین و حکمرانانی را

❁ **Iranisches Namenbuch.**

❁❁ **“Ein Verzeichnis Muhammedanische Dynastien”, Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften, Phil. Hist. Kl. (1923), No. 1, PP. 1-39.**

که نامشان در کتاب لین پول نیامده ، آورده است ، و مأخذ وی در این کار **صحائف الاخبار**^۲ مورخ عثمانی احمد بن لطف‌الله ، ملقب به منجم باشی (متوفی در ۱۷۰۲/۱۱۱۳) است که این کتاب خلاصه‌ای به زبان ترکی از تألیف اصلی وی به زبان عربی به نام **جامع الدول** می‌باشد. منجم باشی در نوشتن این تاریخ عمومی از مأخذ و کتبی استفاده کرده که اینک بهیچ وجه در دست نیست ، و دست کم در متن عربی ، شجره‌نامه سلسله‌هایی را که مورد بحث قرار داده با کمال دقت آورده است .

باری ، در چهل سال گذشته مورخی که باختصاص با تاریخ اسلام سرو کار داشته **راهنمای انساب و وقایع در تاریخ اسلام*** سکه‌شناس اطریشی ادوارد فن زامباور را که در ۱۹۲۷ در هانور به چاپ رسیده ، در دسترس داشته است . این اثر **سترك** ، چنانکه مؤلف در مقدمه آن (صفحات ۵-۶) بیان داشته مبتنی بر مدارك سکه‌شناسی و کتیبه‌ای و متون تاریخی ، و بخصوص بررسی اصولی تاریخ عمومی ابن‌اثیر (متوفی در ۱۲۳۴/۶۳۰) به نام **الكامل فی التاريخ** ، می‌باشد . کتاب زامباور کاملترین تحقیق موجود در باره سلسله‌هایی است که در دنیای اسلام از اسپانیا و مراکش تا هند حکومت کرده‌اند ، و علاوه بر این ، فهرست‌هایی از حکام ، خلفا ، و وزرای بسیاری از سلسله‌های بزرگ را در بر دارد . تألیف چنین اثری به وسیله یک تن موفقیتی شگرف محسوب می‌شود ، و دیگر هرگز کسی نخواهد توانست به تنهایی دست به چنین کاری زند. زامباور هم یک سکه‌شناس و هم یک محقق عرب‌پندان بود ، و با زبانهای فارسی و ترکی نیز آشنایی داشت . اما با زبانهای نواحی واقع در حواشی دنیای اسلام ، چون زبان هوسه و سواحلی و اردو و بنگالی ویا مالایایی آشنا نبود ، و در حقیقت

✪ Manuel de généalogie et de chronologie pour L'histoire de l'Islam.

هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که بر منابع و مآخذ اصلی و اساسی مربوط به تاریخ سنواتی همه سلسله‌های اسلامی احاطه دارد. زامباور صریحا اعتراف می‌کند که کتاب وی به‌هیچ وجه کامل نیست، و هر مورخی که در قسمتی از تاریخ اسلام تخصص داشته باشد، می‌تواند به کمبودها و نقائص آن اشاره کند. مثلاً سلسله‌هایی چون مشعشعیان اهواز و لرستان، سلاطین معبر یا مادورا در جنوب هند، و خانهای سیبیر یا تیومن در سیریه غربی ذکر نشده‌اند، و تمام مناطق واقع در حاشیه دنیای اسلامی چون امیر نشینهای عرب و هوسه کناره جنوبی صحرا، و اندونزی (به استثنای یکی دو مورد کوچک) کلاً حذف شده است. ترجمه عربی کتاب زامباور به حمایت اداره الثقافیه بجامعه الدول العربیه به وسیله زکی محمد حسن بك، حسن احمد محمود و دیگران تحت عنوان **معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاريخ الاسلامی**، (قاہره ۱۹۵۱؛ ۱۳۷۰) صورت گرفت، ولی در این ترجمه هیچ‌گونه اقدامی برای تصحیح و تجدیدنظر در نوشته اصلی زامباور نشد. به نظر می‌رسد که کار خطیر تجدیدنظر و اصلاح کتاب زامباور باید با همکاری عده‌ای از مورخان اسلامی صورت گیرد، و هر قسمت از این کتاب به کسی که در آن زمینه صاحب تخصص است داده شود. امکان دارد که چنین طرحی را بتوان ملحق با تجدید چاپ **دائرة المعارف اسلام** که اینک در دست عمل است انجام داد.

از مدت‌ها قبل به نظر من می‌رسید که در سطحی کلی‌تر به نوشتن کتاب راهنمایی برای سلسله‌های اسلامی و تاریخ سنواتی آنها به صورت فشرده و مجمل اما مبتنی بر آخرین تحقیقات، احتیاج است، و این چنین کتابی برای شرق‌شناسانی که تفصیل و تطویل کتاب زامباور را لازم ندارند، و برای محصلینی که به مطالعه تاریخ اسلامی روی آورده‌اند، مفید خواهد بود. گذشته از این

چنین کتاب مرجعی برای مورخانی که در زمینه‌های غیر اسلامی تحقیق می‌کنند اما حوزه تحقیق آنها گاه‌گاهی بادیای اسلامی برخورد و تلاقی پیدا می‌کند (مانند مورخان شبه جزیره ایبریا، بیزنطه، افریقا، و هند)، ارزشمند خواهد بود. من خود قسمتهایی درباره تاریخ و سلسله‌های هندو چین در کتاب راهنمای تاریخ شرق* تألیف فیلیپس، کتابی که بر حسب تصادف بخش خوبی درباره شرق نزدیک و شرق میانه دارد یافته‌ام که فوق‌العاده برای مراجعات فوری و ضروری مفید بوده است.

درسی‌ونه سالی که از انتشار کتاب زامباور وهفتادو سه سالی که از انتشار کتاب لین پول گذشته است بردانش ما درباره بسیاری از بخشهای تاریخ اسلامی و ترتیب وقایع آن به نحو بارز افزوده شده است و البته اگر جز این می‌بود بسیار شگفت می‌بود. سلسله‌هایی که قبلاً به اجمال چیزکی درباره آنها می‌دانستیم (چون قراخانیان ماوراءالنهر) اینک کاملاً بر تاریخ آنان آگاهیم. از این رو، در نوشتن این کتاب من هر جا که توانسته‌ام کوشیده‌ام تا از تحقیقات جدیدی که درباره سلسله‌های مختلف صورت گرفته بهره بگیرم و اصلاحات و تصحیحاتی را که در نتیجه این تحقیقات مسلم شده است در فهرستهای خود وارد سازم. معیناً، در این عصر هیچ‌کس نمی‌تواند امیدوار باشد که بر تمام تاریخ اسلامی احاطه یابد، و از این رو تقریباً تردیدی نیست که بسیاری از تحقیقات مهم جدیدی که درباره تاریخ و سکه‌شناسی اسلامی صورت گرفته از نظر این مؤلف بدور مانده است. بنابراین هرگونه اصلاح یا اطلاع تازه‌ای را که از جانب کسانی که در زمینه معینی از تاریخ اسلامی تخصص دارند عرضه گردد با اظهار امتنان می‌پذیرم.

* C. H. Philips, *Handbook of Oriental history*, London, Royal Historical Society 1951.

انتخاب سلسله‌ها برای درج در کتابی چنین محدود و مختصر مشکلات آشکاری به پیش می‌آورد. سلسله‌های بزرگ چون بنی‌امیه، عباسیان، فاطمیان، سلجوقیان، ممالیک، سلاطین عثمانی، صفویه و سلاطین دهلی البته بدون هیچ بحثی باید باشند. اما از اینها که بگذریم به جایی می‌رسیم که تعیین اهمیت و اعتبار نسبی سلسله‌های باقی مانده دشوار و یا غیر ممکن است، و هرگونه انتخابی صورت گیرد، مبتنی بر ترجیح‌اختیاری است. مثلاً به‌خوبی می‌توان ایراد کرد که چرا از میان سلسله‌های عربستان جنوبی صلیحیان و رسولیان یمن ذکر شده و نجاحیان و زریعیان ذکر نشده‌اند. یا چرا سلسله‌های اخیر مسلمان هند چون نوابان بنگاله و اوده و ارکوت و نظام‌های حیدرآباد و سلاطین میسور نیامده‌اند. تنها جوابی که من در مقابل این‌گونه ایرادات دارم آنست که من تقریباً جای مساوی به همه نواحی و مناطق جغرافیایی مهم دنیای اسلامی قدیم، از شمال آفریقا گرفته تا هند اختصاص داده‌ام، و حال آنکه باکمال تأسف از پرداختن به آفریقای سیاه و اندونزی کلاً خودداری ورزیده‌ام.

لین‌پول در کتاب خود در مقدمه فهرست هر سلسله از سلاطین شرح مختصری درباره آن سلسله آورده است، و این مقدمه چنانکه خود گوید «برای بیان تاریخ داخلی آن سلسله نیست بلکه فقط برای نشان دادن جای آن سلسله در ارتباط با سلسله‌های دیگر، و روشن ساختن منشأ و خاستگاه آن، فتوحات و پیشرفت‌های آن، و بالاخره زوال و انحطاط آن است. این گفتارها برای آنست که حدود قلمرو هر سلسله را معین کند، و مراحل اساسی عظمت و سقوط آن را نشان دهد.» (مقدمه، ص ۶). از آنجا که یکی از وجوه بسیار سودمند کتاب لین‌پول همین مقدمه‌های توصیفی است، من نیز اندیشیدم که بسیار بجا خواهد بود اگر چنین شرح‌هایی بر فهرست سلاطین در کتاب خود بیفزایم. بدون تردید

اگر کتابی که دربارهٔ سلسله‌های اسلامی نوشته شده است بخواید برای دانشجویان و محققانی که رشته تخصصی آنان تاریخ اسلام نیست سودمند باشد، چنین مقدمه‌های مختصری لازم است. در نوشتن این مقدمه‌ها هدف من همان هدف لین پول بوده است. من نمی‌خواستم که تاریخ مشروح آن سلسله را بیان دارم، زیرا صفحه یا صفحاتی که در مورد سلسله‌های بزرگ به این کار اختصاص داده شده، فقط اجازه یک بررسی سطحی و مجمل را می‌دهد. منظور من آن بوده است که جای هر سلسله را در زمینه کلی تاریخ اسلام مشخص سازم، وقایع عمده دوران آن را نشان دهم و هر جا مناسب باشد به بعضی از موفقیت‌های آن سلسله اشاره نمایم. در اینجا باید یادآوری کنم که ارجاعات کتابشناسی که در ذیل هر مقاله آمده است تنها مآخذی است که در تدوین فهرست نام سلاطین یعنی روشن ساختن تاریخ و سنوات سلطنت و نام و عنوان آنان، مورد استفاده قرار گرفته است نه مراجع مربوط به تاریخ کلی آن سلسله خاص. برای اطلاع از چنین مراجعی باید به کتابشناسی‌هایی که در مقالات مربوط در *دائرة المعارف اسلام* آمده، و یا به آثاری که کلود کاتن در ویرایش کتاب معروف ژان سواژه به نام *مقدمه‌ای بر تاریخ شرق مسلمان: مبانی کتابشناسی* (پاریس ۱۹۶۱*) توصیف کرده است مراجعه کرد. من به پیروی از لین پول تاریخها را هم بر اساس تقویم اسلامی که هجری قمری است و هم بر اساس سال مسیحی که میلادی شمس است داده‌ام. محققانی که کارشان تحقیق در تاریخ اسلامی نیست باید بدانند که با آنکه

✱ Jean Sauvaget, *Introduction a l'histoire de l'orient Musulman : éléments de bibliographie.*

این کتاب به انگلیسی نیز ترجمه شده است، ولی متأسفانه ارجاعات کتابشناسی آن سطحی‌تر و اجمالی‌تر است.

Introduction to the history of Muslem East: a bibliographical guide
(Berkeley and Los Angeles, 1965).

اعراب پیش از اسلام تقویم شمسی داشتند حضرت محمد سال قمری ۳۵۴ روزه راروی کار آورد که ازدوازده ماه تشکیل می‌شد، و هر ماه بنا بر اقتضا بیست و هشت، بیست و نه و سی روز داشت. بنا بر این، ماههای هجری با فصول چهارگانه سال تطبیق نمی‌کنند، بلکه هر سال اندکی زودتر شروع می‌شود. به عنوان مثال ماه رمضان سال ۱۳۸۷ در سوم دسامبر ۱۹۶۷ شروع می‌شود. چون سال هجری قمری یازده روز از سال شمسی مسیحی (بنا بر تقویم گریگوری) کوتاه‌تر است رمضان سال بعد در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۸ آغاز خواهد شد. به این ترتیب تقریباً سی و نه سال شمسی (مسیحی) طول می‌کشد تا ماه رمضان دوباره به اول دسامبر بیفتد. به این ترتیب ۹۷ سال شمسی (مسیحی) تقریباً برابر است با صد سال هجری قمری (اسلامی).

تبدیل تاریخ شمسی مسیحی به هجری قمری و برعکس، کار دشواری است، و معمولاً باید به جدولهای تبدیل تاریخ مراجعه کرد^۳. در واقع این نکته مسلم است که تقویم متغیر قمری برای تثبیت و تعیین موعد عملیات کشاورزی، و امور مالی مناسب نیست، و از این رو تقویم شمسی خیلی زود در دنیای اسلامی برای مقاصد عملی مورد استفاده قرار گرفت. امروز بیشتر کشورهای اسلامی تقویم گریگوری اروپائیان را به کار می‌برند، ایران و افغانستان نیز دارای يك تقویم شمسی هستند که از زمان هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه، یعنی سال ۶۲۲ میلادی آغاز می‌شود. اما مدارك اصلی تاریخ اسلامی تا قرن نوزدهم، خواه نوشته و یا سکه و یا کتیبه همه دارای تاریخ هجری قمری هستند، و بنا بر این تاریخ جلوس و مرگ پادشاهان به این تاریخ داده شده است.

از آنجا که سالهای تقویم هجری مسلمانان با سالهای تقویم شمسی

مسیحیان خیلی کم با یکدیگر تطبیق می‌کنند ، از این رو بدون دانستن ماه و روز سال هجری ، غیر ممکن است که بتوان تاریخهای معادل را دقیقاً به دست داد. اما در مآخذ و منابع اسلامی همیشه روز و ماه وقایع ذکر نشده است . از این رو، در این کتاب من از دو اصل اساسی در تبدیل تاریخ هجری به تاریخ مسیحی پیروی کرده‌ام :

• نخست آنکه نا آنجا که ممکن بوده است روز و یا دست کم ماه سالی را که می‌خواستیم تبدیل کنم یافته‌ام ، و در موقع تبدیل تاریخ این روز و ماه را در نظر گرفته‌ام ، و زامباوردقت کرده است که روز و ماه وقایع را هر جا که این دو بر او معلوم بوده ذکر کند ، و حال آنکه لین پول چنین نکرده است .

دوم آنکه در مواقعی که روز و ماه سال مورد نظر دانسته نبوده است ، من معمولاً آن سال مسیحی را مآخذ قراردادام که قسمت بیشتر سال هجری در آن قرار می‌گرفته است . و اگر سال هجری در نیمه سال مسیحی آغاز می‌شده (مثلاً در ماه ژوئن و ژوئیه) من آن سال مسیحی را مآخذ گرفته‌ام که نیمه اول سال هجری در آن قرار گرفته است . واضح است که معادلهایی که به این ترتیب به دست آمده است همیشه درست نیست ، ولی به نظر من این روش ، در متن حاضر، بر شیوه مطول نوشتن دو تاریخ ترجیح دارد . بنا بر این، من سال مطابق با ۷۴۱ هجری قمری را ۱۳۴۰ نوشته‌ام نه ۴۱-۱۳۴۰ که البته دقیقتر است. در تدوین کتابی که درباره وقایع سنواتی و انساب سلسله‌های اسلامی است مؤلف با مسائل و مشکلاتی روبه‌رو می‌شود که ناشی از شیوه نامگذاری در زبان عربی است^۴ . شماره نامهای شخصی عربی نسبتاً محدود است ، و از این رو ابهام و تشویش فراوان پیش می‌آید . همچنین پیچیدگی و بفرنجی شیوه نامگذاری مشکلاتی در فهرست کردن نامها به وجود می‌آورد، و انسان نمی‌داند

که يك شخص را باید ذیل «اسم» یا «لقب» یا «کنیه» یا «نسب» اش بیاورد. در متن کتاب، من برای صرفه‌جوئی درجا، از آوردن نام کامل و لقب اشخاص خودداری ورزیده‌ام، و خواننده برای اطلاع از نام کامل سلاطین باید به کتاب زامباور مراجعه کند. اسم یا اسمهایی که من ذکر کرده‌ام بیشتر آنهاست که حکمران مورد بحث بدان معروف است، و اغلب بعضی از اجزاء اسم کامل را هم برای متمایز ساختن وی از دیگر افراد آن سلسله در افزوده‌ام. این روش تا حد زیادی اختیاری است، اما با توجه به گنجایش کتاب ضروری می‌نموده است. نامهای ترکی و مغولی نیز که بعد از قرن یازدهم در نتیجه گسترش سلسله‌های ترک نژاد در سراسر دنیای اسلامی از الجزیره تا یمن و بنگاله، رواج روزافزون گرفت مشکل دیگری به وجود می‌آورد. این نامها اغلب در منابع و ماخذ عربی به صورت تغییر شکل یافته که گاهی به زحمت قابل تشخیص است آمده است. من هر جا که یقین داشته‌ام این نامها را به صورت صحیح مغولی یا ترکی آنها نوشته‌ام، اما هر جا که تفاوت میان صورت مغولی و ترکی نامی با صورت معرب آن زیاد بوده صورت عربی را نیز در پرانتز آورده‌ام.*

دانشمندان مختلف با دانش اختصاصی خود مرا بهر مورد ساخته‌اند، و بادیده انتقاد به قسمتهایی از این کتاب که در قلمرو تخصصشان بوده نگریسته‌اند. اینان عبارتند از: پروفیسور عزیز احمد (قسمت هند)، دکتر ا. د. ه. بیوار (صفاریان)، پروفیسور کلود کائن (مصر، سوریه و عراق)، دکتر ج. ف. پ. هاپکینز (شمال آفریقا)، پروفیسور ر. م. سیوری (ایران جدید)، و آقای ج. ر. والش (آسیای صغیر یا آناتولیا). دکتر جرج سی. مایلز، موزمدار کل انجمن

* در اینجا مؤلف شرحی در باره چگونگی تحریر نامهای ترکی و مغولی به الفبای لاتین آورده است که چون برای خواننده فارسی زبان بی‌مورد بود حذف شد.

سکه شناسی امریکا، محبت ورزیدند و نسخه‌ای از رساله منفرد خود، سکه‌های ملوک الطوائف اسپانیا برای من فرستادند، و پروفیسور ا. بیرنباوم تذکرات سودمندی در باب این مقدمه دادند. من از همه این دانشمندان متشکرم. و در عین حال اعلام می‌دارم مسئولیت هر نقصان و اشتباهی که در این کتاب دیده شود تماماً بر عهده من است. بالاخره باید قدردانی و تحسین خود را از تسهیلات فراوانی که کتابخانه دانشگاه تورنتو برای مستشرقان فراهم آورده است اظهار بدارم. این کتاب در مدت توقف یکساله‌ام، به‌عنوان استاد میهمان، در آنجا سمت تألیف پذیرفت و نیز از چاپخانه دانشگاه ادینبورگ که این کتاب را در سلسله «تحقیقات اسلامی» خود چاپ نموده است سپاسگزارم.

یادداشت‌های مربوط به مقدمه.

1- E. g. A. M. H. J. Stockvis, *Manuel d'histoire, de genealogie et de chronologie de tous les etats du globe* (3 vols. Leiden 1888-91); B. Spuler, ed. *Regenten und Regierungen der Welt* (2 vols. Wurzburg. Minister-Plöetz 1962); F. M. Powicke et al., eds. *Handbook of British chronology* 2 (London, Royal Historical Society 1916).

۲- ظاهراً زاخو نمی‌دانسته است که نسخه اصلی عربی این کتاب در کتابخانه‌های استانبول وجود دارد (در این باره رجوع کنید به:

A. Dietrich, *Textkritische Bemerkungen zu V. Minorsky's Studien Zur Kaukasischen Geschichte*, *Orientalia*, N. S. XXVIII (1958), 262-8).

۳- این جداول را در چند جا می‌توان یافت، مثلاً در نوشته‌های زیر:

Handbook of oriental history, 33-40 که در بالا مذکور افتاد، و نیز:

T. W. Harg. *Comparative tables of Muhammadan and Christian dates* (London 1932),

G. S. P. Freeman-Grenville, *The Muslim and Christian Calenders* (London 1963);

H. G. Cattenoz *Tables de Concordance de eres Chretiennes et hegiennes* (Rabat 1954), V. V. Tsybul'skiy, *Soveemennye Kalendari Stran Blizhnetsa i srednego vostoka. Sinkronisticheskie Talitsy*

i poyas neniya (Moscow 1964).

کاملترین کتاب در این باره تألیف وستنفلد و ماهلراست که چاپ سوم آن را ج. میر. و. ب. شپولر مورد تجدید نظر قرار داده‌اند.

Wustefeld—E. Mahler, *Vergleichungs-Tabellen Zur mulimischen und iranischen Zeitrechnung*. 3 rd edn. (Wiesbaden 1961).

۴- مفصلترین بررسی را در باب نامهای عربی و اجزای سازای آن ل. کاتانی و گ. گابریلی انجام داده‌اند.

L. Caetane and G. Gabrieli, *Onomasticon arabieum ossia repertorio alfabetico dei nomi di persona e di Luogo contenuti nelle principli opere storiche, biografiche e geographiche, Stampate e manoscritto, relative all. Islam. I. Fonti-Introduzione* (Rome 1915).

فصل اول
حکومت

خلفای راشدین

۶۶۱-۶۳۲/۴۰-۱۱

ابوبکر	۶۳۲/۱۱
عمر بن الخطاب	۶۳۴/۱۳
عثمان بن عفان	۶۴۴/۲۳
علی بن ابیطالب	۶۶۱-۶۵۶/۴۰-۳۵

خلفای اموی

چون حضرت محمد (ص) در سال یازدهم هجرت (مطابق ۶۳۲ دی) رحلت فرمود، چهار تن از صحابه او که همه یا از طریق خون یا از بی ازدواج باوی نسبت داشتند، یکی پس از دیگری جانشین او شدند، امام امور امت مسلمان را در دست گرفتند. اینان نام خلیفه برخواستن نهادند لغه به معنای «جانشین» است.

ابوبکر پدر عایشه، زن محبوب حضرت محمد، یکی از کهنسالترین طمئن‌ترین پشتیبانان وی بود. وقتی که قبایل بدوی از تبعیت حضرت محمد از زدند (جنگ رده)، این ابوبکر بود که سلطه مدینه را بار دیگر بر سایر شبه جزیره عربستان مستقر ساخت.

عمر نیز دختری داشت که وی را به حضرت محمد تزویج کرده بود. زمان عمر و تحت راهبری مدبرانه او بود که نیروهای جنگی اعراب صحرا ن برضد سرزمینهای رومی چون شام، فلسطین، و مصر، و سرزمینهای مانیان چون ایران و عراق به کار گرفته شد. عمر سازمان دهنده بزرگی نیز

بود، نظامات ابتدائی مربوط به کشورداری در ایالات مغلوب را، و نیز اختراع دستگاه دیوان برای پرداخت و وظیفه جنگجویان عرب را به او منسوب می‌دارند. همچنین اوست که لقب امیرالمؤمنین را که هم متضمن پیشوایی مذهبی و هم متضمن پیشوایی سیاسی بود، اختیار کرد.

عثمان داماد پیغمبر بود، و بعد از آنکه عمر به قتل رسید به وسیله شورای کوچکی از بزرگان اسلام، به خلافت برگزیده شد، اما دوران خلافت وی بر اثر شورشی که عناصر ناراضی برپای ساختند، و قتل او در سال ۳۵ هجری (مطابق ۶۵۶ میلادی) به پایان رسید. قتل عثمان در سال‌های بعد مایه کشمکش و ستیزه‌های بسیار شد، و از این رو بعد‌ها به عنوان «الباب المفتوح» به واقعه قتل او اشاره شده است. و اسپین خلفای راشدین، علی، علیه السلام، بود که از سه جانب با پیغمبر نسبت داشت. علی پسر عم، برادر رضاعی، و داماد پیغمبر بود، و از این رو در نظر عده‌ای از مومنان وی شایسته‌ترین فرد برای احراز میراث حضرت محمد محسوب می‌شد. اما علی هرگز نتوانست حکم خود را در سرزمینهای تحت حکمرانی معاویه، که حاکم شام بود، روا کند. مرکز خلافت را به گوفه منتقل ساخت و کوشید تا اعراب عراق را به طرفداری خود برانگیزد، و با معاویه در جنگ صفین واقع بر فرات علیا به مقابله پرداخت، اما پیروزی قطعی به دست نیاورد. پس از آنکه علی در سال چهارم هجری (مطابق ۶۶۱ میلادی) به قتل رسید پسرش امام حسن با بی‌میلی در عراق به جای او نشست، ولی دیری نگذشت که به تزویر معاویه از تمام حقوق خود نسبت به خلافت چشم پوشید.

در قرون بعد، عهد این چهار خلیفه نخستین، دوران طلایی نهضت اسلامی شمرده شد، دورانی که در آن فضایل اسلامی شکوفان شد، و از این رو به آنان لقب «راشدین» دادند تا از خلفای ناپاک و دنیا دوست بنی‌امیه که پس از آنها روی کار آمدند متمایز باشند.

۲

خلفای اموی

۴۱-۱۳۲/۶۶۱-۷۵۰

معاویة بن ابی سفیان	۶۶۱/۴۱
یزید اول	۶۸۰/۶۰
معاویة دوم	۶۸۳/۶۴
مروان بن الحکم	۶۸۴/۶۴
عبدالمک	۶۸۵/۶۵
ولید اول	۷۰۵/۸۶
سلیمان	۷۱۵/۹۶
عمر بن عبدالعزیز	۷۱۷/۹۹
یزید دوم	۷۲۰/۱۰۱
هشام	۷۲۴/۱۰۵
ولید دوم	۷۴۳/۱۲۵
یزید سوم	۷۴۴/۱۲۶
ابراهیم	۷۴۴/۱۲۶
مروان دوم ملقب به الحمار	۷۵۰-۷۴۴/۱۳۲-۱۲۷

خلفای عباسی

معاویة که در زمان علی علیه السلام ، به عنوان انتقام قتل عثمان ، علیه او علم طغیان افراشته بود ، پس از او به مسند خلافت مسلمین نشست (معاویة

و عثمان هر دو از قبیلۀ مکی عبد شمس ، و در نتیجه از اقربای یکدیگر بودند). معاویه مدت بیست سال در شام حکومت کرده ، و برضد روم شرقی یا بیزانس (بیزنطه) جنگها کرده بود . در نتیجه ، سپاهی منظم و تربیت یافته داشت، و با این سپاه با اعراب بدوی تفرقه طلب پیرو علی به نبرد پرداخت .

سه خلیفۀ بزرگ سلسلۀ اموی ، یعنی معاویه ، عبدالمکک ، و هشام هر سه در دمشق برای بیست سالی بر جهان اسلام حکومت راندند ، و از مردان مدبر و سیاست مدار درجۀ اول امپراطوری بودند که مسلمانان فتح کرده بودند . آنان بخصوص به اتخاذ و تطبیق روشهای اداری و حکومتی یونانیان و ایرانیان که اینک اعراب جای آنها را گرفته بودند توجه داشتند ، و در دوره های اخیر حکومت بنی امیه بعضی از فنون و آداب مملکتداری ساسانیان در دستگاههای حکمرانی آنان رواج یافت ، و این کاری بود که در دورۀ عباسیان سرعت بسیار گرفت . فتوحات نظامی مسلمانان هنوز ، بخصوص در دورۀ خلافت ولید اول ، پیش می رفت ، هرچند سپاهیان مسلمان اکنون در مناطق بسیار دور کوهستانی و در آب و هوای نامساعد می جنگیدند و غنائم جنگی بدان آسانی که در آغاز فتح اسلام به چنگ می آمد به دست نمی آمد . تمام منطقه شمال افریقا که در غرب مصر واقع بود تسخیر شد، و در سال ۹۱ هجری (مطابق ۷۱۰ میلادی) سپاه مسلمانان از جبل الطارق گذشت و وارد خاک اسپانیا شد ، و بعدها از کوههای پیرنه گذشت ، و فرانسه را در زمان سلسلۀ کارولانژیان مورد حمله قرار داد. در آن طرف قفقازیه ، مسلمانان به خزرها ترك برخوردند، و مرزهای یونانی در آناتولیای شرقی تاراج گشت. در مشرق ایران خوارزم مورد حمله قرار گرفت و ماوراءالنهر علیرغم مقاومتهای مردانۀ فرمانداران ایرانی و هم پیمانان ترك آنها آهسته آهسته برای اسلام فتح شد . بالاخره يك حکمران عرب از طریق مکران به داخل خاک سند نفوذ یافت ، و برای نخستین بار تخم اسلام را در دل خاک هند بکاشت. تمام این فتوحات يك جنبۀ بسیار مهم داشت و آن این بود که عدۀ کثیری غلام و برده وارد دنیای اسلام کرد . استفاده از

نیروی کار اینان اعراب را قادر ساخت تا در سرزمینهای فتح شده به عنوان يك طبقه مالك و برده‌دار زندگی کنند و به بهره برداری از نیروهای اقتصادی سرزمین پربرکت هلال خصیب پردازند .

مع‌هذا این پیشرفتهای اداری و اقتصادی حکومت خلفای بنی امیه را از سقوط باز نداشت .

خلفای بنی امیه با مخالفتهای وحشیانه قبایل و طوایف عرب در عراق ، و مخالفت عناصر ناراضی که در مدینه متمرکز شده بودند ، و بسیاری از آنان از داعیه‌های اعقاب و فرزندان علی ، علیه‌السلام ، یعنی امامان شیعه ، یا شیعه علی ، برای حکومت جانبداری می‌کردند ، روبرو شدند . از این گذشته ، توده‌های کثیری از مسلمانان غیرعرب در سرزمینهای فتح شده ، یعنی موالیان ، از مقام خود در جامعه اسلامی به عنوان شارمندان طبقه دوم زبان به شکایت گشودند و به جنبش و مخالفت قد برافراشتند . به این ترتیب خلافت بنی امیه در سال ۱۳۲ هجری (مطابق ۷۵۰ میلادی) بر اثر انقلابی که در خراسان یا مشرق ایران آغاز شد و به وسیله يك شورشی نابغه به نام ابومسلم خراسانی رهبری گشت ، برافتاد . وی از عناصر ناراضی بسیار استفاده کرد ، و خلافت را برای عباسیان به چنگ آورد . در قتل عام عمومی که از افراد خانواده بنی امیه صورت گرفت یکی از چند نفری که از آن خاندان باقی ماند نوه هشام ، عبدالرحمان بود که به شمال افریقا گریخت ، و بعد ها سلسله جدیدی از خلفای بنی امیه در آن سرزمین بنیاد نهاد (نگاه کنید به شماره ۴)

مآخذ : لین پول ، ص ۴-۲ ، ۹ . زامباور ، ۳ و جدول ف. دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله «امویان» به قلم جی. لوی دلاویدا (G. levi della vida) .

۲

خلفای عباسی

۱- خلفای عباسی در بغداد ۱۳۲-۶۵۶/۷۳۹-۱۲۵۸

سفاح	۷۴۹/۱۳۲
منصور	۷۵۴/۱۳۶
مهدی	۷۷۵/۱۵۸
هادی	۷۸۵/۱۶۹
هارون الرشید	۷۸۶/۱۷۰
امین	۸۰۹/۱۹۳
مأمون	۸۱۳/۱۹۸
ابراهیم ابن المهدی ، در بغداد	۸۱۹-۸۱۷/۲۰۳-۲۰۱
مستعصم	۸۳۳/۲۱۸
واثق	۸۴۲/۲۲۷
متوکل	۸۴۷/۲۳۲
منتصر	۸۶۱/۲۴۷
مستعین	۸۶۲/۲۴۸
معتز	۸۶۶/۲۵۲
مهدی	۸۶۹/۲۵۵
معتمد	۸۷۰/۲۵۶
معتضد	۸۹۲/۲۷۹
مکتفی	۹۰۲/۲۸۹

مقندر	۹۰۸/۲۹۵
قاهر	۹۳۲/۳۲۰
راضی	۹۳۴/۳۲۲
متقی	۹۴۰/۳۲۹
مستکفی	۹۴۴/۳۳۳
مطیع	۹۴۶/۳۳۴
طائع	۹۷۴/۳۶۳
قادر	۹۹۱/۳۸۱
قائم	۱۰۳۱/۴۲۲
مقندی	۱۰۷۵/۴۶۷
مستظهر	۱۰۹۴/۴۸۷
مسترشد	۱۱۱۸/۵۱۲
راشد	۱۱۳۵/۵۲۹
مقتفی	۱۱۳۶/۵۳۰
مستنجد	۱۱۶۰/۵۵۵
مستضییع	۱۱۷۰/۵۶۶
ناصر	۱۱۸۰/۵۷۵
ظاهر	۱۲۲۵/۶۲۲
مستنصر	۱۲۲۶/۶۲۳
مستعصم	۱۲۴۲-۱۲۵۸/۶۴۰-۶۵۶
مغولان بغداد را غارت کردند.	

۲- خلفای عباسی در قاهره ۶۵۹-۹۲۳/۱۲۶۱-۱۵۱۷

مستنصر ۱۲۶۱/۶۵۹

حاکم اول	۱۲۶۱/۶۶۰
مستکفی اول	۱۳۰۲/۷۰۱
واثق اول	۱۳۴۰/۷۴۰
حاکم دوم	۱۳۴۱/۷۴۱
معتضد اول	۱۳۵۲/۷۵۳
متوکل اول (نخستین دورهٔ خلافت)	۱۳۶۲/۷۶۳
معتصم (نخستین دورهٔ خلافت)	۱۳۷۷/۷۷۹
متوکل اول (دومین دورهٔ خلافت)	۱۳۷۷/۷۷۹
واثق دوم	۱۳۸۳/۷۸۵
معتصم (دومین دورهٔ خلافت)	۱۳۸۶/۷۸۸
متوکل اول (سومین دورهٔ خلافت)	۱۳۸۹/۷۹۱
مستعین	۱۴۰۶/۸۰۸
معتضد دوم	۱۴۱۴/۸۱۶
مستکفی دوم	۱۴۴۱/۸۴۵
قائم	۱۴۵۱/۸۵۵
مستنجد	۱۴۵۵/۸۵۹
متوکل دوم	۱۴۷۹/۸۸۴
مستمسک (برای نخستین بار)	۱۴۹۷/۹۰۳
متوکل سوم (نخستین دورهٔ خلافت)	۱۵۰۸/۹۱۴
مستمسک (دومین دورهٔ خلافت)	۱۵۱۶/۹۲۲
متوکل سوم (برای دومین بار)	۱۵۱۷/۹۲۳

غلبهٔ ترکان عثمانی

عباسیان از خاندان عموی پیغمبر ، عباس ، بودند و از خاندان مکی هاشم محسوب می‌شدند ، و به‌علت داشتن چنین نسبی توانستند حقانیت ادعای خود را برخلاف در چشم مؤمنان بیارایند ، و حال آنکه بنی‌امیه از این امتیاز محروم بودند . با وجود این ، خلفای اولیهٔ عباسی ناچار به مقابله با شورشها و طغیانهای علویان، یعنی اعقاب داماد حضرت محمد، علی علیه‌السلام ، بودند که در نظر پیروانشان ، معروف به شیعهٔ آل علی ، حقانیت بیشتری برای خلافت داشتند و این حقانیت را بر اساس نص حضرت محمد که علی را به جانشینی خود برگزیده بود می‌دانستند .

عباسیان برای دفاع از خود به زودی يك سلسله القاب برای خود اتخاذ کردند که به محض آنکه به‌مسند خلافت می‌نشستند این القاب را بر خود می‌نهادند ، و این عملی بود که خلفای قبل از آنها ، یعنی امویان ، از آن آگاهی نداشتند . این القاب اتکای خلفای عباسی را به خداوند ، و تأیید خداوندی خلافت آنها را نشان می‌داد . برالاهی بودن ماهیت خلافت بنی‌عباس از راههای دیگر نیز تأکید نهاده می‌شد ، و دستگاه مذهب سنت تا آنجا که ممکن بود از عباسیان طرفداری می‌کرد . امکان دارد که بسیاری از این گرایشها ناشی از اندیشه‌های کهن دینی و سیاسی ایرانی باشد ، زیرا انقلاب ابو مسلم که باعث روی کار آمدن و به‌قدرت رسیدن عباسیان شد ، در اصل يك جنبش ایرانی بود؛ انتقال مرکز خلافت از دمشق به بغداد خود نشانه‌ای از این گرایش جدید خاوری است .

درواقع امپراطوری اسلام در دوران بنی‌امیه و خلفای نخستین عباسی به‌نهایت بسط و توسعهٔ خود رسید ، و مرزهای آن تقریباً ثبات یافت . از میان خلفا ، معدودی عملاً سرداران خوبی بودند - مأمون و مستعصم - با موفقیت علیه روم شرقی به آناتولیا لشکر کشیدند، اما در قرن دهم و آغاز قرن یازدهم میلادی (مطابق قرن پنجم هجری) این مسلمانان بودند که در مقابل امپراطوران

نیرومند مقدونی به حالت دفاع درآمدند. در قرن نهم میلادی (سوم هجری) وحدت سیاسی دستگاه خلافت روی به تلاشی نهاد. شاخه‌ای از بنی‌امیه با استقلال تمام در اسپانیا به حکمرانی پرداخت، و شمال افریقا دورتر از آن بود که بتوان دقیقاً بر آن نظارت داشت. در مصر طولونیان حالتی خودمختار داشتند، و در ایران بعد از امرای طاهری سلسله‌های محلی ایرانی چون سامانیان و صفاریان روی کار آمدند که تنها خراجی به خلیفه بغداد می‌پرداختند، و جز آن، استقلال کامل داشتند. قدرت سیاسی واقعی خلفا با پیروزی سیاسی نهضت شیعه در قسمتی از دنیای اسلام در قرن دهم (قرن چهارم هجری)، منحصر به عراق شد. فاطمیان نخست شمال افریقا و سپس مصر و شام را گرفتند، و در قاهره به عنوان خلیفه به حکمروایی نشستند. در ایران و عراق آل بویه که از دیلمیان بودند به قدرت رسیدند و در ۳۳۴/۹۴۵ بغداد را فتح کردند، و خلفای عباسی به صورت عروسکان خیمه شب‌بازی درآمدند چنانکه از قدرت آنان جز نفوذ اخلاقی و روحانیشان باقی نماند. ظهور ترکان سلجوقی در ۴۴۷/۱۰۵۵ خلفای عباسی را از زیر این فشار نجات داد، ولی سلجوقیان با وجود گرایش شدیدی که به مذهب سنت داشتند بر آن نبودند که بگذارند قدرت سیاسی خلفا از نو زنده گردد. این تنها در قرن دوازدهم (قرن ششم هجری) بود که با ازهم پاشیدن و سست شدن قدرت سلاجقه بزرگ دولت عباسیان که روی به افول نهاده بود دوباره تحت فرمانروایی خلفای مقتدری چون المقتدی و الناصر اعتلا یافت. بدبختانه عمر این دوران را بلیه مغول کوتاه کرد و در ۶۵۶/۱۲۵۸ ه. هلاکوخان آخرین خلیفه بغداد را مقتول ساخت.

سه قرن نخستین خلافت عباسیان، یعنی از قرن هشتم تا یازدهم (مطابق قرن دوم تا پنجم هجری)، اوج شکوفانی تمدن قرون وسطایی اسلام بود. تحت تأثیرات و نفوذهای ثمربخش ایرانی و یونانی ادبیات، کلام، فلسفه و علوم طبیعی رونق گرفت. بالاتر از آن، پیشرفتهای اقتصادی و

بازرگانی در سرزمینهای کهن و از قبل مسکونی چون ایران، عراق، و مصر وسعت یافت، و ارتباطات بازرگانی با مناطق خارجی چون دشتهای اروپاسیا، شرق دور، هند، و افریقای سیاه برقرار گردید. با وجود زوال و ناامنی سیاسی در قرن دهم (قرن ششم هجری) این پیشرفت در زمینه‌های مادی و فرهنگی ادامه پیدا کرد، و از این بابت کاملاً بجاست اگر آدم منز Adam Mez، شرق‌شناس سوییسی، این دوره را «دورهٔ رنسانس اسلام» بنامد. سلاله‌های ترکی که در قرن یازدهم (پنجم هجری) و پس از آن روی کار آمدند جملگی در نسج فرهنگی اسلام تحلیل رفتند، این تنها مغولان، دشمن سرسخت اسلام و همهٔ چیزهایی که به اسلام تعلق داشت، بودند که چند ده سال ضربه‌های شدید برپیکر این نسج فرهنگی وارد ساختند.

به این ترتیب خلفای بغداد را برافکندند، اما دیری نگذشت که بپرس، سلطان مملوک مصر، بر آن شد که خلیفه‌ای به‌روی کار آورده، و عموی واپسین خلیفهٔ عباسی بغداد را، که یکی از افراد معلود خاندان عباسی بود که از قتل عام مغول جان بدر برده بود، به قاهره دعوت کرد (۶۵۹/۱۲۶۱ هـ). خلیفهٔ جدید سپاهی گرد آورد، و کوشید تا بغداد را از نو به تصرف آورد، اما جان برسر این کار نهاد، و سال بعد یکی دیگر از افراد خاندان عباسی به خلافت نشست. برداشتن يك خلیفهٔ عباسی در قاهره به خلافت، وسیله‌ای بود برای مشروع جلوه دادن حکومت سلاطین مملوک، و نیز سلاحی اخلاقی بود در دست آنها برای جهاد علیه صلیبیان و مغولان. علاوه بر آن این خلفا، مانند خلفای بغداد، پیشوایان و رهبران انجمنهای فتوت (يك نوع فرقهٔ شهبواری) محسوب می‌شدند. جز این، در دولت ممالیک قدرتی نداشتند، و یقین است که اندیشهٔ تقسیم قدرت با سلاطین مملوک در میان نبود. آخرین خلیفهٔ عباسی قاهره، المتوکل سوم، را سلطان سلیم ملقب به یاوز (مهیب) در سال ۱۵۱۷/۹۲۳ به استانبول برد، و این داستان که وی حقوق خود را برخلافت به سلاطین عثمانی تفویض کرد افسانه‌ای بیش نیست که در قرن نوزدهم ساخته شده است.

مآخذ: ابن بول ۸-۶ ، ۱۳-۱۲ . زامبور هـ۴ وجدول G. دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ،
مقائفة عباسیان، به قلم ب. نویس .

فصل دوم
اسپانیا و شمال افریقا

ع

امويان اسبانيا

. هـ ١٣٨-٤٢٢/٧٥٦-١٠٣١

عبدالرحمان اول ملقب به الداخل	١٣٨/٧٥٦
هشام اول	١٧٢/٧٨٨
حكم اول	١٨٠/٧٩٦
عبدالرحمان دوم المتوسط	٢٠٦/٨٢٢
محمد اول	٢٣٨/٨٥٢
منذر	٢٧٣/٨٨٦
عبدالله	٢٧٥/٨٨٨
عبدالرحمان سوم الناصر	٣٠٠/٩١٢
حكم دوم المستنصر	٣٥٠/٩٦١
هشام دوم المؤيد (دوره اول سلطنتش)	٣٦٦/٩٧٦
محمد دوم المهدي (دوره اول سلطنتش)	٣٩٩/١٠٠٩
سليمان المستعين (دوره اول سلطنتش)	٤٠٠/١٠٠٩
محمد دوم (دوره دوم سلطنتش)	٤٠٠/١٠١٠
هشام دوم (دوره دوم سلطنتش)	٤٠٠/١٠١٠
سليمان (دوره دوم سلطنتش)	٤٠٣/١٠١٣
علي بن حمود ملقب به الناصر	٤٠٧/١٠١٦
عبدالرحمان چهارم ، المرتضى	٤٠٨/١٠١٨
قاسم بن حمود ، المأمون (بار اول)	٤٠٨/١٠١٨

یحیای حمودی المعتلی (بار دوم)	۴۱۲/۱۰۲۱
قاسم حمودی (بار دوم)	۴۱۳/۱۰۲۲
عبدالرحمان پنجم المستظهر	۴۱۴/۱۰۲۳
محمد سوم ، المستکفی	۴۱۴/۱۰۲۴
یحیای حمودی (بار دوم)	۴۱۶/۱۰۲۵
هشام سوم المعتد	۴۱۸-۲۲/۱۰۲۷-۳۱
ملوك الطوائف	

لشکریان عرب و بربر در سال ۹۲/۷۱۱ از تنگه جبل الطارق گذشتند و با سرعت ویزیکوتها ، اشراف نظامی آلمانی ، را که بر اسپانیا حکومت می‌راندند، برافکندند. در دهه‌های بعد، بازماندگان ویزیکوتها را نیز به کوهستانهای کانتابری ، واقع در منتهی‌الیه شمال شبه جزیره ایبری راندند ، و حتی خود از گذرگاههای پیرنه عبور کرده وارد خاک گلها که تحت حکومت فرانکها بود شدند تا اینکه شارل مارتل آنها را در پواتیه (یا تور) شکست داد (۱۱۴/۷۳۲). در سالهای نخستین ، سلسله‌ای از حکمرانان عرب که از مشرق منصوب می‌شدند بر اسپانیا فرمان می‌راندند، اما در سال ۱۳۸/۷۵۶ عبدالرحمان اول ، که بعدها به الداخل ملقب گشت ، و یکی از افراد معدود اموی بود که از قتل عام عباسیان جان سلامت بدر برده بود در اسپانیا ظهور کرد ، و امارت امویان را در آنجا تأسیس نمود .

در شبه جزیره‌ای که واقعیات جغرافیائی آن علیه هر گونه قدرت و نظارت مرکزی و حکومت پابرجا می‌ستیزد، تأسیس حکومت بنی‌امیه موفقیتی واقعی محسوب می‌شد. شالدهٔ امارت امویان در اسپانیا بر اشبیلیه و قرطبه نهاده شده بود ، و تسلط امرای اموی بر ایالات چندان شدید نبود . با آنکه قسمت اعظم جمعیت رومی و اسپانیائی مملکت مسلمان شدند (مولدون) عده‌ای

همچنان بردین مسیحی باقی ماندند (Mozarabs) و برای کمک و پشتیبانی دینی و اخلاقی چشم به مسیحیان مستقل شمال دوختند . بخصوص طلیطله ، پایتخت باستانی ویز یگوته‌ها و مرکز روحانیت و کلیسائی اسپانیا ، کانون انقلابات و عصیانها بود . در میان مسلمانان بسیاری از شاهزادگان محلی بودند که قدرت نظامی آنان به عنوان مرزبانان مملکت ، به آنها توانایی می‌بخشید که در واقع مستقل از قدرت مرکزی قرطبه زندگی کنند . اینان بیشتر از همه‌جا در دره ابرو ، واقع در شمال شرق ، یعنی ناحیه اراگون و کاتالونیای بعدی کارشان رونق گرفت (مانند امرای تجیبی در سرقسطه ، بنوقسی در تطیله) . در اواخر قرن نهم (قرن سوم هجری) دو مرکز وجود داشت که از آنجا انقلابات طولانی علیه حکومت مرکزی به وقوع پیوست . یکی در حوالی بداخوس (بطلیوس) به سرداری مروان گالیسی ، و دیگری در کوههای غرناطه به فرماندهی ابن حفصون .

با وجود این ضعف و فتور ، و علیرغم استقلال دولتهای کوچک مسیحی در شمال ، امویان اسپانیا قرطبه را مرکز تجارتی و صنعتی مهمی ساختند ، و این شهر به عنوان کانون فرهنگ و دانش عربی مقامی بعد از قاهره و بغداد به دست آورد . بزرگترین امیر سلسله امویان اسپانیا در قرن دهم حکومت می‌کرد ، و او عبدالرحمان سوم ، ملقب به الناصر بود که حکومتش مدت پنجاه سال (۶۱-۹۱۲/۳۵۰-۳۰۰) به طول کشید . وی قدرت سلطنت را به اوج خود رسانید؛ مراسم و تشریفات درباری را ، ظاهراً با توجه به شیوه بیزانسیان ، افزایش داد ؛ و برای مقابله با ادعاهای دشمنان فاطمی خویش عنوان خلیفه و امیر المؤمنین بر خود نهاد ، و به این طریق بر عقیده شرعی مرسوم که قدرت خلافت یکی است و تجزیه پذیر نیست خط بطلان کشید . نیروی نظامی خود را با داخل کردن بربرهای آفریقا و بردگان مسیحی اروپا (صقالبه) در سلك سپاهیان افزون ساخت . مسیحیان شمال را منکوب کرد ، و یک سیاست ضد فاطمی در شمال آفریقا به راه انداخت . در واپسین سالهای قرن نهم (قرن سوم هجری) قدرت

واقعی مملکت به دست حاجب یا وزیر اعظم امویان ابن ابی‌عامر ، ملقب به منصور ، افتاد ، و این او بود که بارسلونا را تسخیر کرد ، و مقبره قدیس یعقوب کامپوستلایی را در گالیسیا غارت نمود .

با وجود این ، در قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) ، به دلائلی که هنوز بر ما پوشیده مانده است ، شیرازه خلافت امویان اسپانیا از هم گسیخت . يك سلسله خلافت‌های کوتاه مدت که در بینابین آنها حکمرانان حمودی مالقه و بعداً امرای جزیره الخضراء به امارت می‌نشستند روی کار آمد ، و عاقبت ، امویان در ۴۲۲/۱۰۳۱ از میان رفتند ، و اسپانیای اسلامی دستخوش دورانی از تفرقه سیاسی گشت که در طی آن امرای محلی و گروه‌های نژادی قدرت به دست آوردند (دوره ملوک الطوائف) .

مآخذ : لین بول ۲۲-۱۹ ، زامبور ۴-۳ و جدول F

G. C. Miles, *The Coinage of the Umayyads of Spain* (American Numismatic Society, Hispanic Numismatic Series: Monographs, No. 1 New York 1950).



ملوک الطوائف در اسپانیا

قرن یازدهم

دوران بین برافتادن کامل امویان اندلس و روی کار آمدن مرابطون ، که نیم قرن یا در حدود نیم قرن طول کشید ، دوران تفرق سیاسی همراه با درخشش و تعالی فرهنگ در اسپانیا بود . در این دوره تعدادی سلسله‌های محلی که ا. ر. نیکل A. R. Nykl آنها را بیست و سه‌شمرده است در نقاط مختلف اندلس (اسپانیا) روی کار آمدند . بعضی از این سلسله‌ها «شهردولت» هایی بیش نبودند، و برخی چون افطسیان (یا بنی مسلمه) ، در جنوب غربی، برخطه وسیعی حکومت داشتند . این سلسله‌ها از نژاد های مختلف بودند ، و عدم تجانس طبقات نظامی عهد اموی ، و عصیتها و رقابت‌های قومی میان این گروه‌ها را می‌نمایانند . بعضی چون عباسیان اشبیلیه و هودیان سرقسطه صرفاً عرب بودند ، و عده‌ای مانند افطسیان مکناسی در بداخوس (بطلیوس) Badajoz و بنی ذوالنون هواره‌ای در طلیطله (که نام اصلی آنها بربر های ذوالنونی بود) بربر بودند . احتمال دارد که امرای حمودی مالقه ، با آنکه تقریباً در قرن یازدهم «عرب مآب» شده بودند، و نسب خود را از طریق ادارهٔ مراکش به حضرت علی می‌رسانیدند ، بربر بوده باشند . بعضی از سلسله‌های ملوک الطوائف از سپاهیان که در اواخر قرن دهم (قرن چهارم هجری) در زمان منصور از افریقا وارد اسپانیا شدند ، به وجود آمده بودند، مانند زیریان البیرا Elvira که از بربرهای صنهاجه بودند . و عده‌ای از بنی‌عامر و پروان و اعقاب منصور ، در بلنسیه روی کار آمدند . در بعضی از نقاط جنوب شرقی مثل طرطوشه ، دانیه ، و مقدم از همه در بلنسیه سرکردگان نظامی که اصلاً از صقالبه بودند برای مدتی صاحب قدرت شدند .

دولت‌های ملوک الطوائف بزرگ سیاست تهاجمی در قبال همسایگان خود داشتند. عباسیان تقریباً سلطه خود را تا طلیطله گسترده کردند، و برای آنکه نقشه خود را پیش برند در يك مرحله مردی را که ادعا می‌کرد آخرین خلیفه اموی، هشام سوم، است تقویت کردند. عده‌ای از سلسله‌ها کاملاً راضی بودند که با مسیحیان علیه رقبای مسلمان خود همداستانی کنند، و حتی آنها را به کمک بخوانند. آخرین حکمران افطسی، عمر المتوکل، حاضر بود که بیشتر قلمرو خود را در پرتقال به الفونسوی ششم، شاه لئون و کاستیل، در ازای کمک در برابر مرابطون بدهد.

در اواخر قرن یازدهم ظاهراً ورق علیه مسلمانان در اسپانیا برگشت. طبقات مذهبی علیه لذتجویی و بی‌کفایتی این همه حکمرانان محلی سر برداشتند، و آماده پذیرفتن حکومت پرهیزگاران مرابطون شدند. از قضا تسخیر طلیطله در ۴۱۸/۱۰۸۵ به وسیله مسیحیان، پادشاه شاعر منش عباسی، معتمد، را ناگزیر از توسل به مرابطون نمود.

مهمترین سلسله‌های ملوک الطوائف به شرح زیر است (برای تفصیل کامل بنگرید به زامباور ۷-۵۳ و نقشه ۱):

- حمودیان در مالقه و الجزیره (۵۷-۱۰۱۰/۴۹-۴۰۰)
- عباسیان، در اشبیلیه (سویل) (۹۱-۱۰۲۳/۸۴-۴۱۴)
- زیریان، در غرناطه (۹۰-۱۰۱۲/۸۳-۴۰۳)
- بنو حیحی، در نبله (۵۱-۱۰۲۳/۴۳-۴۱۴)
- بنومزین، در شلب، الغرب (۵۳-۱۰۲۸/۴۵-۴۱۹)
- بنورزین، در البراسین، سهله (۱۱۰۷-۱۰۱۱/۵۰۰-۴۰۲)
- بنوقاسم، در الفنت (البونت یا الفونت) (۹۲-۱۰۲۹/۸۵-۴۲۰)
- جهوریان، در قرطبه (۶۹-۱۰۳۱/۶۱-۴۲۲)
- افطسیان یا بنومسلمه در بداخوس (بطلیوس) (۹۴-۱۰۲۲/۸۷-۴۱۳)
- بنی‌ذوالنون در طلیطله (۸۵- پیش از ۷۸/۱۰۲۸ - پیش از ۴۱۹)

بنوعامر ، در بلنسیه (۹۶-۱۰۲۱/۸۹-۴۱۲)
 بنوصمادح ، در المریه (۸۷- > ۱۰۳۹/۸۰- > ۴۳۰)
 امرای تجیبی و بعد هودی ، در سر قسطه ، لارده ، تطیله ، قلعه ایوب ،
 دانیه ، طرطوشه ، (۱۱۴۲-۱۰۱۹/۵۳۶-۴۱۰)
 بنومجاهد و بنو غانیه در میورقه (۱۲۰۵-۱۰۲۲/۶۰۱-۴۱۳)
 غلبهٔ مرابطون بر اسپانیای مسلمان ۱۰۹۰/۴۸۳

۱- حمودیان یا بنی حمود در مائقه

علی النصر	۴۰۰/۱۰۱۰
قاسم اول ملقب بدالمأمون (دورهٔ اول سلطنت)	۴۰۷/۱۰۱۶
یحیای اول المعتلی (دورهٔ اول سلطنت)	۴۱۲/۱۰۲۱
قاسم اول (دومین دورهٔ سلطنت)	۴۱۳/۱۰۲۳
یحیای اول (دومین دورهٔ سلطنت)	۴۱۴/۱۰۲۳
ادریس اول المتأید	۴۲۷/۱۰۳۶
یحیای دوم	۴۳۰/۱۰۳۹
حسن المستنصر	۴۳۰/۱۰۳۹
ادریس دوم العالی (دورهٔ اول سلطنت)	۴۳۴/۱۰۴۳
محمد اول المهدی	۴۳۸/۱۰۴۶
محمد دوم المعتم	۴۴۰/۱۰۴۸
قاسم دوم الواثق	۴۴۰/۱۰۴۸
ادریس سوم الموفق	۴۴۶/۱۰۵۴
ادریس دوم (دورهٔ دوم سلطنت)	۴۴۶/۱۰۵۴
محمد سوم المستعلی	۴۴۷-۹/۱۰۵۵-۷

شاخهٔ اصلی حمودیان در مائقه به وسیلهٔ بنی زیری ، حکمرانان غرناطه ،

برافتادند ، وشاخهٔ الجزیره را در ۱۰۵۸/۴۵۰ عباسیان منقرض ساختند .
 [تبصره . جدول بالامبتنی بر تحقیق Prieto y Vives می‌باشد (نگاه
 کنید به مآخذ) وبا آنچه زامباور (۴-۵۳) آورده است تفاوت قابل ملاحظه‌ای
 دارد .]

۲- عباسیان اشبیلیه

محمد اول ابن عباد	۴۱۴/۱۰۲۳
عبادالمعتضد	۴۳۳/۱۰۴۲
محمد دوم المعتمد	۴۶۱-۸۴/۱۰۶۹-۹۱
غلبهٔ مرابطون	

۳- جهوریان قرطبه

جهور	۴۲۲/۱۰۳۱
محمد الرشید	۴۳۵/۱۰۴۳
عبدالملك	۴۵۰-۶۱/۱۰۵۸-۶۹

غلبهٔ عبادیان (بنی عباد)

۴- افطسیان (بنی افطس) بداخوس (بظلیوس)

عبدالله المنصور	۴۱۳/۱۰۲۲
محمد المظفر	۴۳۷/۱۰۴۵
عمر المتوکل	۴۶۰-۸۷/۱۰۶۸-۹۴
غلبهٔ مرابطون	

۵- بنی ذوالنون در ظلیطله

عبدالرحمان بن ذی النون	؟
اسماعیل الظافر	۴۱۹/۱۰۲۸
یحیی المأمون	۴۳۵/۱۰۴۳

یحیی القادر	۸۵-۱۰۷۵/۷۸-۴۶۷
غلبه انفونسوی ششم ، شاه لئون و کاستیل	
۶- بنی عامر در بلنسیه	
عبدالعزیز المنصور	۱۰۲۱/۴۱۲
عبدالملك المظفر	۱۰۶۱/۴۵۳
غلبه بنی ذوالنون	۷۶-۱۰۶۵/۶۸-۴۵۷
ابوبکر	۱۰۷۶/۴۶۸
قاضی عثمان	۱۰۸۵/۴۷۸
یحیی القادر از بنی ذوالنون	۹۰-۱۰۸۵/۸۳-۴۷۸
قاضی جعفر	۱۰۹۰-۹/۴۸۳
غلبه السید و پس از آن استیلای مرابطون	
۷- بنی تجیب و بنی هود در سر قسطه	
منذر اول المنصور	۱۰۱۹/۴۱۰
یحیی المظفر	۱۰۲۳/۴۱۴
معز الدوله منذر دوم	۱۰۲۹/۴۲۰
بنی هود	
سلیمان المستعین	۱۰۳۹/۴۳۰
احمد اول المقندر	۱۰۴۶/۴۳۸
یوسف المؤمن	۱۰۸۱/۴۷۴
احمد دوم المستعین	۱۰۸۵/۴۷۸
عماد الدوله عبدالملك	۱۱۱۰/۵۰۳
احمد سوم المستنصر	۱۱۱۹-۳۶/۵۱۳
غلبه آلفونسوی اول و رامیروی دوم آراگون	

مآخذ : زامباور ۷-۵۳ ؛ لین بول ، ۶-۲۳

A. Prieto y Vives. *Los Reyes de Taifas, estudio historico-numismatico de los Musulmanes españoles en el siglo V de la Hégira* (XI ed J. C.) (Madrid 1926) .

G. C. Miles, *Coins of The Spanish Muluk al-Twā'if* (Am Erican Numismatic Society, Hispanic Numismatic Series : Monographs, No. 3, New York 1954) .

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول، مقالات «سرقطه» و «بنوتجیب» به قلم ا. لوی- پروانسال .
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالات «عباسیان» و «افسغیان» به قلم ا. لوی- پروانسال ،
«بنی ذوالنون» به قلم د. م. دانلوب ؛ «جهوریان» و «حمودیان» به قلم آ. ه. میراندا .

٦

نصيريان يا بنو الاحمر
١٤٩٢-١٢٣٠/٨٩٧-٦٢٧
غرناطة

محمد اول الغالب مشهور بدا بن الاحمر	٦٢٩ / ١٢٣٠
محمد دوم الفقيه	٦٧١ / ١٢٧٢
محمد سوم المخلوع	٧٠١ / ١٣٠٢
نصر	٧٠٨ / ١٣٠٨
اسماعيل اول	٧١٣ / ١٣١٣
محمد چهارم	٧٢٥ / ١٣٢٥
يوسف اول	٧٣٣ / ١٣٣٣
محمد پنجم الغاني (دوره اول سلطنت)	٧٥٥ / ١٣٥٤
اسماعيل دوم	٧٦٠ / ١٣٥٩
محمد ششم	٧٦١ / ١٣٦٠
محمد پنجم (دوره دوم سلطنت)	٧٦٣ / ١٣٦٢
يوسف دوم	٧٩٣ / ١٣٩١
محمد هفتم المستعين	٧٩٧ / ١٣٩٥
يوسف سوم	٨١٠ / ١٤٠٧
محمد هشتم المستمسك (دوره اول سلطنت)	٨٢٠ / ١٤١٧
محمد نهم الصغير	٨٣١ / ١٤٢٨
محمد هشتم (دوره دوم سلطنت)	٨٣٣ / ١٤٣٠

یوسف چهارم	۸۳۵/۱۴۳۲
محمد هشتم (دوره سوم سلطنت)	۸۳۵/۱۴۳۲
محمد دهم الاحنف	۸۴۸/۱۴۴۴
سعدالمستعین	۸۴۹/۱۴۴۵
محمد دهم (دوره دوم سلطنت)	۸۵۰/۱۴۴۶
سعد (دوره دوم سلطنت)	۸۵۷/۱۴۵۳
علی (دوره اول سلطنت)	۸۶۶/۱۴۶۲
محمد یازدهم (دوره اول سلطنت)	۸۸۷/۱۴۸۲
علی (دوره دوم سلطنت)	۸۸۸/۱۴۸۳
محمد دوازدهم الزغل	۸۹۰/۱۴۸۵
محمد یازدهم (دوره دوم سلطنت)	۸۹۲-۷/۱۴۸۷-۹۲

غلبه اسپانیاییها

پس از آنکه موحدون اسپانیا را ترك گفتند بیشتر شهرهای مسلمانان به سرعت به دست مسیحیان افتاد. قرطبه در ۶۳۵/۱۲۳۶ و اشبیلیه در ۶۴۶/۱۲۴۸ سقوط کرد. یکی از رؤسای مسلمان به نام محمد الغالب که اصلاً عرب بود توانست زمام ایالت کوهستانی و دفاع‌پذیر غرناطه را به دست گیرد، و ارگ شهر غرناطه معروف به الحمراء را مرکز خود سازد، و موافقت کرد که به فردیناند اول، شاه کاستیل، و جانشین او آلفونسوی دهم خراج بپردازد. سلاطین بنی نصیر کوشیدند تا سیاستی متعادل بین مسیحیان و امرای مرینی فاس که آرزو داشتند به نام اسلام بر اسپانیا حکومت برانند، اتخاذ نمایند، اما آرزوی دخالت موفقانه مرینیان باشکست سلطان ابوالحسن علی از آلفونسوی یازدهم، شاه کاستیل، در ریوسالادو در ۷۴۱/۱۳۴۰ نقش بر آب شد. غرناطه با وجود موقعیت متزلزل و خطرناکی که داشت مدت دو قرن

و نیم مرکز تمدن اسلامی باقی ماند، و کانون دانشمندان و ادیبای سراسر عالم اسلامی مغرب بود. مورخ معروف ابن خلدون مقام سفیر سیاسی محمد ششم را داشت. و لسان‌الدین خطیب وزیر که تاریخ غرناطه وی از منابع معتبر تاریخی است، از شخصیت‌های بزرگ ادبی این دوره محسوب می‌شود. اما ازدواج فردیناند پنجم، شاه آراگون، با ایزابلا، ملکه کاستیل، در ۱۴۶۹ سبب وحدت اسپانیا تحت یک تاج و تخت شد، و افق روشن غرناطه برای احیا تیره گردید. مسلمانان با امتناع از پرداخت خراج مرسوم، و با اشتغال به مشاجرات داخلی بر سر جانشینی، در واقع به سقوط خویش کمک کردند. در سال ۱۴۹۲/۸۹۷ غرناطه به دست مسیحیان افتاد، و آخرین امرای بنی نصیر به مراکش گریختند.

مآخذ: لین پول، ۲۸-۹؛ زامباور، ۵۸-۹



ادریسیان یا ادریسیه یا ادارسه

۱۷۲-۳۱۴/۷۸۹-۹۲۶

مراکش

ادریس اول	۱۷۲/۷۸۹
ادریس دوم	۱۷۷/۷۹۳
محمدالمنتصر	۲۱۳/۸۲۸
علی اول	۲۲۱/۸۳۶
یحیای اول	۲۳۴/۸۴۹
یحیای دوم	؟
علی دوم	؟
یحیای سوم المقدم	؟
یحیای چهارم	۲۹۲/۹۰۵
حسن الحجام	۳۱۰-۱۴/۹۲۲-۶
غلبه فاطمیان	

ادریسیان نخستین سلسله‌ای بودند که سعی کردند عقاید شیعی را ، البته به صورتی بسیار ضعیف ، در مغرب رواج دهند . تا زمان آنها خوارج مساوات طلب افراطی بر این منطقه حکمروایی داشتند .

ادریس اول نوه امام حسن ، فرزند علی بن ابیطالب ، بود و از این لحاظ با سلسله امامان شیعه مرتبط بود . وی در قیام ۱۶۹/۷۸۶ علویان برضد عباسیان شرکت داشت ، و مجبور به فرار به مصر و سپس شمال افریقا گردید .

در آنجا حیثیت و اعتبار او از جهت نسبش سبب شد که عده‌ای از رؤسای بربرهای زنانه شمال مراکش او را به پیشوایی خود برگزینند. گمان می‌رود که این ادریس اول بوده است نه پسرش ادریس دوم که بنای شهر فاس را بر جایگاه شهر باستانی رومی، ولوبیلیس Volubilis آغاز نهاده است. این شهر مهاجران اسپانیای مسلمان و افریقیه را جلب کرد و شهری پرجمعیت گشت و پایتخت اداره شد. نقش آن به عنوان يك شهر مقدس، موطن شرفاء یا اعقاب ممتاز نواده‌های پیغمبر - حسن و حسین - از همین زمان آغاز شد، و از این زمان به بعد شرفاء عامل مهمی در تاریخ مراکش شدند. دوره حکمرانی ادریسیان از جهت انتشار فرهنگ اسلامی در میان قبایل تازه مسلمان شده بربر نیز مهم است.

اما در دوره حکومت محمد المستنصر سلطه ادریسیان از لحاظ سیاسی دستخوش تفرقه واقع شد. شهرهای مختلف آنها میان برادران متعدد محمد به عنوان تیول تقسیم شد. استیلای ادریسیان اساساً بر شهرها بود نه بر سرزمینهای بیرون از شهرها. به این ترتیب بنی ادریس هدف حملات دشمنان بربر خود واقع شدند. اما در قرن دهم دشمنان مصممتر و خطرناکتری برای آنها پیدا شدند، و آنها خلفای فاطمی بودند. یحیی چهارم به تفوق و فرمانروایی عبیدالله مهدی گردن نهاد، و در ۳۰۹/۹۲۱ سپاهیان فاطمی شهر فاس را تسخیر کردند. بعد از این زمان حکومت شاخه‌های دیگر ادریسیان در بخشهای پیرامون مراکش، از تمدوله در جنوب تا سرزمین بربرهای غماره در ریف در شمال، ادامه داشت، ولی تاریخ این سلسله‌ها نامعلوم است. ادریسیان ریف وقتی که امویان اسپانیا در مقابل دشمنان فاطمی خود سیاست پیشروی در مغرب را اتخاذ کردند و سبته را گرفتند مورد تهدید قرار گرفتند، و در ۳۶۳/۹۷۴ آخرین افراد خاندان ادریسی به قرطبه برده شدند. در دوره انحطاط و زوال امویان، یعنی چند ده سال بعد، بنی حمود که شعبه دوری از اداره بودند زمام امور الجزیره و مالقه را به دست آوردند، و به عنوان یکی از ملوک الطوائف

اسپانیا ، در آنجا حکومت کردند .

مآخذ : لین پول ، ۳۵ : زامبائور ، ۶۵ و جدول A

H. Terrasse, *Histoire du Maroc des Origines à l'établissement du Protectorat français* (Casablanca 1949-50), 1.



رستمیان

۱۶۰-۲۹۶/۷۷۷-۹۰۹

الجزایر غربی

عبدالرحمان بن رستم	۱۶۰/۷۷۷
عبدالوهاب (یا عبدالوارث) بن عبدالرحمان	۱۶۸/۷۸۴
ابوسعید افلح	۲۰۸/۸۲۳
ابوبکر بن افلح	۲۵۸/۸۷۲
ابوالیقظان محمد	؟
ابوحاتم یوسف (دوره اول سلطنت)	۲۸۱/۸۹۴
یعقوب بن افلح	۲۸۴/۸۹۷
ابوحاتم یوسف (دوره دوم سلطنت)	۲۸۸/۹۰۱
یقظان بن محمد	۲۹۴-۶/۹۰۷-۹

فتح تاهرت به دست داعی فاطمی ابو عبدالله

رستمیان در تاریخ اسلامی آفریقای شمالی دارای اهمیتی هستند که با مدت سلطنت و وسعت قدرت سیاسی آنها به هیچ وجه مناسبت ندارد. در قرن هشتم اکثر بربرهای شمال آفریقا، به عنوان اعتراض به سلطه اربابان عرب سنی مذهب خویش، مذهب خارجیان مساوات طلب افراطی را که فرقه ای سیاسی و دینی بودند پذیرفتند. در مشرق فرقه خوارج اقلیتی افراطی و فوق العاده متجاوز بودند، و حال آنکه در مغرب نهضت آنها نهضت توده مردم، و بنابراین بسیار معتدل تر بود.

اباضیه که یکی فروغ خوارج بودند پیروان عبدالله بن اباض بودند و مرکز اصلی آنها در شمال افریقا در میان بربرهای زناتة جبل نفوسه ، در تریپولیتنیای جدید قرار داشت . پس از فتح موقتی قیروان ، که مرکز قدرت اعراب و مذهب تسنن در مغرب بود ، گروهی از اباضیه به رهبری عبدالله بن رستم که نامش می‌تواند دال بر ایرانی بودن او باشد به الجزایر غربی گریختند و یک دولت خارجی که مرکز آن تاهرت یا تیهرت (تیاره جدید) بود تشکیل دادند (۱۴۴/۷۶۱) . در ۱۶۰/۷۷۷ عبدالله امام اباضیه در شمال افریقا شد . این هسته ، که در اطراف تاهرت به وجود آمد ، با جوامع اباضی اوریس (Aures) تونس جنوبی ، و تریپولیتنیا ، ارتباط داشت ، و حتی گروههایی که در جنوب تا واحات فزان پراکنده بودند امامان رستمی را به عنوان پیشوایان روحانی خود قبول داشتند . رستمیان چون از هر طرف در محاصره دشمنان بودند ادریسیان شیعی در غرب و اغالبه سنی در شرق - جویای اتحاد با امویان اسپانیا شدند ، و مورد کمک و استعانت آنان قرار گرفتند . اما برآمدن فاطمیان شیعه مذهب در مراکش ، برای رستمیان و نیز سلسله‌های محلی مغرب خطری هلاکت بخش بود . در سال ۲۹۶/۹۰۹ تاهرت به دست بربرهای کتامه که سپاهیان داعی فاطمی ابو عبدالله را تشکیل می‌دادند افتاد ، بسیاری از رستمیان قتل عام شدند ، و بقیه به سمت جنوب به Wargla گریختند .

از زمان رستمیان تاهرت ، که در منتهی الیه شمالی یکی از راههای کاروانرو ماوراء صحرا واقع بود ، رونق مادی بسیار گرفت ، و به «عراق کوچک» معروف شد . از همه نقاط جهان جمعیت بدان روی نهاد ، و در آن میان عنصر ایرانی و مسیحی در خور ملاحظه بود . تاهرت مرکز علم و تحقیق بود . نقش بزرگ تاریخی در آن بود که محل اجتماع و مرکز عصبی جنبش خوارج در سرتاسر شمال افریقا و حتی ماورای آن محسوب می‌شد . با آنکه از نظر سیاسی در مقابل فاطمیان برافتاد ، اما عقاید اباضی مدتها در مغرب به قوت خود باقی ماند ، و حتی تا این روزگار در بعضی نقاط چون واحات

مزاب در الجزیره، و جزیره جرباء در تونس، و جبل نفوسه زنده مانده است .

مآخذ : زاباور . ۶۴ . دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « رستمیان » به قلم ژ. مارسه
G. Marcais نیز رجوع کنید به :

Chikh Bekri, «Le Kharijisme berber : quelque aspects du royaume rustumide», *Annales de l'Institut detudes Orientales*, XV (Algiers 1957), 55-105 .

۹

بنی اغلب یا افالبه

۱۸۴-۲۹۶/۸۰۰-۹۰۹

افریقیه ، الجزائر ، سیسیل (صقلیه)

ابراهیم اول ابن الاغلب	۱۸۴/۸۰۰
عبدالله اول	۱۹۷/۸۱۲
زیاده الله اول	۲۱۰/۸۱۷
ابوعقال الاغلب	۲۲۳/۸۳۸
محمد اول	۲۲۶/۸۴۱
احمد	۲۴۲/۸۵۶
زیاده الله دوم	۲۴۹/۸۶۳
ابوالقرانیق محمد دوم	۲۵۰/۸۶۳
ابراهیم دوم	۲۶۱/۸۷۵
زیاده الله سوم	۲۹۰-۶/۹۰۳-۹

غلبه فاطمیان

پدر ابراهیم ، ابن الاغلب ، يك سردار خراسانی بود که در ارتش عباسیان خدمت می کرد . در سال ۱۸۴/۸۰۰ هارون الرشید حکومت ایالت افریقیه (تونس جدید) را در مقابل خراج سالانه ۴۰/۰۰۰ دینار به ابراهیم واگذار کرد. این واگذاری باخود مختاری بسیار همراه بود ، ودوری فاصله شمال افریقا از بغداد به بنواغلب اطمینان می داد که دستگاه خلافت نمی تواند زیاد در کار آنان دخالت کند. امیرای نخست اغلبی شورشهای خوارج بربررا

در قلمرو خود فرو نشانند ، و آنگاه در زمان زیاده‌الله اول که یکی از مقتدرترین و نیرومندترین امرای اغلبی بود ، به فتح صقلیه (سیسیل) که در تصرف بیزنطیان بود پرداختند (۲۱۷/۸۲۷) . اغالبه ناوگان وسیعی ترتیب دادند که مایهٔ تفوق آنها در مدیترانهٔ مرکزی شد ، و با آن سواحل جنوبی ایتالیا ، سردانیه ، کورسیکا و حتی آلپهای ساحلی Maritime Alps (رشته‌ای از سلسلهٔ الپ که بین ایتالیا و فرانسه قرار دارد) را غارت کردند . مالتا Malta در ۲۵۵/۸۶۸ فتح شد . احتمال دارد که اغالبه از آن جهت به فتح صقلیه پرداخته باشند که نیروی گروههای افراطی و متعصب را به جهاد با کافران معطوف سازند، زیرا امرای اولیهٔ اغلبی بیشتر اوقات در افریقه گرفتار مخالفت شدید فقهای مالکی قیروان بودند. در ۲۶۴/۸۷۸ سرانجام فتح صقلیه به پایان رسید ، و این جزیره تا زمان غلبهٔ نورمانها در اواخر قرن یازدهم همچنان تحت حکومت مسلمانان ، ابتدا اغالبه و سپس فاطمیان، باقی ماند ، و یکی از مراکز معتبر و مهم انتشار فرهنگ اسلامی در اروپای مسیحی گشت . امرای اغلبی به عمارت کردن و ساختن بنا نیز شور و شوقی داشتند. زیاده‌الله اول مسجد بزرگ قیروان را ساخت، و احمد مسجد بزرگ تونس را تجدید بنا نمود ، علاوه بر این آثار بسیار برای آبیاری و کشاورزی ، خاصه در نواحی جنوب افریقه که چندان حاصلخیز نبود ، ساخته شد.

باری ، موقعیت اغالبه در اواخر قرن نهم رو به زوال گذاشت ، تبلیغات شیعی ابو عبدالله، پیشرو و منادی عبیدالله مهدی فاطمی، در میان بربرهای کتامة سخت مؤثر افتاد . اینان به قیامی نظامی دست یازیدند ، و آخرین امیر اغلبی، زیاده‌الله سوم ، پس از کوششهای بی نتیجه برای جلب کمک عباسیان، به مصر گریخت (۲۹۶/۹۰۹)

مآخذ : لین پول ۸-۳۶ ، زامباور ۸-۶۷ ، دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم . مقاله « اغالبه » بدفلم ز. مارسه.

١٥

بني زيري و بني حماد
١١٥٢-٩٧٢/٥٤٧-٣٦١
افريقيه و الجزائر شرقي

١- بني زيري

يوسف بلگين اول ابن زيري	٣٦١ / ٩٧٢
منصورين بلگين	٣٧٣ / ٩٨٤
ناصر الدوله باديس	٣٨٤ / ٩٩٦
شرف الدوله المعز	٤٠٤ / ١٠١٦
تميم	٤٥٤ / ١٠٤٢
يحيى	٥٠١ / ١١٠٨
على	٥٠٩ / ١١١٦
حسن	٥١٥-٤٣ / ١١٢١-٤٨
غلبه نورمانها و سپس موحدون	

٢- بني حماد

حماد بن بلگين اول ابن زيري	٤٠٥ / ١٠١٥
قائد	٤١٩ / ١٠٢٨
محسن	٤٤٤ / ١٠٥٤
بلگين دوم	٤٤٧ / ١٠٥٥
ناصر	٤٥٤ / ١٠٦٢
منصور	٤٨١ / ١٠٨٨

بادیس	۴۹۸/۱۱۰۵
عزیز	۴۹۸/۱۱۰۵
۵۲-۱۱۲۴ یا ۱۱۲۱/۴۷-۵۱۸ یا ۵۱۵ یحیی	
غلبهٔ موحدون	

زیریان یا بنی زیری از بربرهای صنهاجه بودند و در قسمت مرکزی المغرب می‌زیستند. اینان در آغاز خود را با جنبش فاطمیان منطبق ساختند، و هنگامی که پایتخت فاطمیان المهدیه در ۳۳۴/۹۴۵ در محاصرهٔ ابویزید خارجی قرار گرفته بود بانبروی نظامی خود آنرا از محاصره نجات دادند. از این رو، وقتی که خلیفهٔ فاطمی المعز به جانب مصر رفت بلگین بن زیری را به حکومت افریقیه گماشت. وی دشمنی قدیمی قوم خود را باقبایل بیابانگرد زنانه از سرگرفت و سراسر مغرب را تا سبته به زیر استیلای خود در آورد. ولی این مستملکات سنگین تر از آن بود که مردی بتواند بر آنها حکومت کند، و از این رو در زمان حکومت نوادهٔ بلگین، بادیس، تقسیم شد. نواحی غربی به بنی حماد که از شاخه های همین خاندان بودند تعلق گرفت؛ اینان قلعهٔ بنی حماد را پایتخت خود قرار دادند، ولی افریقیه در دست شاخهٔ اصلی زیریان که پایتخت آنها قیروان بود، باقی ماند.

ثروت و منابع فراوان افریقیه شرف الدوله معز زیری را اغوا کرد تا سر از فرمان خلیفهٔ فاطمی بیچد. وی در سال ۴۳۳/۱۰۴۱ خود را تابع خلیفهٔ عباسی خواند (اما بنی حماد در این هنگام همچنان به خلفای فاطمی وفادار ماندند). از این رو، اندکی بعد فاطمیان گروههای نامتجانس بدویان بربر قبایل هلال و سلیم را علیه زیریان آزاد ساختند، و آنان از مصر سفلی به المغرب کوچ کردند. اینان به تدریج راه خود را در روستاها باز کردند، و شهرها را به وحشت افکندند، و زیریان را ناچار ساختند که قیروان را تخلیه کنند و به مهدیه که در ساحل قرار داشت بروند. حمادیان نیز به بندر بجایه که کمتر

قابل دسترسی بود عقب نشستند . زیریان چون زمام امور خشکی از دستشان رفت روی به دریا آوردند و ناوگانی بساختند . در واقع همین دوره است که آغاز عصر دریازنان بربری است . باوجود این ، زیریان نتوانستند از افتادن صقلیه به دست نورمانها جلوگیری کنند ، هرچند که بعدها با شاهان نورمان روابط صلح آمیز تجارتي پیدا کردند . به هر حال در قرن دوازدهم بنی‌زیری سخت تحت فشار قرار گرفتند ؛ راجر دوم ، شاه سیسیل ، مهدیه و سواحل تونس را تسخیر کرد ، و حسن زیری را مجبور به دادن خراج نمود ، و دیری نگذشت که قلمرو زیریان و حمادیان به دست موحدون افتاد .

مآخذ : لین بول ، ۴۰-۳۹ ، زامباور ، ۱-۷۰ ، دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول . مقاله « بنی‌زیری » به قلم ژ. مارسه . نیز رجوع کنید به :

H. R. Idris, LaBerberie orientale sous les Zirides Xe-XIle siecle, 2 vols. (Paris 1962).

که دارای جداول تاریخی و شجره نسب مفصل است ، و تصحیحات بسیار بر زامباور دارد .

۱۱

مرابطون

۴۴۸-۵۴۱/۱۰۵۶-۱۱۴۷

افریقای شمالی و اسپانیا

رؤسای بربرهای	$\left\{ \begin{array}{l} \text{یحیی بن ابراهیم} \\ \text{یحیی بن عمر} \\ \text{ابوبکر اللمتونی} \end{array} \right.$	۴
سنهاجه که به اقتدار		۴
روحانی عبدالله بن یاسین گردن نهادند.		۴۴۸-۸۰/۱۰۵۶-۷۳
	یوسف بن تاشفین	۴۵۳/۱۰۶۱
	علی	۵۰۰/۱۱۰۶
	تاشفین	۵۳۷/۱۱۴۲
	ابراهیم	۵۴۰/۱۱۴۶
	اسحق	۵۴۰-۱/۱۱۴۶-۷
		غلبهٔ موحدان

مرابطون در یکی از نهضت‌های روحی نشأت یافتند که گاه و بیگاه ، در تاریخ المغرب ، اقوام بربر را فرا می‌گرفت . در قسمت اول قرن یازدهم رئیس بربرهای سنهاجه ، یحیی بن ابراهیم ، برای زیارت به عربستان رفت. در آنجا سخت تحت تأثیر احساسات مذهبی قرار گرفت ، و چون بازگشت یکی از علمای نامبردار مراکش را به اسم عبدالله بن یاسین دعوت کرد تا در میان رعایای او به تبلیغ پردازد . رباط یا قلعه‌ای در دهانهٔ رود سنگال ساخته شد، و از آنجا مجاهدان دین و ایمان صورت ابتدایی و ساده‌ای از دین اسلام را در سودان غربی منتشر ساختند . این مجاهدان راه دین مرابطون خوانده

می‌شدند که لغتاً به معنای « کسانی است که در قلاع مرزی ساکن هستند »
 واز همین واژه است که لفظ اسپانیایی Almoravides و واژه فرانسوی
 morabout (به معنای عابد و ناسک) مشتق شده است. این بربرهای صحرا
 نقاب بر چهره می‌زدند، همچنانکه طوایف طوارق که از اعقاب آنها هستند
 اکنون چنین می‌کنند، واز این‌رو مرابطون را گاه مملثون نیز خوانده‌اند. اینان
 به رهبری ابوبکر و سردار وی یوسف بن تاشفین علیه مراکش به سمت شمال
 راندند، و شمال افریقا را تا شهر الجزایر فتح کردند (۱۰۶۲/۴۵۴). مرابطون
 خلفای عباسی را به عنوان پیشوایان روحانی اسلام قبول داشتند، و از مذهب
 مالکی که از مذاهب محافظه کارانه اهل تسنن بود، پیروی می‌کردند.

در این هنگام اسپانیای مسلمان دو چار تفرقه ملوک الطوائف بود، و چون
 فتوحات مسیحیان در اسپانیا از نو آغاز شد، معلوم گشت که تنها نیروی تازه
 نفس مرابطون می‌تواند حکومت‌های مجزا و کوچک مسلمان را که دائم با یک
 دیگر در نزاع بودند نجات دهد. از این‌رو یوسف بن تاشفین در سال
 ۱۰۸۶/۴۷۹ از افریقا به اسپانیا وارد شد، و در نبرد زلاقه، نزدیک بطلیوس
 (بداخوس) پیروزی بزرگی بر آلفونسوی ششم، شاه لئون و کاستیل، به دست
 آورد ولی متأسفانه این پیروزی را دنبال نگرقت، و طلبله در دست مسیحیان
 باقی ماند. در طی چند سال بعد، یوسف تقریباً تمام ملوک الطوائف را
 برانداخت، و تنها امرای هودی اجازه یافتند که در سرقسطه باقی بمانند.
 اما در نخستین سال‌های قرن دوازدهم موقعیت مرابطون در المغرب، با برآمدن
 نیروی تازه‌ای که همانا موحدون باشد، به خطر افتاد، و به علت فشاری که از
 پشت سر بر مرابطون وارد می‌شد آنان نتوانستند در ۱۱۱۸/۵۱۲ سرقسطه را
 از افتادن به چنگ مسیحیان نجات دهند.

در ۱۱۴۷/۵۴۱ آخرین امیر مرابطی مراکش، اسحق، کشته شد و
 موحدون از [جبل الطارق گذشته] وارد اسپانیا شدند. هنگامی که یحیی بن
 غانیه، آخرین حکمران مرابطی در اسپانیا، که از طریق ازدواج با مرابطون

نسبت یافته بود در ۵۴۳/۱۱۴۸ درگذشت قدرت مرابطون در واقع به سر رسید. ولی شعبه‌ای از آنان به نام بنو غانیه که در میورقه از زمان فتح آن در ۵۰۹/۱۱۱۵ حکومت داشتند همچنان تا افتادن آن به دست شاه آراگون در ۶۲۵/۱۲۲۸ به حکومت خود ادامه دادند ، و پس از آن نیز تا ۶۸۵/۱۲۸۶ به عنوان امرای دست نشاندۀ آراگون در میورقه حکومت کردند .

مآخذ : لین پول ، ۴-۴۱ . زامباور ، ۴-۷۳
 دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله «مرا بطون» به قلم ا. بل (A. Bel)
 دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «غانیه ، بنو» به قلم ز. مازسه .

۱۲

مړینیان و وطاتیان
۵۹۲-۹۵۶/۱۱۹۶-۱۵۴۹
مراکش

۱- شاخه مړینیان (بنی مړین)

ابومحمد عبدالحق اول	۵۹۲/۱۱۹۶
عثمان اول	۶۱۴/۱۲۱۷
محمد اول	۶۳۷/۱۲۴۰
ابویحیی ابوبکر	۶۴۲/۱۲۴۴
ابویوسف یعقوب	۶۵۶/۱۲۵۸
ابویعقوب یوسف	۶۸۵/۱۲۸۶
ابو ثابت عامر	۷۰۶/۱۳۰۷
ابوالربیع سلیمان	۷۰۸/۱۳۰۸
ابوسعید عثمان دوم	۷۱۰/۱۳۱۰
ابوالحسن علی اول	۷۳۲/۱۳۳۱
ابوعنان فارس	۷۴۹/۱۳۴۸
محمد دوم السعید	۷۵۹/۱۳۵۹
ابوسالم علی دوم	۷۶۰/۱۳۵۹
ابوعمر تاشفین	۷۶۲/۱۳۶۱
عبدالحلیم (ابتدا در فاس، سپس در سجلماسه)	۷۶۳/۱۳۶۱
ابوزیان محمد سوم	• ۷۶۳/۱۳۶۲

ابوفارس عبدالعزیز اول	۷۶۸/۱۳۶۶
ابوزیان محمد چهارم	۷۷۴/۱۳۷۲
ابوالعباس احمد (دوره اول سلطنت)	۷۷۶/۱۳۷۴
موسی	۷۸۶/۱۳۸۴
ابوزیان محمد پنجم	۷۸۸/۱۳۸۶
محمد ششم	۷۸۸/۱۳۸۶
ابوالعباس احمد (دوره دوم سلطنت)	۷۸۹/۱۳۸۷
ابوالفارس	۷۹۶/۱۳۹۳
عبدالعزیز دوم	۷۹۹/۱۳۹۷
عبدالله	۸۰۰/۱۳۹۸
ابوسعید عثمان سوم	۸۰۱/۱۳۹۹
دوره فترت که در نتیجه سلطنت ابوملک عبدالوحدیزیانی یا عبدالوادیی پیش آمده است.	۸۲۳-۳۱/۱۴۲۰-۸
ابومحمد عبدالحق دوم	۸۳۱-۶۹/۱۴۲۸-۶۵

۲- شاخه و طاسیان

نایب السلطنه‌های عبدالحق دوم مرینی	}	ابوزکریاء یحیی	۸۳۱/۱۴۲۸
		علی	۸۵۱/۱۴۴۸
		محمد اول الشیخ	۸۶۳/۱۴۵۹
		محمد دوم البرتقالی	۸۷۵/۱۴۷۰
		احمد (دوره اول سلطنت)	۹۳۱/۱۵۲۵
		محمد سوم القسری	۹۵۲/۱۵۴۵

احمد (دوره دوم سلطنت) ۹۵۴-۶/۱۵۴۷-۹
شرفای سعدی

مرینیان وارث ماترک موحدان در مراکش و المغرب الاوسط بودند، و سرزمینهای آنها را با حفصیان تونس قسمت کردند. بنو مرین قبیله ای از بربرهای چادر نشین زناته بودند. سطح فرهنگ آنان بسیار نازل بود، و آن شور مذهبی که نیرو بخش فتوحات مرا بطین و موحدان بود در قدرت طلبی آنها وجود نداشت. این واقعیات، همراه با ظاهراً کمبود تعداد آنها، بدون تردید علت طولانی بودن مجادلات و نزاعهای آنها با آخرین امرای موحدی است. آنان نخست در سال ۶۱۳/۱۲۱۶ از صحرا به مراکش حمله بردند، ولی ابوسعید موحدی جلو آنها را گرفت، و مرینیان تا سال ۶۶۹/۱۲۶۹ نتوانستند مراکش را تصرف کنند. سجلماسه نیز چهار سال بعد از این به دست آنان افتاد.

مرینیان چون مستقر شدند فاس را پایتخت خود قرار دادند، و این احساس برایشان پیدا شد که وارثان امرای موحدی هستند، و از این رو کوشیدند تا از نو دولت خود را در المغرب بنیان نهند. نیز روح جهاد در آنها پیدا گشت و رؤیای فتح مجدد اسپانیا را در سرپرورانند دوره مرینیان در حقیقت عهد توسعه دینداری و شور عامیانه مذهبی بود. چند تن از سلاطین مرینی شخصاً در اسپانیا به جنگ پرداختند. ابویوسف یعقوب به درخواست نصیریان غرناطه از [جبل الطارق گذشت] و در نبرد اسبجه Ec1ja پیروزی بزرگی به دست آورد (۶۷۴/۱۲۷۵). بعد از آنکه اسپانیائیه‌ها جبل الطارق را در ۷۰۹/۱۳۰۹ تسخیر کردند سپاهیان مرینی بار دیگر در اسپانیا ظاهر شدند، ولی قوای الفونسوی یازدهم، شاه کاستیل، و آلفونسوی چهارم، شاه پرتغال، ابوالحسن علی را در ریوسالادو در ۷۴۱/۱۳۴۰ شکست دادند، و از آن پس مرینیان در امور اسپانیا دخالت نکردند. در شمال آفریقا امرای مرینی همسایگان

خود، امرای عبدالوادی تلمسان را شکست دادند و پایتخت آنان را در ۷۳۷/۱۳۳۷ و نیز در سال‌های بعد از آن متصرف شدند، اما نتوانستند حفصیان را از تونس بیرون برانند.

در اواخر قرن چهاردهم، انحطاط دولت مرینیان ظاهر گشت. در سال ۸۰۳/۱۴۰۱ هانری سوم، شاه کاستیل، به تطوان حمله برد، و در ۸۱۸/۱۴۱۵ پرتغالیان سبترا را تسخیر کردند، و این تهاجم مسیحیان موج عظیمی از احساسات مذهبی در المغرب برانگیخت که منجر به اعلام جهاد علیه کافران شد. این عکس‌العمل، افتادن قدرت واقعی را به دست بنو وطاس، یکی از شاخه‌های فرعی مرینیان که در زمان سلاطین مرینی صاحب مقامات عالی شده بودند، آسان ساخت. ابوزکریاء یحیی در ابتدا به عنوان نایب السلطنه سلطان جوان مرینی، عبدالحق دوم، به حکومت نشست و با پرتغالیان به جنگ پرداخت. در ۸۶۲/۱۴۵۸ عبدالحق مرینی سعی کرد تا مستقیماً به سلطنت پردازد، اما چهار سال بعد به قتل رسید. محمد اول وطاسی ملقب به الشیخ در سال ۸۷۷/۱۴۷۲ در فاس سلطان اعلام شد، و شهر را از شرفاء اداریسی بگرفت. اما بعدها وطاسیان تاب مقاومت در برابر قدرت رو به توسعه شرفاء سعدی را نیاوردند، و اینان شهر فاس را در ۹۵۶/۱۵۴۹ تصرف کردند. اقدام وطاسیان برای آنکه به کمک ترکان عثمانی، از شرفاء سعدی انتقام بستانند با شکست مواجه شد، و سلسله وطاسی برای همیشه برافتاد.

مآخذ: ابن پول، ۹-۵۷؛ زاماور، ۷۹

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله « مرینیان » به قلم (ز. مارسه)، و مقاله « وطاسیان » به قلم ا. لوی- پروانال (E. Levi - Provençal) نیز نگاه کنید به :

H. de Castries, ed. *Les sources inedites de l'histoire de Maroc de 1530 a 1845*, Series 1, *Dynastie Saadienne 1530-1660*, Vol. IV, Part 1 (Paris-Madrid 1921),

همراه با جدول‌های مشروح اناب د. صفحات ۳-۱۴۲.

H. Terrasse. *Histoïro du Maroc, II*

۱۴

خصیان یا خصیون
 ۱۵۷۴-۱۲۲۸/۹۸۲-۶۲۵
 تونس و الجزائر شرقی

ابوزکریاء یحیای اول	۶۲۵/۱۲۲۸
ابوعبدالله محمد اول المنتصر	۶۴۷/۱۲۴۹
ابوزکریاء یحیی دوم الواثق	۶۷۵/۱۲۷۷
ابواسحاق ابراهیم اول	۶۷۸/۱۲۷۹
غصب امارت به وسیله احمد بن ابی عماره	۶۸۱/۱۲۸۲
ابوحفص عمر اول (در تونس)	۶۸۳/۱۲۸۴
ابوزکریاء یحیای سوم المنتخب (در بجایه وقسطنطین تا سال ۱۲۹۹/۶۸۹)	۶۸۴/۱۲۸۵
ابوعبدالله (یا ابوعاصیده) محمد دوم المنتصر	۶۹۴/۱۲۹۵
ابویحیی ابوبکر اول الشہید	۷۰۹/۱۳۰۹
ابوالبقاء خالد اول الناصر	۷۰۹/۱۳۰۹
ابویحیی زکریاء اول اللحیانی (در تونس)	۷۱۱/۱۳۱۱
ابوضربه محمد سوم المستنصر (در تونس)	۷۱۷/۱۳۱۷
ابویحیی ابوبکر دوم المتوکل	۷۱۸/۱۳۱۸
ابوحفص عمر دوم	۷۴۷/۱۳۴۶
فتح تونس به وسیله امرای مرینی برای بار اول	۷۴۸/۱۳۴۸

ابوالعباس احمد اول الفضل المتوکل (در تونس)	۷۵۰ / ۱۳۴۹
ابواسحاق ابراهیم دوم المستنصر (دوره اول سلطنت)	۷۵۰ / ۱۳۵۰
فتح تونس به وسیله امرای مرینی برای بار دوم	۷۵۸ / ۱۳۵۷
ابواسحاق ابراهیم دوم (دوره دوم سلطنت) [در تونس تا ۱۳۶۹ / ۷۷۰ ؛ دیگر امرای حفصی در بجایه و قسطنطین]	۷۵۸ / ۱۳۵۷
ابوالبقاء خالد دوم (در تونس)	۷۷۰ / ۱۳۶۹
ابوالعباس احمد دوم المستنصر (قبل از بجایه و قسطنطین)	۷۷۲ / ۱۳۷۰
ابوفارس عبدالعزیز المتوکل	۷۹۶ / ۱۳۹۴
ابوعبدالله محمد چهارم المنتصر	۸۳۴ / ۱۴۳۴
ابوعمر عثمان	۸۳۹ / ۱۴۳۵
ابوزکریاء یحیی چهارم	۸۹۳ / ۱۴۸۸
عبدالمؤمن	۸۹۴ / ۱۴۸۹
ابویحیی زکریاء دوم	۸۹۵ / ۱۴۹۰
ابوعبدالله محمد پنجم المتوکل	۸۹۹ / ۱۴۹۴
ابوعبدالله محمد الحسن (دوره اول سلطنت)	۹۳۲ / ۱۵۲۶
نخستین غلبه ترکان عثمانی بر تونس به سرداری خیرالدین بارباوسا	۹۴۱ / ۱۵۳۴

الحسن (دوره دوم سلطنت) (به عنوان دست نشاندۀ امپراطور شارل پنجم)	۹۴۲/۱۵۳۵
احمد سوم	۹۵۰/۱۵۴۳
دومین غلبۀ ترکان عثمانی بر تونس به سرداری علوج علی	۹۷۷/۱۵۶۹
ابوعبدالله محمد ششم (به عنوان دست نشاندۀ اسپانیا)	۹۸۱/۱۵۷۳
سومین غلبۀ ترکان عثمانی که غلبه قطعی آنهاست بر تونس به سرداری سنان پاشا	۹۸۲/۱۵۷۴

حفصیان یا حفصیون یا بنی حفص مهمترین سلسله در تاریخ اواخر قرون وسطای افریقه هستند. نامشان مأخوذ از نام شیخ ابو حفص عمر (متوفی ۵۷۱/۱۱۷۶) یکی از شاگردان ابن تومرت ، مؤسس نهضت موحدان و یکی از سرداران عبدالمؤمن موحدی می باشد . اولاد شیخ ابو حفص در دستگاه موحدان مقامات مهمی ، از جمله حکومت افریقه ، داشتند . یکی از این حکمرانان حفصی ، یعنی ابوزکریاء یحیای اول ، در سال ۶۳۴/۱۲۳۷ بدعتهای خلاف دین خلیفۀ موحدی ، عبدالوحد ، را دستاویز قرار داد و سر از اطاعت او باز زد ، و قدرت خود را در جانب مغرب ، در المغرب الاوسط ، بسط داد و قسطنطین ، بجایه ، و الجزیره را گرفت ، و امرای عبدالوادی تلمسان را خراج گزار خود ساخت ، و مرینیان را مجبور کرد که فرمانروایی او را تصدیق کنند ، و از مسلمانان جنوب اسپانیا که در محاصره افتاده بودند تقاضای کمک دریافت داشت . قدرت حفصیان در زمان پسر وی ، المنتصر ، نیز همچنان در اوج خود باقی بود ؛ وی حملۀ لوئی نهم ، شاه فرانسه ، و شارل دو آنژ را دفع کرد (۶۶۸/۱۲۷۰) ، و عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه از شریف مکه دریافت داشت ،

وادعا کرد که وارث عباسیان بغداد است. در صد و پنجاه ساله بعد از مرگ المنتصر قدرت حفصیان دستخوش نوسانات شدید بود، و در دوره‌های ضعف حکومت حفصی شهرهای المغرب الاوسط، و افریقیه جنوبی و ناحیه جرید بر آن بودند که سراز ربهه آنان باز کشند. گاهی برای تصرف تاج و تخت حفصیان چندین منازع، با مدعیانی که در شهرهای مختلف حکومت داشتند وجود داشت. در قرن شانزدهم سلسله حفصی آشکارا رو به انحطاط داشت، و قدرت آنان اغلب فقط محدود به منطقه خود تونس بود. استقرار ترکان عثمانی در الجزایر و دیگر بنادر، و ناتوانی حفصیان در جلوگیری از غارت و چپاول این دریازنان سبب حملات و انتقامجوییهای مسیحیان گشت. امپراطور شارل پنجم در ۱۵۳۵/۹۴۱ سپاهی از محافظان اسپانیائی بر تونس بگماشت. آخرین امرای حفصی با کمک اسپانیائیه قدرت ناپایدار و متزلزلی در مقابل ترکان عثمانی به دست آوردند، اما در ۱۵۷۴/۹۸۱ سنان پاشا تونس را تصرف کرد، و آخرین امیر حفصی به اسارت به استانبول برده شد.

تونس در زمان حفصیان از رونق و آبادانی برخوردار یافت. قبل از آنکه فعالیت‌های زیان آور دریازنان بربر مایه از هم گسیختن ارتباط شود حفصیان با شهرهای ایتالیائی و فرانسوی و با مملکت آراگون معاهدات تجارتنی وسیعی داشتند. سرزمین تونس از موج مهاجران مسلمان اسپانیایی نیز بهره‌مندی یافت؛ در میان این مهاجران اجداد مورخ معروف ابن خلدون را باید نام برد. تونس یکی از مراکز هنری و فکری گردید، و این حفصیان بودند که در قرن سیزدهم مدرسه را که از قبل در سرزمینهای شرقی اسلامی سابقه داشت، وارد جریان تعلیم و تربیت تونس کردند.

مآخذ: لین پول، ۴۹-۵۰، ۴-۵۲؛ زامباور، ۶-۷۴.
دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله حفصیان (به قلم ه. ر. ادریس).
نیز نگاه کنید به:

R. Brunshvig, *La Berbérie orientale sous les Hafsides de ori-jines à la fin du XV^e siècle*, 2 vols. (Paris 1940 - 7).

۱۵

شرفای مراکش

۱۵۱۱ - / ۹۱۷ -

۱ - شرفای سعدی (حسنی)

محمدالمهدی القائم بامرالله (درسوس)	۹۱۷/۱۵۱۱
احمدالأعرج (تا ۱۵۴۰ / ۹۴۷ درمراکش)	۹۲۳/۱۵۱۷
محمد الشیخ المهدی بن محمد المهدی (نخست در سوس ، سپس در فاس)	۹۲۳/۱۵۱۷
عبدالله الغالب	۹۶۴/۱۵۵۷
محمد المتوکل المسلوخ	۹۸۱/۱۵۷۴
عبدالمک بن محمد الشیخ المهدی	۹۸۳/۱۵۷۶
احمد المنصور	۹۸۶/۱۵۷۸
محمد الشیخ المأمون	۱۰۱۲-۱۷/۱۶۰۳-۸
عبدالله الواثق (در مراکش)	۱۰۱۲-۱۷/۱۶۰۳-۸
زیدان الناصر (نخست فقط در فاس)	۱۰۱۲-۳۹/۱۶۰۳-۲۸
عبدالمک بن زیدان	۱۰۳۴/۱۶۲۳
ولید	۱۰۴۲/۱۶۳۱
محمد الاصر	۱۰۴۵/۱۶۳۶
احمد العباس	۱۰۶۴-۹/۱۶۵۴-۹

پسران احمد که
بر سر جانشینی
پدر با یکدیگر
در نزاع بودند.

فقط در مراکش

۲- شرفای فالایی

محمد اول الشریف (در تافالالت)	۱۰۴۱ / ۱۶۳۱
محمد دوم ابن محمد	۱۰۴۵ / ۱۶۳۵
رشید	۱۰۷۵ / ۱۶۶۴
اسماعیل السمین	۱۰۸۲ / ۱۶۷۲
احمد الذهبی	۱۱۳۹ / ۱۷۲۷
عبدالله	۱۱۴۱ / ۱۷۲۹
غاصبان و مدعیان متعدد به مبارزه با قدرت عبدالله برخاستند .	۱۱۴۷-۵۸ / ۱۷۳۵-۴۵
محمد سوم ابن عبدالله	۱۱۷۱ / ۱۷۵۷
یزید	۱۲۰۴ / ۱۷۹۰
هشام	۱۲۰۶ / ۱۷۹۲
سلیمان	۱۲۰۷ / ۱۷۹۳
عبدالرحمان	۱۲۳۸ / ۱۸۲۲
محمد چهارم ابن عبدالرحمان	۱۲۷۶ / ۱۸۵۹
حسن اول ابن محمد	۱۲۹۰ / ۱۸۷۳
عبدالغزیز	۱۳۱۲ / ۱۸۹۵
حافظ	۱۳۲۵ / ۱۹۰۷
یوسف	۱۳۳۰ / ۱۹۱۲
محمد پنجم (دوره اول سلطنت)	۱۳۴۵ / ۱۹۲۷
محمد بن عرفه	۱۳۷۲ / ۱۹۵۳
محمد پنجم (دوره دوم سلطنت)	۱۳۷۵ / ۱۹۵۵
حسن دوم ابن محمد	۱۳۸۱- / ۱۹۶۲-

از قرون وسطی به این طرف ، شرفای مراکش نقش مهمی در تاریخ این کشور داشته‌اند. سرزمین مغرب (المغرب) همیشه نسبت به پیشوایان نهضت های مهدوی، و کسانی که خود را مؤید من عندالله می‌دانستند احساس پذیرندگی داشته است ، و یکی از مشخص ترین صور دین اسلام به گونه عامیانه‌اش در آنجا آئین و اسطوره مردان مقدس و اولیاء الله و مرابطان ، و تشکیل انجمن‌های مذهبی در اطراف مراکز دینی و نظامی ، یعنی زوایا (جمع زاویه) ، بوده است . شدت تقوی و دینداری ، و تفوق اجتماعی یافتن شرفاء از مشخصات ویژه دین اسلام در آن سرزمین است ، زیرا مراکش بر اثر آنکه قسمتی از آن در کرانه دریای اتلانتیک قرار دارد، و نیز به علت نزدیکی به اسپانیا و پرتقال دائم در زیر ضربات حمله مسیحیان قرار داشته ، و عکس العمل مسلمانان نیز به همان نسبت شدید بوده است .

شرفاء به طور کلی از اعقاب پیغمبراند ، اما در مراکش بیشتر سلاله شریفان نسب خود را به نوه پیغمبر ، حسن بن علی ، می‌رسانند ، و بخصوص شریفان سعدی و فلالی از طریق نوه آن حضرت محمد النفس الزکیه (متوفی در ۱۴۵/۷۶۲) این نسبت را به ثبوت می‌رسانند . ادریسیان نخستین سلسله از شریفان بودند که در مراکش به قدرت رسیدند ، ولی در قرنهای بعد قدرت در دست سلسله‌هایی از اقوام بربر بود . باری در قرن شانزدهم ، هنگامی که قدرت و طاسیان در فاس آشکارا رو به زوال داشت اقبال به شرفاء روی آورد . شرفای سعدی از پایگاهی در ناحیه سوس، واقع در جنوب مراکش، به تدریج استیلای خود را بر نواحی شمالی گسترده ، و و طاسیان را در سال ۹۵۶/۱۵۴۹ از فاس بیرون کردند . نام کامل و القاب مؤسس سلسله ، یعنی محمد المهدی - القائم بامرالله نشان می‌دهد که چگونه سعدیان در ابتدا از انتظارات مردم برای ظهور مهدی موعود و احساسات آنها در اعتلای مذهب و جهاد علیه مسیحیان سود جسته‌اند . اینک قدرت آنها ، تقریباً بر تمام مراکش ساری بود ، و بلاد المخزن ، ناحیه‌ای که فرمان دولت در آن نافذ بود و از آنجا مالیات و سپاه

گرد آوری می‌شد به نهایت بسط خود رسید. ترکان از الجزایر و پرتقالیان از سرزمینهای ساحلی دفع شدند، و احمد المنصور، تیمبوکتو Timbuctu را تصرف کرد و مملکت افریقائی گائو Gao (واقع بر رود نایگر، در جمهوری جدید مالی) را منقرض ساخت، و بنابراین اقتدار او برای مدتی از سنگال تا بورنو امتداد داشت. اکنون امتیازات مادی و اجتماعی شرفاء با روی کار آمدن هر سلطان جدیدی استحکام و ثبات بیشتری می‌یافت.

مع‌هذا، وحدت سلطنت در قرن هفدهم، که نهضت‌های استقلال طلب در گوشه و کنار مراکش پیدا شد، رو به ضعف نهاد، و آخرین امیر شرفای سعدی با وجود کمکهای انگلیسیها و هلندیها در ۱۶۵۹/۱۰۶۹ از میان رفت. اما شرفای فلالی تافلات، در شرق مراکش، از تجزیه کامل مراکش جلوگیری کردند. رؤسای این دسته از شریفان، مولای الرشید و مولای اسماعیل بار دیگر قدرت شرفاء را بر تمام سرزمین مراکش جاری ساختند، و لشکر ثابت و معظمی به وجود آوردند که سپاهی از غلامان سیاه پوست که آنها را عبید البخارا یا بواخر می‌نامیدند در آن خدمت می‌کردند. اینان در قرن هیجدهم آخرین متصرفات پرتقالیان را از دست آنها بیرون آوردند، و با قدرتهای اروپای شمالی معاهدات بازرگانی بستند. اما در قرن نوزدهم جلو تمام نفوذهای خارجی را به مراکش سد کردند. مع‌هذا در این دوره اغتشاشات داخلی افزونی گرفت، و مراکش دو جنگ مصیبت بار با فرانسه (در ۱۸۴۴/۱۲۶۰) و اسپانیا (در ۱۸۵۹-۱۲۷۷) کرد. در ۱۹۱۲/۱۳۳۰ مراکش تحت الحمایه فرانسه شد، و به این طریق از بروز هرج و مرج در آن کشور و تجزیه آن به وسیله قدرتهای اروپایی جلوگیری به عمل آمد. هر چند که تصرف کشور به وسیله فرانسه که به تقاضای سلطان وقت مراکش صورت گرفت حدود بیست سال طول کشید ولی سرانجام در ۱۹۵۶/۱۳۷۵ مراکش خود را از تحت‌الحمایگی فرانسه آزاد ساخت و بار دیگر کشوری مستقل شد، و شرفای فلالی همچنان سلطان آن باقی ماندند.

مآخذ: لین پول، ۱-۶؛ زامباور، ۸۱ و جدول C .
 دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقاله « مراکش » به قلم G. Yver ؛ « شریفان سعدی »
 به قلم آ. کور A. Cour ، و « شرفاء » به قلم ا. لوی پروانسال .

H. Terrasse, *Histoire du Maroc*, II.

H. de Castries ed., *Les sources inédite de l'histoire du Maroc de 1530 à 1845*, Series 1, *Dynastie Suadienne 1530 – 1660*, vol.1, Part 1 (Paris 1905)

به اضافهٔ نسیبنامهٔ مشروحه در بین صفحات ۳-۲۸۲

۱۶

صنوف میان یا صنوف صیبه

۱۲۵۳ - / ۱۸۳۷ -

لیبی

سید محمد بن علی السنوسی الکبیر ، مؤسس فرقه سنوسیه	۱۲۵۳ / ۱۸۳۷
سیدالمهدی	۱۲۷۶ / ۱۸۵۹
سید احمد الشریف (در ۱۹۱۸ / ۱۳۳۶ سیادت نظامی و سیاسی خود را از دست داد ، ولی سیادت روحانی خود را تا ۱۹۳۳ / ۱۳۵۱ حفظ کرد)	۱۳۲۰ / ۱۹۰۲
سید محمد ادریس (در آغاز پیشوای سیاسی و نظامی بود ، در ۱۹۵۱ / ۱۳۷۱ به مقام سلطنت رسید و پادشاه لیبی شد)	۱۳۳۶ / ۱۹۱۸ -

محمد بن علی معروف به «سنوسی کبیر» در اواخر قرن هیجدهم در الجزایر متولد شد. هنگامی که در فاس به تحصیل اشتغال داشت تحت تأثیر درویشان یا صوفیان مراکشی ، بخصوص صوفیان طریقه تیجانیه قرار گرفت و بعداً هنگامیکه در حجاز در پی مطالعات و تحصیلات بیشتری بود به چند طریقه از طرایق صوفیه پیوست . محمد بن علی علاوه بر تمایلات صوفیانه ، اندیشه های اصلاح طلبانه و بدعت آمیز نیز در سر می پروراند ، و در سال ۱۲۵۳ / ۱۸۳۷ در مکه خود طریقه ای بنام طریقه سنوسیه به وجود آورد . در

این زمان ، فرانسویان دست اندر کار گرفتن موطن وی الجزایر بودند . از این رو ، محمدبن علی خود را در سیرنائیک مستقر ساخت . در آنجا چند زاویه (زاویه مرکز دینی و تربیتی سنوسیان محسوب می‌شد) تأسیس کرد ، و از آن جمله در سال ۱۲۷۲/۱۸۵۶ زاویه‌ای در جغبوب ، واقع در مرز مصر ، ایجاد نمود . این زاویه تا سال ۱۳۱۳/۱۸۹۵ پایگاه و مرکز فرقه سنوسی بود ، و در این سال مرکز آنان به واحه صعب‌الحصولتر کفره ، در جنوب ، منتقل شد . رسالت سنوسیان برای صحرائشینان شمال افریقا و سودان گیرندگی فراوان داشت . احترام و بزرگداشتی که مردم این نواحی برای شخص محمدبن علی سنوسی قائل بودند متناسب بود با تقوی و دینداری آنان و درجه اعتقادشان به اولیاءالله ، اما سازمان منظم و استوار فرقه سنوسی به این شور و احساسات هدف و اثر پابرجائی بخشید . بعلاوه ، مردم در این نواحی در انتظار آمدن مهدی موعودی بودند که دین اسلام را مانند زمانهای قدیمتریوزی و چیرگی بخشد ، و این امر از حوادثی که در دونگولا به هنگام نهضت مهدیه ، در اواخر قرن هیجدهم ، روی داد بخوبی مستفاد می‌شود . سنوسیان خواهان آن بودند که تمام مسلمانان را باز در زیر یک لوا متحد سازند ، و سلطان عبدالحمید دوم ، سلطان عثمانی امیدوار بود که بتواند پشتیبانی آنها را به طرفداری از یک جهاد اسلامی جلب کند . سنوسیان در واقع مبلغان پرشوری برای نشر اندیشه‌های خویش بودند ، و زاویه های آنها در حجاز ، مصر ، فزان ، و در ناحیه جنوب تا وادی Wadai و دریاچه چاد دایر بود .

سنوسیان جلودار مخالفت مسلمانان با پیشرفت فرانسویان در سودان مرکزی بودند ، و نزدیک به سی سال ، نیروی محرك نظامی و روحانی لازم را برای مقاومت در برابر ایتالیای مهاجم ، در لیبی ، بخصوص در سیرنائیک ، تدارک می‌دیدند . داخل شدن ایتالیا در سال ۱۹۱۵ در جنگ جهانی اول به طرفداری از قوای متفقین خواه و ناخواه سنوسیان را متمایل به دولت عثمانی کرد ، و رئیس فرقه سنوسی ، سید احمد ، تا سال ۱۹۱۸ در سیرنائیک

ماند و سپس به استانبول رفت . رهبری نظامی نهضت مسلمانان در سیرنائیک از این پس بدست رهبران محلی سنوسی افتاد . در طی جنگ جهانی دوم ، دولت بریتانیا محمد ادریس را که مدت بیست سال در مصر به حال تبعید به سر برده بود ، نه تنها پیشوای روحانی بلکه رهبر سیاسی و نظامی ، یعنی امیر سنوسیان سیرنائیک شناخت . در ۱۳۷۱/۱۹۵۱ محمد ادریس پادشاه کشور متحد لیبی ، که سیرنائیک و تریپولیتانیا و فزان را شامل می‌شد ، شد . در ۱۳۸۲/۱۹۶۳ لیبی به صورت مملکت واحدی در آمد . باین ترتیب پیشرفت و ترقی خاندان سنوسی از پیشوائی یک نهضت دینی به ریاست یک مملکت عربی جدید تا حدی یاد آور ترقیات وهابیه و آل سعود در عربستان می‌باشد .

مآخذ : زامباور ، ۸۹ ؛ دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « السنوسی » .

E. Graefe, «Der Aufruf des Scheichs der Senūsīja zum Heiligen Kriege,» *Der Islam*, III (1912), 141 – 50, 312 – 13.

E. E. Evans – Pritchard, *The Sanusi of Cyrenaica* (Oxford 1949) .

N. A. Ziadeh, *Sanusiyah , a study of revivalist movement in Islam* (Leiden 1958) .

فصل سوّم
هلال خنّيب : مصر، شام و عراق

۱۷

بنی طولون

۲۵۴-۹۲/۸۶۸-۹۰۵

مصر و شام (سوریه)

احمد بن طولون	۲۵۴/۸۶۸
خماروید	۲۷۰/۸۸۴
جیش	۲۸۲/۸۹۶
هارون	۲۸۳/۸۹۶
شیمان	۲۹۲/۹۰۵

به دست سردار خلیفه عباسی ، محمد بن سلیمان ، بر افتادند

بنی طولون اولین سلسله محلی در مصر و شام هستند که از جانب خلیفه بغداد خود مختاری و استقلال داشتند . احمد بن طولون (طولون از واژه ترکی dolun به معنای « ماه تمام » یا « بدر » گرفته شده است) سرباز ترکی بود که پدرش را همراه خراج در آغاز قرن نهم از بخارا به دربار خلافت فرستاده بودند . احمد نخست به عنوان نایب الحکومه به مصر آمد ، و سپس خود مقام حکمرانی یافت و سلطه خویش را بر فلسطین و شام نیز بگسترده . اشتغال موفق ، برادر خلیفه ، که حکمران واقعی دستگاه خلافت به شمار می رفت ، به سرکوبی شورشیان زنج که در عراق سفلی طغیان کرده بودند ، راه را برای جاه طلبیهای احمد باز گذاشته بود ، زیرا احمد می دانست که در چنین اوضاع و احوالی نمی توانند او را از مغرب برانند . در زمان حکومت پسر احمد ، خمارویه ، دولت طولونی همچنان راه ترقی را می پیمود . معتضد خلیفه جدید

عباسی، در هنگام نشستن بر مسند خلافت در سال ۲۷۹/۸۹۲ ناچار شد حکومت مصر و شام را تا کوه‌های طوروس و الجزیره (بین‌النهرین شمالی) به استثنای موصل برای مدت سی سال در مقابل ۳۰۰۰۰۰۰ دینار خراج به خمارویه و وارثان او واگذارد. این پیمان بار دیگر، به صورتی که زیاد به منفعت بنی طولون نبود، تجدید شد، اما تا زمان مرگ خمارویه در ۲۸۲/۸۹۶، دولت طولونی همچنان استوار ماند. پس از مرگ خمارویه، دولت طولونی که به علت زیاده رویهای بی‌باکانه خمارویه دوچار ضعف شده بود، از هم پاشیدن گرفت. ناتوانی آخرین فرمانروایان طولونی در سرکوبی و مهار کردن شورشیان قرمطی صحاری شام سبب شد که خلیفه لشکری بدانجا بفرستد. سپاهیان خلیفه شام را متصرف شدند، و سپس، فسطاط پایتخت طولونیان را گرفتند، و باقی مانده اعضای خاندان طولونی را به بغداد بردند.

از نظر مورخان مصری دوره طولونیان یکی از اعصار طلایی تاریخ مصر محسوب می‌شود. احمد قدرت و تسلط خود را به وسیله سپاهی گران از غلامان که در آن سربازان ترک و یونانی و سیاهان نوبی اکثریت داشتند، حفظ می‌کرد، و باری را که از نظر مالی به خاطر نگهداری این سپاه بر مردم مصر تحمیل می‌شد، با جلوگیری از اجحافات عمال دولتی تخفیف می‌داد. تنها در زمان خمارویه اغتشاش و نافرمانی در اداره امور و در سپاه ظاهر گشت. از آنجا که از راه دریا بهتر می‌شد از مصر بر امور شام نظارت کرد، احمد نیروی دریایی نیرومندی تشکیل داد. علاوه بر این، وی به آبادانی و عمارت علاقه داشت، و در پایتخت خود فسطاط عمارات بسیار ساخت که از آن جمله است القطائع که جایگاه قشون بود، و مسجد معروف وی که برای جا و پناه دادن به سپاهیان که در مسجد عمرو بن عاص جا نمی‌یافتند، ساخته شد.

مآخذ: لین پول، ۶۸؛ زامباور، ۹۳.

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «بنی طولون»، به قلم ه. آ. ر. گیب.

Z. M. Haasan, *Les Tulunids: étude de l'Égypte Musulmane à*

la fin du XV^e siècle (Paris 1933) .

O. Graber, *The Coinage of the Tulunids* (American Numismatic society, Numismatic Notes and Monographs, No. 139, New York 1957).

۱۸

اخشیدیہ یا آل اخشید

۳۲۳-۵۸/۹۳۵-۶۹

در مصر وشام

محمد بن طغج اخشید	۳۲۳/۹۳۵
اونوجور (؟ ان اویغور)	۳۳۴/۹۴۶
علی	۳۴۹/۹۶۱
کافور ، در اصل نایب السلطنه علی	۳۵۵/۹۶۶
احمد	۳۵۷-۸/۹۶۸-۹

فتح مصر به دست جوهر ، سردار فاطمیان

محمد بن طغج از خاندانی ترك بود که مدت دو قرن در خدمت خلفای عباسی بودند. وی در سال ۳۲۳/۹۳۵ به حکومت مصر منصوب شد ، والراضی بالله ، خلیفه عباسی ، بدو لقب اخشید داد . در مآخذ عربی توضیح روشنی درباره معنای این کلمه داده نشده است. ولی این نکته آشکار است که محمد بن طغج آن را لقبی افتخار آمیز می دانسته است که اجداد وی در موطن خود ، آسیای مرکزی ، آنرا داشته اند (در واقع این يك لقب ایرانی است به معنای « شاه و فرمانروا » و در اصل عنوان فرمانروایان ایرانی سغد و فرغانه بوده است). محمد بن طغج از حکومت خود در برابر محمد بن الرائق ، امیر الامرای خلیفه ، و حمدانیان شام دفاع می کرد ، و تا دمشق را تحت سلطه خویش داشت. اما دو پسر او حکمرانان اسمی بیش نبودند ، و لذا قدرت واقعی به دست کافور ، غلام سیاهی از مردم نوبی افتاد که وی قبل از مرگ او را نایب السلطنه بصران خویش ساخته بود . وقتی که علی در سال ۳۵۵/۹۶۶ در گذشت کافور

حکمران مطلق‌العنان شد . کافور جلو پیشرفت فاطمیان را در شمال افریقا گرفت ، و نیز مانع پیشرفت حمدانیان در شام شمالی شد ، اما پس از مرگ او در ۳۵۷/۹۶۸ ، که سلطنت به دست نوۀ ناتوان و سپنجی محمد بن طغج افتاد ، دولت اخشیدی بلافاصله در مقابل حمله فاطمیان سقوط کرد . کافور به حمایت از ادبیات و هنر شهرت داشت ، و متنبی ، شاعر معروف ، مدتی در دربار او به سر می‌برد .

مآخذ : لین پول ، ۶۹ : زامباور ، ۹۳
دائرةالمعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « اخشیدیه » به قلم سی. ایچ. بکر (C. H. Becker)

۱۹

فاطمیان

۱۱۷۱-۹۰۹/۵۶۷-۲۹۷

افریقای شمالی ، و سپس مصر و شام

داعی ابو عبدالله شیعی در ۲۹۸/۹۱۰ اقدامات مقدماتی خود را برای
استقرار خلافت فاطمیان به انجام رسانید .

عبدالله مهدی	۲۹۷/۹۰۹
قائم	۳۲۲/۹۳۴
منصور	۳۳۴/۹۴۶
معز	۳۴۱/۹۵۳
عزیز	۳۶۵/۹۷۵
حاکم	۳۸۶/۹۹۶
ظاهر	۴۱۱/۱۰۲۱
مستنصر	۴۲۷/۱۰۳۶
مستعلی	۴۸۷/۱۰۹۴
آمر	۴۹۵/۱۱۰۱
دوره فترت : در این دوره حافظ نیابت خلافت داشت .	۵۲۴/۱۱۳۰
حافظ	۵۲۵/۱۱۳۱
ظافر	۵۴۴/۱۱۴۹
فائز	۵۴۹/۱۱۵۴

عاضد ۵۵۵-۶۷/۱۱۶۰-۷۱

غلبه ایوبیان

فاطمیان مدعی بودند که از اعقاب علی، علیه السلام، هستند، و نام خود را از نام حضرت فاطمه، دختر پیغمبر و همسر خلیفه چهارم علی (ع)، گرفتند، اما رقبای سنی آنها معمولاً آنان را عبیدون، یعنی از اعقاب عبیدالله مهدی، می‌نامیدند و نسبت علوی آنها را انکار می‌کردند. حتی بعضی از دشمنان معاصرشان آنها را از اصل یهودی می‌دانستند (دادن نسبت یهودی به افراد، یکی از تهمتهای شایع در قرون وسطای اسلام بود). نسبت و ارتباط آنان با اسماعیل، پسر امام جعفر صادق، کاملاً روشن نیست، اما این نکته واضح است که خلافت فاطمیان موفقترین و بادوامترین پیروزی سیاسی نهضت افراطی شیعی اسماعیلی بوده است.

نخستین خلیفه فاطمی، عبیدالله، از شام به شمال افریقا که انتشار تبلیغات شیعی اوضاع را برای ورود او مساعد ساخته بود آمد. عبیدالله با پشتیبانی قبایل بربرکتابه، حکمرانان اغلبی افریقه و رستمیان تاهرت را که از خوارج بودند، برافکند، و بنوادریس را که در فاس حکومت داشتند خراج گزار خود نمود. سیسیل فتح شد، و فاطمیان از راه دریا وارد مبارزه با دولت بیزانس شدند. فاطمیان از المهدیه، پایگاه خود در افریقه، تجهیزات لازم را برای پیشروی به سوی مشرق تدارک دیدند، و در سال ۳۵۸/۹۶۹ سردار آنان جوهر وارد فسطاط (قاهره قدیم) شد، و آخرین امیر اخشیدی را برافکند. آنان همچنانکه در افریقه شهر المهدیه را ساختند و پایتخت خود قرار دادند، در مصر نیز شروع به ساختن پایتخت جدیدی کردند و آن را قاهره نامیدند.

فاطمیان از مصر استیلای خود را بر فلسطین و شام بگسترده، و حفاظت و پاسداری اماکن مقدس را در حجاز در دست گرفتند. در دوران خلافت

طولانی مستنصر (۹۴-۱۰۳۶/۸۷-۴۲۷) ، قدرت آنان به اوج خود رسید . خلفای فاطمی در ابتدا بر سرشام با بیزانسیان از در ستیز در آمدند ، اما بعدها عموماً بادولت بیزانس روابط دوستانه داشتند . در قرن یازدهم که خطر ترکان سلجوقی و ماجراجویان ترکمان شام و آسیای صغیر را تهدید می کرد، دولتهای فاطمی و بیزانس به یکدیگر نزدیکتر شدند .

داعیان فاطمی تا یمن و سند به کار دعوت اشتغال داشتند ، و در ۴۵۱/۱۰۵۹ بغداد موقتاً به دست فاطمیان افتاد. شروع نخستین جنگ صلیبی در آخر این قرن بیش از آنکه فاطمیان را مورد تهدید قرار دهد ، موقعیت امرای ترک را به مخاطره انداخت ، زیرا فاطمیان در این زمان در فلسطین چیزی از سرزمینهای واقع در شمال عسقلون در اختیار نداشتند . بعضی از مورخان مسلمان فاطمیان را مسبب پیاده شدن فرنگان بدان سرزمین دانسته اند، ولی چنین چیزی احتمال ندارد .

وزرای فاطمی نیمه قرن دوازدهم با نورالدین زنگی ، فرمانروای حلب، برضد صلیبیان همکاری داشتند ، مع هذا عسقلون را در مقابل آنان از دست دادند (۵۴۸/۱۱۵۳) . اندکی بعد دولت فاطمی در داخل از هم پاشیدن گرفت . اینک خلفا مقدار زیادی از قدرت خود را از دست داده بودند، و وزیران آنها زمام امور اجرایی و نظامی را به دست گرفته بودند . از این رو ، صلاح الدین ایوبی به آسانی دولت فاطمیان را در ۵۶۷/۱۱۷۱ هنگامی که آخرین خلیفه فاطمی در بستر مرگ افتاده بود ، برانداخت .

فاطمیان به رقابت با عباسیان خویش را خلفای حقیقی و واقعی می دانستند ، با وجود این اکثر رعایای آنها همچنان بر مذهب تسنن باقی ماندند ، و آزادی دینی خود را حفظ کردند . بسیاری از داعیانی که در مدرسه جدید التأسیس الازهر تعلیم و تربیت می یافتند برای تبلیغ دعوت فاطمی به بیرون از قلمرو فاطمیان اعزام می شدند . جز در قسمت اول دوران خلافت نامتوازن حاکم ، با یهودیان و مسیحیان نسبتاً به خوبی رفتار می شد ، و بعضی

از آنان مقامات رفیع در مملکت داشتند . در دورهٔ حکمرانی حاکم فرقهٔ دروز ، که یکی از شاخه‌های افراطی نهضت شیعه محسوب می‌شد ، در جنوب سوریه و لبنان نضج گرفت . از آنجا که حاکم مشوق الدرازی مؤسس این فرقه بود، دروزیه حاکم را مظهر خداوند می‌دانستند و او را پرستش می‌کردند. در هنگام مرگ مستنصر نفاق و شقاق بزرگی در نهضت اسماعیلی پیدا شد ، و دو دسته پدیدار آمدند که هر یک از یکی از پسران مستنصر ، نزار و مستعلی ، جانبداری می‌کردند . از این دو گروه پیروان نزار که فعالتر و افراطی‌تر بودند حشیشیه یا اسماعیلیان شام و ایران را تشکیل دادند ، و پیروان مستعلی که معتدلتر و میانه‌رو تر بودند ، اسلاف روحانی اسماعیلیان بهرهٔ (بحرء) بمبئی محسوب می‌شوند . باری ، بعد از مستنصر خلافت به مستعلی رسید . ولی بنیان‌روحانی نهضت فاطمی، خاصه بعد از بحران سیاسی و دینی سال ۵۲۵/۱۱۳۰ که به هنگام مرگ آمر در گرفت ، تا حدی از هم پاشید .

در دورهٔ خلافت فاطمیان ، مصر و قاهره پیشرفت اقتصادی و فرهنگی بسیار یافتند ، چنانکه عراق و بغداد را تحت الشعاع قرار دادند . فاطمیان با کشور های غیر اسلامی ، از جمله هند و کشورهای مسیحی اطراف مدیترانه ، روابط تجارتي برقرار ساختند ، و به نظر می‌رسد که یهودیان در این فعالیت تجارتي نقش عمده‌ای داشتند . نیز از کارگاههای این روزگار مصر است که بعضی از نفیس ترین آثار هنری اسلامی بیرون آمده است .

مأخذ : لین بول ، ۳-۷۰ ؛ زامباور ، ۵-۹۴

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقالهٔ « فاطمیان » به قلم م . کانارد (M. Canard)
 حسین فیضانة الیمدانی وحسن سلیمان محمود الجھانی : الصلیحیون والحركة الفاطمیة فی الیمین
 (من سنة ۲۶۸ الی سنة ۵۶۲۶) (قاهره ۱۹۵۵) ، با جدول مفصل در صفحهٔ ۳۴۳ .

۲۰

حمدازیان

۲۰۰۴-۲۹۴/۹۰۵-۲۹۳

در الجزیره و شام

۱- شاخه موصل

ابوالهیچاء عبدالله (حکمران موصل از طرف خلیفه)	۲۹۳/۹۰۵
ناصرالدوله حسن	۳۱۷/۹۲۹
عدهالدوله ابو تغلب	۳۵۸/۹۶۹
غلبه آل بویه	۳۶۹/۹۷۹
ابراهیم } بوئیان هر دو را مشترکاً حکمرانی حسین } دادند .	۳۷۹-۱۹/۹۸۱-۹۱

فتح موصل به دست بنی عقیل، و تسخیر دیار بکر به دست مروانیان

۲- شاخه حلب

سیفالدوله علی اول	۳۳۳/۹۴۵
سعدالدوله شریف اول	۳۵۶/۹۶۷
سعیدالدوله سعید	۳۸۱/۹۹۱
علی دوم	۳۹۲/۱۰۰۲
شریف دوم	۳۹۴/۱۰۰۴

قدرت به دست لؤلؤ، که سرداری از غلامان بود افتاد، سپس فاطمیان حلب را تسخیر کردند .

حمدانیان از اعراب قبیله تغلب بودند که از مدتها پیش در الجزیره مستقر شده بودند (عده‌ای از مؤلفان مدعی هستند که آنها از موالی قبیله تغلب بودند) . مؤسس دولت این خاندان ، حمدان بن حمدون ، در سالهای آخر قرن نهم از متحدان خوارج الجزیره در شورش آنان علیه دستگاه خلافت بود . بعدها حمدانیان به دین شیعه که مذهب اکثریت قبایل عرب ساکن در حاشیه صحرای شام بود گرویدند . باری پسر حمدان ، حسین ، در خدمت خلفای عباسی به مقام سرداری رسید ، و در جنگ با قرمطیان صحرای شام از خویشتن رشادت و لیاقت نشان داد . پسر دیگر حمدان ، ابوالهیجاء عبدالله در سال ۲۹۳/۹۰۵ به حکمرانی موصل منصوب شد ، و پس از وی پسرش حسن با عنوان ناصرالدوله به حکومت نشست ، و به استقلال به فرمانروایی پرداخت و قدرت خود را از دیار ربیع که مرکز اصلی حمدانیان بود به جانب مغرب به داخل شام بسط داد . پسر او ، ابو تغلب ، ملقب به الغضنفر (شیر) ، از راه نادانی به مقابله با امیر بزرگ بویی ، عضدالدوله ، که در این هنگام در اوج قدرت بود ، و به تازگی (۳۶۷/۹۷۸) عراق را از عزالدوله گرفته بود برخاست . عضدالدوله به سوی شمال راند ، و ابو تغلب را هزیمت داد ، و وی به امید واهی گرفتن کمک به نزد فاطمیان گریخت . بعداً بوئیان دو برادر دیگر ابو تغلب را در موصل به حکومت نشانند ، و آنان در آنجا به فرمانروایی پرداختند تا اینکه سلسله دیگری از امرای عرب ، یعنی بنی عقیل ، آن شهر را متصرف شدند .

با وجود این ، حمدانیان هنوز قلمرو خود را در شام حفظ کرده بودند ، و سیف‌الدوله معروف ، عموی ابو تغلب ، بر آنجا حکمرانی می‌کرد . سیف‌الدوله حلب ، حمص ، و شهرهای دیگر را از اخشیدیان گرفته بود . استقرار حمدانیان در شام مقارن بود با احیای دولت بیزانس تحت حکومت پادشاهان مقتدر مقدونی ، و بیشتر دوران حکومت سیف‌الدوله به دفاع از سرزمینهای خود در مقابل بیزانسیان گذشت . پسرش سعدالدوله نتوانست جلو حملات متعدد

بیزانسیان را به شام بگیرد، و آنان حلب و حمص را به طور موقت تصرف کردند، هر چند حکومت آنجا را در مقابل خراج به خود حمدانیان واگذاشتند. گذشته از این، خطر جدیدی از جنوب شام حمدانیان را مورد تهدید قرار داد، و آن توسعه طلبی خلفای فاطمی بود. سرانجام پسر سعدالدوله، سعیدالدوله، احتمالاً به تحریک لؤلؤ، سردار مملوک حمدانیان، به قتل رسید، و لؤلؤ ابتدا به‌عنوان نایب‌السلطنه دو پسر وی - علی و شریف - حکومت کرد، و سپس مستقلاً قدرت را به دست گرفت، و به دست نشاندگی فاطمیان حکمرانی کرد.

حمدانیان به عنوان حامیان سخی و بخشنده ادبیات عرب، بخصوص به خاطر تشویق و حمایت سیف‌الدوله از متنبی شاعر، شهرت داشتند. آنان با وجود آنکه بر منطقهٔ پربرکتی که دارای مراکز بسیار برای تجارت و فعالیت بود حکومت یافتند، همچنان لاقیدی و ویرانگری خاص اعراب بدوی را حفظ کردند. شام و الجزیره بر اثر جنگهای متعدد آنها ویرانی و صدمهٔ بسیار دید، اما چنانکه جغرافیدان معروف مسلمان، ابن حوقل، نوشته است حرص و آز و درنده‌خوئی امرای حمدانی صدمات سنگینتری بر آنجا وارد آورد.

مآخذ: لین پول، ۱۳-۱۱۱؛ زامباور، ۴-۱۳۳.

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقالهٔ حمدانیان، به قلم م. کانارد (M. Canard).
M. Canard, *Histoire de la dynastie des H'amdânides de Jazira et de Syrie*, I (Paris 1953)

۲۹

بنی مزید

۱۱۵۰-۱۱۶۱/۵۴۵-۳۵۰*

در حله و عراق مرکزی

سنة الدوله على اول ابن مزید*	۳۵۰/۹۶۱
نورالدوله دیس اول	۴۰۸/۱۰۱۸
بهاءالدوله منصور	۴۷۴/۱۰۸۱
سیفالدوله صدقه اول	۴۷۹/۱۰۸۶
نورالدوله دیس دوم	۵۰۱/۱۱۰۸
سیفالدوله صدقه دوم	۵۲۹/۱۱۳۵
محمد	۵۳۲/۱۱۳۸
على دوم	۵۴۰-۵/۱۱۴۵-۵۰

غلبه سپاهیان سلجوقی

بنی مزید از قبیله اسد، از قبایل عرب، بودند و شدیداً تمایلات شیعی داشتند. این خانواده در ناحیه بن هیت و کوفه پایگاهی به دست آوردند، تا اینکه در زمان حکومت امیر معزالدوله دیلمی، در زمانی بین ۳۴۵/۹۵۶ و ۳۵۲/۹۶۳، زمینهای آنجا به تصرف آنان داده شد. بنابراین، آغاز حکومت علی بن مزید را باید بنابراین بقول مقدسی مدتها پیش از آغاز قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) دانست که معمولاً در مآخذ غربی به عنوان آغاز حکمرانی او

* در زامباور سندالدوله علی الاول بن مزید، ایضاً در دائرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، جلد اول، ص ۴۵۶، ذیل «بنی مزید».

ذکر می‌شود ** . نیز به نظر می‌رسد که حله پایتخت مزیدیان در آغاز قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) يك ماندگاه دائمی بوده است نه يك اردوگاه ، و به تدریج با آبادی جامعین یکی شده و جانشین آن گشته است . در زمان حکومت صدقه‌بن منصور ، امیر بزرگ مزیدی ، برگرد شهر حصار محکمی کشیدند ، و به این ترتیب حله مرکز قدرت بنی مزید در عراق شد .

بنی مزید با آنکه در اصل از اعراب بدوی بودند ، اما نشان دادند که مدیران و سیاستمداران ماهری هستند ، و در اتحاد و اتفاقیهای متغیر عراق دوره سلجوقیان به صورت قدرت مهمی در آمدند . نخستین رقبای آنها بنی-عقیل ، حکمرانان موصل و الجزیره ، بودند که در دوران حکومت دبیس اول بن علی به پشتیبانی از برادر وی ، مقلد ، که برای به دست آوردن تاج و تخت حکومت مزیدی می‌کوشید ، برخاستند . هنگامی که طغرل و سلجوقیان به عراق در آمدند ، دبیس از ترس مهاجمان ترك ، ارسالان بساسیری را که از سرداران شیعی طرفدار فاطمیان بود ، در بغداد پشتیبانی کرد . در دوران سلطنت پر- اغتشاش سلطان برکیارق سلجوقی ، صدقه اول که « پادشاه عرب » خوانده می‌شد ، نفوذ بسیار به هم زد ، اما سلطان محمد بن ملکشاه همینکه بر تخت فرمانروایی استقرار یافت ، به جنگ با دست نشاندۀ نیرومند خود برخاست ، و در سال ۵۰۱/۱۱۰۸ صدقه را شکست داد و کشت . امرای بعدی بنی مزید با امرای مختلف ترك برضد سلطان مسعود بن محمد سلجوقی همداستان شدند ، و حله چند بار به وسیله سلجوقیان و لشکریان خلیفه اشغال شد . پسر صدقه ، دبیس دوم ، در میان صلیبیان و دیگران شهرت بسیار یافت ، و یکی از حامیان بزرگ شعر عربی در زمان خود بود . وی به دست یکی از فدائیان اسماعیلی ، در همان زمان که فدائیان مسترشد خلیفه عباسی را به قتل رسانیدند ، کشته شد . پس از آنکه آخرین امیر مزیدی ، علی دوم بن دبیس ، در ۵۴۵/۱۱۵۰ درگذشت

** زامباور آغاز حکومت علی بن مزید را سال ۴۰۳ هـ ، می‌نویسد . ایضاً دائرة المعارف فارسی ، همان مقاله .

سلطان مسعود حله را به یکی از سرداران خود وا گذاشت ، و چندسال بعد سپاهیان و طرفداران مزیدیان در حله سرانجام با آمدن لشکر خلیفه بدان شهر پراکنده شدند .

مآخذ : ابن بول ، ۳۰-۱۱۹ : زامباور ، ۱۳۲ .

دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « بنی مزید » یا « مزیدیان » به قلم

(K. V. Zetterstéen)

G. Makdisi, «Notes on Hilla and the Mazyadids in mediaeval Islam,»

JAOS., LXXIV (1954), 249 – 62.

۲۲

مروانیان

۱۰۸۵-۴۷۸/۹۸۳-۳۷۲

دیاربکر

باز	؟
حسن بن مروان	۳۸۰/۹۹۰
ممهدالدوله سعید	۳۸۷/۹۹۷
نصرالدوله احمد یا محمد بن مروان	۴۰۱/۱۰۱۱
نظامالدوله نصر (نیز در میافارقین و بعد از سال ۴۵۵/۱۰۶۳ در آمد حکومت داشت)	۴۵۳/۱۰۶۱
سعید (در آمد تا سال ۴۵۵/۱۰۶۳)	۴۵۳/۱۰۶۱
منصور	۴۷۲-۸/۱۰۷۹-۸۵
	غلبه سلاجقه

مروانیان دیاربکر، خلاط، و ملازگرد اصلاً از طوایف کرد بودند. باز، مؤسس این سلسله، یکی از رؤسای طوایف کرد بود که در مرزهای ارمنستان و کردستان قلاعی چند به دست آورده بود. وی از زوال قدرت آل بویه در این منطقه، که بعد از مرگ عضدالدوله (۳۷۲/۹۸۳) پیش آمد، سود جست و دیاربکر را متصرف شد، و موصل را برای مدتی به چنگ آورد، و حتی بغداد را در سال ۳۷۳/۹۸۳ مورد تهدید قرار داد. برادر زاده او ابن مروان (ملقب به نصرالدوله) بیش از پنجاه سال حکومت کرد،

ودولت مروانیان را به مدارج عالی از قدرت و نفوذ رسانید . موقعیت سوق الجیشی دیاربکر که حاکم بر راههای ارتباطی عراق و مشرق به شام و آسیای صغیر بود ، ایجاب می‌کرد که ابن مروان خطمشی سیاسی ماهرانه‌ای اتخاذ کند تا بتواند بین همسایگان قدرتمند که همه می‌خواستند در این منطقه نفوذ به هم رسانند ، زنده بماند . وی در آغاز به فرمان خلیفه عباسی گردن نهاد ، اما خلفای فاطمی نیز در شمال شام با وی همسایگی داشتند ، و نفوذ فرهنگی آنان در دیاربکر شدید بود . ابن مروان ناچار برای مدتی به بنوعقیل ، حکمرانان موصل ، خراج می‌پرداخت و در ۴۲۱/۱۰۳۰ نصیبین را به آنها واگذاشت . وی با دولت بیزانس روابط دوستانه داشت ، و امپراتور قسطنطین دهم به وساطت و بر اثر مساعی ابن مروان توانست لیپاریت ، شاهزاده گرجستان را که به وسیله سلطان طغرل سلجوقی اسیر شده بود ، آزاد گرداند . در سال ۴۳۳/۱۰۴۱-۲ حمله قبایل بیابانگرد غز به دیاربکر دفع شد ، و طغزل خود تا سال ۴۴۸/۱۰۵۶ به دیاربکر قدم نگذاشت ، و در آن سال ابن مروان فرمانروایی او را گردن گذاشت . از نظر داخلی شهرهای آمد ، میافارقین و حصن کیفا در این دوره پیشرفت مادی بسیار یافتند ، و حیات فرهنگی در آنجا نیرومند بود . ابن‌الازرق ، مورخ محلی میافارقین ، می‌گوید که ابن مروان مالیاتها را کم کرد و کارهای خیر بسیار انجام داد .

وقتی که ابن مروان در ۴۵۳/۱۰۶۱ درگذشت قلمرو او میان پسرانش نصر و سعید تقسیم گردید ، ولی اینک دیگر قدرت مروانیان رو به زوال داشت . با آنکه مروانیان آزاری به سلاجقه نرسانده بودند ، اما حرص و آز وزیر خلیفه ، فخرالدوله بن جهیر (که قبلا در خدمت ابن مروان بود) ، علیه آنان انگیزخته شده بود . وی و پسرش عمیدالدوله از ملکشاه اجازه گرفتند که با لشکر سلجوقیان به سرزمینهای مروانیان بتازند ، و در ۴۷۸/۱۰۸۵ پس از نبردی شدید بر آن نواحی غلبه یافتند و آنها را ضمیمه مملکت سلاجقه ساختند . آخرین امیر مروانی ، منصور ، در جزیره ابن عمر تا سال ۴۸۹/۱۰۹۶ زندگی می‌کرد ،

ولی در تمام قرون بعد دیار بکرعمده^۱ تحت استیلای سلاله‌های ترکمان بود .

مآخذ . ابن بول ، ۱۱۸ ؛ زامباور ، ۱۳۶ .

دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقاله « مروانیان » به قلم ذک. و. زترستین (Zetterstéen) ،

و مقاله « نصرالدوله » به قلم ه. باون (H. Bowen)

H. F. Amedroz, « The Marwanid dynasty at Mayyafāriqīn in the tenth and eleventh centuries A. D. » *JRAS* (1903), 123-54

۲۳

بنی صفیل

۱۰۹۶-۳۸۰۷-۴۸۹/۹۹۰۷

جزیره ، عراق و شمال شام

۱- شاخه‌ای که در جزیرهٔ ابن عمر ، نصیبین و بلد حکومت کردند

محمد	۳۸۰/۹۹۰۷
جناح الدوله علی	۳۸۶/۹۹۶
سنان الدوله حسن	۳۹۰/۱۰۰۰
نورالدوله مصعب	۳۹۳/۱۰۰۳

۲- شاخه‌ای که در موصل و سپس در جزیرهٔ ابن عمر ، نصیبین و بلد حکومت کردند

محمد	۳۸۲۷/۹۹۲۷
حسام الدوله مقلد	۳۸۶/۹۹۶
معمدا الدوله قرواش	۳۹۱/۱۰۰۱
زعیم الدوله برکه	۴۴۲/۱۰۵۰
علم الدین قریش	۴۴۳/۱۰۵۲
شرف الدوله مسلم	۴۵۳/۱۰۶۱
ابراهیم	۴۷۸/۱۰۸۵
علی	۴۸۶-۹/۱۰۹۳-۶

غلبهٔ تتش سلجوقی

۳- شاخه معن بن المقلد در تکریت

رافع	؟
خمیس	۴۲۷/۱۰۳۶
ابوغشام	۴۳۵/۱۰۴۴
عیسی	۴۴۴/۱۰۵۲
نصر	۴۴۸/۱۰۵۶
ابوالغنائم که به نیابت از جانب زن بیوه عیسی حکمرانی کرد .	۴۴۹ - ؟ / ۱۰۵۷ - ؟

۴- شاخه‌های کوچتری از این سلسله درعانه و حدیثه ، قلعة الجعبر ، عکبرا و هیت حکومت می کردند .

(برای تفصیل بنگرید به لین پول و زامباور .)

بنی عقیل از قبيلة بزرگ اعراب بدوی عامر بن صعصعه بودند که طوایف خفاجه و منتفق قسمت سفلی عراق نیز از زمره آن محسوب می شدند . با انقراض آخرین امرای حمدانی موصل ، این شهر به دست محمد عقیلی افتاد ، و وی تحت فرمانبرداری اسمی از بهاءالدوله دیلمی بر آن حکومت کرد . بعد از وفات محمد بین پسران او بر سر فرمانروایی جنگ و جدال و کشت و کشتار افتاد ، ولی سر انجام زمام امور موصل و دیگر شهرها و قلاع بنی عقیل در الجزیره به دست قرواش بن مقلد افتاد . مشکل عمده‌ای که قرواش با آن مواجه بود حفظ قلمرو خویش در مقابل حملات ترکان مغز بود که از جانب مغرب ایران و عراق در طی دهه سوم و چهارم قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) بر این ناحیه تاخت و تاز می آوردند ، و این کار اتحاد و اتفاق با دولت مزیدیان حله را در عراق ، که آنان نیز مورد تهدید قرار گرفته بودند ، لازم می ساخت . در دوره حکومت مسلم بن قریش ، استیلای بنی عقیل تقریباً از بغداد تا حلب گسترش یافت . مسلم از آنجا که شیعی مذهب بود ، بیشتر تمایل داشت

که از فاطمیان در مقابل سلاجقه پشتیبانی کند ، ولی برای آنکه سرزمینهای آل مرداس را در شمال شام به دست آورد باسلطان البارسلان و سلطان ملکشاه سلجوقی از در اتحاد در آمد . ولی بعداً به فاطمیان پیوست ، و این امر سبب شد که سپاهیان سلجوقی به موصل در آیند . مسلم به آمد و حلب گریخت ، و در آنجا عاقبة الامر در جنگ با امیر شورشی سلجوقی ، سلیمان بن قلمش ، به قتل رسید (۴۷۸/۱۰۸۵) . بنی عقیل در موصل به عنوان حکمرانان دست نشانده سلاجقه باقی ماندند تا آنکه تنش آنان را از میان برداشت . اما دیگر امرای بنی عقیل در الجزیره در مقام حکمرانان محلی دوام آوردند ، و شاخه‌ای از آنان که در رقه و قلعة الجعبر حکومت داشتند تا ۵۶۴/۱۱۶۹ باقی بودند ، و در این زمان نورالدین زنگی حکومت را از دست آنان بگرفت .

به نظر می‌رسد که بنی عقیل يك سلسله کاملاً بدوی غارتگر نبودند ، بلکه دست کم بعضی از مشخصات و الگوهای نظام مملکتداری عباسیان را در قلمرو حکومت خود رواج دادند . گویند مسلم بن قریش در هر آبادی يك نفر « صاحب‌الخبر » داشت که اوضاع و احوال را به او گزارش می‌داد . بر افتادن بنی عقیل ، و اندکی پس از آن بنی مزید پایان دوره‌ای را مشخص می‌سازد که در آن امرای عرب بر ناحیه وسیعی از عراق و شام قدرت یافته بودند ، و در میان قدرتهای بزرگ فاطمی ، سلجوقی ، دیلمی از خود دفاع می‌کردند . تمایلات شیعی ، و موقعیتهای نظامی این امرا ، که بر راههایی که به سمت مغرب به دیار بکر و آناتولیا می‌رفت نظارت داشتند ، آنان را مواجه با سلجوقیان سنی مذهب توسعه طلب ساخت . از این زمان به بعد رهبری نظامی و سیاسی عراق ، الجزیره و شام منحصرأً به دست امرای ترك افتاد .

مآخذ : لین پول ، ۱۷ - ۱۱۶ ؛ زامباور ، ۱۳۵ .

۲۴

آل مرداس یا بنی مرداس

۴۱۴-۷۲/۱۰۲۳-۷۹

حلب و شام شمالی

اسدالدوله صالح بن مرداس	۴۱۴/۱۰۲۳
شبلالدوله نصر اول	۴۲۰/۱۰۲۹
غلبه فاطمیان	۴۲۹/۱۰۳۸
معزالدوله ثمال (دوره اول سلطنت)	۴۳۳/۱۰۴۱
غلبه فاطمیان	۴۴۹/۱۰۵۷
رشیدالدوله محمود (دوره اول سلطنت)	۴۵۲/۱۰۶۰
ثمال (دوره دوم سلطنت)	۴۵۳/۱۰۶۱
عطیه (تا سال ۱۰۷۱/۴۶۳ در رقه)	۴۵۴/۱۰۶۲
محمود (دوره دوم سلطنت)	۴۵۷/۱۰۶۵
جلالالدوله نصر دوم	۴۶۶/۱۰۷۴
سابق	۴۶۸-۷۲/۱۰۷۶-۹

استیلای بنی عقیل

بنی مرداس از قبیله کلاب، از اعراب شمالی، بودند که در اوایل قرن یازدهم از ناحیه حله در عراق به حلب کوچیدند، و رهبر آنان صالح بن مرداس آن شهر را در ۴۱۴/۱۰۲۳ بگرفت. به این ترتیب مهاجرت آل مرداس جزئی از جنبش اعراب بدوی - که اکثرشان شیعی مذهب بودند - به سوی حواشی مسکون عراق و شام در طی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم بود. ممکن است

اوضاع و احوال ناشی از قیامهای قرمطیان در صحرای شام انگیزهٔ چنین جنبشی را فراهم آورده باشد .

صالح و پسرانش نصر و ثمال همینکه در حلب مستقر شدند ، مجبور گشتند که از يك طرف در برابر فاطمیان که فرمانروایان و واجب‌الاطاعةٔ شمال شام محسوب می‌شدند، و از طرف دیگر در برابر قدرت از نو برخاستهٔ بیزانسیان تحت فرمانروایی بازیل دوم بلغارو کتونوس و رومانوس سوم آرگیروس ، به دفاع برخیزند. مدت چهار سال حلب به دست انوشته‌کین (۴۱-۴۳۸/۳۳-۴۲۹)، حکمران فاطمی دمشق ، افتاد . در سال ۱۰۵۷/۴۴۹ ثمال برای بار دوم ، بر اثر فشاری که از جانب افراد لجام‌گسیختهٔ قبیلهٔ کلاب به او وارد می‌آمد، حلب را از دست داد ، و آن را با عکا ، بیروت، و جبیل معاوضه کرد. پیشرفت سلجوقیان به سمت مغرب ، و پیدا شدن ترکمانهای بیابانگرد و غارتگران نظامی در شمال شام ، و زوال نفوذ فاطمیان در آنجا آل مرداس را با موقعیت جدیدی روبه‌رو ساخت. محمد بن نصر مصلحت در آن دید که بیعت خویش از فاطمیان برگیرد و بد تبعیت از خلفای سنی عباسی پردازد ، و با سلطان الب ارسلان سلجوقی از در تسلیم در آید . بعداً قدرت بنی مرداس در نتیجهٔ مناقشات و منازعات میان سربازان مزدور ترك آنها و اعراب کلابی سستی گرفت ، و در سال ۱۰۷۶/۴۶۸ میان سابق و نوآب آتش جنگ داخلی شعله‌ور شد. در این هنگام تنش سلجوقی بر آن بود که در شام برای خویشتن يك دولت سلجوقی به وجود آورد، و فشار وی بر حلب سبب شد که سابق در سال ۱۰۷۹/۴۷۲ شهر را به تصرف مسلم بن قریش عقیلی بدهد . به پاداش این کار شهرهایی به بازماندگان خاندان مرداس واگذار شد .

مآخذ : لین پول . ۱۵۰-۱۱۴ . زامباور ، ۱۲۲ ، ۱۲۵ .
دائرة المعارف اسلام : چاپ اول ، مقاله « صالح بن مرداس » و « حلب » به قلم م . سو برنهایم .
(M. Sobernheim)

٢٥

ایر بیان

تا آخر قرن بانزدهم - ۱۱۶۹ / تا آخر قرن نهم - ۵۶۴
مصر ، شام ، دیار بکر ، یمن

۱- در مصر

الملك الناصر اول صلاح الدين	۵۶۴/۱۱۶۹
الملك العزيز عماد الدين	۵۸۹/۱۱۹۳
الملك المنصور ناصر الدين	۵۹۵/۱۱۹۸
الملك العادل اول سيف الدين	۵۹۶/۱۲۰۰
الملك الكامل اول ناصر الدين	۶۱۵/۱۲۱۸
الملك العادل دوم سيف الدين	۶۳۵/۱۲۳۸
الملك الصالح نجم الدين ايوب	۶۳۷/۱۲۴۰
الملك المعظم تورانشاه	۶۴۷/۱۲۴۹
الملك الاشرف دوم مظفر الدين	۶۴۸-۵۰/۱۲۵۰-۲

ممالیک بحری

۲- در دمشق

الملك الافضل نور الدين على	۵۸۲/۱۱۸۶
الملك العادل اول سيف الدين	۵۹۲/۱۱۹۶
الملك المعظم شرف الدين	۶۱۵/۱۲۱۸
الملك الناصر صلاح الدين داود	۶۲۴/۱۲۲۷
الملك الاشرف اول مظفر الدين	۶۲۶/۱۲۲۹
الملك الصالح عماد الدين (دوره اول سلطنت)	۶۳۴/۱۲۳۷

الملك الكامل اول ناصر الدين	۶۳۵/۱۲۳۸
الملك العادل دوم سيف الدين	۶۳۵/۱۲۳۸
الملك الصالح نجم الدين ايوب (دوره اول سلطنت)	۶۳۶/۱۲۳۹
الملك الصالح عماد الدين (دوره دوم سلطنت)	۶۳۷/۱۲۳۹
الملك الصالح نجم الدين ايوب (دوره دوم سلطنت)	۶۴۳/۱۲۴۵
الملك المعظم تورانشاه (متفقاً با حکومت مصر)	۶۴۷/۱۲۴۹
الملك الناصر دوم صلاح الدين	۶۴۸-۵۸/۱۲۵۰-۶۰
	غلبه مغولان

۳- در حلب

الملك العادل اول سيف الدين	۵۷۹/۱۱۸۳
الملك الظاهر غياث الدين	۵۸۲/۱۱۸۶
الملك العزيز غياث الدين	۶۱۳/۱۲۱۶
الملك الناصر دوم صلاح الدين	۶۳۴-۵۸/۱۲۳۷-۶۰
	غلبه مغولان

۴- در ديار بكر (ميفارقين و جبل سنجار)

الملك الناصر اول صلاح الدين	۵۸۱/۱۱۸۵
الملك العادل اول سيف الدين	۵۹۱/۱۱۹۵
الملك الاوحد نجم الدين ايوب	۵۹۶/۱۲۰۰
الملك الاشرف اول مظفر الدين	۶۰۷/۱۲۱۰

الملك المظفر شهاب الدين	٦١٧ / ١٢٢٠
الملك الكامل دوم ناصر الدين	٦٤٢-٥٨ / ١٢٤٤-٤٠
غلبة مغولان	

٥ - در دیار بکر (حصن کیفا و آمد)

الملك الصالح نجم الدين ايوب	٦٢٩ / ١٢٣٢
الملك المعظم تورانشاه	٦٣٦ / ١٢٣٩
الملك الموحد تقى الدين	٦٤٧ / ١٢٤٩
الملك الكامل سوم محمد	٦٨٢ / ١٢٨٣
الملك العادل مجير الدين	؟
الملك العادل شهاب الدين	؟
الملك الصالح ابوبكر	؟
الملك العادل فخر الدين	٧٨٠ / ١٣٧٨
الملك الاشرف شرف الدين	؟
الملك الصالح صلاح الدين	٨٣٦ / ١٤٣٣
الملك الكامل چهارم احمد	٨٥٦ / ١٤٥٢
الملك العادل خلف	
خليل (؟)	٨٦٦ / ١٤٦٢
سليمان	؟
حسين	؟
غلبة آق قوينلو	

٦ - اليمن

الملك المعظم شمس الدين تورانشاه	٥٦٩ / ١١٧٤
---------------------------------	------------

الملك العزيز ظهير الدين طغتكين (تفتکن)	۵۷۷ / ۱۱۸۱
معز الدين اسماعيل	۵۹۳ / ۱۱۹۷
الملك الناصر ايوب	۵۹۸ / ۱۲۰۲
الملك المظفر سليمان	۶۱۱ / ۱۲۱۴
الملك المسعود صلاح الدين	۶۱۲-۲۶ / ۱۲۱۵-۲۹

امرای آل رسول قدرت را به دست می‌گیرند .

۷ - شاخه‌های کوچکی از ایوبیان در بلعک ، حمص ، كرك ، حما ، بانباس ، شبیه و بسرا حکومت کرده‌اند .

برای تفصیل نگاه کنید به زامباور ، ۹-۹۸

ایوب مؤسس این سلسله از قبیله کردان هذبانی بود ، هر چند که خاندان ایوبی در نتیجه خدمت در کنار سربازان ترك سخت تر كمآب شده بودند . زنگی بن آق سنقر ، فرمانروای ترك حلب و موصل عده کثیری از کردان جنگجو و سلحشور را به خدمت خود در آورد ، و در سال ۵۳۲ / ۱۱۳۸ ایوب ، و اندکی پس از آن برادرش شیر کوه به خدمت نورالدین زنگی داخل شدند . در ۵۶۴ / ۱۱۶۹ شیر کوه زمام امور مصر را بدست گرفت ، اما تقریباً بلافاصله درگذشت . سپاهیان او برادرزاده اش صلاح‌الدین را به جانشینی وی برگزیدند . بنابراین صلاح‌الدین مؤسس واقعی سلسله ایوبی محسوب می‌شود . وی آخرین آثار حکومت فاطمیان را در مصر محو کرد ، و در قلمرو پیشین حکومت آنان خط مشی تعلیماتی و دینی مبتنی بر مذهب اهل تسنن را در پیش گرفت . به این ترتیب غلبه ایوبیان بر سرزمینهای تحت حکومت فاطمیان سیر عکس العمل اهل تسنن را ، که در دوره سلجوقیان سبب برافتادن شیعیگری در قلمرو پیشین دیلمیان شده بود ، کامل کرد . یکی دیگر از وجوه سیاست صلاح‌الدین پی‌گیری مجدانه جهاد علیه صلیبیان بود ، و این سیاست احساسات مسلمانان را به پشتیبانی از وی وحدت بخشید ، و او را قادر ساخت که سپاهیان ترك و کرد و عرب را به خاطر مقصد

مشرقی باهم متحد سازد . با پیروزی حطین در ۵۸۳/۱۱۸۷ شهر مقدس اورشلیم (بیت المقدس) پس از هشتاد سال باردیگر به دست مسلمانان افتاد ، و فرنگان ، البته به طور موقت ، از تمام مستملکات خود به استثنای چند شهر ساحلی رانده شدند .

صلاح الدین قبل از مرگش ، که در ۵۸۹/۱۱۹۳ اتفاق افتاد ، بخشهای مختلف مملکت ایوبی ، از جمله شهرهای شام ، الجزیره و یمن ، را میان افراد مختلف خانواده خود تقسیم کرد ، و هر کدام را در ناحیه‌ای به حکومت گماشت . معهذرا در دوره حکومت العادل و الكامل وحدت و مرکزیت دولت ایوبی حفظ شد . در زمان این دو سلطان سیاست پرجنبوجوش و سلحشورانه صلاح الدین جای خود را به سیاست « کج‌دار و مریز » و روابط دوستانه با فرنگان داد . به خصوص که شاخه شمالی ایوبیان در دیاربکر و الجزیره از جانب سلاجقه روم و خوارزمشاهیان سخت تحت فشار قرار داشتند . اوج این سیاست جدید وقتی بود که الكامل بیت المقدس را به امپراطور فردریک دوم باز گردانید . دوران صلح و آشتی فواید اقتصادی بسیار برای مصر و شام داشت ، و از آنجمله بود احیای تجارت و داد و ستد با قدرتهای مسیحی مدیترانه .

کامل در ۶۳۵/۱۲۳۸ درگذشت ، و پس از مرگ وی سلسله ایوبیان بر اثر نزاعهای داخلی از هم گسیخت . ایوبیان در جنگ صلیبی ششم پیروزی یافتند ، و سن لویی ، شاه فرانسه ، اسیر شد ، اما اندکی بعد از مرگ الصالح سپاهیان ترك ممالیک بحری در مصر قدرت یافتند ، و رئیس خود ایک را نخست به اتابکی و سپس در ۶۴۸/۱۲۵۰ به سلطنت برداشتند . الملك العادل در سال ۶۱۲/۱۲۱۵ نواده جوان خود المسعود صلاح الدین را همراه يك اتابك به فرمانروایی یمن فرستاد ، اما ایوبیان نتوانستند در آنجا قدرت خود را حفظ کنند ، و آن ناحیه به دست خدمتگزاران پیشین آنها ، رسولیان افتاد . بیشتر امرای ایوبی شمال را مغولان از میان برداشتند ، تنها شاخه حما به علت گمنامی و اطاعت پذیری آن ، تا سال ۷۴۲/۱۳۴۲ باقی ماند . باری ،

در دیاربکر هم يك دولت محلی کرد در اطراف حصن کیفا وجود داشت که از حملات تیموریان جان سالم به در برد ، تا آنکه سرانجام به دست امرای آق‌قوینلو برافتاد .

مآخذ : لین پول ، ۹-۷۴ ؛ یوستی ، ۴۶۳ .

زاخو ، ۱۹ (شاخه‌های بعلبک ، کرک ، و حصن کیفا) .

زامباور ، ۱۰۱-۹۷ و جدول ۱۱ ؛ دائرةالمعارف ، اسلام ، چاپ دوم . مقاله «ایوبیان» به قلم

ک . کاهن (Cl . Cahen) .

H . A . R . Gibb , «The Aiyūbids , » in K . M . Setton *et al.* eds.,

A history of the Crusades. II The later Crusades 1189 - 1311.

(Philadelphia 1962) , 693 - 714) .

الهمدانی والجهانی، الصليحيون والحركة الفاطمية في اليمن، باجدولي ازابو بيان يمن درص ۳۴۷

٢٦

ممالك

١٥١٧-١٢٥٠/٩٢٢-٦٤٨

مصر وشام

١- ممالك بحرى ١٣٩٠-١٢٥٠/٧٩٢-٦٤٨

شجر الدر	٦٤٨/١٢٥٠
المعز عز الدين ايبك	٦٤٨/١٢٥٠
المنصور نور الدين على	٦٥٥/١٢٥٧
المظفر سيف الدين قنز	٦٥٧/١٢٥٩
الظاهر ركن الدين بيبرس اول البندقدارى	٦٥٨/١٢٦٠
السعيد ناصر الدين بر كه خان	٦٧٦/١٢٧٧
العاذل بدر الدين سلاميش	٦٧٨/١٢٨٠
المنصور سيف الدين قلاؤن الالفى	٦٧٨/١٢٨٠
الاشرف صلاح الدين خليل	٦٨٩/١٢٩٠
الناصر ناصر الدين محمد (دوره اول سلطنت)	٦٩٣/١٢٩٤
العاذل زين الدين كتبغا	٦٩٤/١٢٩٥
المنصور حسام الدين لاجين	٦٩٦/١٢٩٧
الناصر ناصر الدين محمد (دوره دوم سلطنت)	٦٩٨/١٢٩٩
المظفر ركن الدين بيبرس دوم الجاشنكير	٧٠٨/١٣٠٩
الناصر ناصر الدين محمد (دوره سوم سلطنت)	٧٠٩/١٣٠٩
المنصور سيف الدين ابوبكر	٧٤١/١٣٤٠

الاشرف علاء الدين كوجوك	۷۴۲ / ۱۳۴۱
الناصر شهاب الدين احمد	۷۴۳ / ۱۳۴۲
الصالح عماد الدين اسماعيل	۷۴۳ / ۱۳۴۲
الكامل سيف الدين شعبان اول	۷۴۶ / ۱۳۴۵
المظفر سيف الدين حاجي اول	۷۴۷ / ۱۳۴۶
الناصر ناصر الدين حسن (دوره اول سلطنت)	۷۴۸ / ۱۳۴۷
الصالح صلاح الدين صالح	۷۵۲ / ۱۳۵۱
الناصر ناصر الدين حسن (دوره دوم سلطنت)	۷۵۵ / ۱۳۵۴
المنصور صلاح الدين محمد	۷۶۲ / ۱۳۶۱
الاشرف ناصر الدين شعبان دوم	۷۶۴ / ۱۳۶۳
المنصور علاء الدين على	۷۷۸ / ۱۳۷۶
الصالح صلاح الدين حاجي دوم (دوره اول سلطنت)	۷۸۳ / ۱۳۸۲
الظاهر سيف الدين برقوق [برجى]	۷۸۴ / ۱۳۸۲
حاجي دوم (دوره دوم سلطنت بالقب المظفر)	۷۹۱ / ۱۳۸۹

۲- ممالیک برجی ۱۵۱۷-۱۳۸۲/۹۲۲-۷۸۲

الظاهر سيف الدين برقوق (دوره اول سلطنت)	۷۸۴ / ۱۳۸۲
حاجي دوم (دوره دوم سلطنت ، از ممالیک بحری)	۷۹۱ / ۱۳۸۹
الظاهر سيف الدين برقوق (دوره دوم سلطنت)	۷۹۲ / ۱۳۹۰

الناصر ناصر الدين فرج (دوره اول سلطنت)	۱۳۹۹ / ۸۰۱
المنصور عز الدين عبدالعزیز	۱۴۰۵ / ۸۰۸
الناصر ناصر الدين فرج (دوره دوم سلطنت)	۱۴۰۵ / ۸۰۸
العادل المستعین (خليفة عباسی كه به سلطنت اعلام شد)	۱۴۱۲ / ۸۱۵
الموید سيف الدين شيخ	۱۴۱۲ / ۸۱۵
المظفر احمد	۱۴۲۱ / ۸۲۴
الظاهر سيف الدين ططار	۱۴۲۱ / ۸۲۴
المصالح ناصر الدين محمد	۱۴۲۱ / ۸۲۴
الاشرف سيف الدين برس بيگ	۱۴۲۲ / ۸۲۵
العزیز جمال الدين يوسف	۱۴۳۷ / ۸۴۱
الظاهر سيف الدين جقمق	۱۴۳۸ / ۸۴۲
المنصور فخر الدين عثمان	۱۴۵۳ / ۸۵۷
الاشرف سيف الدين اينال	۱۴۵۳ / ۸۵۷
المؤید شهاب الدين احمد	۱۴۶۱ / ۸۶۵
الظاهر سيف الدين خوشقدم	۱۴۶۱ / ۸۶۵
الظاهر سيف الدين بل بيگ	۱۴۶۷ / ۸۷۲
الظاهر تمرغا	۱۴۶۸ / ۸۷۲
الاشرف سيف الدين قانت بيگ	۱۴۶۸ / ۸۷۲
الناصر محمد	۱۴۹۶ / ۹۰۱
الظاهر قانصوح	۱۴۹۸ / ۹۰۳
الاشرف جانبالات	۱۵۰۰ / ۹۰۵

العالءل سفالءلن ءومان بىگ	۹۰۶ / ۱۵۰۱
الاشرف قانصوح العورى	۹۰۶ / ۱۵۰۱
الاشرف ءومان بىگ	۹۲۲ / ۱۵۱۷

غلبهٔ ءولء عثمانى

ممالىك وارءان مائرك پربركء اىوبىان ءرمصرو شام بوءنء. اىوبىان مانءء بىشءر سلسله‌هاى اسلامى معاصر خود براى پشتىبانى و حفاظء خویش لازم ءلءنء كه عءه‌اى از غلامان را به ءءمء خود ءر آورنء، و ممالىك از ميان محافظان ءرك الملك الصالح نجم الءلن اىوب برءاسءنء. ءر طى ءوقرن و نىم ءءومء مسءقل مملوكان، ءوسلسله از سلاطىن كه ءا ءءى به طور ساءءءى از بكدىگر ءماىز نهاءه شءه‌انء، به فرمانرواى نشءنء. بكى سلاطىن مملوك بءرى كه به ءاظر آنكه اروءءاءه اىن محافظان ءر اصل ءر ءزىرهٔ رضوه ءرنىل (البءر) بوء. ءنىن نامىءه شءه‌انء، و ءىگر سلاطىن مملوك بُرءى كه به مناسء آنكه سلطان قلاؤن محافظان خود را ءر برج قاهره ءاى ءاءه بوء، ءنىن ءوانءه شءه‌انء.

سلءنء ءر ميان ممالىك بءرى عموماً ارءى بوء، اما ءرءىب ءانىنى ءر ميان سلاطىن برءى ارءى نبوء، و روشى ءون روش قءىمى شىءءوءىء و ارشءىء ءر ميان ءركان ميان آنها شاع بوء. از نظر نءءاى ممالىك بءرى عءءهٔ از ءبائل ءبءءء ءنوب روسيه بوءنء كه بامغولان و ءرءان اءءلاط پءءا ءرءه بوءنء، اماممالىك برءى بىشءر از ءر ءسهاى قفقاز بوءنء. و ءر ءسءان ءا پاءان ءارءولء ممالىك ءر آءاز ءرن نوزءهم، بىشءر ءءرءء نظامى آنها را ءأمىن مى ءرء. برءءلاف ءفءار بعضى از مءءقان كه ممالىك ءنواسنء بىش از ءوسه نسل ءویشءن را برسر پا نءهءارنء، به نظر مىرسء كه سلسلهٔ ممالىك به ءوءبى بسط و ءءءىر يافءه‌انء، اما نسلهاى بعءى ءىگر ءنبال اشءءالات نظامى نمى رءءه‌انء، و ناءءار به ءأمىن قوا از ءائى ءىگر مى پراءءءه‌انء.

ممالیک سلسله مراتب بسیار پیچیده‌ای داشتند، و مملوکان شخص سلطان در رأس این مراتب قرار داشتند. غلام (مملوک) بودن شرط اساسی احراز قدرت در دستگاه بود، زیرا عناصر آزاد، از جمله فرزندان مملوکان پیشین، مقامات پستتری در قشون داشتند (مشابه این وضع در تشکیلات غلامان ترک دولت عثمانی وجود داشت که در آن قاپی قللری امکانات و فرصتهای بیشتری برای ترقی و پیشرفت داشت).

قدرت مطلقه سلطان را امرای بزرگ و سلسله مراتب اداری محدود می‌ساخت، و تزلزل سلطنت را در برافزادن سریع حکمرانان و سه‌بار سلطنت کردن سلطانی چون محمد بن قلاؤن ملقب به الناصر می‌توان دید. ممالیک همچنان سیاست سنی مآبانه ابوبیان را به شدت دنبال کردند، و اینکه سلسله ناتوانی از خلفای عباسی را در قاهره نگهداشته بودند مبین همین سیاست است.

قدرت و پیروزیهای دولت ممالیک چشم‌گیر بود. قتر سپاهیان هلاکوخان را در عین جالوت در سال ۶۳۸/۱۲۶۰ شکست داد، و جانشین او بیبرس این پیروزی را استواری بخشید و پایه‌های حکومت را، با وجود آنکه تهدید مغولان تا چند ده سال دیگر ادامه داشت، مستقر ساخت. در آخر قرن سیزدهم شهرهای صلیبی منطقه ساحلی شام و فلسطین از وجود دشمن پاک‌گشت، و در قرن بعد به سلطنت روپنیا در ارمنستان کوچک، یا کیلیکیا، خاتمه داده شد. به این ترتیب ممالیک به عنوان کوبندگان مغولان کافر و مسیحیان، حیثیت و اعتبار فراوان یافتند. قلمرو آنان از مغرب تاسیرنائیک، از جنوب تا نوبی و مسوه و از شمال تا کوههای توروس ادامه داشت و شهرهای مقدس عربستان را تحت حفاظت داشتند. در قرن پانزدهم سلاطین عثمانی به عنوان دشمنان عمده ممالیک شناخته شدند. ممالیک مملکت ترکمانان ذوالقدر (دلغدر اغلرلی) را به عنوان سدی بین خود و دولت عثمانی در مغرب دیار بکر حفظ کردند، و از دولت قرامانی پشتیبانی نمودند. اما قدرت و نیروی بیشتر سلاطین عثمانی، و استفاده کامل و آزموده آنان از توپخانه و سلاحهای آتشین به نفع آنان کارگر افتاد. آخرین سلطان مملوک که واقعاً اهمیت

و اعتباری داشت قانصوح الغوری بود که در جنگی که در مرج دابق، نزدیک حلب در سال ۹۲۲/۱۵۱۶ رخ داد کشته شد، و بعد از این حادثه سلطان سلیم یاوزشام و مصر را متصرف شد. اینک این دوسرزمین جزء پاشانشینهای دولت عثمانی درآمدند، هر چند طبقه نظامی مملوکان همچنان تا زمانی که محمدعلی پاشا آنها را در ۱۲۲۶/۱۸۱۱ نابود ساخت، عملاً مصر را تحت اقتدار خویش داشتند.

مصر و شام در دوره حکومت ممالیک رونق مادی و شکفتگی فرهنگی و هنری بسیار داشت، و بخصوص در بعضی زمینه‌ها چون معماری و سفالگری و فلزکاری به موفقیت‌هایی نائل آمد.

به نظر می‌آید که سرمنشاء علم «علائم نسب» از دوره ممالیک است. مملوکان با قدرتهای مسیحی مدیترانه روابط نزدیک بازرگانی داشتند، و مثلاً بیبرس با وجود سیاست نظامی ضد مسیحی شدیدی که داشت، پیمانهای تجارتنی با جیمز اول شاه آراگون و شارل دو آنژ و پادشاه سیسیل (صقلیه) بست. تنها در اواخر حکومت ممالیک بود که بر اثر آنکه پرتقالیان از راه دریا آفریقا را دور زدند راه تجارتنی که در خاور نزدیک از قلمرو ممالیک می‌گذشت منحرف شد، و رونق بازار اقتصادی ممالیک را به خطر افکند. و در نتیجه ترس از این خطر بود که قانصوح در نقاط ساحلی عربستان پایگاههای نظامی مستقر ساخت، و کشتی‌هایی در اقیانوس هند به آب افکند تا جلوی پرتقالیان را در آبهای هند سد کند.

مآخذ: لین بول، ۳-۸۰؛ زامبور، ۶-۱۰۳

G. Wiet, L'Égypte arabe de la Conquête arabe à la conquête ottomane. 642-1517, in G. Hanotaux, ed. *Histoire de la nation égyptienne* (Paris 1931-40), IV.; J. Sauvaget, "Noms et surnoms de Mamlouks", *JA*, CCXXXVIII (1950), 31-38.

۲۷

سلسله محمد علی پاشا

۱۹۵۲-۱۸۰۵/۱۳۷۲-۱۲۲۰

مصر

محمد علی پاشا	۱۲۲۰ / ۱۸۰۵
ابراهیم پاشا	۱۲۶۴ / ۱۸۴۸
عباس پاشای اول	۱۲۶۴ / ۱۸۴۸
سعید پاشا	۱۲۷۰ / ۱۸۵۴
اسماعیل (وی در ۱۸۶۷ / ۱۲۸۴ عنوان خدیدو برخود نهاد)	۱۲۸۰ / ۱۸۶۳
توفیق	۱۲۹۶ / ۱۸۷۹
عباس دوم حلمی	۱۳۰۹ / ۱۸۹۲
حسین کامل (عنوان سلطان اتخاذ کرد)	۱۳۳۳ / ۱۹۱۴
احمد فوآد اول (در ۱۹۲۲ / ۱۳۴۰ عنوان شاه برخود نهاد)	۱۳۳۵ / ۱۹۱۷

فاروق ۱۳۵۵ / ۱۹۳۶

فوآد دوم ۱۳۷۱-۲ / ۱۹۵۲-۳

حکومت جمهوری برقرار شد

محمد علی (۱۸۴۹-۱۷۶۹ / ۱۲۶۵-۱۱۸۲) سربازی آلبانیائی بود که در قشون عثمانی خدمت میکرد . وی نخست جزء قوای عثمانی که برای بیرون کردن فرانسویان اشغالگر به مصر گسیل شدند بدان سرزمین رفت ، و در آنجا

عملازمام امور را به دست گرفت ، و سلطان عثمانی را بر آن داشت تا وی را والی یاپاشای مصر بشناسد ، و خویشان را از شرطیقه نظامی مملوکان چرکسی رها ساخت . علت واقعی شهرت و معروفیت محمدعلی در درک این واقعیت بود که ایالت تحت فرمان او یعنی مصر فقط در صورتی ترقی و پیشرفت می یابد که کشفیات فنی ، تمرینات نظامی ، و نظامهای تربیتی که در مغرب زمین تحول یافته است ، در آنجا نیز وارد شود .

بنابراین ، وی را باید در ردیف بعضی از معاصرانش چون سلطان سلیم سوم و سلطان محمود دوم ، سلاطین عثمانی ، گذاشت و از پیشقدمان ترویج تمدن و فرهنگ غربی در شرق میانه محسوب داشت . اینک محمد علی پاشا از قشون جدیدی که از طریق نظام وظیفه گردآوری شده بود ، به مطیع ساختن سودان که منبع گرانقدر غلام و برده بود ، پرداخت ؛ مؤسسات تعلیمات عالیہ بامدرسین و مشاورین اروپائی بنیاد نهاده شد ؛ سیاست مالی اصلاح گردید ، و به صورتی بیرون آمد که با احتیاجات مملکت به ازدیاد درآمدها تناسب داشته باشد . در سیاست خارجی محمدعلی پاشا و پسر مقتدر او ابراهیم در جنگ استقلال یونان دخالت کردند ، و خود مختاری و استقلال خود را در برابر سلطان عثمانی حفظ نمودند ، و یک سلسله جنگهای تقریباً بی نتیجه با حکمرانان وهابی عربستان مرکزی کردند .

در آخر حکومت محمد علی پاشا ، مصر مقدار زیادی بدهکاری پیدا کرد و بار این بدهکارها باز یاده رویها و میل به تقلید از دربارهای سلطنتی اروپا به وسیله حکمرانانی چون اسماعیل پسر ابراهیم ، بیشتر شد . اسماعیل اولین کسی از خاندان محمدعلی پاشا بود که از سلطان عثمانی لقب خدیو ، که اصلا یک لقب باستانی ایرانی است ، گرفت ، و حکومت را در خانواده خود ارثی کرد ، و این هر دو نشانه استقلال واقعی سلسله محمدعلی پاشا است . در زمان اسماعیل کارحفر کانال سوئز پایان یافت ، اما اقدامات امپریالیستی مصر در حبشه (اتیوپی) و سودان ثبات مالی مصر را بهم زد . اینک مصر نیز مانند دولت عثمانی

زیر نفوذ و استیلای دول بستانکار اروپائی قرار گرفت . در نتیجه دولت بریتانیا زمام امور مالی مصر را در دست گرفت ، وقشون ثابتی در آنجا مستقر ساخت . دورهٔ قیمومیت بریتانیا تا سال ۱۹۲۲/۱۳۴۰ پایان نیافت . در دورهٔ سلطنت فؤاد اول و فاروق ، دوتا از حکمرانان مهم این سلسله ، مصر از نظر داخلی گرفتار منازعات و کشمکش‌های حزب اکثریت و فد بادولت ، و از نظر خارجی در پی زایل ساختن و از میان برداشتن آخرین اثرات استیلای بریتانیا بود .

درست قبل از پایان حکومت پادشاهی ، نحاس پاشا معاهدهٔ حق حکومت مشترك بر سودان را ملغی ساخت ، و فاروق را (پادشاه مصر و سودان) اعلام کرد . اما آتش نارضایتی ، بخصوص بعد از فاجعهٔ عرب و اسرائیل در ۱۹۴۸ بالا گرفت . حکومت پادشاهی در مصر هرگز به صورت يك سلطنت عربی واقعی پذیرفته نشده بود ، و فاروق ناچار شد که در ۱۹۵۲ از سلطنت استعفا بدهد . در سال بعد ، حکومت پادشاهی (سلطنتی) در مصر ملغی شد .

مآخذ : لین پول ، ۵-۸۴ : زامباور ، ۱۰۷
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالهٔ «خدیو» (بدقلم ج. ۵ . کرامرز (J. H. Kramers))

فصل چہارم
شبیہ جزیرہ عربستان

۲۸

قراطمه یا قرمطیان

آخر قرن یازدهم - ۸۹۴ / آخر قرن پنجم - ۲۸۱
عربستان شرقی و مرکزی ، مرکز آنها در بحرین

ابوسعید حسن جنابی	۲۸۱/۸۹۴
ابوالقاسم سعید	۳۰۰/۹۱۳
ابوظاهر سلیمان	۳۱۱/۹۲۳
ابومنصور احمد	۳۲۲/۹۴۴
ابو یعقوب یوسف	۳۶۱-۶/۹۷۲-۷

حکومت عقدانیه (مجمع شیوخ)

جنبش قراطمه از اندیشه‌هایی مهدوی (مسیحایی) شیعیان افراطی سرچشمه گرفت ، و احتمالاً در ابتدا ملهم از انتشار تبلیغات اسماعیلیان در میان قبایل بدوی شام و صحاری عربستان بود .

در آغاز قرن دهم (قرن چهارم هجری) زکرویة قرمطی شورش در صحرای شام برپا کرد که در ۲۹۳/۹۰۶ سرکوبی شد . اما بزرگترین مرکز فعالیت قرمطیان در بحرین ، منطقه ساحلی عربستان شرقی تاجنوب عراق بود . آنان از نارضائیه‌های اجتماعی محلی ، و اغتشاشی که در نتیجه شورش غلامان سیاه زنج در قسمت سفلی عراق ایجاد شده بود سود جستند و دولتی قوی ، پابرجا ، و از نظر اقتصادی مرفه تشکیل دادند . ابوسعید ، که داعی و نماینده مؤسس جنبش قرمطی ، یعنی حمدان قرمط (که تقریباً شخصیتی موهوم است) ، بود به وجود آورنده این دولت است ، و یک قرن و اندی بعد قراطمه بحرین

هنوز عموماً به نام وی بازخوانده می‌شوند .

سازمان دولت قرمطیان هرچند بر بنیان کار بردگان سیاه پوست نهاده شده بود ، تقریباً جنبهٔ اشتراکی داشت و مالیاتی که جمع می‌شد در میان افراد جامعه به نسبت احتیاجشان تقسیم می‌گشت . از آنجا که قرمطیان تحت تأثیر کیش اسماعیلی قرار داشتند ، و کیش اسماعیلی به مفاهیم باطنی احکام دینی توجه داشت و تشریفات ظاهری دین را نکوهش می‌کرد ، آداب و اعمال دینی قرمطیان مطابق مرسوم اهل سنت نبود . سلسلهٔ ابوسعیدی رهبران جنگی و سیاسی محسوب می‌شدند ، و امور جامعه به دست مجمعی از شیوخ که بدان عقدا نیه می‌گفتند اداره می‌شد .

روابط قرمطیان با اسماعیلیان فاطمی شمال افریقا مبهم است . در حال حاضر تمایل بر آنست که احتمال اقدامات مجزای دو نهضت را در ابتدای قرن دهم ، ناچیز انگارند . قرامطه از بحرین کوفه را غارت کردند ، و کاروانهای زائران را مورد حمله قرار دادند ، عمان را متصرف شدند ، و در ۳۱۷/۹۲۹ مکه را غارت نمودند و حجر الاسود را به عنوان شیئی که مورد ستایش و بزرگداشت خرافه پرستان است از خانهٔ کعبه به غنیمت بردند ، ولی بیست سال بعد به تقاضای خلیفهٔ فاطمی ، منصور ، آنرا به جای خود بازگردانیدند .

دولت قرمطی کم کم به صورت جمهوری گونه‌ای تحول پذیرفت و تا پایان قرن یازدهم رونق خود را حفظ کرد ، حتی در دو یا سه قرن بعد ، عقاید قرمطیان هنوز شایع بود .

مآخذ : زامباور ، ۱۱۶

M. J. de Coeje , *Mémoire sur les Carmathes du Bahraïn et les Fatimides* (Leiden 1886).

W. Madelung , "Fatimiden und Bahrainqarmaten", *Der Islam*, XXXIV (1959), 34-88 .

۲۹

امامان زیدی یمن یا بنی رسی
 - اوایل قرن نهم / - اوایل قرن سوم
 مقرر آنان در صعدہ یا صنعا

۱- دورہ قدیم (بنی رسی)

ترجمان الدین قاسم الرسی متوفی در	؟
۲۴۶ / ۸۶۰	
حسین	۲۴۶ / ۸۶۰
یحیی الہادی الی الحق اول	۲۸۰ / ۸۹۳
محمد المرتضی	۲۹۸ / ۹۱۱
احمد النصر	۳۰۱ / ۹۱۴
حسین المنتخب	؟
قاسم المختار	۳۲۴ / ۹۳۶
یوسف المنصور الداعی	؟
قاسم المنصور	؟
حسین المہدی	۳۹۳ / ۱۰۰۳
جعفر	؟
حسن	۴۲۶ / ۱۰۳۵
ابوالفتح الناصر الدیلمی	۴۳۰ / ۱۰۳۹
فتح صنعا بہ دست صلیحیون	۴۵۴ / ۱۰۶۲
حکمرانان صلیحی	۴۸۰ / ۱۰۸۷

حکمرانی سلسله همدانی حاتم بن الغشیم	۴۹۲/۱۰۹۹
احمد المتوکل	۵۴۵/۱۱۵۰
حکومت همدانیان از نو	۵۵۶/۱۱۶۱
فتح یمن به دست ابویان	۵۶۹/۱۱۷۴
عبدالله المنصور	۵۹۴/۱۱۹۸
یحیی الهادی الی الحق دوم (درصعد)	۶۱۴/۱۲۱۷
محمد الناصر (تاسال ۱۲۲۶/۶۲۳ در نواحی جنوبی)	۶۱۴/۱۲۱۷
احمد المهدی المطیع	۶۴۶/۱۲۴۸
شمس الدین احمد المتوکل	۶۵۶/۱۲۵۸
داود المنتصر	۶۸۰/۱۲۸۱

۲- دوره جدید (بنی قاسم)

قاسم المنصور	۱۰۰۰/۱۵۹۲
محمد المؤید اول	۱۰۲۹/۱۶۲۰
اسماعیل المتوکل	۱۰۵۴/۱۶۵۴
محمد المؤید دوم	۱۰۸۷/۱۶۷۶
محمد الهادی	۱۰۹۲/۱۶۸۱
محمد المهدی	۱۰۹۷/۱۶۸۶
قاسم المتوکل	۱۱۲۸/۱۷۱۶
حسین المنصور (دوره اول سلطنت)	۱۱۳۹/۱۷۲۶
محمد الهادی المجید (؟)	۱۱۳۹/۱۷۲۶
حسین المنصور (دوره دوم سلطنت)	۱۱۴۰/۱۷۲۸

عباس المهدی (۴)	۱۱۶۰ / ۱۷۴۷
علی المنصور	۱۱۹۰ / ۱۷۷۶
احمد المهدی (۵)	۱۲۲۱ / ۱۸۰۶
علی المنصور (دوره دوم سلطنت) ؟	؟
قاسم المهدی	۱۲۵۷ / ۱۸۴۱
محمد یحیی	۱۲۶۱ / ۱۸۴۵
فتح‌صنعا بدست ترکان عثمانی	۱۲۸۹ / ۱۸۷۲
حمیدالدین یحیی	۱۳۰۸ / ۱۸۹۰
یحیی محمود المتوکل	۱۳۲۲ / ۱۹۰۴
سیف‌الاسلام احمد	۱۳۶۷ / ۱۹۴۸
محمد بدر	۱۳۸۲ / ۱۹۶۲

زیدیان از قرق معتدل شیعه بودند که اعتقاد داشتند علی علیه‌السلام را حضرت محمد به مناسبت فضایل شخصی او به امامت برگزید، نه به مناسبت حکم الهی یا نص؛ همچنین به عقیده آنان امام پنجم شیعه حقاً می‌بایست زید، برادر محمد الباقر، که در زمان حکومت هشام خلیفه اموی به شهادت رسید باشد نه وی. اعقاب و جانبداران زید بعداً در نتیجه تبلیغ و دعوت مردم دیلم و نواحی ساحلی جنوب غربی دریای خزر را که منطقه‌ای تقریباً غیر قابل حصول و برای دعوت آنان بدون مانع و محذور بود، به کیش خود در آوردند. ناحیه یمن در گوشه جنوب غربی شبه جزیره عربستان نیز همین خصوصیت را داشت و از زیر نفوذ خلفای عباسی به دور بود، و از این رو ترجمان‌الدین قاسم بن ابراهیم طباطبا، از اعقاب حسن بن علی (ع) در عهد خلافت مأمون خود را در آنجا مستقر ساخت. عنوان بنی‌رسی که بر این سلسله نهاده شده است ظاهراً منشاء جغرافیائی داشته، و از نام ایالتی در حجاز به نام الرّس که قاسم بر آن حکومت داشته، گرفته شده است.

به این ترتیب بنی‌رسی درصعده، واقع در شمال یمن، مستقر شدند، و توانستند در برابر خوارج محلی، قرمطیان و دیگر کسانی که مخالف حکومت آنان بودند، قدرت خویش را حفظ کنند. بنی‌رسی علاوه بر صعده اغلب صنعاً نیز در تصرف داشتند. در سراسر قرن بعد یمن همچنان مرکز دعوت زیدیان بود، وداعیان زیدی به ایالات اطراف دریای خزر و دیگر جاهای دنیای اسلام روانه می‌شدند. صنعاً را صلیحیون در نیمهٔ دوم قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) گرفتند، و در قرن بعد مدت پنجاه سال به دست امرای عرب بنو همدان افتاد. در دورهٔ حکومت احمد المتوکل، که یکی از اعقاب امام زیدی قرن دهم، امام احمد الناصر بود، دولت زیدیان برای مدت کوتاهی رونق از سر گرفت. غلبهٔ ایوبیان بر یمن در سال ۵۶۹/۱۱۷۴ قدرت امامان زیدی را بسیار محدود ساخت، اما در دورهٔ حکومت نخستین امرای رسولی دیگر بار تا حدی قدرت یافتند تا اینکه مشاجرات و کشمکش‌های داخلی دولت آنها را در یمن به پایان آورد.

از این زمان به بعد نام امامان مختلفی بر ما معلوم است اما به نظر می‌رسد که در نتیجهٔ سربر آوردن امامانی از سلسله‌های دیگر حسنی و مدعیان مختلف امامت فترات و وقفه‌هایی در جانشینی امامان رخ داده است. ترکان عثمانی یمن را از ۹۲۳/۱۵۱۷ تا ۱۰۴۵/۱۶۳۵ در تصرف داشتند، و در قرن شانزدهم امرای ترک عده‌ای از امامان را به استانبول بردند.

اما پس از آنکه ترکان عثمانی یمن را ترک گفتند، زیدیان صنعاً را از نو متصرف شدند، و سلسلهٔ جدیدی از امامان از نسل امام یوسف المنصور الداعی روی کار آمد. این سلسله، با وجود اشغال مجدد صنعاً به وسیلهٔ ترکان عثمانی از ۱۲۸۹/۱۸۷۲ تا ۱۳۰۸/۱۸۹۰، دوام آورد تا امروز باقی است.

مآخذ: زاخو، ۲۲، زامباور ۱۲۲۴ و جدول B.

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقالات « زیدیه » و « صنعاً » به قلم ر. ستروتمان.
(R. Strothmann)

۳۰

صَلِيحِيُون

۱۱۳۸-۱۰۴۷/۵۳۲-۴۳۹

يَمَن

علی بن محمد	۴۳۹/۱۰۴۷
المکرم احمد بن علی	۴۵۹/۱۰۶۷
المکرم الاصر علی بن احمد	۴۷۷/۱۰۸۴
المنصور سبا بن احمد بن المظفر	۴۸۴/۱۰۹۱
السیده اروی	۴۹۲-۵۳۲/۱۰۹۹-۱۱۳۸

قدرت به دست زرعیان یا بنو کرم ، حکمرانان عدن ، می افتد .

پس از فتوحات اولیه اعراب ، شبه جزیره عربستان از نظر سیاسی و فرهنگی را کد ماند. در صفحات پیش این کتاب گفتیم که ناحیه یمن به علت بُعد مسافت آن از مقر خلافت در عراق ، مرکز بدعت‌های شیعی ، بخصوص پایگاه زیدیه گشت . یمن همچنین منطقه مساعد و باروری برای قبول دعوت فرقه‌های افراطی‌تر شیعی ، چون فرقه اسمعیلیه یا سبئیه بود ، و همینکه فاطمیان در اواخر قرن دهم در مصر استقرار یافتند و اماکن مقدسه حجاز اطاعت خلفای فاطمی را گردن نهادند ، بین مصر و یمن روابط نزدیکی برقرار گشت .

صلیحیون به عنوان پیروان دعوت اسماعیلی و دست نشاندهان اسمی خلفای فاطمی در یمن حکومت کردند . علی بن محمد ، که یکی از افراد قبیل همدان ، از اعراب جنوب ، و فرزند یکی از قضات محلی بود ، به نیابت داعی فاطمی ، سلیمان الزواحی ، رسید و توانست امیرنشینی در نواحی کوهستانی یمن ایجاد کند . وی سلسله حبشی نجاحیان تهامه را در ۱۰۶۳/۴۵۵ شکست داد ،

و صنعا را از دست امامان زیدی گرفت، و به حجاز حمله برد، و در سال بعد عدن را از تصرف بنو مَعْن خارج ساخت. در زمان حکمرانی پسرش المکرم احمد، اقتدار صلیحیون به نهایت وسعت خود رسید، ولی آنان نتوانستند سرزمینهای مفتوحه را بعد از قرن یازدهم نگهدارند. امرای نجاحی از نو قدرت یافتند، عدن کماکان استقلال پیدا کرد، و امامان زیدی در صعه واقع در شمال صنعا باقی ماندند. در دوره اخیر حکومت احمد قدرت واقعی در دست همسر مقتدر وی السیده اروی بود، و وی تا زمان مرگش (۵۳۲/۱۱۳۸) با اقتدار تمام حکومت‌راند و پایتخت صلیحیان را از صنعا به ذوجبله منتقل ساخت. در آخر قدرت به دست بنی زریع یازریعیان افتاد، و آنان تا زمانی که تورانشاه ایوبی در ۵۶۹/۱۱۷۴ به یمن قدم گذاشت، همچنان بر سر قدرت بودند. از این پس نیز تا اواخر قرن دوازدهم بعضی از شاهزادگان صلیحی قلاعی در یمن در تصرف داشتند.

مآخذ: لین پول، ۹۴؛ زامباور ۱۹-۱۱۸ (مطالب هر دو مأخذ به گلی نادرست است).
دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «صلیحیون» به قلم ف. کرنکوف (F.Krenkov)
نجم الدین عمارة الیمنی، تاریخ الیمن، در کتاب

H. C. Kay, *Yaman, its early mediaeval history* (London 1892), 19-64.
الهمدانی والجهانی، الصلیحیون والحركة الفاطمیه فی الیمن، باجدول مفصل در صفحه ۳۳۵.

۳۱

رسولیان یا بنی رسول

۱۴۵۴-۱۲۲۹/۸۵۸-۶۲۶

یمن

الملك المنصور نور الدين عمراول	۱۲۲۹/۶۲۶
الملك المظفر شمس الدين يوسف اول	۱۲۵۰/۶۴۷
الملك الاشرف ممهد الدين عمر دوم	۱۲۹۵/۶۹۴
الملك المؤيد هزبر الدين داود	۱۲۹۶/۶۹۶
الملك المجاهد سيف الدين على	۱۳۲۲/۷۲۱
الملك الافضل ضرغام الدين عباس	۱۳۶۳/۷۶۴
الملك الاشرف ممهد الدين اسماعيل اول	۱۳۷۷/۷۷۸
الملك الناصر صلاح الدين احمد	۱۴۰۰/۸۰۳
الملك المنصور عبدالله	۱۴۲۴/۸۲۷
الملك الاشرف اسماعيل دوم	۱۴۲۷/۸۳۰
الملك الظاهر يحيى	۱۴۲۸/۸۳۱
الملك الاشرف اسماعيل سوم	۱۴۳۹/۸۴۲
الملك المظفر يوسف دوم	۱۴۴۲/۸۴۵
دوره اغتشاش . در این دوره چهار تن مدعی حکومت بودند تا آنکه در سال ۸۵۸/۱۴۵۴ قدرت به دست طاهریان یا بنی طاهر افتاد.	۸۴۶-۵۸/۱۴۴۲-۵۴

توران‌شاه ایوبی ، برادر صلاح الدین ایوبی ، یمن را در سال ۱۱۷۴/۵۶۹ فتح کرد ، و از آن زمان تا سال ۱۲۲۹/۶۲۶ یمن تحت فرمانروایی امیران ایوبی بود ، و در این سال پسر الملك الكامل ، صلاح الدین یوسف ، مجبور به ترك آن شد . با وجود این جانشینان آنها ، یعنی رسولیان سیاست ایوبیان را در یمن ادامه دادند ، و به توسعه و پیشرفت مذهب تسنن در این منطقه که دست کم در قسمتهای کوهستانی آن از مدت‌ها قبل فرق شیعی مستقر شده بودند ، کوشیدند . با آنکه مورخ آل رسول ، الحزرجی ، نسب رسول ، مؤسس این سلسله را به قحطان ، جد اعراب جنوب ، می‌رساند ، ولی در واقع وی از نسل ترکمانان غز بود که به عنوان رسول در دستگاه خلفای عباسی خدمت می‌کرد ، و در تاریخ این سلسله به مشخصاتی که ترك بودن آنها را مدلل می‌دارد بر می‌خوریم .

نوه رسول ، الملك المنصور عمر ، زبید را که در نواحی ساحلی واقع است پایتخت خود قرار داد ، اما استیلای خود را به نواحی کوهستانی بسط داد و تعز و صنعا را از امامان زیدی بگرفت ، و رسولیان مدت یک قرن ونیم صنعا را در تصرف داشتند . عمر مکه را نیز بدست آورد ، و مملکت وی از حجاز تا حضرموت بگسترده ، و به این طریق قدرت رسولیان در دنیای اسلام اهمیت بین‌المللی یافت . نوشته اند که در این هنگام سفیرانی از چین به یمن آمدند ، و تردید نیست که محرك این عمل روابط تجارتي حضرموت با خاور دور بوده است . روابط فرهنگی و سیاسی رسولیان با ایوبیان و ممالیک مصر نیز قوی بود . بعدها رسولیان نتوانستند استیلای خود را بر مناطق کوهستانی حفظ کنند ، و پس از مرگ الملك الناصر احمد در ۱۴۲۴/۸۲۷ کشمکش‌های داخلی و پراکندگی در دولت رسولیان ظاهر شد ، و شورش سپاهیان مملوک رسولیان و شیوع طاعون وضع را بدتر ساخت . سرانجام الملك المسعود ، آخرین امیر رسولی ، در برابر قدرت روبه ترقی بنی طاهر ، امرای لحج و عدن ، از سلطنت کناره‌گیری کرد ، و بنی طاهر تا آغاز قرن شانزدهم که یمن به تصرف سلاطین عثمانی در آمد بیشتر یمن را در دست داشتند .

مآخذ : لین پول، ۱۰۰-۹۹؛ زامباور، ۱۳۰.

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «رسولیان» به قلم آ. س. تریتون (A. S. Tritton) الخزرجی، العقود الثاویه فی اخبار الدولة الرسولیه. به تصحیح شیخ محمد عمل، و به ترجمه سر. ج. و. ردهاوس تحت عنوان :

The pearl-strings, a history of the Resúliyy dynasty of Yemen,
Gibb Memorial Series 111/1-5 (London 1906-13)

۳۲

آل بو سعید : سلاطین مسقط و سبیس زنگبار

۱۱۵۴ - / ۱۷۴۱ -

عمان و زنگبار

۱- سلطنت واحد

احمد بن سعید	۱۱۵۴ / ۱۷۴۱
سعید بن احمد	۱۱۹۸ / ۱۷۸۳
حامد بن سعید	۱۲۰۰? / ۱۷۸۶?
سلطان بن احمد	۱۲۰۶ / ۱۷۹۲
سالم بن سلطان	۱۲۲۰ / ۱۸۰۶
سعید بن سلطان	۱۲۲۰ / ۱۸۰۶

تقسیم سلطنت بعد از مرگ سعید

۲- در عمان

ثوینی بن سعید	۱۲۷۳ / ۱۸۵۶
سالم بن ثوینی	۱۲۸۲ / ۱۸۶۶
عزان بن قیس	۱۲۸۵ / ۱۸۶۸
ترکی بن سعید	۱۲۸۷ / ۱۸۷۰
فیصل بن ترکی	۱۳۰۵ / ۱۸۸۸
تیمور بن فیصل	۱۳۳۱ / ۱۹۱۳
سعید بن تیمور	۱۳۵۰ - / ۱۹۳۲ -

۳- در زنگبار

مجید بن سعید	۱۲۷۳/۱۸۵۶
برغش بن سعید	۱۲۸۷/۱۸۷۰
خلیفه بن برغش	۱۳۰۵/۱۸۸۸
علی بن سعید	۱۳۰۷/۱۸۹۰
حامد	۱۳۱۰/۱۸۹۳
حمود	۱۳۱۴/۱۸۹۶
علی بن حمود	۱۳۲۰/۱۹۰۲
خلیفه	۱۳۲۹/۱۹۱۱
عبدالله بن خلیفه	۱۳۸۰-۴/۱۹۶۰-۴

انقلاب، والحاق به جمهوری تانزانیا

آل بوسعید میراث خوار سلسله امامان یعربی در عمان و سواحل
افریقای شرقی بودند. احمد بن سعید در ابتدا حکمران صحار بود، و بعد خود
را مالک الرقاب تمام آن ناحیه ساخت.

وی احتمالاً در ۱۷۴۹/۱۱۶۳ عنوان امام بر خود نهاد (به عنوان امام
اباضیه که سه چهارم جمعیت عمان را تشکیل می‌دادند، درباره اباضیه به صفحات
قبل این کتاب مراجعه فرمائید)، اما پسرش سعید آخرین کسی بود که این
عنوان را داشت، و حکمرانان بعدی آل بوسعید خود را سید و یا سلطان می‌خواندند.
مسقط که بعداً پایتخت آل بوسعید شد، از مدت‌ها قبل یکی از بنادر مهم بین -
المللی بشمار می‌رفت، و در نزاعهای پرتقالیان و سپس هلندیها بر سر نظارت
بازرگانی بر خلیج فارس، نقش پراهمیتی داشت. سید سلطان (۱۸۰۶ -
۱۷۹۲/۱۲۰۶) سیاستی توسعه طلبانه در پیش گرفت و به جزیره بحرین و بندر
عباس و هرمز و قشم در سواحل جنوبی ایران دست اندازی کرد. باری موقعیت

آل بوسعید در آغاز قرن نوزدهم بر اثر مهاجمات وهابیه نجد به خطر افتاد ، و آنان برای مقابله با این خطر با دولت بریتانیا که می‌خواست بندر مسقط ، به علت نزدیکی آن به راه دریایی هند، در دست دول دوست باشد، از در اتحاد درآمدند. در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۲ اولین معاهده با شرکت هند شرقی بسته شد ، و عمال شرکت بعداً مسقط را پایگاه خود ساختند. در دهه‌های بعد قرن نوزدهم بریتانیا از مسقط نفوذ خود را برای پایان دادن به تجارت برده در خلیج فارس به کار انداخت . امرای یعربی در منازعاتی که در اواخر قرن هیجدهم با ایران کردند ، بیشتر مستملکات خود را در سواحل شرقی افریقا از دست دادند، و از این رو تنها زنگبار ، پمبا و کلود Kilwa برای آل بوسعید باقی ماند . اما سعید بن سلطان در دوران حکومت طولانی خویش استیلای خود را بر تمام مستعمره نشینهای عرب و سواحلی، از مگادیشو در شمال تا دماغه دلگادو در جنوب، بگسترده . پس از مرگ وی (۱۸۵۶/۱۲۷۳) قلمرو آل بوسعید به دو قسمت که مراکز آنها به ترتیب مسقط و زنگبار بود تقسیم شد . در ۱۸۹۰/۱۳۰۷ جزایر زنگبار و پمبا تحت الحمايه بریتانیا شدند. با آنکه در سامبر سال ۱۹۶۳ قدرت سلطنت یکبار دیگر روی کار آمد ، ولی در ژانویه ۱۹۶۴ در نتیجه يك کودتا حکومت سلطان آنجا به پایان رسید ، و در اوایل همان سال زنگبار با تانگانیکا به صورت جمهوری تانزانیا در آمد .

اما عمان . این منطقه از حدود ۱۹۰۱/۱۳۱۹ به بعد در نتیجه ظهور يك نهضت تجزیه طلب در منطقه آنسوی جبل الاخضر ، گرفتار اغتشاشات سیاسی شده است . غالب، امام فعلی این تجزیه طلبان ، از لحاظ مالی به وسیله مصر پشتیبانی می‌شود. وی در ۱۹۵۷ علیه سلطان مسقط که هنوز از نظر سیاسی با بریتانیا ارتباط نزدیک دارد مسلحانه قیام کرد .

مآخذ : زامبور ، ۱۲۹ و جدول M .

دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقالات «مسقط» ، «زنگبار» به قلم ا. گروهمان .

دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم، مقاله «بوسعید» به قلم بکینگهام (C. F. Beckingham)

با شجره‌نامه‌ای که اشتباغات زامباور را در چند مورد اصلاح می‌کند.

R. Said – Ruete, " Die Al - Bu - Said Dynastie in Arabien und Ostafrika " *Der Islam*, xx(1932), 237-46.

با يك نسيانم بين صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷ .

۳۳

آل سعود یا وهابیه
۱۱۵۹- / ۱۷۴۶-
عربستان شمالی و مرکزی

محمد بن سعود	۱۱۵۹ / ۱۷۴۶
عبدالعزيز اول	۱۱۷۹ / ۱۷۶۵
سعود بن عبدالعزيز	۱۲۱۸ / ۱۸۰۳
عبدالله اول بن سعود	۱۲۲۹ / ۱۸۱۴
غلبه ترکان عثمانی	۱۲۳۳-۸ / ۱۸۱۸-۲۲
ترکی	۱۲۳۸ / ۱۸۲۳
فیصل اول (دوره اول سلطنت)	۱۲۴۹ / ۱۸۳۴
خالد بن سعود	۱۲۵۳ / ۱۸۳۷
عبدالله دوم بن ثنیان (دست نشانده محمد علی پاشا، حکمران مصر)	۱۲۵۷ / ۱۸۴۱
فیصل اول (دوره دوم سلطنت)	۱۲۵۹ / ۱۸۴۳
عبدالله سوم بن فیصل (دوره اول سلطنت)	۱۲۸۲ / ۱۸۶۵
سعود بن فیصل	۱۲۸۷ / ۱۸۷۱
عبدالله سوم (دوره دوم سلطنت)	۱۲۹۱ / ۱۸۷۴
استیلای محمد بن رشید، امیر حائل .	۱۳۰۵ / ۱۸۸۷
عبدالله تا ۱۳۰۷ / ۱۸۸۹ در حکمرانی ریاض باقی ماند .	

عبدالرحمن بن فیصل، بدعنوان حکمران ریاض	۱۳۰۷، ۱۸۸۹
محمد بن فیصل المطوع دست نشاندۀ آل رسید	۱۳۰۸، ۱۸۹۱
عبدالعزیز دوم	۱۳۱۹، ۱۹۰۲
سعود	۱۳۲۳، ۱۹۰۳
فیصل دوم	۱۳۸۳، ۱۹۶۴

نهیست و هابیه بصورت يك نهضت اصلاح طلبانه دینی و روحانی در نجد (عربستان مرکزی) شروع شد. پایه‌گذار آن محمد بن عبدالوهاب (متوفی در ۱۲۰۶/۱۷۹۱) بود که عقیده او (که در تاریخ محلی نجد به نام عنوان المجد فی تاریخ نجد، تألیف عثمان بن عبداللہ بن بشر محفوظ مانده است) نشان می‌دهد که پیرو محافظه‌کار و قشری اندیشه‌ها و عقاید کلامی و فقهی احمد بن حنبل و ابن تیمیہ بوده است. و هابیان بر وحدت و تنزیه خداوند تأکید فراوان می‌نهادند، و دشمن هر نوع بدعت، بخصوص پرستش اولیاء و ائمه‌دین، و احترام و بزرگداشت اماکن و اشیاء مقدسه بودند، و آنها را از سنن ماقبل اسلام می‌دانستند. از این رو چون در عربستان قدرت نظامی و سیاسی بدست آوردند، به‌طور اصولی تمام مقابر ائمه و عتبات عالیات را ویران ساختند.

محمد بن عبدالوهاب مورد حمایت محمد بن سعود، امیر نجدی در عیہ، قرار گرفت، و شور و حمیت اصلاح طلبانه او نیروی محرك توسعه طلبی سیاسی خاندان سعودی گردید. در آخر قرن هیجدهم تمام نجد فتح شده بود، و هابیان عراق را مورد تاخت و تاز قرار دادند، و این تاخت و تاز با غارت کربلا در سال ۱۲۱۸/۱۸۰۳ به عنوان مرکز خرافات شیعی به اوج خود رسید. شهرهای مقدس حجاز تسحیر و غارت شد. دولت عثمانی طبیعتاً ناچار به عکس العمل

شد ، و سلطان عثمانی به محمدعلی پاشا ، حکمران مصر ، اختیار داد که علیه وهابیان وارد عملیات شود . از این رو ، ابراهیم ، پسر محمد علی پاشا ، در ۱۸۱۸/۱۲۳۳ در عیه را گرفت . و آن را با خاک یکسان کرد ، و امیر سعودی آنجا را اسیر کرد و برای سیاست به استانبول فرستاد ، و حجاز را متصرف شد . سعودیان در دوره حکومت ترکی و مخصوصاً در دوره حکومت فیصل اول تاحدی از نو قدرت یافتند ، ولی بعد از آن خاصه از آن جهت که نجد در آخرین سالهای قرن نوزدهم تحت استیلای آل رشید ، امرای حائل ، درآمد ، سخت تحت فشار قرار گرفتند ، چنانکه ناچار به کویت پناهنده شدند . روی کار آمدن مجدد آل سعود در قرن بیستم بر اثر مساعی عبدالعزیز بن سعود صورت پذیرفت . وی آل رشید را (که در جنگ جهانی اول طرفدار دولت عثمانی بودند) بر انداخت . و از استقرار شریف حسین بعنوان خلیفه در مکه جلوگیری کرد ، و در ۱۹۳۰ خود در مکه به عنوان پادشاه حجاز و نجد تاجگذاری کرد ، و به این ترتیب دولت جدید عربستان سعودی را که بیشتر شبه جزیره عربستان را تحت اقتدار دارد ، به وجود آورد .

مآخذ : زامباور ، ۱۲۴ و جدول ۱ .
دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله «ابن سعود» به قلم ج. ه . مریمان ، و مقاله «وهابیه» به قلم د. س. مارگلیوت .

R.Hartmann , «Die Wahhabiten,» ZDMG, LXXVII (1924), 176-213 .

H. St. John Philly, *Arabian Jubilee* (London 1952) .

با شرح نامه‌های مفصل در صفحات ۵۷۱ - ۲۵۰

R. B. Winder *Saudi Arabia in the nineteenth century* (London 1965) .

فصل پنجم ایران زمین و مهارت پیش از سلجوقیان

۳۴

باوندیان یا آل باوند
۱۳۴۹ - ۱۶۶۵ / ۷۵۰ - ۴۵
سواحل دریای خزر

۱- شاخه کاسیه * (طبرستان)

باو	۴۵/۶۶۵
.... ولاش	۶۰/۶۸۰
سرخاب اول	۶۸/۶۸۸
مهرمردان	۹۸/۷۱۷
سرخاب دوم	۱۳۸/۷۵۵
شروین اول	۱۵۵/۷۷۲
شهربار اول	۱۸۱/۷۹۷
شاپور یا جعفر	۲۱۰/۸۲۵
قارن اول	۲۲۲/۸۳۷
رستم اول	۲۵۳/۸۶۷
شروین دوم	۲۸۲/۸۹۵
شهربار دوم	۳۱۸/۹۳۰
رستم دوم	?
دارا	۳۵۵/۹۶۶

* این شاخه را کیوسیه نیز نوشته‌اند ، رجوع شود به دائرة المعارف فارسی ، ذیل « آل باوند » .

شهریار سوم	۳۵۸/۹۶۹
رستم سوم	۳۹۶/۱۰۰۶
قارن دوم	۴۴۹-۶۶/۱۰۵۷-۷۴

۲- شاخه اصفهبدان

حسام الدوله شهریار	۴۶۶/۱۰۷۴
نجم الدوله قارن	۵۰۳/۱۱۱۰
شمس الملوك رستم	۵۱۱/۱۱۱۷
علاء الدوله علی	۵۱۱/۱۱۱۸
شاه غازی رستم اول	۵۳۴/۱۱۴۰
علاء الدوله یا شرف الملوك حسن	۵۵۸/۱۱۶۳
حسام الدوله اردشیر	۵۶۷/۱۱۷۲
ناصر الدوله یا شمس الملوك شاه غازی رستم دوم	۶۰۲-۶/۱۲۰۶-۱۰

۳- شاخه کینخواریه (اینان دست نشاندگان مغول بودند)

حسام الدوله اردشیر	۶۳۵/۱۲۳۸
شمس الملوك محمد	۶۴۷/۱۲۴۹
علاء الدوله علی	۶۶۵/۱۲۶۷
تاج الدوله یزدگرد	۶۷۵/۱۲۷۶
ناصر الدوله شهریار	۶۹۸/۱۲۹۹
رکن الدوله کیخسرو	۷۱۴/۱۳۱۴
شرف الملوك	۷۲۸/۱۳۲۸
فخر الدوله حسن	۷۳۴-۵۰/۱۳۳۴-۴۹

در مازندران قدرت به دست آل افراسیاب افتاد

نواحی ساحلی دریای خزر، گیلان و طبرستان و ارتفاعات داخلی را سلسله جبال شامخ البرز، چون سدی سترگ در پناه گرفته است، و به همین مناسبت این ناحیه همیشه پناهگاهی برای اقوام و اندیشه‌ها بوده است. گروه‌های نژادی، معتقدات ظالمة مذهبی، زبانها و خطهای باستانی و رسوم اجتماعی اغلب مدتها بعد از آنکه در همه‌جای ایران از میان رفته است در این ناحیه باقی مانده است. قرنهای بسیار بعد از آمدن اسلام به ایران، هنوز سلسله‌های کوچکی که اصل و نسبشان به عهد ساسانی می‌رسید، در این مناطق حکومت داشتند. یکی از این سلسله‌ها بادوسپانان بودند که تا زمان شاه‌عباس دوم صفوی (یعنی انتهای قرن شانزدهم) دوام آوردند، و تنها در این زمان برافتادند و ایالات کناره دریای خزر کاملاً ضمیمه بقیه ایران شد.

شاید مهم‌ترین این سلسله‌های محلی ایرانی باوندیان یا آل‌باوند طبرستان (این منطقه از اواخر قرن یازدهم عموماً مازندران خوانده شده است) باشند، که در قرن دوازدهم به مقتضای اوضاع و احوال در امور بیرون از منطقه دریای خزر نقش مهمی بازی کردند. دوام و بقای این سلسله برای مدت هفتصد سال، یعنی تا زمان ایلخانان بخوبی نشان می‌دهد که چگونه انفصال و در امان بودن این منطقه ادامه فرمانروایی یک خاندان را در زمانی بدین طولی که در دنیای اسلامی آن عهد سابقه نداشته میسر می‌ساخته است. حکمرانان باوندی لقب ایرانی اسپهبد داشتند، و گاهی نیز ملوک‌الجبال خوانده می‌شدند، و این بدان مناسبت است که گاهی با آنکه استیلای خود را در دشتها از دست می‌دادند، ولی قدرت خود را در نواحی کوهستانی حفظ می‌کردند.

اولین شاخه این خاندان یعنی کاووسیه در قرن دهم، از راه ازدواج، با آل‌بویه وزیران همبستگی یافتند، و در اواخر همین قرن تحت نفوذ قابوس بن وشمگیر زیاری درآمدند، اما در قرن بعد که سلجوقیان بر ایالات ساحلی خزر تاختند دوباره در نواحی کوهستانی قدرت یافتند. در سالهای بعد، شاخه دوم این خاندان یعنی شاخه اصفهبدان (اسپهبدان) با موفقیت تمام جلو بسط قدرت مستقیم

سلاجقه بزرگ را در طبرستان گرفتند. اینان شاهزادگان مختلف سلجوقی را که مدعی تاج و تخت بودند پناه می‌دادند، و چندین وصلت بزرگ با سلجوقیان کردند. زوال قدرت سلجوقی به شاه غازی رستم اول، فرمانروای قدرتمند و جاه‌طلب این سلسله، فرصت داد که در دنیای سیاسی شمال ایران مقام و موقعیت چشمگیری برای خود بدست آورد. وی سیاستی مستقل در پیش گرفت و قصد داشت که قلمرو خود را در جنوب کوه‌های البرز بسط دهد. اما فشار اسماعیلیان ناحیه البرز، و سپس خوارزمشاهیان خاندان او را در ۶۰۶/۱۲۱۰ به پایان آورد، و مازندران تحت استیلای خوارزمشاهیان قرار گرفت. با وجود این، سی سال بعد سومین سلسله باوندیان، یعنی شاخه کینخواریه دوباره روی کار آمد. اینان دست‌نشانده فرمانروایان مغول بودند، و تا سال ۷۵۰/۱۳۴۹ که يك خانواده محلی دیگر، یعنی آل افراسیاب، آنها را برانداختند در مازندران حکومت کردند.

مآخذ. یوستی، ۲-۴۴۱؛ زاخو ۲-۵ زامباور ۹-۱۸۷

M. Rabino, «Les dynasties du Mazandaran de l'an 50 avant L'Hegire à L'an 1006 de l'Hegire (572 a 1597-1598) d'après les chroniques locales,» JA. CCXXVIII (1936) , 409 – 37

با شجره‌نامه‌ای در صفحه ۴۹۶

۳۵

آل مسافر یا سالاریان یا گنگریان

۱۰۹۰۰-۹۱۶۰/۴۸۳-۳۰۴

محمد بن مسافر، خداوند طارم، در دیلم	۹۱۶/پیش از سال ۳۰۴
مرزبان اول ابن محمد (در آذربایجان و اران)	۳۳۰/۹۴۱
وهسودان بن محمد (در طارم)	۳۳۰/۹۴۱
جستان اول ابن مرزبان (در آذربایجان تا سال وفاتش در ۹۸۳/۳۷۳)	۳۴۶/۹۵۷
مرزبان دوم ابن اسماعیل بن وهسودان (در طارم تا سال ۹۸۴/۳۷۴)	۳۵۵/۹۶۶
ابراهیم دوم ابن مرزبان دوم (از نو در طارم استقرار یافت، و در ۱۰۲۹/۴۲۰ هنوز زنده بود)	۳۸۷/۹۹۷
جستان دوم ابن ابراهیم (در ۱۰۴۵/۴۳۷ فرمانروائی می کرده است)	?
مسافر بن ابراهیم (در ۱۰۶۲/۲۵۴ حکومت داشته است)	?

؟ این سلسله را اسماعیلیان الموت برانداختند .

تاریخ ناحیه شمال غربی ایران را در دوره بین حکمرانی سلسله های عرب نژادی چون ساجیان آذربایجان و یزیدیان دربند (که بعداً شروانشاهان خوانده شدند) و روی کار آمدن سلجوقیان، قیام اقوام ایرانی در آن منطقه پر کرده

است. زیاریان و بوئیان مساعی خود را متوجه سرزمینهای پربرکت مغرب و جنوب ایران و عراق کرده بودند، و حال آنکه آل‌مسافر به سمت شمال به آذربایجان که بر اثر برافتادن ساجیان زمینه فراهم بود، پیش‌رانندند. آل‌مسافر را به نام سالاریان هم خوانده‌اند، و دانشمند ایرانی احمد کسروی به حق مدعی است که نام اصلی این خانواده کنگریان بوده است.

محمد بن مسافر (مسافر احتمالاً از واژه فارسی اسفار = اسوار گرفته شده است) صاحب قلعه‌های طارم و سمیران در دیلم بود، و از آنجا قدرت خود را توسعه داد، و سلسلهٔ دیلمی جستانیان را برانداخت. پس از مرگ محمد در ۳۳۰/۹۴۱ خاندان آل‌مسافر برای مدتی به دو شاخه منشعب شد. یک شاخه تحت فرمانروایی وهسودان در دیلم باقی ماند، و شاخهٔ دیگر تحت فرمانروایی برادرش، مرزبان، متوجه شمال و مغرب شد و بر آذربایجان و اران و حتی دربند در ساحل خزر استیلا یافت. اما این شاخه در برابر قدرت روبه‌توسعهٔ روادیان تبریز قادر به مقاومت و دفاع از خود نبود، و از این‌رو، قلمرو آل‌مسافر در آذربایجان در سال ۳۷۴/۹۸۴ از دست آنها رفت. شاخهٔ طارم نیز سخت تحت فشار فخرالدولهٔ دیلمی قرار گرفت، و برای مدتی سمیران را از دست داد. اما پس از مرگ فخرالدوله از نو قدرت یافت، و زنجان و بعضی دیگر از شهرهای جنوب دیلم را تسخیر کرد. اما از این زمان به بعد تاریخ این سلسله مغشوش و گسیخته است. در زمان ابراهیم دوم ابن مرزبان طارم موقتاً به دست غزنویان افتاد (۳۲۰/۱۰۲۹) بعداً امرای آل‌مسافر دست‌نشاندهٔ سلطان سلجوقی طغرل بیک شدند. از این‌پس، از این سلسله چیزی نمی‌دانیم، ولی احتمال دارد که آخرین امرای مسافری در مقابل تهاجمات اسماعیلیان الموت بر افتاده باشد.

مآخذ: یوستی ۴۴۱ (وی آل‌مسافرو روادیان را یکجا تحت نام و هودانیان آورده است):

زاخو، ۱۴؛ زامباور، ۱۸۰

دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقالهٔ «آل‌مسافر» به قلم و. مینورسکی

R. Vasmer, «Zur Chronologie der Gastaniden und Sallariden.»

Islamica . , III (1927) , 165-89 , 482-5 .

با شجره‌نامه‌ای بین صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ که اشتباهات زامباور را تصحیح می‌کند .

V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953) .

سیداحمد کسروی ، شهریاران گمنام ، (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۷) جلد اول ۱۲۰-۵۲

۳۶

روادیان

۱۰۷۱ - آغاز قرن دهم / ۴۶۳ - آغاز قرن چهارم
آذربائیجان

محمد بن حسین الروادی	.
حسین اول ابن محمد	۳۴۰ / ۹۵۱ >
ابوالهیجاء مملان اول با محمد	?
ابونصر حسین دوم ابن علان	۳۹۱ / ۱۰۰۰
وهسودان بن مملان	۴۱۶ / ۱۰۲۵
مملان دوم بن وهسودان	۴۵۱ / ۱۰۵۹
اشغال آذربائیجان به وسیله سلاجقه	۴۶۳ / ۱۰۷۱
احمدیل بن ابراهیم وهسودان (متوفی در ۵۱۰ / ۱۱۱۶ در مراغه)	?

اتابکان احمدیلی مراغه

با آنکه در میان اقوام ایرانی که در قرن دهم در شمال ایران بر پای
خاستند دیلمیان از همه مهمتر بودند، ولی نقش اقوام و نژادهای دیگر را نمی توان
ندیده گرفت. شدادیان اران محتملاً از نژاد کرد بودند، ولی روادیان تبریز و
آذربائیجان در قرن دهم با آنکه کرد محسوب می شدند، ولی در واقع به نظر
می رسد که این خانواده اصلاً عرب و از قبیله یمنی ازد بودند. در آغاز دوره
خلافت عباسی افراد خانواده روادی حکمرانان تبریز بودند، ولی در قرن بعد،
یا در آن حدود، این خاندان بکلی «کرد مآب» شدند، و نامهای چون «احمدیل»

و «مملان» که صورت کردی نامهای عربی احمد و محمد می باشد خود مبین این معناست .

روادیان مانند آل مسافر ، که همسایگان آنها بودند ، از اوضاع آشفته آذربایجان پس از بر افتادن ساجیان استفاده کردند . آن دسته از آل مسافر که خود را در آذربایجان مستقر ساخته بودند ، با وجود کمکهای دیلمیان به تدریج در مقابل ابوالهیجاء مملان روادی جا خالی کردند ، و لذا در ۳۷۴/۹۸۴ تمام این منطقه در دست روادیان بود. در قرن یازدهم برجسته ترین فرد سلسله روادی، وهسودان بن مملان، حکومت داشت. وی به کمک امرای کردهمسایه خود نخستین تاخت و تاز ترکمانهای غزرا دفع کرد، اما در سال ۴۴۶/۱۰۵۴ تسلیم طغرل سلجوقی گشت. از آن پس روادیان به عنوان دست نشاندهگان سلاجقه حکومت کردند تا اینکه در ۴۶۳/۱۰۷۱ الب ارسلان از لشکر کشی آسیای صغیر بازگشت، و مملان بن وهسودان را عزل کرد . باری ، دست کم یکی دیگر از افراد خاندان روادی معروف است ، و آن احمدیل مراغی است که نامش را سلسله ای از غلامان ترک که به نام وی «احمدیلی» خوانده شده اند و به عنوان اتابک تا آغاز قرن سیزدهم در مراغه حکومت داشتند ، مخلص گردانیدند .

مآخذ: یوستی ، ۴۴۱؛ زامباور ، ۱۸۰ (مانند یوستی روادیان را شاخه ای از آل مسافر پنداشته است)؛ دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقالات «مراغه» ، «تبریز» به قلم و. مینورسکی ؛ احمد کسروی شهریاران گمنام ، جلد دوم ۴۵-۱۳۰ .

V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953) .

۳۷

شہادادیان

۱۱۷۴ - ۵۷۱/۹۵۱ - ۳۴۰
 اران و ارمنستان شرقی

۱- شاخه اصلی در گنجہ و دوین

محمد بن شداد (دردوین)	۳۴۰ > / ۹۵۱ >
علی لشکری اول بن محمد (در گنجہ)	۳۶۰ / ۹۷۱
مرزبان بن محمد	۳۶۸ / ۹۷۸
فضل اول بن محمد	۳۷۵ / ۹۸۵
ابوالفتح موسیٰ	۴۲۲ / ۱۰۳۱
علی لشکری دوم	۴۲۵ / ۱۰۳۴
انوشیروان بن لشکری	۴۴۰ / ۱۰۴۹
ابوالاسوار شاوور اول بن فضل (از ۱۰۲۲ / ۴۱۳ در دوین، از ۱۰۴۹ / ۴۴۱ در گنجہ)	۴۴۱ / ۱۰۴۹
فضل دوم ابن شاوور	۴۵۹ / ۱۰۶۷
فضل سوم (فضلون) ابن فضل	۴۶۶ - ۸ / ۱۰۷۳ - ۵
فتح اران بہ دست سردار سلجوقی سوتکین	

۲- شاخه آنی

منوچہر بن شاوور اول	۴۶۵ > / ۱۰۷۲ >
ابوالاسوار شاوور دوم	۵۱۲ > / ۱۱۱۸ >
غلبہ گرجیان	۵۱۸ / ۱۱۲۴

فضل چهارم (فضلون) بن شاوور دوم	۵۱۹ > / ۱۱۲۵ >
محمود	؟
خوشچهر	۵۲۵ > / ۱۱۳۱ >
شداد	؟
فضل پنجم	۵۵۰ / ۱۱۵۵
غلبه گرجیان	۵۵۶ / ۱۱۶۱
شاهنشاه	۵۵۹-۷۱ / ۱۱۶۴-۷۴
	غلبه گرجیان

شدادیان یکی دیگر از سلسله‌هایی بودند که در دوره دیلمیان از شمال ایران برخاستند، و احتمالاً اصل و نسبشان کرد بود. گوشه شمال غربی ایرانزمین و ناحیه‌ای از قفقاز که مجاور آنست در قسمت اعظم تاریخ مکتوب خود از لحاظ نژادی و زبانی يك منطقه درهم و برهم و آشفته بوده است. احتیاج شدادیان به اینکه برای خود، بین دیلمیان آذربائیجان از يك طرف، و ارمنیان و گرجیان مسیحی از طرف دیگر جایی بدست آورند، بدون تردید روشنگر این امر است که چرا در نسبنامه شدادیان به نامهای دیلمی چون لشکری و نامهای ارمنی چون آشوط (آشوت) برمی‌خوریم.

در سالهای میانه قرن دهم محمد بن شداد که از ماجراجویان کرد بود خویشتن را در دوین (نزدیک ایروان، در گرجستان شوروی) که در آن زمان در تصرف آل مسافر بود مستقر ساخت. محمد با وجود اینکه کوشید تا امرای بیزنس را به کمک خود بخواند، نتوانست از افتادن مجدد دوین به دست دیلمیان جلوگیری کند، و لسی در سال ۳۶۰/۹۷۱ پسران وی پیروزمندانه مسافریان دیلمی را از گنجه، واقع در اران، بیرون راندند، و از آن زمان گنجه مدت يك قرن پایتخت شاخه اصلی شدادیان بود. اکنون شدادیان دفاع از اسلام

را با حدت‌وشدت در این ناحیه به عهده گرفتند، و با امرای باگراتیسی گرجستان و شاهزادگان مختلف ارمنی، و بیزانسیان و الانها یا آستها و روسهای قفقاز جنگها کردند. بخصوص ابوالاسوار شاوور اول، نام‌آورترین امیرشادای، به‌عنوان حامی دین شهرت و معروفیت فراوان در زمان خود به دست آورد.

هنگامی که طغرل و سلجوقیان در ناحیه قفقاز پدیدار شدند، شدادیان با آنها از در تسلیم درآمدند، ولی در سال ۴۶۸/۱۰۷۵ سردار سلجوقی، سوتگین، به اران تاخت و فضل یا فضلون سوم را مجبور کرد که قلمرو نیاکان خود را تسلیم نماید. اما هنگامی که الب ارسلان در سال ۴۶۵/۱۰۷۲ آنسی پایتخت امرای ارمنی باگراتیسی را فتح کرد، شاخه دیگری از شدادیان رادر آنجا منصوب ساخت، و این شاخه با وجود انقلابات و دگرگونیهای بسیاری که رخ داد تا نیمه دوم قرن دوازدهم دوام آورد. حتی در سال ۵۹۵/۱۱۹۹ هنوز یکی از اعقاب امرای شادای برسرکار بوده است.

مآخذ: یوستی، ۴۴۳؛ زاخو، ۱۴؛ زامباور، ۵ - ۱۸۴ (همگی ناقص هستند).
دائرةالمعارف اسلام چاپ اول، «بنوشداد» به قلم ا. د. راس.

احمدکروی، شهرپازان گمنام، جلد سوم، ۲۲۲ - ۲۷۰ با جدولی در صفحات ۲۲۹ - ۲۲۸.
V. Minorsky, *Studies in Caucasian history* (London 1953).

۳۸

زیاریان

۱۰۹۰ - ۹۲۷/۴۸۳ - ۳۱۵
طبرستان و گرگان

مرداویج بن زیار	۳۱۵, ۹۲۷
ظہیر الدولہ و شمگیر	۳۲۳, ۹۳۵
ظہیر الدولہ بیستون	۳۵۶, ۹۶۷
شمس المعالی قابوس	۳۶۷, ۹۷۸
فلک المعالی منوچہر	۴۰۲, ۱۰۱۲
انوشیروان	۴۲۰, ۱۰۲۹
عنصر المعالی کیکاوس	۴۴۱, ۱۰۴۹
گیلانشاہ	۱۰۹۰ - ؟ / ۴۸۳ - ؟

در نخستین سالهای قرن دهم از ناحیه دور افتاده و کوهستانی دیلم ، در گوشه جنوب غربی دریای خزر، عده ای مردمان ماجراجو در لشکر خلیفه و امرای دیگر به سپاهیگری درآمدند. زیاریان از اعتقاد یکی از جنگاورترین این گردنکشان دیلمی ، یعنی مرداویج بن زیار ، بودند . وی در شورش اسفار [بن شیرویه] ، سردار سامانیان ، فرصت را غنیمت شمرد و تقریباً تمام ناحیه شمال ایران را متصرف شد. دیری نگذشت که قدرت وی گسترش بسیار یافت و در ناحیه جنوب تا اصفهان و همدان رسید. اما وی در سال ۳۲۳/۹۳۵ به دست سپاهیان ترك خودکشته شد، و دولت سپنجی او از هم پاشید. تنها در ایالات ناحیه خزر برادر او و شمگیر ، با قبول تفوق و فرمانبرداری سامانیان، تا حدی

قدرت خود را حفظ کرد. در نیمهٔ اخیر قرن دهم، زیاریان در منازعهٔ میان بوئیان و سامانیان بر سر قدرت در شمال ایران، نقشی داشتند، و در قالب شخصیت قابوس بن وشمگیر حکمرانی ادیب و دانشمند به جهانیان عرضه نمودند. نکته‌ای که زیاریان را از بقیهٔ سلسله‌های دیلمی جدا می‌سازد پیروی آنان، لااقل در سالهای اخیر است از مذهب سنت نه مذهب شیعه.

زیاریان در آغاز قرن یازدهم به اقتدار غزنویان گردن نهادند، و با آنان مواصلت کردند، ولی تاریخ آل‌زیار از سال ۴۲۱/۱۰۳۰ به بعد فوق‌العاده مبهم و نامعلوم است. سلجوقیان نواحی ساحلی خزر، یعنی گرگان و طبرستان، را گرفتند، ولی به نظر می‌رسد که امرای سلسلهٔ زیاری در نقاط کوهستانی صعب‌الوصولتر باقی ماندند. یکی از آخرین امرای این سلسله عنصرالمعالی کیکاوس است که به خاطر نوشتن کتاب قابوسنامه شهرت دارد. پسر وی گیلانشاه آخرین امیر شناخته شدهٔ این سلسله است. او را ظاهراً اسماعیلیان البرز از میان برداشتند، و بعد از وی سلسلهٔ زیاری از صحنهٔ تاریخ ناپدید شد.

مآخذ: لین پول، ۷-۱۳۶؛ یوستی، ۴۴۱.

زایماور، ۱۱-۲۱؛ دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «زیاریان» به قلم کلمان هوارت (این هر چهار منبع آشفته است، و بخصوص در مورد آخرین امرای زیاری بدانها اعتمادی نیست).
C. E. Bosworth, «On the chronology of the later Ziyarids in Gurgan and Tabaristan,» *Der Islam*, XL (1964), 25 - 34.

۳۹

بوئیان یا آل بوویه
۱۰۶۲-۴۵۴/۹۳۲-۳۲۰
ایران و عراق

۱- شاخه فارس و خوزستان

عمادالدوله علی	۳۲۲/۹۳۴
عضدالدوله فناخسرو	۳۳۸/۹۴۹
شرفالدوله شیرزیل	۳۷۲/۹۸۳
شمسالدوله مرزبان	۳۸۰/۹۹۰
بهاءالدوله فیروز	۳۸۸/۹۹۸
سلطانالدوله	۴۰۳/۱۰۱۲
مشرفالدوله حسن	۴۱۲/۱۰۲۱
عمادالدین مرزبان	۴۱۵/۱۰۲۴
الملك الرحيم خسرو فیروز	۴۴۰/۱۰۴۸
فولادستون (فقط در فارس)	۴۴۷-۵۴/۱۸۵۵-۶۲

قدرت در فارس به دست فضلویه، رئیس کردان شبانکاره ای افتاد.

۲- شاخه کرمان

معزالدوله احمد	۳۲۴/۹۳۶
عضدالدوله فناخسرو	۳۳۸/۹۴۹
صمصامالدوله مرزبان	۳۷۲/۹۸۳

بهاء الدوله فیروز	۳۸۸/۹۹۸
قوام الدوله	۴۰۳/۱۰۱۲
عمادالدین مرزبان	۴۱۹-۴۰/۱۰۲۸-۴۸
سلجوقیان آل قاورد	

۳- شاخهٔ جبال

عمادالدوله علی	۳۲۰/۹۳۲
رکن الدوله حسن	۳۳۵-۶۶/۹۴۷-۷۷

الف - شاخهٔ همدان و اصفهان

مؤیدالدوله بویه	۳۶۶/۹۷۷
فخرالدوله علی	۳۷۳/۹۸۳
شمس الدوله	۳۸۷/۹۹۷

۱۰۲۸-۱۰۲۱/۴۱۲-۴۱۹ سماء الدوله (تحت اقتدار بنی کاکویند)

ب- شاخهٔ ری

فخرالدوله علی	۳۶۶/۹۷۷
مجدالدوله رستم	۳۸۷-۴۲۰/۹۹۷-۱۰۲۹

غلبهٔ غزنویان

۴- شاخهٔ عراق

معز الدوله احمد	۳۳۴/۹۴۵
عزالدوله بختیار	۳۵۶/۹۶۷
عضدالدوله فناخسرو	۳۶۷/۹۷۸
صمصام الدوله مرزبان	۳۷۲/۹۸۳
شرف الدوله شیرزیل	۳۷۶/۹۸۷

ببءالدوله فیروز	۳۷۹/۹۸۹
سلطان الدوله	۴۰۳/۱۰۱۲
مشرف الدوله حسن	۴۱۲/۱۰۲۱
جلال الدوله شیرزیل	۴۱۶/۱۰۲۵
عمادالدین مرزبان	۴۳۵/۱۰۴۴
الملك الرحيم خسرو فیروز	۴۴۰-۷/۱۰۴۸-۵۵

استیلای سلاجقه بر بغداد

بوئیان یا آل بویه از لحاظ نیرو و وسعت قلمرو حکومت قوی‌ترین سلسله‌ای بودند که در طی دورانی که ولادیمیر مینورسکی آنرا «دورهٔ دیلمی» در تاریخ ایران می‌نامد، یعنی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم، پیش از ظهور سلاجقه، روی کار آمدند. به دلایلی که بر ما پوشیده است، ولی به احتمال قوی دلایلی که جنبهٔ اجتماعی و مذهبی داشته است نه سیاسی، اولین سالهای قرن دهم شاهد آغاز، و یا شاید فقط تشدید مهاجرت دیلمیان از سرزمینهای خود بود. یکی از سرداران نظامی آنها، مرداویج بن زیار، سلسلهٔ زیاریان را تأسیس کرد، و فرزندان بویه نخست در سپاه او به شهرت و اعتبار رسیدند.

برادران بویه سه تن بودند که بزرگترین آنها علی، در زمانی که مرداویج به قتل رسید اصفهان را داشت. اندکی بعد وی تمام فارس را به دست آورد. در همان حال حسن ناحیهٔ جبال، و احمد کرمان و خوزستان را متصرف شد. در سال ۳۳۴/۹۴۵ احمد وارد بغداد شد، و از این زمان تا مدت ۱۱۰ سال خلفای عباسی زیر اقتدار و تحت قیمومیت امرای بویی (که معمولاً عنوان امیرالامراء داشتند) بودند. در ربع سوم قرن دهم پسرا احمد، عضدالدوله، تمام مستملکات آل بویه را در عراق تا جنوب ایران، و حتی عمان متحد ساخت، و در زمان حکومت او سلسلهٔ آل بویه بالاترین درجهٔ وحدت و قدرت را داشت. عضدالدوله با جدیت

سیاستی توسعه طلبانه را در غرب علیه امرای حمدانی الجزیره و در شرق علیه زیاریان در طبرستان و سامانیان در خراسان دنبال کرد. اما فکر موروثی بودن قدرت، که بدون تردید از گذشته ایلی مردم دیلم سرچشمه می‌گرفت، در میان بوئیان شایع بود، و همین فکر سبب تجزیه سیاسی دولت آنان گردید. تا هنگامی که حکمروای توانایی چون عضدالدوله بر سر کار بود، یک نوع احساس وحدت و همبستگی در میان بوئیان وجود داشت، ولی همینکه او در گذشت منازعات داخلی میان اعضای سلسله در گرفت. تفرقه قدرت آل بویه در درجه اول کار محمود غزنوی را آسان ساخت، و او در سال ۱۰۵۵/۴۲۰ ری و جبال را از آنان گرفت، و ثانیاً بوئیان را در برابر یورش طغرل سلجوقی، که از غرب با استفاده از احساسات اهل سنت و به نام آزاد ساختن عراق و ایالات غربی ایران از زیر نفوذ اهل بدعت پیش می‌تاخت، ناتوان ساخت. طغرل بغداد را در سال ۱۰۵۵/۴۴۷ گرفت. ولی امیر بویی فارس تا چند سال دیگر همچنان بر سر قدرت بود تا آنکه عاقبت قلمرو او به دست کردان شبانگاره افتاد، و اندکی بعد، از تصرف آنان نیز درآمد و به جنگ سلجوقیان افتاد.

آل بویه مانند بیشتر دیلمیان، شیعی دوازده امامی بودند. اعیاد سنتی شیعه را در سرزمینهای تحت قلمرو خود رواج دادند، و در دوران آنها کلام شیعه، که تا آن زمان تاحدی مبهم و از لحاظ محتوی بیشتر جنبه عاطفی داشت، صورت عقلی و اصولی پیدا کرد. مع هذا شیعیگری آنها احتمالاً تجلی احساسات ملی و ضد عربی نیز بود. در این باب، اقداماتی را که برای رسانیدن نسب آنها به ساسانیان صورت گرفت، و نیز اتخاذ عنوان شاهنشاه را به وسیله آنان می‌توان ذکر کرد. آنها قدرت سیاسی و مادی خلافت را محدود ساختند، ولی برای از بین بردن آن اقدامی نکردند، و با رقبای سیاسی خود، اسماعیلیان شیعی مذهب فاطمی، از در مخالفت و دشمنی درآمدند. از نظر فرهنگی بوئیان از نسل دوم به بعد مشوق ادبیات فارسی و عربی بودند، و بعضی از بزرگترین

دانشمندان و ادبای عصر، از جمله متنبی شاعر و ابوالفرج اصفهانی، از حمایت آنان برخوردار بودند .

مآخذ : لین پول ، ۴۴ - ۱۳۹ ؛ یوستی ۴۴۲؛ زامباور ، ۱۳-۳۱۳ و جدول (Q) .

H. Bowen, « The last Buwahids». *JARS* (1929), 229 - 45.

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «بوئیان» به قلم کائن (Cl. Cahen)

۴۰

بنی کاکیویه

از ۵۱ - ۴۴۳/۱۰۰۸ - ۳۹۸ حکمرانان مستقل بودند ،
و از آن پس تابع سلاطین سلجوقی گشتند.
نواحی مرکزی و غربی ایران

علاءالدوله محمد بن دشمزدار	۳۹۸/۱۰۰۸
ابومنصور فرامرز (در اصفهان)	۴۳۳-۴۳/۱۰۴۱-۵۱
ابوکالیجار گرشاسب اول (در همدان و نهاوند)	۴۳۳-۴۴۰ > / ۱۰۴۱-۱۰۴۸ >
ابومنصور علی (در یزد)	۱۰۹۵-؟ / ۴۸۸-؟
ابوکالیجار گرشاسب دوم (در یزد)	۴۸۸-۵۱۳ > / ۱۰۹۵-۱۱۱۹ >

بنی کاکیویه سلسله‌ای از امرای دیلمی بودند که در دوره زوال و انحطاط
بوئیان در مغرب ایران روی کار آمدند ، و در برابر قدرت سلجوقی استقلال
خویش را از دست دادند ، و به صورت امرای تابع آنها بیرون آمدند.
دشمزدار از جمله امرای دیلمی بود که سلاطین بویسی ری و جبال
حکومت شهریار را به وی واگذاشتند. پسرش علاءالدوله محمد ، به نام ابن
کاکیویه معروف بود (کاکیو چنانکه مورخان نوشته‌اند در زبان دیلمی به معنای
«دایی» یا «خالو» است) ، و این بدان سبب بود که وی دایی یا خالوی مجدالدوله
دیلمی بود. محمد در سال ۳۹۸/۱۰۰۸ حکومت اصفهان یافت و دیری نگذشت
که همدان و دیگر شهرهای مغرب ایران را گرفت. با درآمد و عایدی کلانی که
از این مناطق به دست آورد لشکری از سپاهیان و سربازان مزدور تشکیل داد ،
و برای مدتی قدرت بنی کاکیویه را به صورت قدرتی مهم بیرون آورد. دربار

وی مشوق امر او و فضلا بود ، و فیلسوف معروف ایرانی ، ابن سینا تاهنگام مرگ وزارت او را داشت . هنگامی که سلطان محمود غزنوی در ۱۰۲۹/۴۲۰ ری را فتح کرد ، ابن کاکویه ناچار با وی از در تسلیم درآمد ، اما نگهداشتن این مستملکات دور دست برای غزنویان دشوار بود ، و ابن کاکویه خود یکبار ری را به تصرف درآورد . حملات ترکان غز وضع سیاسی ایران را به کلی دیگرگون ساخت ، و بنی کاکویه را مانند دیگر قدرتهای دیلمی به حالت دفاع بیرون آورد . هنگامی که ابن کاکویه در ۱۰۴۱/۴۳۳ مرد ، پسرش فرامرز در اصفهان به جای او نشست ، اما ناچار شد که تفوق سلاجقه را به رسمیت بشناسد . در سال ۱۰۵۱/۴۴۳ طغرل اصفهان را گرفت ، و در ازای آن ابرقو و یزد را به فرامرز واگذاشت . گرشاسب ، برادر فرامرز ، در همدان و نهاوند به جای پدر نشست ، اما نتوانست در مقابل حملات ترکان غز مقاومت کند ، و به نزد بوئیان فارس گریخت . به نظر می‌رسد که آخرین امرای بنی کاکویه خود را به خوبی با حکومت سلجوقیان منطبق ساخته‌اند . علی بن فرامرز در یزد به جای پدر نشست ، و با دختر چغری بیک ازدواج نمود . آخرین فرد این خاندان که در تواریخ نامش آمده است گرشاسب بن علی است که او نیز با خواهر سلطان محمد و سلطان سنجر وصلت کرد .

مآخذ : لین پول ، ۱۴۵ ؛ یوستی ، ۴۴۵ .

زامباور ، ۱۷-۲۱۶ ؛ دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « بنی کاکویه » به قلم کلمان هوارت ، G. C. Miles ، « The coinage of Kākwayhid dynasty , » *Iraq*, V (1938) , 89 - 104
idem , « Notes on Kākwayhid coins , » *American Numismatic Society , Museum Notes*, IX (1960) , 231 - 6 .

۴۱

طاهریان

۷۳ - ۵۹/۸۲۱ - ۲۰۵

خراسان

طاهر اول ابن الحسین معروف به ذوالیمینین	۲۰۵/۸۲۱
طلحه	۲۰۷/۸۲۲
عبدالله	۲۱۳/۸۲۸
طاهر دوم	۲۳۰/۸۴۵
محمد	۲۴۸-۵۹/۸۶۲-۷۳
برآمدن صفاریان و سامانیان	

طاهربن حسین از نسل موالی ایرانی بود. در زمان مأمون مورد توجه قرار گرفت و در جنگی که در سال ۱۹۴/۸۱۰ میان مأمون و برادرش امین در گرفت، سپهسالاری لشکر مأمون را عهده دار گشت. پس از سقوط بغداد حاکم آن شهر و الجزیره شد. سرانجام به حکومت ایران و مشرق منصوب گشت. طاهر درست قبل از مرگش نام مأمون را از خطبه حذف کرد، و این کار به معنای شورش و اعلام استقلال بود. خلیفه چون نتوانست کسی را که بیشتر قابل اعتماد باشد بیابد حکومت را به پسر طاهر، طلحه، سپرد. از این پس، طاهریان در نیشابور به استقلال حکومت راندند، ولی در عین حال منظمأً به بغداد خراج می فرستادند. تمایلات شدید آنها به مذهب تسنن، و التفتات و توجه آنان به استقرار طبقات نظامی و صاحب زمین ایرانی و عرب آنان را از پشتیبانی طبقات بالا مطمئن می ساخت، هر چند که به حمایت از منافع عوام الناس و ترویج زراعت و آبادانی،

و تشویق شعرا و فضلا نیز شهرت داشتند. در همان حال که شاخه اصلی طاهریان در خراسان حکومت می‌کرد، دیگر اعضای این خاندان همچنان تا اوایل قرن دهم در بغداد مقام «صاحب شرطه» داشتند.

تلاش نظامی و سیاسی عمده طاهریان در خراسان معطوف به جلوگیری از دعوت شیعی در ایالات پیرامون دریای خزر، و مبارزه با قدرت روزافزون صفاریان در سیستان بود که از لحاظ اداری از توابع خراسان محسوب می‌شد. اما متأسفانه طاهریان در این مورد اخیر توفیق نیافتند. آخرین امیر طاهری که در خراسان حکومت کرد محمد بن طاهر دوم بود، و وی توانائی امرای سلف خود را نداشت، و در ۲۵۹/۸۷۳ نیشابور را در مقابل یعقوب بن لیث از دست داد. در ۲۷۱/۸۸۵ دیگر بار او را به حکمرانی منصوب کردند، اما او هرگز نتوانست چنانکه باید و شاید فرمانروایی کند، و در آغاز قرن دهم درگذشت.

مآخذ: لین پول، ۱۲۸؛ یوستی، ۴۳۶؛ زاخو، ۱۹-۲۰. زامباور، ۸-۱۹۷ (تبصره. طاهرسوم ابن محمد که زامباور ذکر کرده است بنا بر آنچه ز. واسمر در مقاله «Über die Münzen der Saffariden und ihrer Gegner in Fars und Hurasan» در *Numismatische Zeitschrift* LXIII (1930), 147-52.

نوشه است منسوب به صفاریان است). دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «طاهریان» به قلم و. بارتلد. سعید نفیسی. تاریخ خاندان طاهری: ۱- طاهر بن حسین (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۶) با ضمیمه مفصلی در آخر کتاب.

۴۲

سامانیان

۲۰۴-۳۹۵/۸۱۹-۱۰۰۵
خراسان و ماوراءالنهر

احمد اول ابن اسد بن سامان، حکمران فرغانه	۲۰۴/۸۱۹
نصر اول ابن احمد، دراصل حکمران سمرقند	۲۵۰/۸۶۴
اسماعیل اول ابن احمد	۲۷۹/۸۹۲
احمد دوم ابن اسماعیل	۲۹۵/۹۰۷
امیر سعید نصر دوم	۳۰۱/۹۱۴
امیر حمید نوح اول	۳۳۱/۹۴۳
امیر مؤید عبدالملک اول	۳۴۳/۹۵۴
امیر سدید منصور اول	۳۵۰/۹۶۱
امیر رضی نوح دوم	۳۶۵/۹۷۶
منصور دوم	۳۸۷/۹۹۷
عبدالملک دوم	۳۸۹/۹۹۹
اسماعیل دوم المنتصر	۳۹۰-۵/۱۰۰۰-۵

تقسیم قلمرو سامانیان بین قراخانیان (ماوراءالنهر) و غزنویان
(خراسان)

مؤسس سلسله سامانی، سامان خدا نامی بود از دهقانهای بلخ، واقع در شمال افغانستان، ولی سامانیان بعدها خود را از اعقاب شاهنشاهان ساسانی شمردند. سامان خدا به دین اسلام درآمد و چهار نواده او در خراسان به مأمون،

خلیفه عباسی، خدمت می‌کردند. به علت خدمت صادقانه آنان مأمون نوح را به حکومت سمرقند، احمد را به حکومت فرغانه، یحیی را به حکومت شاش، و الیاس را به حکومت هرات منصوب کرد. به این ترتیب آنان جای پای مناسبی در ماوراءالنهر یافتند، و در نتیجه در سال ۲۶۳/۸۷۵ معتمد، خلیفه عباسی، حکومت سراسر آن ایالت را به نصر بن احمد واگذاشت. این منطقه حاصلخیز و غنی قلب و مرکز دولت سامانی شد، و آنان از وحدت سیاسی و منافع بازرگانی آن در مقابل حملات ترکان غیر مسلمان دشتهای آسیای مرکزی دفاع کردند. حواشی شمالی ماوراءالنهر و فرغانه به طور قاطع در ضبط و ربط اسلام آمد، و در سال ۲۸۰/۸۹۳ اسماعیل بن احمد ترکان قرق را در دشتهای آن سوی سیر دریا مورد حمله قرارداد، و مرکز آنان تلس را غارت کرد. سامانیان ترس از قدرت نظامی خویش را به دل مردمان دشتهای افکنده، و راههای کاروان رو آسیای مرکزی را مفتوح ساختند، و با این کارها ثبات اقتصادی قلمرو خود را مطمئن گردانیدند. بیشتر غلامان ترکی که از قرن نهم به بعد، تقریباً به طور عمومی به استخدام امرای مسلمان برای خدمات لشکری بیرون می‌آمدند، از میان سرزمینهای سامانیان صادر می‌شدند. به علت همین وضع مطلوب و رونق مادی بود که امرای ساسانی دربار خویش را در بخارا نه تنها مرکز دانشهای سنتی عربی بلکه کانون احیای زبان فارسی جدید و ادبیات آن ساختند. این در زمان سامانیان بود که فردوسی نظم کردن حماسه ملی ایرانیان، شاهنامه، را آغاز کرد.

در ۲۸۷/۹۰۰ اسماعیل بر اثر شکست دادن و اسیر ساختن عمرو بن لیث صفاری، مورد نوازش خلیفه قرار گرفت، و خلیفه به پاس این خدمت به جای صفاریان و طاهریان، حکومت خراسان را به او داد. اینک سامانیان بزرگترین قدرت مشرق ایران بودند، و بر نواحی اطراف چون خوارزم، و بر صفاریان سیستان اعمال قدرت می‌کردند، و سلسله‌های محلی افغانستان را تا مرزهای هند تحت اقتدار خویش داشتند. سامانیان در شمال ایران نیز با آل بویه از در ستیز درآمدند، در اینجا پشتیبانی دستگاه خلافت و اهل تسنن به منفعت

آنان تمام شد، زیرا سامانیان سنیان متعصبی بودند، و در خراسان و ماوراءالنهر بر مناطقی حکومت می‌کردند که پایگاه مذهب سنت بود .

در سالهای میانه قرن دهم آثار شوم زوال و انحطاط در دولت سامانی پیدا شد. شورشهایی که در میان کاخهای سلطنتی در می‌گرفت، نشان می‌داد که طبقات نظامی و امرای صاحب‌زمین که مخالف سیاست‌امیر در متمرکز ساختن امور بودند ، قدرت یافته‌اند. انقلابات خراسان آن ایالت را از زیر قدرت بخارا بیرون برد. بنابراین، برای قراخانیان و غزنویان گرفتن قلمرو سامانیان در دهه آخر قرن دهم مشکل نبود ، و آخرین امیر فراری سامانی ، اسماعیل المنتصر در سال ۳۹۵/۱۰۰۵ به قتل رسید .

مآخذ : لین پول ، ۳-۱۳۱ ؛ یوستی ، ۴۴۰ ؛ زامباور ، ۳-۲۰۲

W. Bartold , *Turkestan down to the Mongol invasion* (London 1928).

۴۳

صفاریان

۱۴۹۵-۱۸۶۷ / ۹۰۰-۲۵۳

سیستان

یعقوب بن لیث صفاری	۲۵۳/۱۸۶۷
عمرو بن لیث	۲۶۵/۱۸۷۹
طاهر بن محمد بن عمرو	۲۸۸/۹۰۱
لیث بن علی	۲۹۶/۹۰۸
محمد بن علی	۲۹۸/۹۱۰
نخستین استیلای سامانیان، و غضب امارت به وسیله کثیر بن احمد و احمد بن قدام	۲۹۸/۹۱۱
عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو	۲۹۹/۹۱۲
دومین استیلای سامانیان	۳۰۰/۹۱۳
احمد بن محمد بن خلف بن لیث بن علی (در اصل حکمران دست‌نشانده سامانیان بود)	۳۱۰/۹۲۲
ولی‌الدوله خلف بن احمد	۳۵۲/۹۶۳
استیلای غزنویان	۳۹۳/۱۰۰۳
طاهر بن خلف، حکمران دست‌نشانده غزنویان در اوایل سلطنت سلطان محمود غزنوی	؟
نصر بن احمد، در دوره سلطنت مسعود و مودود با فرمانبرداری از غزنویان، و از	۴۲۰/۱۰۲۹

۴۴۰/۱۰۴۸ به بعد با فرمانبرداری از سلاجقه حکومت کرد .	
بهاء الدوله طاهر بن نصر	۴۶۵/۱۰۷۳
بهاء الدوله خلف بن نصر	۴۸۲/۱۰۹۰
تاج‌الدین نصر بن؟ خلف	۴۹۶/۱۱۰۳
شمس‌الدین احمد یا محمد	۵۵۹/۱۱۶۴
تاج‌الدین حرب	۵۶۲/۱۱۶۷
شمس‌الدین بهرامشاه	۶۱۲/۱۲۱۵
تاج‌الدین نصر	۶۱۸/۱۲۲۱
حملة مغول : حکومت صفاریان تحت حکومت مغولان	۶۱۸/۱۲۲۱
رکن‌الدین ابو منصور	۶۱۸/۱۲۲۱
شهاب‌الدین محمود	۶۱۹/۱۲۲۲
علی	۶۲۲/۱۲۲۵
شمس‌الدین علی	۶۲۶/۱۲۲۹
نصرالدین	۶۵۲/۱۲۵۴
نصر‌الدین	۷۲۸/۱۳۲۸
قطب‌الدین محمد	۷۳۱/۱۳۳۱
تاج‌الدین اول	۷۴۷/۱۳۴۶
محمود	۷۵۱/۱۳۵۰
عزالدین	۷۶۳/۱۳۶۲
قطب‌الدین اول	۷۸۴/۱۳۸۲

تاج‌الدین دوم	۷۸۸/۱۳۸۶
قطب‌الدین دوم	۸۰۵/۱۴۰۳
شمس‌الدین	۸۲۲/۱۴۱۹
نظام‌الدین یحیی	۸۴۲/۱۴۳۸
شمس‌الدین محمد	۸۸۵-۴/۱۴۸۰-۴

صفاریان نام خویش را از شغل مؤسس سلسله ، یعقوب ، گرفتند که به رویگری یا صفاری اشتغال داشت . موطن آنها، سیستان ، در دوره حکومت یعقوب و عمرو مرکز دولتی وسیع ولی سپنجی شد که تقریباً تمام ایران را به جز ناحیه غربی شامل می‌گشت . سیستان در قرن نهم در اثر مجادلات فرق مختلف و نارضایتیهای اجتماعی وضعی آشفته داشت . مردمان ناراضی و شورش طلب و تجزیه خواه که از سراسر ایران می گریختند ، بخصوص خوارج که امرای بنی امیه آنها را منهزم و متفرق ساخته بودند ، به مشرق پناه می آوردند . بعید نیست که یعقوب لیث نیز در اصل از جمله خوارج بوده باشد . هسته سپاه یعقوب را دسته‌های عیاران محلی تشکیل می‌دادند ، که مداح مذهب سنت در سیستان بودند ، ولی خارجیان نیز در آن کم نبودند . یعقوب چون این سپاه را گرد آورد به جانب مشرق پیش رفت ، و تا کابل که در آن زمان ناحیه غیر مسلمانی در مرز هند بود جلو راند و حکمرانان محلی آنجا را بر انداخت . در مغرب وی با طاهریان در افتاد و سرزمینهای آنها را در خراسان متصرف شد ، و در ۲۵۹/۸۷۳ پایتختشان نیشابور را گرفت . طاهریان و سامانیان مدافع وضع موجود اجتماعی و منافع مذهب تسنن بودند . امرای صفاری در اصل از طبقه عوام بودند و مانند راهزنان رفتار می‌کردند ، و در سپاه آنان عناصر افراطی و بدعتگذار فراوان بود . وقتی که طاهریان که چون يك سد دفاعی در برابر دستگاه خلافت بودند ، از میان برداشته شدند ، خلیفه عباسی چاره‌ای نداشت

جز آنکه عمرو لیث را به حکمرانی سیستان، خراسان، و فارس بشناسد. عمرو که با چنین قلمرو وسیعی هنوز هم ناراضی بود چشم طمع به ماوراءالنهر که اسماً تحت نظر طاهریان بود دوخت. اما صاحبان واقعی قدرت در ماوراءالنهر سامانیان بودند که توانائی و قدرتشان بیش از صفاریان بود. امیر اسماعیل بن احمد سامانی عمرو لیث را شکست داد و اسیر ساخت. از آنجا که دولت صفاریان ساخته فاتحان نظامی بود، با شکست و اسارت عمرو از هم پاشید، و در سالهای آغاز قرن دهم سیستان تحت استیلای سامانیان درآمد.

با وجود این شکست، خاندان صفاری نزدیک به ششصد سال دیگر در

سیستان دوام آورد، و این نشان می‌دهد که آنان نماینده منافع ملی و آرمانهای مردم سیستان بودند که خود از همان طبقه برخاسته بودند. در غیر این صورت مشکل است به توان دوام و بقای آنها را در برابر تغلبات پیاپی مهاجران خارجی بر سیستان توجیه کرد. یوغ دولت سامانی زیاد سنگین نبود، و دیری نگذشت که صفاریان به عنوان حکمرانان و امرای محلی دو باره بر سر کار آمدند، و خلف بن احمد که یکی از امرای صفاری قرن دهم بود در حمایت از شعرا و دانشمندان به سخاوت مشهور شد. در سال ۳۹۳/۱۰۰۳ سلطان محمود غزنوی بر سیستان تاخت و آنجا را ضمیمه امپراطوری خویش ساخت، و این حادثه‌ای است که نویسنده و طنز دوست تاریخ سیستان به عنوان فاجعه و بلیه‌ای از آن یاد کرده است. با وجود این، صفاریان باز به روی کار آمدند، و در جنگهایی که در سالهای میانه قرن یازدهم بین غزنویان و سلجوقیان در گرفت، به استحکام موقعیت خویش پرداختند، و ابتدا به عنوان دست نشاندهگان سلاجقه، و سپس سلاطین غوری به حکومت خویش ادامه دادند حتی بعد از حمله مغول و یورش امیر تیمور، دو حادثه‌ای که برای ممالک شرقی اسلامی بسیار مصیبت بار بود، صفاریان باقی ماندند و تا اواخر قرن پانزدهم به حکومت خود ادامه دادند.

زامباور در فهرستی که از خاندان صفاری داده است آنها را به چهار

شاخه تقسیم کرده است، و وجه تقسیم را بر مبنای استیلای سامانیان، غزنویان

و مغولان قرار داده است ، اما این تقسیم بندی امری اختیاری است ، زیرا در تمام این دورانها فقط اعضاء و افراد آن خاندان حکومت داشته‌اند . فهرستی که ما در اینجا آورده‌ایم در چند مورد با فهرست زامباور تفاوت دارد، و اصلاحات سکه‌شناسی و الکر و نیز اطلاعات تاریخی مندرج در تاریخ محلی مجهول المؤلف تاریخ سیستان در آن ملحوظ شده است . (کتاب اخیر در دسترس نویسندگان پیشین نبوده است) در مورد امرای صفاری بعد از مغول ، اساس کار زامباور فهرستی است که در يك تاريخ محلی دیگر از سیستان به نام احیاء الملوك تالیف شاه حسین بن ملك غیاث‌الدین محمد آمده است . (این فهرست باشواهد سکه‌ای موجود نیز تطبیق می‌کند) فهرست اخیر را کادرینگتن نیز در مقاله خویش آورده است .

مآخذ: لین بول ، ۳۰-۱۲۹ (که جز امرای اولیه صفاری بقیه را ذکر نکرده است)؛ یوستی ، ۴۳۹؛ زاخو ، ۱۲-۱۱؛ زامباور ۲۰۱-۱۹۹ .

O. Codrington. " Further note on Musulman coins collected by Mr. G. P. Tate in Sistan " *JR AS* (1905) , 547 — 53.

تاریخ سیستان ، به اهتمام ملك الشعراى بهار (تهران ۱۳۱۴/۱۹۳۵)

J. Walker , *The coinage of the second Saffarid dynasty in Sistan* . (American Numismatic Society , Numismatic Notes and Monographs , No. 72, New York 1936).

۴۴

خوارزمشاهیان

۱- افریغیان کات (۳۰۵-۳۸۵/۹۹۵)

۹۹۵-۳۸۵/؟
ابو عبدالله محمد
غلبه مأمونیان

۲- مأمونیان گرگانج (۱۰۱۷ - ۴۰۸/۹۹۵ - ۳۸۵)

۳۸۲ > / ۹۹۲ >
ابوعلی مأمون اول
۳۸۷ . ۹۹۷
ابوالحسن علی
۳۹۹ / ۱۰۰۹
ابوالعباس مأمون دوم
۴۰۷-۸ / ۱۰۱۷
ابوالحارث محمد
غلبه غزنویان

۳- حکمرانان غزنوی (۳۴-۳۳/۱۰۱۷-۲۵-۴۰۸)

۴۰۸ / ۱۰۱۷
التوتاش
هارون بن التوتاش (سرکرده خوارزمشاه
اسمی ، سعید بن مسعود غزنوی ، بعداً رئیس
غزنه)
۴۲۳ / ۱۰۳۲
اسماعیل خاندان بن التوتاش (رئیس غزنه)
فتح خوارزم به وسیله بیغو شاه ملک جند
۴۳۲ / ۱۰۴۱

۴- شاخه انوشتکین (۱۲۳۱ - ۶۲۸/۱۰۷۷ > - ۴۷۰)
در اصل دست نشانده سلاجقه بودند ، بعداً در آسیای مرکزی و ایران
به استقلال به حکمرانی پرداختند .

۴۷۰ > / ۱۰۷۷ >
انوشتکین غرچدای

حکمران ترك اکینچی قچقر	۴۹۰/۱۰۹۷
قطب‌الدین محمد	۴۹۰/۱۰۹۷
علاء‌الدین اتسز	۴۲۱/۱۱۲۷
ایل ارسلان	۵۵۱/۱۱۵۶
علاء‌الدین تکش	۵۶۷/۱۱۷۲
سلطان‌شاه بن ایل ارسلان ، به رقابت در شمال خراسان	۵۶۷-۸۹/۱۱۷۲-۹۳
علاء‌الدین محمد	۵۹۶/۱۲۰۰
جلال‌الدین منگبرنی (Mingburnu) (؟ هجی درست این نام ترکی ، بخصوص جزء آخر آن دانسته نیست)	۶۱۷-۲۸/۱۲۲۰-۳۱

خوارزم ناحیه‌ای پر آب و حاصلخیز بر قسمت سفلی رود جیحون بود، همان جایی که بعدها خانان خیوه در آن تشکیل شد. چون تمام اطراف این ناحیه را دشتها و بیابانها فرا گرفته بود، از نظر جغرافیائی منطقه‌ای مجزا و منزوی محسوب می‌شد، و این جدایی و انزوا سبب شده بود که خوارزم مدتهای دراز استقلال سیاسی و فرهنگ خاص ایرانی خود را حفظ کند. نیز تواند بود که خوارزم موطن اصلی هند و ایرانیان بوده باشد. ابوریحان بیرونی، مورخ و باستانشناس بزرگ خوارزم، آغاز حیات سیاسی را در آنجا از پیش از هزاره اول قبل از میلاد مسیح دانسته است. وی ابتدای حکومت ایرانی سلسله افریغیان را در حدود ۳۰۵ بعد از میلاد قرار داده، و نام بیست و دو پادشاه از آن سلسله را تا زمان نابودی آن در ۳۸۵/۹۹۵ ذکر کرده است. خوارزم نخست در سال ۹۳/۷۱۲ در صحنه تاریخ اسلام ظاهر شد. در این سال فرمانروای عرب خراسان قتیبة بن مسلم به خوارزم حمله کرد، و بر تمدن بومی آنجا خرابی

بسیار وارد ساخت .

به این ترتیب خوارزم تحت استیلای اسلام درآمد ، ولی این در آخر قرن هشتم یا آغاز قرن نهم بود که یکی از شاهان خوارزم برای اولین بار به دین اسلام درآمد ، و نام مرسوم نوکیشان ، یعنی عبدالله را بر خود نهاد .

در طی قرن دهم براهمیت سیاسی و اقتصادی شهر گرگانج واقع بر ساحل چپ جیحون افزوده شد، و این بیشتر به خاطر موقعیت آن بود که در انتهای راه تجارتي کاروانروی که از دشتهای آسیای مرکزی به سبیره و جنوب روسیه می‌رفت واقع بود . مأمونیان که يك خاندان محلی بودند در ۳۸۵/۹۹۵ افریغیان کات (واقع بر ساحل راست رود جیحون) را بر انداختند، و خود عنوان قدیمی خوارزمشاه بر خویشان نهادند . دوران حکومت مأمونیان کوتاه بود ، اما از موفقیت و شکوهمندی خالی نبود . دانشمندان بزرگی چون ابوعلی سینا ، وادیانی چون ثعالبی تحت حمایت آنها ظهور کردند . خوارزم اسماً تحت حکومت سامانیان بود ، ولی عملاً استقلال داشت . اما در سال ۴۰۸/۱۰۱۷ سلطان محمود غزنوی که وارث قدرت سامانیان در خراسان بود مصمم شد که خوارزم را ضمیمه قلمرو خود سازد ، و حکومت مأمونیان را در آنجا پایان دهد . بیست سالی ایالت خوارزم به وسیله غلامان ترك دستگاه حکومت غزنوی اداره می‌شد ، و سپس به دست شاه ملك بن علی یا یبغو ، از ترکان غز ، فرمانروای جند (واقع بر دهانه سیر دریا) افتاد . اما شاه‌ملك را تقریباً بلافاصله ، سلجوقیان بر انداختند (۴۳۲/۱۰۴۱) و خوارزم تحت استیلای سلاجقه قرار گرفت .

سلجوقیان از جانب خود حکمرانانی به آنجا گماشتند ، و در دوره سلطنت ملک‌شاه حکمران آنجا غلام ترکی بود به نام انوشتکین غرچه [ای] که قبلاً طشت داری سلجوقیان کرده بود . جانشینان انوشتکین حکمرانی خوارزم را به توارث یافتند، و بر خود عنوان خوارزمشاه نهادند . نوه انوشتکین ، اتمز ، با آنکه اسماً اطاعت سلجوقیان می‌کرد ، بر آن بود که

خویشتر را از آنان مستقل سازد ، و رسیدن بدین آرزو ، بخصوص بعد از شکست مصیبت بار سنجر در ۵۳۵/۱۱۴۱ از قراختائیان ، کار مشکلی نبود . اما خوارزمشاهیان اینک مجبور بودند به قدرت این مهاجمان نوآمده از شرق دور گردن نهند . در عمل قراختائیان تا حد زیادی شاهان خوارزم را به حال خود گذاشته بودند ، و دهه‌های آخر قرن دوازدهم سراسر به جنگ و ستیز بر سر کسب قدرت و تفوق در خراسان و تمام قسمت شرقی ایران بین خوارزمشاهان و غوریان فیروز کوه و غزنه گذشت . در سالهای آغاز قرن سیزدهم خوارزمشاهیان پیروزی یافتند ، و بابرچیدن آخرین بازمانده بساط حکومت سلجوقی در مغرب ایران و غلبه بر خلیفه عباسی در بغداد ، فرمانروایان امپراطورئی گشتند که از سواحل هند تا کناره‌های آسیای صغیر گسترده بود . باری پیروزی شگرف خوارزمشاهیان زودگذر بود ، و در ۶۱۷/۱۲۲۰ سپاهیان چنگیز خان مغول ماوراءالنهر را تسخیر کردند ، و سلطنت آخرین سلطان خوارزمشاهی ، جلال‌الدین منکبرنی به اقدامات و تلاشهای قهرمانی ولی بی‌فایده برای جلوگیری از یورش مغولان به شرق میانه گذشت .

در قرنهای بعد خوارزم تحت فرمانروائی اقوام مختلفی از مردم دشتهای آسیای مرکزی قرار گرفت ، و فرهنگ و تمدن آن بکلی جنبه ایرانی خود را از دست داد ، هر چند عنوان خوارزمشاه هنوز تا قرن پانزدهم به وسیله حکمرانان تیموری آنجا به کار می‌رفت .

مآخذ : لین پول ، ۸-۱۷۶ (فقط شاهان شاخه انوشکین را ذکر می‌کند) ؛ یوستی ، ۴۲۸ ؛ زاخو ، ۱۲ (درباره مامونیان) ؛ زامباور ، ۹-۴۰۸ ،

E. Sachau , " Zur Geschichte und Chronologie von khwarazm ", SBWAW , Phil. Hist. cl. LXXIII (1873) , 471-506 , LXXIV (1873) , 285-330

در این مقاله فهرست شاهان افریقی چنانکه در کتاب بیرونی آمده آورده شده است .

W. Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion.*

M. Nazem , *The life and times of Sultan Mahmud of Ghazna,* (Cambridge 1931).

٤٥

آل افراسیاب یا قراخانیان یا ابلک خانیان

۱۲۱۱-۹۹۲/۶۰۷-۳۸۲

ماوراءالنهر و ترکستان شرقی

۱- خاقانهای بزرگ

علی بن موسی	؟
احمد اول ارسلان قراخان یا طغان خان	۳۸۸/۹۹۸
منصور ارسلان خان	۴۰۶/۱۰۱۵
احمد دوم طغان خان	۴۱۵/۱۰۲۴
یوسف اول قادر خان .	۴۱۷-۲۴/۱۰۲۶-۳۲

۲- خاقانهای بزرگ مملکت غربی

(ماوراءالنهر شامل بخارا و سمرقند و فرغانه غربی)

محمد عین الدوله	۴۳۳/۱۰۴۱
ابراهیم اول بوری نگین تمغاج خان	۴۴۴/۱۰۵۲
نصر اول	۴۶۰/۱۰۶۸
خضر	۴۷۲/۱۰۸۰
احمد اول	۴۷۳?/۱۰۸۱?
یعقوب	۴۸۲/۱۰۸۹
مسعود اول	۴۸۸/۱۰۹۵
سلیمان	۴۹۰/۱۰۹۷
محمود اول	۴۹۰/۱۰۹۷

جبرائیل	۴۹۲/۱۰۹۹
محمد دوم	۴۹۵/۱۱۰۲
نصر دوم	۵۲۳؟/۱۱۲۹؟
احمد دوم	۵۲۳؟/۱۱۲۹؟
حسن	۵۲۴/۱۱۳۰
ابراهیم دوم	۵۲۶؟/۱۱۳۲؟
محمود دوم (بعداً ، پس از سلطان سنجر سلجوقی حکمران خراسان شد)	۵۲۶/۱۱۳۲
ابراهیم سوم	۵۳۶/۱۱۴۱
علی	۵۵۱/۱۱۵۶
مسعود دوم	۵۵۶/۱۱۶۱
ابراهیم چهارم (پیش از ۱۱۷۸/۵۷۴ فقط در فرغانه ، و پس از آن در سمرقند هم حکومت داشته است)	۵۷۴/۱۱۷۸

عثمان ۶۰۰-۷/۱۲۰۴-۱۱

فتح ماوراءالنهر به وسیله خوارزمشاهیان

۳- خاقانهای مملکت شرقی

(تلس ، اسفنجاب ، شاش ، سمیرچای ، کاشغر و معمولاً فرغانه شرقی)

سلیمان	۴۲۳/۱۰۳۲
محمد اول	۴۴۸/۱۰۵۶
ابراهیم اول	۴۴۹/۱۰۵۷
محمود	۴۵۱/۱۰۵۹

عمر	۴۶۷/۱۰۷۴
حسن یا هارون	۴۶۷/۱۰۷۵
احمد یا هارون	۴۹۶/۱۱۰۳
ابراهیم دوم	۵۲۲/۱۱۲۸
محمد دوم	۵۵۳/۱۱۵۸
یوسف دوم	؟
محمد سوم	۶۰۷/۱۲۱۱

غلبه کوجلوک

قراخانیان را مستشرقان اروپایی از آن جهت بدین نام خوانده‌اند که اغلب در جزء لقب آنها لفظ قره = قرا به معنای «سیاه و نیرومند» وجود دارد ، و گرنه آنها را ایلک خانیان، و نیز به علت انتساب خیالیشان به شهریار توران زمین، افراسیاب ، که وصفش در شاهنامه فردوسی آمده است ، آل افراسیاب خوانده‌اند . معتبرترین منبع اطلاع ما در باره این سلسله اوملیان پریتساک Omelian Pritsak است ، و وی معتقد است که قراخانیان از طبقات حاکمه ترکان قرلق برخاسته‌اند ، و اینان گروهی بودند که در تاریخ قدیم دشتهای ترکستان شرقی نقش عمده‌ای داشتند . انتساب قراخانیان به ترکان قرلق با آنکه صد درصد به اثبات نرسیده است ، ولی خالی از احتمال نیست .

قراخانیان در سالهای میانه قرن دهم به دین اسلام درآمدند ، و سر کرده آنان ستق بغراخان نام اسلامی عبدالکریم برخویشن نهاد . نوه او هارون یا حسن بغراخان ، به مناسبت خالی ماندن صحنه جنوب از قدرت ، که در نتیجه زوال سلطه سامانیان در ماوراءالنهر به وجود آمده بود ، بدان جانب کشیده شد ، و در سال ۳۸۲/۹۹۲ بخارا را گرفت ، و چند سال بعد به معیت سلطان محمود غزنوی قدرت سامانیان را برای همیشه نابود ساخت . اینک رود جیحون

مرز میان دو دولت غزنوی و قراخانی بود، و در دو قرن بعد قلمرو قراخانیان از بخارا و قسمت سفلی سیر دریا در مغرب تاسمیرچای و کاشغریستان در مشرق بسط یافت. بنا بر اطلاعی که داریم در سال ۱۰۱۶/۴۰۷ میان اعضای خاندان قراخانی کشمکش و کشت و کشتار در گرفت، و پس از حدود ۱۰۴۱/۴۳۳ خانات متحد قراخانی به دو قسمت شد: یکی خانات غربی که مرکز آن بخارا بود و ماوراءالنهر و فرغانه غربی را تا حوالی خجند شامل می‌شد، و دیگری خانات شرقی که مشتمل بر تلس، اسفیجاب، شاش، فرغانه شرقی، سمیرچای و کاشغریستان بود. مرکز سیاسی و نظامی خانات اخیر بلاصاغون و مرکز فرهنگی و مذهبی آن کاشغر بود. به طور کلی اعقاب و اخلاف خاقان بزرگ علی بن موسی، یاب‌گفته پری‌تساک شاخه علوی، در مغرب حکومت داشتند، و اعقاب و اخلاف هارون یا حسن بغراخان (شاخه حسنی) در مشرق حکومت می‌کردند. در اواخر قرن یازدهم، که خاقان احمد اول ابن خضر به مذهب اسماعیلی درآمد، بحران عظیمی در بخارا در گرفت. سلجوقیان که قبلاً نیز در زمان ملک‌شاه در کار قراخانیان دخالت می‌کردند، اینک بیکباره آنها را دست‌نشانده خویش ساختند. اما پس از شکست مفتضحانه سنجر در قتلوان (۱۱۴۱/۵۳۶)، زمام امور ترکستان در شمال رود جیحون به دست امرای غیر مسلمان قراختایی یا سلسله لیائوی غربی از حکمرانان چین شمالی افتاد. آخرین امرای قراخانی، یوغ سلطه قراختاییان را از گردن فرو افکندند، اما آخرین خاقان شاخه غربی، عثمان، که خاقان سمرقند بود، در سال ۱۲۱۱/۶۰۷ به دست علاء الدین محمد خوارزمشاه کشته شد، و خانات شرقی برای مدت کوتاهی به دست کوچلوک خان مغول افتاد.

با آنکه غزنویان ترك نژاد دولت متمرکز مقتدری بر الگوی دولتهای ایرانی و اسلامی بنیاد نهادند، قراخانیان بیشتر به گذشته قبیله‌ای خود تاسی جستند، و حکومت متمرکزی به وجود نیاوردند. از دوره قراخانی دو تا از قدیمیترین آثار مکتوب ترکی به دست ما رسیده است، و از آن دو یکی

قوتدغوبیلیگ Qutadghu bilig تألیف یوسف خاص حاجب، و دیگر دیوان لغات الترك تألیف محمود کاشغری است. قلمرو قراخانیان به صورت يك اتحادیه قبیله‌ای از هم گسسته‌ای اداره می‌شد، که در آن بیشتر طوایف قرلق به حال چادر نشینی می‌زیستند. طبقه فرمانروا کاملاً متفرق بود، زیرا در میان قراخانیان مانند بیشتر اقوام آلتایی در کنار دستگاه حکومت خاقانها، حکمرانان دیگری قرار داشتند (Co-Qaghan)، و در پائین این دستگاه نیز حکمرانان کوچکتر دیگری (Under-Qaghan). از آنجا که اعضای طبقه فرمانروا مدام در سلسله مراتبی که داشتند به مدارج و مراتب بالاتر می‌رفتند، و در نتیجه نام و لقب و عناوین تازه‌ای می‌یافتند، کار تنظیم و اصلاح شجره نسب و تاریخ سلطنت امرای قراخانی کار بسیار دشواری است. زامبور متذکر شده است که «این تنها سلسله بزرگ اسلامی است که تا به حال شجره آن نامعلوم و مبهم مانده است» و اعتراف می‌کند که شجره‌ای که خود وی در صفحات ۷-۲۰۶ کتاب خود از آنها به دست داده است طرحی مقدماتی بیش نیست. جدولی که در این گفتار آورده شده بیشتر متکی بر تحقیقات وسیع پریتساک در باب این سلسله است.

مآخذ:

- O. Pritsak, " Karachanidische Streitfragen 1-4 ", *Oriens*, III (1950) 209-28 .
 idem, " Die Karachaniden, " *Der Islam* , XXXI (1954), 17-68 -IA, Art.
 " Karahnlilar. "

فصل ششم
سلجوقیان و آتابکان

۴۶

سلجوقیان

۴۲۹-۵۹۰/۱۰۳۸-۱۱۹۴

۱- سلاجقه بزرگ (عراق و ایران) ۴۲۹-۵۹۰/۱۰۳۸-۱۱۹۴

رکن الدینا والدین طغرل اول	۴۲۹/۱۰۳۸
عضدالدوله البارسلان	۴۵۵/۱۰۶۳
جلالالدوله ملکشاه اول	۴۶۵/۱۰۷۲
ناصرالدین محمود اول	۴۸۵/۱۰۹۲
رکن الدین یرکیارق	۴۸۷/۱۰۹۴
معزالدین ملکشاه دوم	۴۹۸/۱۱۰۵
غیاث الدین محمد اول	۴۹۸/۱۱۰۵
معزالدین سنجر (در مشرق ایران از ۴۹۰/۱۰۹۷ تا ۵۵۲/۱۱۵۷ سلطنت کرد و پس از ۵۱۱/۱۱۱۸ سلطان السلاطین سلجوقی بود) .	۵۱۱-۵۲/۱۱۱۸-۵۷

فقط در عراق و مغرب ایران

مغیث الدین محمود دوم	۵۱۱/۱۱۱۸
غیاث الدین داود	۵۲۵/۱۱۳۱
رکن الدین طغرل دوم	۵۲۶/۱۱۳۲
غیاث الدین مسعود	۵۲۹/۱۱۳۴
معین الدین ملکشاه سوم	۵۴۷/۱۱۵۲

رکن‌الدین محمد دوم	۵۴۸/۱۱۵۳
غیاث‌الدین سلیمان‌شاه	۵۵۵/۱۱۶۰
معز‌الدین ارسلان	۵۵۶/۱۱۶۱
رکن‌الدین طغرل سوم	۵۷۱-۹۰/۱۱۷۶-۹۴
خوارزمشاهیان	

۲- سلاجقه شام ۱۱۱۷-۱۰۷۸/۱۱۱۱-۴۷۱

تاج‌الدوله تش	۴۷۱/۱۰۷۸	
رضوان (در حلب)	۴۸۸-۵۰۷/۱۰۹۵-۱۱۱۳	
دقاق (در دمشق) اتابک وی به نام طغتكین جانشین او شد.	۴۸۸-۴۹۷/۱۰۹۵-۱۱۰۴	
در حلب {	البارسلان اخرس	۵۰۷/۱۱۱۳
	سلطان‌شاه	۵۰۸-۱۱/۱۱۱۴-۱۷
خانواده طغتكین و بوری در دمشق، و ایلغازی از امرای ارتقی در حلب‌زام امور را در دست گرفتند.		

۳- سلاجقه کرمان ۱۱۸۶-۱۰۴۱/۱۰۸۲-۴۳۳

عماد‌الدین قاورد	۴۳۳/۱۰۴۱
کرمان‌شاه	۴۶۵/۱۰۷۳
حسین	۴۶۷/۱۰۷۴
رکن‌الدوله سلطان‌شاه	۴۶۷/۱۰۷۴
محبی‌الدین تورانشاد اول	۴۷۷/۱۰۸۵
بهاء‌الدین ایران‌شاه	۴۹۰/۱۰۹۷
محبی‌الدین ارسلان‌شاه اول	۴۹۵/۱۱۰۱

مغیث‌الدین محمد اول	۵۳۷ / ۱۱۴۲
محبیب‌الدین طغرل شاه	۵۵۱ / ۱۱۵۶
بهرامشاه	۵۶۵ / ۱۱۷۰
ارسلانشاه دوم	۵۷۰ / ۱۱۷۵
توران‌شاه دوم	۵۷۲ / ۱۱۷۶
محمد دوم	۵۷۹-۸۲ / ۱۱۸۳-۶
غلبه غزان	

سلجوقیان در اصل خاندانی از رؤسای قبیله قنق Qınıq از اقوام غز بودند که موطن و سرزمین اصلی آنان دشتهای شمال دریای خزر و دریاچه آرال بود. اینان در حوالی آخر قرن یازدهم به دین اسلام در آمدند، و از طریق خوارزم و ماوراءالنهر، مانند بیشتر اقوام بربر، به عنوان سپاه مزدور وارد خدمت قدرتهای نظامی شدند، و قدم در دنیای اسلام گذاشتند. سلجوقیان و دسته‌های چادر نشین پیرو آنان بعداً رو به سوی خراسان نهادند، و آن ایالت را از غزنویان گرفتند، در سال ۱۰۳۸ / ۴۲۹ طغرل در نیشابور خویشتر را سلطان خواند. طغرل از روی عمد قدرت سیاسی خود را با جنبش مذهب سنت در آمیخت: و خلفای عباسی را از زیر حمایت بویان شیعی مذهب بیرون آورد، و در نتیجه این سیاست، طرفداری اهل تسنن را نسبت به اقدامات خود علیه قدرت دیلمیان در مغرب ایران جلب کرد. در سال ۱۰۵۵ / ۴۴۷ طغرل وارد بغداد شد، و سلطنت وی از طرف خلیفه عباسی مورد تأیید قرار گرفت. چند سالی پس از این، آل بویه سرانجام بر افتادند.

اینک دولت سلجوقیان با سرعت به صورت دولتی باتشکیلات مبتنی بر سلسله مراتب مطابق الگوی دولتهای ایرانی-اسلامی بیرون آمد که در رأس آن سلطانی قرار داشت که به وسیله دستگاهی اداری از ایرانیان، و سپاهی متشکل

از اقوام مختلف تحت سرکردگی غلامان ترك، پشتیبانی می‌شد. این هسته مرکزی سپاه سلجوقی را، سربازانی از قبایل ترك که سرکردگی آنان بایبگها یا رؤسای ترك بود، کامل می‌کرد. در زمان حکومت الب ارسلان و پسرش ملکشاه، که هر دو تاحد زیادی متکی به وزیر ایرانی قدرتمند و توانای خویش، خواجه نظام‌الملک، بودند، دولت سلاجقه بزرگ به اوج خود رسید. در مشرق خوارزم و افغانستان غربی از تصرف غزنویان خارج شد. و ضمیمه دولت سلجوقی گشت، و ملکشاه در اواخر سلطنت خود به ماوراء النهر تاخت و قراخانیان را مطیع ساخت، و در اوزکند مورد بزرگداشت و اطاعت خان کاشغر قرار گرفت. در مغرب سلجوقیان علیه گرجیان عیسوی مذهب قفقاز دست به حمله و تهاجم زدند، جلو نفوذ فاطمیان شام و الجزیره را گرفتند، و سلسله‌های کوچکی را که تمایلات شیعی داشتند، چون بنی عقیل، از میان برداشتند، و حکمرانان ترك قابل اعتماد در شام منصوب کردند. در اناطولیا شکست بیزناسیان در ملازگرد در سال ۱۰۷۱/۴۶۳ دروازه‌های آسیای صغیر را به روی تهاجمات و یورشهای ترکان گشود، و این مهاجمان بنیان و اساس دولت‌های مختلف ترك را در آن دیار گذاشتند. برادر ملکشاه، تتش، و پسران و نوه‌های تتش سلسله کوچک و کوتاه زندگانی در حلب و دمشق تأسیس کردند. سپاهیان سلجوقی حتی به داخل شبه جزیره عربستان نفوذ کردند و تا یمن و بحرین پیش رفتند. در کرمان قاورد، سلسله‌ای محلی بنیان نهاد که يك قرن و نیم دوام آورد، و سرانجام به دست ترکان غز که از خراسان به کرمان تاختند و آنجا را در ۱۱۸۶/۵۸۲ گرفتند برافتاد. از جنبه فکری نیز کوششهای خواجه نظام‌الملک و دانشمندان و علمایی چون امام محمد غزالی شکست مذهب شیعه را در سطح سیاسی کامل کرد، و به تقویت عکس‌العمل مذهب سنت کمک نمود.

در چنین دولتی که اندیشه‌های قدیمی پدر شاهی هنوز شایع بود، و در تقسیم قلمرو حکومت میان اعضای مختلف سلسله تأثیر داشت، هرگاه سلطه قدرت مرکزی اندکی سستی می‌گرفت تمایلات تفرقه طلبی و گریز از مرکز

پدیدار می‌گشت. پس از مرگ ملکشاه سلجوقیان عراق و ایران بر اثر اختلافات و نفاقهای داخلی متزلزل گشتند، هر چند در خراسان آنجا که سلطان سنجر، پسر ملکشاه، ابتدا به عنوان حکمران و سپس سلطان مدت شصت سال زمام امور را در دست داشت، هنوز دولت سلجوقی از ثبات و وحدت برخوردار بود. سنجر پس از مرگ برادرش سلطان محمد که در ۵۱۱/۱۱۱۸ اتفاق افتاد سلطان بزرگ، و ارشد خاندان سلجوقی شناخته شد. در عراق به عکس، قدرت سلجوقیان تحت نفوذ احیا شده خلیفای عباسی قرار گرفت، و در ایران، الجزیره، و شام بر آمدن اتابکان محلی دایره نفوذ و عملیات سلجوقیان را محدود ساخت. این اتابکان در تاریخ شرق نزدیک اسلامی در این دوره نقش مهمی ایفا کردند. اینان غلامان ترکی بودند که نخست به لاله‌گری و محافظت شاه-زادگان سلجوقی که به حکمرانی ایالتی منصوب می‌گردیدند، گماشته می‌شدند. اما دیری نگذشت که در بسیاری از موارد قدرت زیادی برای خود به دست آوردند (بنگرید به اتابکان زنگی، اتابکان سلغری، اتابکان ایلدگری). مشکل هماهنگ ساختن ترکان کم فرهنگ و چادر نشین با دولت و مملکت مستقر و متمکن سلجوقی هرگز کاملاً حل نشد، و هنگامیکه سلطنت سنجر در نتیجه شورش ترکان غز که منافع آنها مورد غفلت دستگاه مرکزی حکومت قرار گرفته بود، پایان مشئومی یافت، خراسان از دست سلجوقیان بیرون رفت. آخرین سلطان سلجوقی در مغرب طغرل بن ارسلان بود که سعی کرد خویشان را از زیر سلطه اتابکان ایلدگری بدر آورد، اما از راه نادانی داخل در جنگ با تکش خوارزمشاه شد، و در ۵۹۰/۱۱۹۴ به قتل رسید. تنها در آسیای صغیر سلسله سلجوقی مدت یک قرن دیگر دوام آورد. (نگاه کنید به سلجوقیان روم).

مآخذ: لین پول، ۱۴۹-۵۴؛ یوستی، ۳-۴۵۲.

زامباور، ۲-۲۳۱ و جدول R

دائرةالمعارف اسلام، جاب اول، مقاله «سلجوقیان» به قلم م. ت. هوتما.

Cahen, «The Turkish invasion: The Selchükids», in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, 1 *The first hundred years* (Philadelphia 1955), 135–76.

Basworth, in *Cambridge history of Iran*, v.

٤٧

امرای ارتقی یا ارتقیه
 ۱۴۰/۱-۱۱۰۲/۱۱۱-۸۱۱-۴۹۵
 دیار بکر

۱- شاخهٔ حصن کیفا و آمد ۱۲۳۲-۱۰۹۸/۱۰۹۸-۶۲۹-۴۹۱

معین‌الدین سقمان اول	۴۹۱/۱۰۹۸
ابراهیم	۴۹۸/۱۱۰۵
رکن‌الدوله داود	۵۰۲/۱۱۰۹
فخرالدین قرارسلان	۵۳۹/۱۱۴۴
نورالدین محمد	۵۶۲/۱۱۶۷
قطب‌الدین سقمان دوم	۵۸۱/۱۱۸۵
ناصرالدین محمود	۵۹۷/۱۲۰۱
رکن‌الدین مودود	۶۱۹/۱۲۲۲
الملك المسعود	۶۲۹/۱۲۳۲

غلبهٔ ابویان

۲- شاخهٔ ماردين و میافارقین ۱۴۰۸-۱۱۰۴/۱۱۱-۸۱۱-۴۹۷

نجم‌الدین ایلغازی اول	۴۹۷/۱۱۰۴
حسام‌الدین تیمورتاش	۵۱۶/۱۱۲۲
نجم‌الدین آلپی	۵۴۷/۱۱۵۲
قطب‌الدین ایلغازی دوم	۵۷۲/۱۱۷۶
حسام‌الدین یولق ارسلان	۵۸۰/۱۱۸۴

ناصرالدین ارتق ارسلان	۵۹۷ > / ۱۲۰۱ >
نجم‌الدین غازی اول	۶۳۷ / ۱۲۳۹
قرارسلان المظفر	۶۵۸ / ۱۲۶۰
شمس‌الدین داود	۶۹۱ / ۱۲۹۲
نجم‌الدین غازی دوم	۶۹۳ / ۱۲۹۴
عمادالدین علی آلپی	۷۱۲ / ۱۳۱۲
شمس‌الدین صالح	۷۱۲ / ۱۳۱۲
احمد المنصور	۷۶۵ / ۱۳۶۴
محمود الصالح	۷۶۹ / ۱۳۶۸
داود المظفر	۷۶۹ / ۱۳۶۸
مجدالدین عیسی‌الظاهر	۷۷۸ / ۱۳۷۶
صالح	۸۰۹-۱۱ / ۱۴۰۶-۸

غلبه تر کمانان قراقویونلو

ارتقیه دیاربکر از اعقاب ارتق بن اکسب بودند ، و وی یکی از رؤسای طایفه دوگر Döger از ترکان غز بود . نخستین اطلاعی که از وی داریم جنگ وی علیه بیزانسیان در آسیای صغیر است ، و پس از آن می‌بینیم که سلطان سلجوقی ، ملکشاه ، اورا مانند دیگر بیگهای ترکان به جنگ در مرزهای دولت سلجوقی چون بحرین ، شام و خراسان می‌فرستد . آخرین مقام وی حکمرانی فلسطین بود . اما پسرانش نتوانستند در برابر فاطمیان و صلیبیان پایداری ورزند ، و لذا در دیاربکر ، اطراف ماردین و حصن کیفا سکونت گزیدند . ایلغازی بن ارتق به تدریج قلمرو سلجوقیان را در آن منطقه تسخیر کرد . وی از رقبای نیرومند فرنگان در ادسا (رها) بود ، و در سال ۱۱۲۱/۵۱۵ میافارقین را نیز تصرف نمود . از این زمان بعد دو شاخه مهم از این خاندان

به وجود آمد ، یکی اعقاب ایلغازی که در ماردین و میافارقین حکومت داشتند ، دیگری اعقاب برادرش سقمان که در حصن کیفا و بعداً آمدحکومت می کردند ، و شاخه‌ای نیز در خرتپرت یا خرپوت حکمرانی داشت که تابع شاخهٔ حصن کیفا بود .

سلسلهٔ ارتقیه به مناسبت آنکه سلسله‌ای ترکمان بودند و در منطقه‌ای که بیشتر ساکنانش ترك بودند حکومت داشتند ، دولیشان بسیاری از مشخصات ترکی را حفظ کرد ، از آن جمله است عنوان الپ یا آلی به معنای جنگجو و قهرمان در لقب آنان . اما ارتقیه علاوه بر عناصر ترکمان به نظر می‌رسد که پشتیبانی ساکنان مسیحی دیاربکر را نیز به خود جلب کرده بودند . بر آمدن زنگیان جلو بسط نفوذ امرای ارتقی را گرفت ، و بزودی اینان دست نشانندگان نورالدین زنگی شدند . آنگاه ایوبیان روی کار آمدند ، و قدرت دولت ارتقی را مضمحل ساختند ، و حصن کیفا ، آمد ، و میافارقین را از آنان گرفتند . در قرن سیزدهم امرای ارتقی برای مدتی فرمانبردار و دست‌نشاندهٔ سلجوقیان روم و جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه بودند . سرانجام فقط شاخه ماردین باقی ماند ، و قراارسلان‌المظفر به هلاکوخان مغول تسلیم شد . پایان کار سلسلهٔ ارتقی يك قرن ونیم بعد فرا رسید و آن هنگامی بود که موج تازه‌ای از ترکمانان بیابانگرد به دنبال یورشهای تیموریان وارد سرزمین‌های اسلامی شد . آخرین امرای ارتقی را ترکمانان قراقویونلو از میان برداشتند ، و در سال ۸۱۱/۱۴۰۸ صالح مجبور شد که ماردین را به سرکردهٔ ترکمانان قراقویونلو ، قرايوسف ، واگذارد .

مآخذ : لین پول ، ۱۶۶-۹ : زامباور ، ۳۰-۲۲۸

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم مقاله «ارتقیه» به قلم کاهن .

IA, «Artuk Ogulları» (M.F.Köpürlü)

۴۸ ۱۹۶

زنگیان یا اتابکان زنگی

۱۲۲۲-۱۱۲۷/۶۱۹-۵۲۱

الجزیره وشام

۱- شاخه اصلی در موصل و حلب

عمادالدین زنگی بن آق سنقر	۵۲۱/۱۱۲۷
سیف‌الدین غازی اول	۵۴۱/۱۱۴۶
قطب‌الدین مودود	۵۴۴/۱۱۴۹
سیف‌الدین غازی دوم	۵۶۴/۱۱۶۹
عزالدین مسعود اول	۵۷۲/۱۱۷۶
نورالدین ارسلانشاه اول	۵۸۹/۱۱۹۳
عزالدین مسعود دوم	۶۰۷/۱۲۱۱
نورالدین ارسلانشاه دوم	۶۱۵/۱۲۱۸
ناصرالدین محمود	۶۱۶-۱۹/۱۲۱۹-۲۲

قدرت به دست وزیر اتابکان بدرالدین لؤلؤ افتاد

۲- شاخه دمشق و سپس حلب

نورالدین محمود بن زنگی	۵۴۱/۱۱۴۶
نورالدین اسماعیل	۵۶۹-۷۷/۱۱۷۴-۸۱

این اتابکان دوباره با اتابکان موصل یکی شدند ، و سپس به دست صلاح‌الدین ایوبی برافتادند .

زنگی پسر آق سنقر بود ، و آق سنقر یکی از امرای ممالیک‌ملکشاه

سلجوقی بود که از ۴۷۹/۱۰۸۶ تا ۴۸۷/۱۰۹۴ حکمرانی حلب را داشت . (ریشه نام زنگی نامعلوم است : یکی از معانی آشکار آن «سیاه افریقای» است که ظاهراً به مناسبت سیمای تیره و سبزه‌گون زنگی به او داده شده است ، ولی احتمال دارد که يك کلمه ترکی باشد) . در سال ۵۲۱/۱۱۲۷ سلطان محمود سلجوقی زنگی را به حکومت موصل و اتابکی یا محافظت و للگی دو پسر خود برگماشت . وضع داخلی نابسامان سلطنت سلاجقه در مغرب ، و برآمدن سلسله‌های نیمه مستقل اتابکان دیگر ، راه را برای قدرت یافتن زنگیان هموار ساخته بود . اتابک زنگی از پایگاه خود در موصل موقعیت مناسبی برای بسط به طرف مغرب از طریق الجزیره به داخل شام ، و از طرف شمال به داخل کردستان داشت . وی گاه و بیگاه با سلطان سلجوقی به مخالفت برمی‌خاست ، و با امرای عرب و ترکمان منازعات داشت . نیز با بیزانسیان و فرنگان می‌جنگید ، و در سال ۵۳۹/۱۱۴۴ ادسارا از کنت جوسلین دوم بگرفت ، و این پیروزی او را در دنیای تسنن همچون قهرمانی جلوه‌گر ساخت .

هنگامی که زنگی مرد ، قلمرو حکومت او میان پسرانش نورالدین محمود و سیف‌الدین غازی اول تقسیم گشت : نورالدین مستملکات زنگی را در شام متصرف شد ، و سیف‌الدین الجزیره را . بعدها ، شاخه سومی از اتابکان زنگی به طور مجزا در سنجار مدت پنجاه سال به حکومت پرداخت . سیاست نورالدین در شام و فلسطین علیه فرنگان ، و انحطاط و زوال قدرت فاطمیان راه را برای عملیات صلاح‌الدین ایوبی ، و تأسیس دولت ایوبی هموار ساخت . شاخه اتابکان زنگی در شام بعدها در شاخه اتابکان موصل تحلیل رفت ، و پس از آن زنگیان ناچار با ایوبیان که سیاست توسعه‌طلبی در دیار بکر و الجزیره در پیش گرفته بودند تصادم پیدا کردند . صلاح‌الدین دوبار یکی در ۵۷۸/۱۱۸۲ و دیگری در ۵۸۱/۱۱۸۵ برای گرفتن موصل اقدام کرد ولی توفیقی نیافت ، اما مسعود اول بن مودود مجبور به مصالحه و شناختن ایوبیان به عنوان سلاطین مافوق خود شد .

پایان کار اتابکان زنگی با استیلای بدرالدین لؤلؤ ، غلام پیشین ارسلانشاه اول، فرا رسید که پس از مرگ سلطان نایب السلطنه مملکت شده بود. هنگامی که آخرین اتابک زنگی، ناصرالدین محمود، وفات یافت لؤلؤ با عنوان الملك الرحيم به اتابکی موصل رسید ، و تا زمان مرگش در ۶۵۷/۱۲۵۹ که اندک زمانی پیش از غلبه مغول بود ، حکومت راند .

مآخذ : لین پول ، ۴-۱۶۲ : یوستی ۴۶۱ .
زامبور ۲-۲۳۶ .

H.A.R. Gibb, « Zengi and The fall of Edessa , » and «The career of Nūr-ad-Dīn,» in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, *I the first hundred years*, 449-62, 513-27.

۴۹

ایلدگزیان یا اتابکان ایلدگری یا اتابکان آذربایجان

۵۳۱-۶۲۲/۱۱۳۷-۱۲۲۵

آذربایجان

شمس‌الدین ایلدگر	۵۳۱/۱۱۳۷
نصرة‌الدین پهلوان محمد	۵۷۰/۱۱۷۵
مظفرالدین قزل ارسلان عثمان	۵۸۱/۱۱۸۶
قتلغ اینانج	۵۸۷/۱۱۹۱
نصرة‌الدین ابوبکر (از ۵۸۱/۱۱۸۶ در آذربایجان به عنوان حکمرانِ تابع فرمانروایی داشته است) .	۵۹۱/۱۱۹۵

ازبک ۶۰۷-۲۲/۱۲۱۰-۲۵

غلبه خوارزمشاهیان

ایلدگزیان سلسله‌ای از اتابکان بودند که بر شمال غربی ایران ، از جمله آذربایجان و اران و شمال ناحیه جبال، در نیمه دوم قرن دوازدهم حکومت داشتند ، و این هنگامی بود که سلطنت سلجوقیان در مغرب ایران و عراق رو به زوال داشت، و در نتیجه سلجوقیان نمی‌توانستند از روی کار آمدن قدرتهای محلی مستقل جلوگیری کنند .

ایلدگر در اصل غلام ترك وزیر سلجوقیان سمیرمی بود ، و پس از آن به خدمت سلطان مسعودبن محمد در آمد ، و وی او را به حکومت اران گماشت . ازدواج مدبرانه وی با بیوه سلطان طغرل دوم ابن محمد ، به او

قدرت داد که در ۵۵۶/۱۱۶۱ از جانشینی پسرش ارسلان دفاع کند، و در دوره سلطنت او قدرت واقعی حکومت در دست خاندان ایلدگز بود. قلمرو اتابکان ایلدگری در این دوره در جنوب تا به اصفهان امتداد داشت، و در شمال تا به مرزهای شروان و گرجستان می‌رسید. سلطان طغرل سوم، پسر ارسلان، سالهای بسیار تحت حمایت و قیمومیت ایلدگریان بود، و آنها حتی يك بار برای خویش ادعا سلطنت نمودند. اما طغرل در سال ۵۸۷/۱۱۹۱ دست قتلغ آینانج‌بن پهلوان محمدرضا از کارهای حکومت کوتاه کرد و در سه سال آخر سلطنتش به استقلال به فرمانروایی پرداخت.

دوران اتابکان ایلدگری از ربع اول قرن سیزدهم تجاوز نکرد. آنها مدتی به حکومت خود در آذربایجان ادامه دادند، و رقبای قدیمی خود اتابکان احمدیلی مراغه را برافکنند، ولی در ۶۲۲/۱۲۲۵ جلال‌الدین خوارزمشاه اوزبک‌بن پهلوان محمد را خلع کرد. اهمیت تاریخی این سلسله در استیلای آنان است در دهه‌های آخر سلطنت سلاجقه بزرگ بر شمال غربی ایران، و نیز در نقشی که به عنوان قهرمانان مسلمان در برابر حکمرانان از نوخاسته باگراتیدی گرجستان ایفا کردند.

مآخذ: لین‌پول، ۱۷؛ یوستی، ۴۶۱.
زامباور، ۲۳۱.

Bosworth, in *Cabridge history of Iran*, V.



سلفریان یا اتابکان سلغری یا اتابکان فارس

۵۴۳-۶۶۸/۱۱۴۸-۱۲۷۰

فارس

مظفرالدین سنقر	۵۴۳/۱۱۴۸
مظفرالدین زنگی	۵۵۶/۱۱۶۱
تکله (دگل‌دیا دکالا) (Degele, Daklä)	۵۷۰/۱۱۷۵
طغرل	۵۹۰/۱۱۹۴
عزالدین سعد اول	۶۰۱/۱۲۰۳
ابوبکر قتلغ خان	۶۲۸/۱۲۳۱
سعد دوم	۶۵۸/۱۲۶۰
محمد	۶۵۸/۱۲۶۰
محمد شاد	۶۶۰/۱۲۶۲
سلجوق شاد	۶۶۱/۱۲۶۳
آبش خاتون	۶۶۳-۸/۱۲۶۵-۷۰

حکومت مستقیم مغولان

سلسله‌اتابکان سلغری در فارس حدود ۱۲۰ سال، نخست به‌عنوان حکمران باجگزار سلجوقیان، و سپس در قرن سیزدهم به‌عنوان امرای خراجگزار خوارزمشاهیان و مغولان، حکومت کردند. آنان اصلاً از ترکمانان بودند، و طایفه سلغریا سلر (سالور) ظاهراً در زمان هجوم سلجوقیان، به سوی مغرب آمدند، و در استقرار سلطنت سلاجقه در آسیای صغیر نقش مهمی داشتند. مؤسس

سلسله‌اتابکان فارس، سنقر، ازجنگ و مشاجراتی که دوره سلطنت سلطان مسعود بن محمد سلجوقی را آشفته ساخته بود استفاده کرد، و موقعیت خود را در جنوب ایران استحکام بخشید. در این هنگام فارس مدتها بود که تحت اداره یکی دیگر از اتابکان ترک، بنام بوزابه بود. بازوال قدرت سلجوقی سلغریان حکمرانان بلامعارض فارس شدند، و به لشکرکشی علیه امرای کرد شبانکاره اقدام نمودند، و به دخالت در مشاجرات مربوط به جانشینی در میان سلجوقیان کرمان پرداختند. فارس در زمان حکومت عزالدین سعدبن زنگی از آبادانی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود، هر چند که وی بعداً با جگزار خوارزمشاه گردید، و از راه وصلت خاندان خود را با سلسله خوارزمشاهی پیوند داد. شاعرو نویسنده معروف ایران، سعدی، بمناسبت آنکه پدرش در خدمت سعد بوده تخلص خود را از نام این پادشاه گرفته است. در دوران حکومت ابوبکر، پسر و جانشین سعد، فارس خراجگزار ایلیخانهای مغول اکتای و سپس هولاکو گردید، و این مغولان بودند که به ابوبکر لقب قتلخ خان دادند. سر انجام آخرین فرمانروای سلغری، آبخ خاتون، نواده قتلخ خان، با پسر هلاکوخان، منگو تیمور ازدواج کرد، و منگو قلمرو سلغریان را متصرف شد.

مآخذ: لین پول، ۳-۱۷۲، یوستی، ۴۶۰، زامباور، ۲۳۲.

Bosworth, in *Cambridge history of Iran*, V.

۵۱

اسماعیلیان یا فدائیان یا حشیشیه

شام ۱۲۷۳ - > ۶۷۱/۱۱۰۰ - > ۴۹۳ ، ایران ۱۲۵۶ - ۱۰۹۰/۶۵۳-۶۸۳
 شعبه اصلی در الموت واقع در کوههای البرز در ایران ،
 و شعبه فرعی در شام

خداوندان بزرگ الموت

حسن صباح	۴۸۳/۱۰۹۰
کیا بزرگ امید	۵۱۸/۱۱۲۴
محمد اول	۵۳۲/۱۱۳۸
حسن دوم علی ذکرا السلام	۵۵۷/۱۱۶۲
نورالدین محمد دوم	۵۶۱/۱۱۶۶
جلال الدین حسن سوم	۶۰۷/۱۲۱۰
علاء الدین محمد سوم	۶۱۸/۱۲۲۱
رکن الدین خورشاد	۶۵۳ - ۵۴/۱۲۵۵ - ۶

تسخیر الموت بوسیله مغولان

در دوره قرون وسطای اسلامی اهل تسنن با ترس و بیم به اسماعیلیان که از شیعیان افراطی بودند می نگریستند. زیرا اسماعیلیان عقول و رقبتهای عده کثیری را به خود جلب کرده بودند، و دستشان در بسیاری از شورشهای ناشی از نارضایتیهای اجتماعی و سیاسی در کار بود. فرقه نزاری، از فرق اسماعیلی، در ایران و شام از سلاح آدمکشی دینی (عملی که در مشرق از قدیم الایام سابقه داشته است) برای ایجاد وحشت در دل مخالفان سود می جستند، و از قلاع

خود که در دل کوهها قرار داشت بردشمنان و مخالفان خویش می‌تاختند. آنان با این کارها محیطی وحشت‌زا آفریده بودند، و لذا در تخیل عوام، بی‌شمار و همه وقت در همه جا حاضر جلوه‌گر شده بودند.

مؤسس دسته‌های اسماعیلیان در شام و شمال ایران مردی بود به نام حسن صباح. وی یکی از داعیان ایرانی بود که برای بسط دعوت اسماعیلی در کشور خویش تلاش می‌کرد. هنگامی که نهضت فاطمیان در موقع مرگ مستنصر در ۴۸۷/۱۰۹۴ از نظر عقیدتی منشعب شد، اسماعیلیان شرقی، پسر بزرگتر مستنصر، نزار را به امامت شناختند که در زمان حیات مستنصر به ولایت عهدی برگزیده شده بود، هر چند وزیر مستنصر بدرالجمالی توانست مستعلی، پسر کوچکتر مستنصر را، برمسند خلافت بنشاند. حسن صباح در ۴۸۳/۱۰۹۰ قلعه الموت را در البرزکوه بدست آورد، و این قلعه در ناحیه‌ای ملحق به آذربایجان و دیلم قرار داشت که هر دو مهد عقاید بدعت‌آمیز بود. از این مرکز، قیام اسماعیلیان در نقاط مختلف امپراطوری سلجوقی اداره می‌شد. عده دیگر از نزاریان در قسمتهای کوهستانی شام به رهبری داعیانی که از الموت گسیل می‌شدند به نشر دعوت مشغول بودند. اینان در مجادله سه جانبه‌ای که بین آنها، فرنگیان و مسلمانان سنی‌مذهب درگیر بود نقش مهمی داشتند. از آنجا که تعداد اسماعیلیان نسبتاً کم بود، اغلب به عوض اقدامات مستقیم نظامی به کشتن رجال بزرگ می‌پرداختند، و از جمله قربانیان آنها خواجه نظام‌الملک طوسی، مستر شد خلیفه عباسی، و کنراد مونفراتی از امرای صلیبی را می‌توان نام برد. داستانی که به وسیله مارکوپولو و دیگران در باره استعمال داروهای اغفال‌کننده برای برانگیختن فدائیان به اقدامات متهورانه نقل شده است، به هیچ وجه به وسیله منابع اسماعیلی اصیل تایید نمی‌شود (لفظ اساسین و اساسن در زبانهای اروپائی تصحیف شده کلمه حشیشین و حشاشین به معنای «خورندگان حشیش» است، و از همین داستان نشأت گرفته است).

بنا بر روایات اسماعیلی نزار و پسرش در مصر به قتل رسیدند، اما

نواده نزار که کودکی خردسال بود دزدانه به ایران برده شد . با آنکه حسن صباح و دو جانشین نخست او مدعی بودند که تنها نایب و داعی امام هستند ، چهارمین خداوند الموت ، حسن دوم ، علی ذکرة السلام ، خویشان را از نظر معنوی امام خواند .

در قرن سیزدهم تا حدی افراط‌کاری و آدم‌کشی اسماعیلیان تعدیل یافت . ناصر ، خلیفه عباسی ، با ترغیب حسن سوم به بازگشت به مذهب تسنن موفقیت تبلیغی بزرگی بدست آورد .

اسماعیلیان ایران با ادامه سیاست جانبداری از دستگاه خلافت با نقشه‌های خوارزمشاهیان برای ایجاد يك امپراطوری به مخالفت برخاستند ، اما آخرین خداوند الموت ، خورشاه ، نتوانست در مقابل سپاهیان مغول هولاکوخان مقاومت ورزد . الموت در ۱۲۵۶/۶۵۴ تسخیر شد ، و در سال بعد خورشاه به دست فاتحان بقتل رسید . اسماعیلیان شام که اینک جزئی از دنیای سیاسی این منطقه بودند در ۱۲۲۷/۶۲۴ خراجگزار شهسواران مسیحی مهمان‌نواز گشتند ، اما بعدها سلطان بیبرس نتوانست وجود آنها را تحمل کند ، و در ۱۲۷۳/۶۷۱ آخرین قلعه فدائیان که الکھف باشد ، به دست سلاطین مملوک افتاد .

مأخذ: یوستی ، ۴۵۷ ؛ زاخو ، ۱۵ ؛ زامباور ، ۱۸ - ۲۱۷ .

B. Lewis, «The Ismailites and the Assassins,» in *A History of the Crusades*, ed. K. M. Setton and M. W. Baldwin, 1 the first hundred years, 99 - 132 .

M. G. S. Hodgson, *The Order of Assassins, The struggle of the early Nizari Ismailis against the Islamic World* (The Hague 1955) .

فصل ہفتم
آسیای صغیر و ترکان

۵۲

ملجوقیان روم

۴۷۰ - ۷۰۷/۱۰۷۷ - ۱۳۰۷
 آسیای صغیر (آناطولیا)

سلیمان بن قلمش	۴۷۰/۱۰۷۷
دوره فترت	۴۷۹/۱۰۸۶
قلج ارسلان اول	۴۸۵/۱۰۹۲
ملکشاه	۵۰۰/۱۱۰۷
رکن‌الدین مسعود اول	۵۱۰/۱۱۱۶
عزالدین قلج ارسلان دوم (تقسیم قلمرو سلطنت در بین پسران وی در دوران اخیر سلطنتش)	۵۵۱/۱۱۵۶
غیاث‌الدین کیخسرو اول (دوره اول سلطنت)	۵۸۸/۱۱۹۲
رکن‌الدین سلیمان دوم	۵۹۲/۱۱۹۶
عزالدین قلج ارسلان سوم	۶۰۰/۱۲۰۴
غیاث‌الدین کیخسرو اول (دوره دوم سلطنت)	۶۰۱/۱۲۰۴
عزالدین کیکاوس اول	۶۰۷/۱۲۱۰
علاء‌الدین کیقباد اول	۶۱۶/۱۲۱۹
غیاث‌الدین کیخسرو دوم	۶۳۴/۱۲۳۷
عزالدین کیکاوس دوم	۶۴۴/۱۲۴۶

کیکوس دوم و برادرش رکن الدین قلیج ارسلان چهارم باهم	۶۴۶ / ۱۲۴۸
کیکوس دوم، قلیج ارسلان چهارم، و علاء الدین کیقباد دوم باهم	۶۴۷ / ۱۲۴۹
قلیج ارسلان چهارم	۶۵۵ / ۱۲۵۷
غیاث الدین کیخسرو سوم	۶۶۳ / ۱۲۶۵
غیاث الدین مسعود دوم (دوره اول سلطنت)	۶۸۱ / ۱۲۸۲
علاء الدین کیقباد سوم (دوره اول سلطنت)	۶۸۳ / ۱۲۸۴
مسعود دوم (دوره دوم سلطنت)	۶۸۳ / ۱۲۸۴
کیقباد سوم (دوره دوم سلطنت)	۶۹۲ / ۱۲۹۳
مسعود دوم (دوره سوم سلطنت)	۶۹۳ / ۱۲۹۴
کیقباد سوم (دوره سوم سلطنت)	۷۰۰ / ۱۳۰۱
مسعود دوم (دوره چهارم سلطنت)	۷۰۲ / ۱۳۰۳
کیقباد سوم (دوره چهارم سلطنت)	۷۰۴ / ۱۳۰۵
غیاث الدین مسعود سوم	۷۰۷ / ۱۳۰۷

غلبه مغولان

پس از آنکه قتلش امیر سلجوقی در ۴۵۶/۱۰۶۴ علیه سلطان الب ارسلان شورید و شکست خورد، پسرش سلیمان و ترکانان پیرو او از سرزمین‌های ایران و عراق روی برتافتند، و به جانب آناتولیا (آسیای صغیر) روان گشتند که فرصت برای جنگ و جدال با بیزانسیان فراوان بود.

در حدود سال ۴۷۰/۱۰۷۷ سلیمان صاحب از نیک (نقیه) گشت، اما سلسله تازه برآمده کومننی Comneni به کمک جنگجویان اول صلیبی، موقعیت

خود را در مغرب آسیای صغیر از نو مستحکم ساخت، و سلیمان ناچار روی به جانب مشرق آورد. وی تلاش بسیار کرد که جای پایی برای خود در ناحیه حلب - انطاکیه به چنگ آورد، ولی در سال ۱۰۸۶/۴۷۹ به دست سپاهیان سلطان ملکشاه کشته شد. چندسالی بعد، برکیارق قلیج ارسلان اول، پسر سلیمان را آزاد ساخت و به وی اجازه داد به آسیای صغیر بازگردد. قلیج ارسلان برای دیار بکر و الجزیره خیالها در سرمی‌پخت، ولی در جنگی که در آنجا اتفاق افتاد کشته شد، و پس از این حادثه جانشینان او قدرت خویش را در قسمت مرکزی اناتولیا متمرکز ساختند. از اینجا آنان بر امرای دانشمندیه و شهریاران ارمنی کیلیکیا، و فرنگان ادسا تاختند. قلیج ارسلان دوم امرای دانشمندی را بر انداخت، و شکستی که در ۱۱۷۶/۵۷۲ در میریوسفالون Myriocephalon بر مانوئل کومننوس وارد ساخت امیدهای بیزانسیان را برای تلافی و تجدید قدرت در مشرق نابود ساخت. اما در دوران پیری اقتدار و سلطه وی بر پسرانش زائل شد، و قلمرو او میان آنان تقسیم گشت، و در ۱۱۹۰/۵۸۶ امپراطور فردریک بارباروسا و جنگجویان جنگ صلیبی سوم همزمان باهم پایتخت وی قونیه را متصرف شدند. فتح قسطنطنیه در ۱۲۰۴ به سلاطین سلجوقی رم فرصت داد که باردیگر به استقرار قوای خویش پردازند. انتالیا Antalya و سینوپ به تصرف آنان درآمد، و بندر الانیا یا علائیه (که به مناسبت نام سلطان علاءالدین کیقباد چنین خوانده شده است) ساخته شد. به علت استیلای بر سواحل، جریان بازرگانی از راه دریای سیاه قوت گرفت، و روابط بازرگانی بین سلجوقیان روم و دولت شهرهای ایتالیایی برقرار گردید. شکوه مندیهای هنری و معماری قونیه عهد سلاجقه متعلق به این دوره است. باری، قیام درویشهای بابا اسحقی در سال ۱۲۴۰/۶۳۸ علامت نارضایتی‌های داخلی بود، و هنگامی که مغولان به اناتولیا تاختند، سلاجقه روم در کوسه داغ از آنها شکست یافتند (۱۲۴۳/۶۴۱)، و با حفظ استقلال خراجگزار مغولان شدند، و هر ساله خراج و باج کلانی به مغولان می‌پرداختند. نزاع و کشمکش میان پسران کیخسرو دوم به تقسیم و پاره پاره شدن

مملکت منجر شد. نظارت و سلطه مغولان، خاصه بعد از لشکرکشی سلطان بیبرس در سال ۶۷۵/۱۲۷۶ به آناتولیای مرکزی که پای‌خان بزرگ، آباقان، را بدانجاگشود، بر آسیای صغیر شدیدتر شد. نام سلاطین سلجوقی تا ۷۰۲/۱۳۰۲ برسکه‌ها باقی‌مانده است، ولی آنان قدرتی نداشتند. به نظر می‌رسد که آخرین سلاطین این سلسله در سینوپ و شاید علائیه حکومت داشتند، زیرا وقایع‌نگاران عثمانی هنوز در قرن پانزدهم از یکی از اعقاب امرای سلجوقی نام می‌برند (رجوع کنید به زاخو، ۱۶).

مآخذ: لین پول، ۱۵۵؛ یوستی، ۳-۴۵۲؛ زامباور، ۴-۱۴۳؛ خلیل ادهم، ۱۷-۲۱۶، ۲۱۹. دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «سلجوقیان»، به قلم ج. ه. کرامرز.

۵۳

دانشمنده

۱۱۷۷ - > ۵۷۳/۱۰۷۱ - > ۴۶۴
مرکز و مشرق آسیای صغیر

۱- شاخه سیواس ۱۱۷۴ - > ۵۷۰/۱۰۷۱ - > ۴۶۴

ملك دانشمند غازی	> ۱۰۷۱ / > ۴۶۴
امیر غازی گمشتکین	۴۷۷ / ۱۰۸۴
ملك محمد	۵۲۹ / ۱۱۳۴
ملك عمادالدین زوالنون (دوره اول سلطنت در قیساریه)	۵۳۶ / ۱۱۴۲
ملك نظام الدین یاغی یا یغی - بسان*	۵۳۷ / ۱۱۴۲
ملك مجاهد جمال الدین غازی**	۵۶۰ / ۱۱۶۴
ملك شمس الدین ابراهیم	۵۶۲ / ۱۱۶۶
ملك شمس الدین اسماعیل	۵۶۲ / ۱۱۶۶
ملك زوالنون (دوره دوم سلطنت و این بار با لقب افتخاری ناصرالدین)	۷۴ - ۷۰ / ۱۱۶۸ - ۵۶۴

سلاجقه روم

۲ - شاخه ملطیه ۷۸ - > ۵۷۳/۱۱۴۲ - > ۵۳۷

عین الدین بن گمشتکین > ۱۱۴۲ / > ۵۳۷

- * - اقبال در ترجمه لین پول یغی آورده است .
** - خلیل ادهم، به نقل مترجم کتاب زامباور ، نام او را ابوالمحمّد نوشته است
(معجم الانساب ، جلد دوم ، ص ۲۲۱) .

ذوالقرنین	۵۴۷/۱۱۵۲
ناصرالدین محمد (دوره اول سلطنت)	۵۵۷/۱۱۶۲
فخرالدین قاسم	۵۶۵/۱۱۷۰
افریدون	۵۶۷/۱۱۷۲
ناصرالدین محمد (دوره دوم سلطنت)	۵۷۰ - ۳/۱۱۷۵ - ۸
	سلاجقه روم

مرکز قدرت این سلسله از ترکمانان در اصل شمال آسیای صغیر در اطراف توقات، اماسیا و سیواس بود. امیر دانشمند مؤسس این سلسله در اغتشاشاتی که بعد از مرگ سلیمان بن قلمش، امیر سلجوقی، روی داد به عنوان یکی از مجاهدین و غازیان دین در اناطولیا ظاهر شد، و دیری نگذشت که میان دانشمندی و نخستین جنگجویان صلیبی منازعه در گرفت. امیر دانشمند کانون یک روایت افسانه‌ای حماسی است که تقریباً دو قرن بعد از او نوشته شده است، و در این حماسه وی با نخستین جنگجویان مرزی اسلام چون سیدبطل ارتباط می‌یابد. از این رو، در روشن ساختن اصل و منشأ دانشمندیان، جداساختن حقیقت از افسانه کار بسیار دشواری است. در آغاز قرن دوازدهم امیر غازی گمشدگان در منازعات مربوط به جانشینی سلجوقیان روم مداخله کرد؛ در کیلیکیا با آرامنه، و در کنت نشین ادسا با فرنگان جنگید، و در ۵۲۱/۱۱۲۷ قیساریه و آنکارا را فتح نمود. منازعات وی با مسیحیان سبب شد که خلیفه عباسی مسترشد به امرای دانشمندی لقب «ملک» بدهد.

اما هنگامی که ملک محمد در ۵۳۶/۱۱۴۲ مرد میان پسران و برادرانش خلاف افتاد. یاغی بسان در سیواس خود را امیر خواند، برادرش عین‌الدین در البستان و ملطیه به جای پدر نشست، و ذوالنون قیساریه را گرفت. به این ترتیب برای مدتی سه شاخه از امرای دانشمندی با هم حکومت و رقابت داشتند. اما

بعد از مرگ یاغی بسان قلع ارسلان دوم ، سلطان سلجوقی ، چندین بار در امور شاخه سیواس دخالت کرد ، و سرانجام ملك ذوالنون را در ۱۱۷۴/۵۷۰ کشت و سرزمینهای او را متصرف شد . درملطیه نفاق بین سه پسر ملك ذوالقرنین افتاد ، و آخرین امیر این منطقه ناصرالدین محمد به عنوان حکمران دست نشانده و مطیع قلع ارسلان دوم تا سال ۱۱۷۸/۵۷۳ حکومت کرد ، و در این تاریخ امیر سلجوقی ملطیه را نیز تصرف کرد . بنا بر آنچه ابن بی بی ، مورخ معروف ، نوشته است باقیمانده امرای دانشمندی وارد خدمت سلجوقیان شدند .

مآخذ : لین پول ، ۱۵۶ (خیلی مختصر و متفرق) ؛ یوستی ، ۴۵۵ ؛ زاخو ، ۱۵ ؛ زامباور ، ۷ - ۱۴۶ ؛ خلیل ادهم ، ۳ - ۲۲۰ ؛ دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله « دانشمندیه » به قلم ملیکوف (I. Melikoff) (جدولی که ما ارائه داده ایم مبتنی بر دو مآخذ اخیر است).
IA «Dânis, mendliler» (M. H. Yinanc.)

که شجره نامه ای نیز به همراه دارد .

۵۴

قرامانیان یا بنو قرامان

۱۴۸۳-۱۲۵۶/۸۸۸-۶۵۴

آناطولیای مرکزی

قرامان بن نوره صوفی	۶۵۴- / ۱۲۵۶
محمد اول	۶۶۰ / ۱۲۶۱
بدرالدین محمود	۶۷۷ / ۱۲۷۸
برهان‌الدین موسی	؟
فخرالدین احمد	؟
شمس‌الدین	۷۵۰ / ۱۳۴۹
علاء‌الدین خلیل	۷۵۳ / ۱۳۵۲
علاء‌الدین بن خلیل	۷۸۳ / ۱۳۸۱
غلبه سلاطین عثمانی	۷۹۲-۸۰۵ / ۱۳۹۰-۱۴۰۳
محمد دوم	۸۰۵ / ۱۴۰۳
غلبه ممالیک	۸۲۲-۴ / ۱۴۱۹-۲۱
محمد دوم (از نو به حکومت می‌نشیند)	۸۲۴-۱۴۲۱
علاء‌الدین علی	۸۲۷ / ۱۴۲۴
تاج‌الدین ابراهیم	۸۲۷ / ۱۴۲۴
اسحاق	۸۶۸ / ۱۴۶۳
پیر احمد	۸۶۹ / ۱۴۶۴
پیر احمد وقاسم باهم	۸۷۴ / ۱۴۷۹

قاسم ۸۳-۱۴۷۴/۸۸-۸۷۹

غلبه سلاطین عثمانی

قرامانیان قوی‌ترین و با دوامترین سلسله‌های ترك آسیای صغیر بودند که دوش به‌دوش دولت عثمانی رشد یافتند، اما سرانجام در آن دولت تحلیل رفتند. به نظر می‌رسد که آنان از طایفه افشار، از طوایف ترکمان برخاستند، و پدر قرامان نوره یکی از مشایخ معروف صوفیه بوده است. بنابراین سلسله قرامانی مانند دیگر سلسله‌های آسیای صغیر از میان درویشان برخاسته است. مرکز اصلی آنها ارمنک Ermenek واقع در شمال غربی جبال تائوروس (توروس) بود، و آنان در آنجا دست‌نشانده سلطان سلجوقی قونیه، رکن‌الدین قلج‌ارسلان چهارم، بودند. در این هنگام، قرامانیان با مغولان و ممالیک نیز که زمانی به تفوق آنها گردن‌نهاده بودند، میانه‌خوشی نداشتند، اما در قرن چهاردهم دولت کاملاً مستقلی تشکیل دادند، و بیشتر مرکز و جنوب آناتولیا را زیر نفوذ خود آوردند. پایتخت آنان قرامان یا لارنده مرکز مهمی برای فعالیتهای هنری و فرهنگی گردید، و دست‌کم قرامانیان به خاطر تشویق زبان ترکی به عنوان زبان اداری و رسمی به عوض زبان فارسی در نزد ترکان شهرتی بدست آوردند.

قرامانیان ناگزیر با عثمانیان که مشغول بسط قدرت خود بودند، تصادم پیدا کردند، و در ۷۹۲/۱۳۹۰ علاء‌الدین خلیل در ناحیه آق‌چای ازبایزید، سلطان عثمانی، شکست خورد، و قلمرو قرامانیان ضمیمه مملکت عثمانی شد. اما تیمور، هنگامی که بایزید را در ۷۰۵/۱۴۰۲ در آنکارا شکست داد، به بسیاری از دولتهای آسیای صغیر که به وسیله عثمانیان برافزوده بودند، از جمله قرامانیان جان بخشید. نزاع بین قرامانیان و عثمانیان ادامه پیدا کرد، زیرا پس از اضمحلال اسفندیار اغللی امیر سینوپ و قسطنونی Kastamonu در سال ۸۶۶/۱۴۶۲، آنان آخرین رقیبان بزرگ سلاطین عثمانی بودند. اینک قرامانیان به حلقه قدرتهای مدیترانه که به مخالفت با سیاست توسعه‌طلبی عثمانیان برخاسته بودند در آمدند.

و نیز، امپراطوری پاپ، و همسایه شرقی قرامانیان یعنی اوزن حسن امیر آق قویونلو اتحاد «قرامان بزرگ» را خواستار شدند، و قاسم و اسپین حکمران قرامانی از یکی از مدعیان سلطنت عثمانی به نام جم پشتیبانی کرد. اما منازعات داخلی قرامانیان بر سر جانشینی، مداخله سلاطین عثمانی را آسان ساخت، و دیری نگذشت که سلسله قرامانی برافتاد.

مآخذ: لین پول، ۱۸۴؛ زامباور، ۱۶۰، ۱۵۸؛ خلیل ادهم، ۳۰۲-۲۹۶ (جدول فوق بیشتر بر این مآخذ مبنی است).
 دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «قرامان - اغلو» به قلم ج. ه. کرامرز (به انضمام شجره نسبی که از بعضی جهات با آنچه خلیل ادهم آورده است تفاوت دارد)
IA " Karamanlilar " (M. C. Sihâbeddin Tekindağ).



سلاطین عثمانی

۱۹۲۴-۱۲۸۱/۱۳۴۲-۶۸۰

اناطولیا ، بالکان ، سرزمینهای عربی

عثمان اول ابن ارطغرل	۶۸۰/۱۲۸۱
اورخان	۷۲۴ > / ۱۳۲۴ >
مراد اول	۷۶۱/۱۳۶۰
بایزید اول یلدریم (ایلدرم)	۷۹۱/۱۳۸۹
یورش تیمور	۸۰۴/۱۴۰۲
محمد اول چلبی (نخست فقط در آناتولیا، پس از ۸۱۶/۱۴۱۳ در روملیا هم سلطنت داشت)	۸۰۵/۱۴۰۳
سلیمان اول (تا ۸۱۳/۱۴۱۰ فقط در روملیا)	۸۰۶/۱۴۰۳
مراد دوم (دوره اول سلطنت)	۸۲۴/۱۴۲۱
محمد دوم فاتح (دوره اول سلطنت)	۸۴۸/۱۴۴۴
مراد دوم (دوره دوم سلطنت)	۸۵۰/۱۴۴۶
محمد دوم (دوره دوم سلطنت)	۸۵۵/۱۴۵۱
بایزید دوم	۸۸۶/۱۴۸۱
سلیم اول ملقب به یاوز	۹۱۸/۱۵۱۲
سلیمان دوم قانونی (مورخان غربی او را سلیمان کبیر هم خوانده اند)	۹۲۶/۱۵۲۰

سلیم دوم	۹۷۴/۱۵۶۶
مراد سوم	۹۸۲/۱۵۷۴
محمد سوم	۱۰۰۳/۱۵۹۵
احمد اول	۱۰۱۲/۱۶۰۳
مصطفی اول (دوره اول سلطنت)	۱۰۲۶/۱۶۱۷
عثمان دوم	۱۰۲۷/۱۶۱۸
مصطفی اول (دوره دوم سلطنت)	۱۰۳۱/۱۶۲۲
مراد چهارم	۱۰۳۲/۱۶۲۳
ابراهیم	۱۰۴۹/۱۶۴۰
محمد چهارم	۱۰۵۸/۱۶۴۸
سلیمان سوم	۱۰۹۹/۱۶۸۷
احمد دوم	۱۱۰۲/۱۶۹۱
مصطفی دوم	۱۱۰۶/۱۶۹۵
احمد سوم	۱۱۱۵/۱۷۰۳
محمود اول	۱۱۴۳/۱۷۳۰
عثمان سوم	۱۱۶۸/۱۷۵۴
مصطفی سوم	۱۱۷۱/۱۷۵۷
عبدالحمید اول	۱۱۸۷/۱۷۷۴
سلیم سوم	۱۲۰۳/۱۷۸۹
مصطفی چهارم	۱۲۲۲/۱۸۰۷
محمود دوم	۱۲۲۳/۱۸۰۸
عبدالمجید اول	۱۲۵۵/۱۸۳۹

عبدالعزیز	۱۲۷۷ / ۱۸۶۱
مراد پنجم	۱۲۹۳ / ۱۸۷۶
عبدالحمید دوم	۱۲۹۳ / ۱۸۷۶
محمد پنجم ملقب به رشاد	۱۳۲۷ / ۱۹۰۹
محمد ششم وحیدالدین	۱۳۳۶ / ۱۹۱۸
عبدالمجید دوم (فقط به‌عنوان خلیفه)	۱۳۴۱-۲ / ۱۹۲۲-۴
حکومت جمهوری کمال آتاترک	

آغاز کار عثمانیان در مه افسانه و داستان پوشیده شده‌است، و قبل از سال ۱۳۰۰ اطلاعات تاریخی استوار در باب آنها محدود است. گمان می‌رود که آنان اصلاً از طایفه قایغ از ترکمانان غز بوده‌اند، و عده‌ای از مردمان چادر نشین بیابانگرد را به آسیای صغیر راهبر شده‌اند. بنابراین جزیی از موج بزرگ ترکمانانی محسوب می‌شوند که از مشرق فرا رسیدند، و بیزانسیان را عقب راندند. عثمانیان تا حدی وابسته به سلاجقه روم بودند، اما ظهور مغولان و زوال دولت سلجوقی در طی قرن سیزدهم آنها را مجبور ساخت که به گوشه شمال غربی آناتولیا یعنی ولایت قدیم بیهونیا و ولایت بعدی خداوندگار رخت بر بندند. در همان زمان که دولتهای ترک دیگری در قسمتهای دیگر آناتولیا، چون دولتهای قرامانی، منتشا اغلری، و گرمیان اغلری تأسیس می‌شد، عثمانیان ناچار به مجادله و نزاع با دولت بیزانس بودند. بنابراین نیروی آنان دمدم به وسیله ترکمانان تازه نفسی که از مشرق فرا می‌رسیدند و مشتاق بودند که به عنوان غازی یا مجاهدان دین بامسیحیان دست و پنجه نرم کنند تقویت می‌شد. از این غازیان و جنگجویان است که عثمانیان سنت و پیشینه‌ای نظامی و قدرتی پیدا کردند که ترقی و توسعه آنان را میسر ساخت، و سرانجام نیز سبب شد که همه دولتهای ترک دیگر را در خویشتن مستحیل سازند.

در ۷۵۸/۱۳۵۷ سپاهیان عثمانی از گالی‌پولی به داخل اروپا ریختند، و

با استفاده از نفاقى که میان اسلاوهای بالکان وجود داشت ، و دشمنانگى دینى فیما بین ارتودوکسها و کاتولیکها به سرعت قسمت وسیعى از بالکان را متصرف شدند . این نواحى مفتوحه بعداً تشکیل ایالت روملیا را داد . اینک عثمانیان توجه خود را بیش از آسیا به اروپا معطوف ساختند ، و نشانه این توجه انتقال پایتخت آنان از بورسه به ادرنه (آدریا نوپل) در سال ۷۶۷/۱۳۶۶ بود . از نظر نظامى نیز اینک سلاطین عثمانى هرروز کمتر براتباع ترکمان خود ، که اغلب عقاید مذهبى بدعت آمیز داشتند ، اتکاء مى‌ورزیدند . در نتیجه ، طبقه سواره نظام فتودالى روى کار آمد ، و بدانها املاکى برای ارتزاق و معیشت داده شد . اما مهمترین چیزى که در آفرینش تصویر سببیت و شکست‌ناپذیری عثمانیان در ذهن مسیحیان اروپا تأثیر داشت سپاهینى چرى بود که افراد آن از میان فرزندان اتباع مسیحى بالکان انتخاب مى‌شدند ، و پس از درآوردن آنان بدین اسلام به‌عنوان يك قوه نظامى نخبه تعلیم و تربیت مى‌یافتند . در سال ۷۹۶/۱۳۹۴ بایزید اول از متوکل اول ، خلیفه پوشالى عباسى در قاهره ، لقب سلطان روم یافت ، اما بخش آسیائى امپراطورى او به ناگاه در نتیجه یورش تیمور از هم گسیخت . تیمور سلطان بایزید را در سال ۸۰۵/۱۴۰۲ در آنکارا (انقره) شکست داد . در دهه‌های بعد ، امپراطورى عثمانى در آسیای صغیر به تدریج از نو التیام و وحدت یافت ، و قرامانیان آخرین دسته بزرگى بودند که در دولت عثمانى تحلیل رفتند ، و در سال ۸۵۷/۱۴۵۳ سلطان محمد فاتح سرانجام قسطنطنیه را فتح کرد .

قرن شانزدهم عصر پلائى امپراطورى عثمانى بود . در ۹۲۳/۱۵۱۷ سلطان سلیم یاوز (مهیب) مصر و شام را از دولت رو به اضمحلال ممالیک گرفت . پس از پیروزی موهاج (ناحیه‌ای در مجارستان) در ۹۳۲/۱۵۲۶ سلیمان قانونى با سلیمان کبیر برای يك قرن و نیم بیشتر مجارستان را بزیرسلطه حکومت عثمانى درآورد . از ایتالیای جنوبى نقاطى به تصرف عثمانیان در آمد ، و کشتى‌های عثمانى سلطه آن دولت را تا به الجزایر و تونس کشاندند . در مرزهای شرقى سلاطین صفوی که شیعی مذهب و سرسخت‌ترین دشمنان عثمانیان بودند در جنگ

چالدران در ۹۲۰/۱۵۱۴ شکست خوردند ، و آذربایجان مورد تاخت و تاز سپاهیان عثمانی قرار گرفت. در دریای هند ناوگان عثمانی از پایگاههای عربی علیه پرتغالیان وارد عملیات شد .

سلاطین عثمانی در این موقع که اوج قدرت آنها بود سیاست تساهل و اغماض نسبت به اقلیتهای مذهبی و نژادی در داخل امپراطوری خود داشتند ، و مثلاً یهودیان که در اروپای مسیحی مورد تعقیب و آزار بودند ، در امپراطوری آنان سکنی گرفتند . اما در اواخر قرن هفدهم ورق برضد عثمانیان در اروپای شرقی برگشت. آنان نتوانستند از اشتغال قدرتهای اروپایی در جنگهای سی ساله استفاده برند ، و تنها موفقیت آنها در این دوره گرفتن کرت از ونیزیها بود . با وجود اینکه سپاهیان عثمانی در ۱۶۸۳/۱۰۹۴ از وین رانده شدند و مجارستان و ترانسیلوانیا را از دست دادند ، اما هنوز بر قسمت های اسلاو ، یونانی ، و رومانیایی بالکان تسلط داشتند. تقسیم اروپا و حسادتها و رقابتهای دول اروپایی امپراطوری عثمانی را دو قرن دیگر زنده نگه داشت . اما اینک مهارتهای فنی اروپائیان بدانها به طور واضح تفوق نظامی و دریایی داده بود ، و حال آنکه سپاه نامنظم بینی چری مدتها بود که سدی در راه نوگری قشون عثمانی به شمار می رفت ، و تا سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ که سلطان محمد دوم قدرت آنها را درهم شکست ، مجال این نوسازی بدست نیامد . از نظر اقتصادی نیز سرزمینهای عثمانیان و اعراب در مقابل رقابت کالای ساختگی و کارخانه‌ای اروپایی و فنون کارآمدتر اقتصادی آنان زیان بسیار دیدند ، و تولیدات محلی آنان رو به کاهش نهاد ، و منابع داخلی در آمد نقصان پذیرفت ، چنانکه دولت عثمانی در قرن نوزدهم بارها تا لب پرتگاه ورشکستگی کشیده شد .

توسعه طلبی روسیه خطر ویژه‌ای بود که دولت عثمانی را تهدید می کرد ، زیرا روسها اینک متحدان عثمانی یعنی تاتارهای کریمه را متقاعد ساخته بودند ، و بر آن بودند که بر استانبول و بوسفور نیز استیلا یابند ، تا بدین ترتیب بر مدیترانه دسترسی پیدا کنند . در سالهای آغازین قرن نوزدهم ، محمد علی

سردار آلبانیایی، حکمران مصر و بعداً فرمانروای خود مختار مصر شد؛ یونانیان سر به شورش برداشتند و در ۱۸۲۹ استقلال خود را به دست آوردند؛ و الجزایر به چنگ فرانسویان افتاد. رشد احساسات ملی و میهنی که در نتیجه انقلاب کبیر فرانسه تخم آن در همه جا افشانده شده بود، ملل بالکان را بر آن داشت که علیه حکومت عثمانی بشورند، و در پایان دومین جنگ بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳)، قلمرو دولت عثمانی در اروپا محدود به تراکیای شرقی شد. شرکت دولت عثمانی در جنگ جهانی اول به طرفداری از قوای محور سبب از دست رفتن ایالات عربی آن شد، و دولتهای اروپایی را برانگیخت تا سرزمینهای را هم که در اصل متعلق به خود دولت عثمانی بود ادعا کنند. اما حرص و آز این دولتها باعث برانگیخته شدن احساسات ملی ترکان گردید، که یکی از وجوه آن بیزاری از خود سلسله سلاطین عثمانی بود که مانع ترقی ترکان و ناگزیر مصدر ادبار و بدبختیهای دو قرن گذشته محسوب می شد. بر اثر اقدامات مصطفی کمال (آتاتورک) رهبر ملیون، نخست سلطنت عثمانیان در ۱۹۲۲ ملغی گردید، و سپس در ۱۹۲۴ دستگاه خلافت آنان نیز برچیده شد، و آخرین فرد خاندان عثمانی سلطان عبدالمجید دوم خلع شد.

مآخذ: لین بول، ۹۷-۱۸۶؛ زامباور، ۱-۱۶۰ و جدول O؛ خلیل ادیم، ۳۰-۳۳۰

A. D. Alderson, *The Structure of Ottoman dynasty* (Oxford 1956).

فصل هشتم
مغولان یا حکمرانان

مغولان یا چنگیزیان

تاریخ مکتوب مغولان از اواخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم شروع می‌شود ، زیرا این تنها از طریق تاریخ سری مغولان ، مکتوب در قرن سیزدهم و بعضی منابع فارسی و چینی آن عهد است که اطلاعات تاریخی در باب مغولان در دسترس قرار می‌گیرد . باری گمان می‌رود که مغولان در اصل مردمی جنگل نشین بوده‌اند که در جنگلهای سبیری و مغولستان خارجی در حوالی دریاچه بایکال می‌زیسته‌اند، نه مردم چادر نشین استپها، هر چند مانند فاتحان و جنگجویان استپها و سواران چابک دشتهاست که نخست در تاریخ ظاهر می‌شوند .

یسوی کای پدر چنگیز ، خان قبیله مغول بود . خود چنگیز در اصل نام تموچین (= «آهنگر») داشت، و در مغولستان در نتیجه حمایت رئیس طایفه قرائت *Kereyt* ، طغرل خان یا آنگ خان (در سفرنامه مارکوپولو *Prester John*) قدرت و اهمیت یافت . بعداً تموچین با آنگ خان از در ستیز درآمد ، و ابتدا وی و سپس یکی از رقیبان مغول خود، جاموقا، را شکست داد . در این هنگام وی لقب چنگیز (؟ مأخوذ از واژه ترکی تنگیز *tengiz* به معنای «دریا» و مجازاً به معنای خان جهان و بزرگ) یافت ، و در ۱۲۰۶ در قوریلتا یا مجلس عالی سران مغول خان اعظم تمام طوایف مغول شناخته شد. اینک وی لشکر به جنگ تنگوتهای تبتی ناحیه کانسو و اردس واقع در شمال غربی چین برد، و در ۱۲۱۳ چین خاص را مورد حمله قرار داد، و پکینگ (خان بالغ) را در ۱۲۱۵ غارت کرد ، و بدین طریق پایه‌های حکومت امپراتوران سلسله چین *Chin* را متزلزل ساخت . در ۱۲۱۸ به سمیرچای ، واقع در شمال ترکستان ، حمله برد ، و در نتیجه این حمله با قلمرو خوارزمشاهیان هم‌مرز و همسایه شد . بین چنگیز خان و خوارزمشاهیان ابتدا روابط سیاسی صلح آمیزی وجود داشت ، اما هنگامی که در سال ۱۲۱۸/۶۱۵ حکمران اترار، فرستادگان چنگیز و تمام بازرگانانی را که

همراه آنها بودند قتل عام کرد، حمله مغولان را به سرزمینهای اسلامی تسجیل نمود. در ۲۰-۱۲۱۹/۱۷-۶۱۶ ماوراءالنهر به تصرف مغولان در آمد، تولوی، پسر چنگیز به خراسان گسیل شد، و وی پس از يك شکست موقتی در ناحیه پروان افغانستان، آخرین پادشاه خوارزمشاهی، سلطان جلال‌الدین را به هندوستان تاراند (۶۱۸/۱۲۲۱). در این میان، دو پسر دیگر چنگیز، جوچی و جغتای در ناحیه سیردریای خوارزم مشغول عملیات بودند، و موطن خوارزمشاهیان را ویران ساختند، و سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در آخرین سالهای زندگیش دائم در حال فرار از ایالتی به ایالتی بود و از جلو سپاهیان مغول به سوی مغرب می‌گریخت.

رسم رؤسای مغول آن بود که قلمرو خود را بین اعضای خانواده خویش قسمت می‌کردند، و چنگیز نیز قبل از مرگش که در ۶۲۴/۱۲۲۷ واقع شد، همین کار را کرد، و بهر يك از پسران خود یورت یا سرزمینی برای اتباع و گله و احشام آنان و اگذار کرد. سرزمینهایی که به تصرف مغولان در آمده بود وسیعتر از آن بود که بتوان بایک دولت مرکزی آن را اداره کرد، و مغولان خود از نظر سیاسی و اداری مردم آگاهی نبودند. زبان مغولی تا این زمان به کتابت در نیامده بود، از این رو ناگزیر می‌بایست طبقه اداری برای سرزمینهای مفتوحه، حتی اگر برای جمع‌آوری مالیات و خراج برای خانها هم می‌بود، تدارک دید. بنابراین طبقات اداری این سرزمینها، یعنی اویغورها، ایرانیان، و چینها به کار گرفته شدند، و به‌خصوص کاتبان بودایی اویغوری که «بخشی» خوانده می‌شدند، مورد توجه قرار گرفتند. این از نوشته‌های دو تن از مورخان ایرانی یعنی عطاملک جوینی و رشیدالدین فضل‌الله است که ما بیشتر اطلاعات خود را در باب نخستین مغولان و تاریخ آنان به دست آورده‌ایم. بنابراین، سرزمینهای چنگیز به ترتیب زیر میان پسرانش تقسیم شد:

۱ - بزرگترین پسر چنگیز جوچی پیش از مرگ پدر وفات یافت، اما میراث او به پسرش باتو رسید. سهم او سیبریة غربی و دشت قبچاق تا

روسیه جنوبی بود، و خوارزم را نیز که همیشه از لحاظ بازرگانی جزء سرزمینهای جنوب و لگا محسوب می‌شد شامل می‌گشت. باتو اردوی ازرق را در خود روسیه جنوبی تأسیس کرد، که هسته و نطفه اردوی زرین بعدی شد، و پسر دیگر جوچی، اوردا، اردوی سفید را در سیبری غربی بنیان گذاشت. در قرن چهاردهم این دو گروه به یکدیگر پیوستند. بعدها، خانان متعدد روسیه، سیبری، و ترکستان از بطن این اردوها زاده شدند که از آن جمله است: خانان کریمه، آستراخان، قازان، کازیموف، تیومن، بخارا، و خیوه. در قرن پانزدهم و شانزدهم اعقاب پسر دیگر جوچی، شیبان، که به شیبانیان یا اوزبکان معروفند برخوارزم و ماوراءالنهر استیلا یافتند.

۲- دومین پسر چنگیز جغتای بود، و سرزمین‌های واقع در شرق ماوراءالنهر تا ترکستان شرقی یا ترکستان چین نصیب او شد. دیری نگذشت که شاخه غربی اعقاب جغتای در ماوراءالنهر تحت نفوذ اسلام قرار گرفتند، اما تیمور آنان را برافکند. شاخه شرقی که قلمرو آن سمیرچای و حوضه رود الی *Ili*، و حوضه تاریم بود، در مقابل نفوذ اسلامی مقاومت نشان داد. باری، اعقاب شرقی جغتای بعدها به انتشار اسلام در ترکستان چین کمک کردند، و تا قرن هفدهم در آنجا باقی بودند.

۳- سومین پسر چنگیز اوکتای بود که قوریلنای مغولان او را به عنوان خان بزرگ و خان اعظم جانشین پدر شناخت، اما پس از گذشت دو نسل خانان بزرگ به دست اعقاب تولوی افتاد، هر چند که سرزمینهای واقع در پامیر و تین‌شان همچنان در دست نوه تولوی، قیدو خان باقی ماند، و او تا زمان مرگش که در ۷۰۲/۱۳۰۱ اتفاق افتاد، با اولاد جغتای و قویلای یا قویلای، خان بزرگ، در ستیز بود.

۴- جوانترین فرزند چنگیز، تولوی، قلب امپراتوری مغول، یعنی مغولستان را به ارث برد. پسران تولوی، منکوقا آن و قویلای قسا آن، به عنوان خان بزرگ جانشین سلسله او کتای شدند، اما فقط منکوقا آن، قراقرم

واقع در مغولستان را به‌عنوان پایتخت خود در دست داشت . مستملکات آنها عبارت بود از نواحی متصرفی چین ، که مغولان در آنجا به‌عنوان سلسله یوان شهرت یافتند ، و تا نیمهٔ دوم قرن چهاردهم حکومت کردند . گیرندگی فرهنگ و دین و تمدن چین نفوذ زیادی در خانان بزرگ پکینگ داشت ، و آنان به‌مذهب بودایی درآمدند ، و پیوستن بدین مذهب به تدریج شکافی میان آنها و خانهای دیگر مغول در آسیای غربی و روسیه که دین اسلام را پذیرفته بودند ، ایجاد کرد . هلاگوخان ، یکی از برادران قوبیلای قاآن، برای بار دوم به فتح ممالک اسلامی برخاست ، و سلسلهٔ ایلخانیان را در ایران بنیان نهاد . به این ترتیب خانان آسیای غربی ، از هر لحاظ عملاً از قبول اطاعت خانهای بزرگ مغولستان و پکینگ سر باز زدند .



خانهای بزرگ مغول ، اکتاب اوگتای و تولوی

(سلسله یوان چین)

۱۶۳۴-۱۲۰۶ / ۱۰۴۳-۶۰۳

مغولستان و چین شمالی

چنگیزخان	۶۰۳ / ۱۲۰۶
اوگتای	۶۲۴ / ۱۲۲۷
تورگنه ، به‌عنوان نایب‌السلطنه	۶۳۹ / ۱۲۴۱
گیوک	۶۴۴ / ۱۲۴۶
اغول - غایمیش ، به‌عنوان نایب‌السلطنه	۶۴۷ / ۱۲۴۹
منگو (منگوک)	۶۴۹ / ۱۲۵۱
قویای	۶۵۸ / ۱۲۶۰
تیمور اولجایتو	۶۹۳ / ۱۲۹۴
قایشان گولوک	۷۰۶ / ۱۳۰۷
آبور پاری بهادرا بویانتو	۷۱۰ / ۱۳۰۷
سود هیپالاگن	۷۲۰ / ۱۳۲۰
یسون تیمور	۷۲۳ / ۱۳۲۳
اریگابا	۷۲۸ / ۱۳۲۸
جیجغتوتق - تیمور	۷۲۸ / ۱۳۲۸
قوشیلاقتقو	۷۲۹ / ۱۳۲۹
ریچند پال (ایرنجه پال)	۷۳۲ / ۱۳۳۲

طغان تیمور ۷۰-۱۳۳۲/۷۱-۷۳۲

اعقاب تولوی در مغولستان تا قرن هفدهم دوام آوردند، اماخانهای چین را سلسله مینگ در ۱۳۶۸ برافکند .

از مشخصات دوره حکومت اوگتای تکمیل فتح چین شمالی ، یعنی استیلا بر امپراطوری سلسله چین وضمیمه ساختن کره است. امپراطوری سونگ در چین جنوبی تا سال ۱۲۷۹ دوام آورد. در آن سوی دنیای قدیم، باتو به تاخت و تاز در استپهای جنوب روسیه و اروپای مرکزی مشغول بود، و دنیای مسیحیت قرون وسطا را به ترس و وحشت افکنده بود (نگاه کنید به شماره ۵۹ از همین کتاب). با آنکه پسر اوگتای ، گیوگ ، فرزندان بسیار داشت ، در هنگام مرگ گیوگ در ۱۲۴۹/۶۴۷ خانی به شاخه دیگری که از اعقاب تولوی بودند ، یعنی به منگو و فرزندان وی رسید. هنگامی که قوریلثائی که در چین تشکیل شده بود قویلیای، برادر منگو را خان اعظم مغول اعلام کرد، اعقاب اوگتای سر به شورش برداشتند ، و به سرکردگی قیدو خان و چپر خان مدتهای مدید مایه پریشانی خاطر خانان بزرگ شدند . اما سرانجام باخاندان تولوی از در تسلیم درآمدند . اما در روزگاران بعد ، اعضای مختلف خاندان اوگتای در ادواری که اغتشاش و ناآرامی بود قدرت یافتند، و تیمور دو تن از آنان یعنی سیورغمیش و پسرش محمود را در ماوراءالنهر جایگزین جغتائیان کرد.

خانهای بزرگ در قراقروم ، و بعد از روزگار منگو در پکینگ یاخان بالغ (= شهرخان) چنانکه از روایات سیاحان و جهانگردان اروپای غربی و شرق نزدیک مستفاد می شود زندگی و دستگاه پرتجمل و شکوهمندی داشتند . ثروت مادی و غنائمی که از فتوحات مغولان به دست آمده بود در پایتختهای خانها متمرکز شده بود، هنرمندان و صنعتگران در آنجا گرد آمده بودند ، و دانشمندان و نویسندگان و علمای دینی به اردوی خانان روی می آوردند . مغولان از خود تساهل و آزاد اندیشی مردمان استپها را نشان می دادند ، و به مباحثات مسیحیان

نسطوری و لاتینی ، مسلمانان ، بودائیان ، و کنفوسیوسی‌ان‌گوش فرا می‌دادند. در نتیجه، عقاید سنتی آنها در مغولستان و چین شمالی در برابر ادیان عالیتر جای پرداخت ، و در واقع آنان به مذهب بودایی به صورتی که در میان لامائی‌ان تبتی مرسوم بود درآمدند. این دین ، دین عمده و اساسی مغولان آسیای شرقی باقی ماند ، و به وسیله مغولان اوپروت یا قلموق در مهاجرت عظیم آغاز قرن هفدهم آنان به سمت مغرب ، به ناحیه ولگا و کوبان برده شد .

خانهای بزرگ مغول به تدریج در چین به صورت سلسله‌ای چینی از اصل بربریان بیرون آمدند که به زبان چینی بدانها یوان Yuan می‌گفتند . این سلسله تا سال ۱۳۶۸ در چین حکومت کرد ، و آنگاه خاندان مینگک جانشین آن گشت ، اما مدتها قبل از این تاریخ نیز آنان برخانات مغول آسیای مرکزی و غربی نفوذی نداشتند . تنها در مغولستان خاص اعقاب خانهای بزرگ به طور مستقل باقی ماندند ، هر چند از نظر کلی دست نشانده امپراطوران سلسله مینگک محسوب می‌شدند .

مآخذ : لین پول ، ۱۶-۲۰۱ : زامباور ، ۳-۲۴۱

L. Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan Che, les généalogies impériales mongoles dans l'histoire chinoise officielle de la dynastie mongole* (=Supplement to *T'oung Pao*, XXXVIII) (Leiden 1945)

(جدولهای این کتاب مبتنی است بر مآخذ چینی و ایرانی)

F. W. Cleaves, "The Mongol names and terms in *The History of Nation of the Archers* by Grigor of Akanc," HJAS, XII, (1949) , 400--43.

J. A. Boyle, "On the titles given in Juvaini to certain Mongol princes", HJAS, XIX (1956), 146-54

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «چنگیزخان» به قلم بویل .

۵۶

جغتایان : انتساب جغتای

۱۳۷۰-۱۲۲۷/۷۷۱-۶۲۴

جغتای	۶۲۴/۱۲۲۷
قراہلاگو (دورہ اول حکومت)	۶۳۹/۱۲۴۱
یسومنگو	۶۴۵/۱۲۴۷
قراہلاگو (دورہ دوم حکومت)	۶۵۰/۱۲۵۲
اورقینہ خاتون	۶۵۰/۱۲۵۲
القو	۶۵۹/۱۲۶۱
مبارکشاه	۶۶۴/۱۲۶۶
براق خان	۶۶۴/۱۲۶۶
نگویک (نیکوپای)	۶۷۰ > / ۱۲۷۱ >
طغا تیمور	۶۷۰/۱۲۷۲
دوخان	۶۹۰ > / ۱۲۹۱ >
کنچک خان	۷۰۶/۱۳۰۶
تالیقو	۷۰۸/۱۳۰۸
کبک خان (دورہ اول حکومت)	۷۰۹/۱۳۰۹
اسن بوغا	۷۰۹/۱۳۰۹
کبک خان (دورہ دوم حکومت)	۷۱۸ > / ۱۳۱۸ >
الجیگدای	۷۲۶/۱۳۲۶
دو تیمور	۷۲۶/۱۳۲۶

علاءالدین ترشیرین	۷۲۶ / ۱۳۲۶
چنگ‌شی	۷۳۴ / ۱۳۳۴
بوزن	۷۳۵ / ۱۳۳۴
یسون تیمور	۷۳۹ > / ۱۳۳۸ >
محمد	۷۴۳ > / ۱۳۴۲ >
غازان (غازان)	۷۴۴ / ۱۳۴۳
دانشمند جه	۷۴۷ / ۱۳۴۶
بیان قلی	۷۴۹ / ۱۳۴۸
شاه تیمور	۷۶۰ / ۱۳۵۹
تغلق تیمور	۷۶۰-۷۱ / ۱۳۵۹-۷۰
استیلای تیمور	

بعد از مرگ چنگیزخان، جغتای به عنوان بزرگترین بازمانده او و متخصص در قانون قبیله‌ای، یعنی یاسا، حیثیت و اعتبار فراوانی داشت. وی در واقع با مسلمانان دشمنی می‌ورزید، و هر جا یاسای چنگیزی با شریعت اسلامی، مثلاً در مورد ذبح حیوانات و تطهیر در آب جاری، برخورد پیدا می‌کرد، سعی او آن بود که حکم یاسا را به مرحله اجرا در آورد. یورت جغتای کوه تین‌شان (تین‌شان) را از دو سوی شامل می‌شد، اما خانان جغتایی تا بعد از مرگ جغتای تشکیل نشد. پسران و نوه‌های جغتای به نزاع بایکدیگر برخاستند و علیه خان بزرگ، منگو، توطئه کردند، و بنابر آنچه ویلیام روبروکی، راهب آلمانی که به دربار خان در قراقرم سفر کرده است، آورده سرتاسر مملکت مغولان در حوالی سال ۱۲۵۰ بین منگو و باتو تقسیم شده بود. مؤسس واقعی خانان جغتایی نوه جغتای، الغو، بود که از جنگ و نزاع داخلی بین پسران منگو، قوبیلای قاآن و اریق بوفا، استفاده کرد و خوارزم و ترکستان

غربی و افغانستان را اسماً برای اریق بوقا، ولی در حقیقت برای خویشتن، بگرفت. این سرزمینها هستهٔ خانان جغتایی را به وجود آوردند.

جغتائیان کمتر از ایلخانان مغول ایران در معرض نفوذ مستقیم اسلام قرار داشتند، و راه و رسم قبیله‌ای خود را تا مدتی طولانی حفظ کردند. به احتمال قوی این امر در انحطاط کلی زندگی شهری و کشاورزی در آسیای مرکزی، بیرون از واحهٔ ماوراءالنهر و ترکستان شرقی، تأثیر داشته است. مبارکشاه (۱۲۶۶/۶۶۶) نخستین خان جغتایی بود که به دین اسلام گروید، اما از سال ۱۲۹۱/۶۹۰ دو خان و اعقاب وی که مشرکان متعصبی بودند، در سرزمینهای مشرق تین‌شان سکونت گزیدند. کبک‌خان اولین کسی بود که دوباره به ماوراءالنهر بازگشت، و در نخشب یا قرشی قصری ساخت. ترمشیرین (که نام وی باید صورت فارسی‌شدهٔ واژهٔ بودایی دهارمه شيله *Dharmašīla* به معنای «عادت‌یافته به دهارمه قانون بودایی» باشد) نیز به دین اسلام در آمد، اما مغولان چادر نشین قسمت شرقی خانان که احساسات ضد اسلامی شدید داشتند به مخالفت با او برخاستند، و وی را در ۱۳۳۴/۷۳۴ کشتند. اندکی بعد از این با قدرت یافتن تیمور در ماوراءالنهر وحدت از میان جغتائیان رخت بر بست. بعد از آن، چند تن از خانان جغتایی و پس از آنها چند تن از اعقاب او گتای در ماوراءالنهر به تخت نشستند. خاندان جغتایی همچنان باقی ماندند، و بعد از مرگ تیمور دولت آنها در ماوراءالنهر در زمان حکومت اسن بوغای دوم (۶۲-۱۴۲۹/۶۷-۸۳۳) که از دشمنان سرسخت و خطرناک تیموریان اخیر بود، رو به ترقی نهاد. اما قلمرو جغتائیان در ماوراءالنهر سرانجام به دست شیانیان افتاد. تنها شاخهٔ غربی آنها در سمیرچای و حوضهٔ تاریم باقی ماند و این شاخه قلمرو خود را به سوی تورفان بسط داد، و در قدرت قبیلهٔ ترکان دوغلات شریک شد، تا بالاخره در قرن هفدهم دولت جغتائیان به کلی بر افتاد.

مآخذ: لین بول، ۲-۴۴۱؛ زامباور ۵۰-۲۴۸

Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan che.*

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقالات «جغتای خان»، «خانان جغتایی» به قلم بار تولدوبویل.

ایلیخانان یا ایلیخانان اعیان هولاکو خان

۱۲۵۲-۱۲۵۶/۷۵۴-۶۵۴

هلاکو	۱۲۵۶ / ۶۵۴
آباقا	۱۲۶۵ / ۶۶۳
احمد تکودار	۱۲۸۲ / ۶۸۰
ارغون	۱۲۸۳ / ۶۸۳
کیخاتو	۱۲۹۱ / ۶۹۰
بایدو	۱۲۹۵ / ۶۹۴
محمود غازان	۱۲۹۵ / ۶۹۴
محمد خدا بنده الجایتو	۱۳۰۳ / ۷۰۳
ابوسعید	۱۳۱۷ / ۷۱۷
ارپا	۱۳۳۵ / ۷۳۶
موسی	۱۳۳۶ / ۷۳۶
	۱۳۳۶-۵۴ / ۷۳۶-۵۳

در این دوره چندین خان که دست نشاندۀ امیر حسن بزرگ جلایری و امیر حسن کوچک چوپانی بودند به حکومت پرداختند ، و پس از آن ایران میان سلسله‌های محلی چون جلاریان و آل مظفر، و سربداران خراسان تقسیم شد .

سگوقاآن . خان بزرگ معول ، کار عظیم تصرف مجدد و تحکیم

مستملکات مغولان را در آسیای غربی برعهده برادرش هلاکو گذاشت ، زیرا در فاصله مرگ چنگیزخان تا این زمان استیلای مستقیم خان بردنیای اسلامی جنوب آمودریا سخت سست و ضعیف شده بود. بنابراین، هلاکو به سوی مغرب عزیمت کرد . مقاومت اسماعیلیان یا فدائیان شمال ایران را درهم شکست (۶۵۴/۱۲۵۶) ، لشکریان خلیفه را در عراق قلع و قمع کرد ، و آخرین خلیفه عباسی ، مستعصم ، را بکشت (۶۵۶/۱۲۵۸) ، و به سوی شام پیش راند . اما در آنجا مغولان در عین جالوت ، واقع در فلسطین ، از مماليك مصر شکست خوردند (۶۵۸/۱۲۶۰) ، و جلو پیشرفت آنان گرفته شد . اینک هولاگو به نیابت خان، حکمرانی ایران ، عراق ، قفقاز و آناتولیا ، و لقب ایلخان یافت (ایلخان به معنای خان تابع خان بزرگ است) .

اکنون دولت ایلخانی به صورت قطعی بنیان پذیرفته بود ، اما دشمنان خارجی بسیاری داشت که از جمله آنان مماليك مصر بودند که عقیده عامه را در مورد شکست ناپذیری مغولان درهم ریختند. خاندانهای مغول ارودی زرین و جغتائیان نیز با ایلخانان بر سر نواحی متنازع فیه واقع در قفقاز و شمال ایران دشمنی و خصومت می‌ورزید . این دشمنی مشترك با ایلخانان بود که سبب اتحاد سیاسی و بازرگانی میان مماليك و اردوی زرین شد ، و ایلخانان را نیز به نوبه خویش به اتحاد با قدرتهای مسیحی اروپا و صلیبیان شهرهای ساحل شرقی مدیترانه و ارمنیان کیلیکیا برضد مسلمانان برانگیخت. دو قزخاتون ، همسر هلاکو ، مسیحی نسطوری بود ، و نخستین امرای ایلخانی نسبت به مسیحیت و مذهب بودایی نظر کاملاً مساعدی داشتند .

ایلخانان به خوبی در برابر دشمنان خارجی خویش پایداری کردند ، اما بعد از مرگ قوبیلای قآن در ۶۹۳/۱۲۹۴ ارتباط آنان با خاندانهای بزرگ در چین بسیار سست گردید ، خاصه که فشار و نفوذ فرهنگی و دینی محیط ایران باعث شد که غازان خان و جانشینان وی به دین اسلام بگروند. ابوسعید آخرین حکمران بزرگ ایلخانی بود . وی در سال ۷۲۳/۱۳۲۳ با مماليك مصر از در

صلح در آمد ، و به این ترتیب جنگ بر سرشام را خاتمه داد . اما دولت او بر اثر منازعات داخلی متزلزل گشت ، و بدبختانه بدون جانشین مشروع درگذشت . بنابراین ، سالهای بعد از مرگ او پر است از به تخت نشستن پی در پی خانهای سپنجی که دست نشانده امرای متخاصم چوپانی و جلایری بودند ، تا آنکه بالاخره دولت ایلخانی به کلی از هم پاشید و سلسله‌های محلی جانشین آن شدند . این امیر تیمور بود که بار دیگر تمام سرزمین ایران را تحت یک حکومت در آورد .

با وجود جنگ و نابسامانی داخلی ، دوره ایلخانان از دوره‌های پر رونق تاریخ ایران است . با گرویدن غازان خان به دین اسلام کوشش شد که اختلافات طبقه ترک و مغول فرمانروا و رعایای ایرانی آنها از میان برداشته شود . تبریز و مراغه که پایتخت ایلخانان بود مرکز دانش و علم گشت ، و به خصوص تاریخ نگاری و علوم طبیعی مورد توجه قرار گرفت . بعد از سال ۷۰۷/۱۳۰۷ الجایتو بر آن شد که پایتخت جدیدی در سلطانیه ، نزدیک قزوین ، بسازد ، و هنرمندان و معماران را بدین کار برانگیخت ، و در نتیجه سبک خاص و متمایز ایلخانی در معماری اسلامی پدید آمد . نظریات جهان بینانه مغولان ، ارتباط آنها با فرهنگهای مختلفی چون اروپای مسیحی و چین تأثیرات فکری ، بازرگانی ، و هنری تازه‌ای در دنیای ایرانی به جای گذاشت . مثلاً در شهر تبریز ماندگاههایی برای بازرگانان ایتالیایی پدید آمد ، و مملکت ایلخانی نقش ارتباطی مهمی در بازرگانی با شرق دور و هند پیدا کرد .

مآخذ : لین پول ، ۲۱-۲۱۷ : زامبور ، ۵-۲۴۴

Hambis, *Le chapitre CVII du Yuan Che.*

B. Supuler, *Die Mongolen in Iran, Politik, Verwaltung und Kultur der Ilchanzeit 1220-1350* ² (Berlin 1955).

به اضافه نسخه‌های ۱ در صفحه ۵۳۳ .

۵۸

خانهای اردوی زرین : اعقاب جوچی

۱۵۰۲-۱۲۲۶/۹۰۷-۶۲۳

روسیه جنوبی و سیریه غربی

- ۱ - اعقاب باتو ، خانهای اردوی ازرق در روسیه جنوبی و قباچاق غربی
- | | |
|-----------------------|----------|
| باتو ابن جوچی | ۶۲۴/۱۲۲۷ |
| سرتق (سرتاق) | ۶۵۳/۱۲۵۵ |
| الاعچی | ۶۵۴/۱۲۵۶ |
| برکه | ۶۵۵/۱۲۵۷ |
| منگو تیمور | ۶۶۵/۱۲۶۷ |
| تودا منگو | ۶۷۹/۱۲۸۰ |
| تولابوقا | ۶۸۶/۱۲۸۷ |
| غیاث الدین توقتو | ۶۸۹/۱۲۹۰ |
| غیاث الدین محمد اوزبک | ۷۱۲/۱۳۱۲ |
| تی نی بیگ | ۷۴۲/۱۳۴۱ |
| جانی بیگ (جمبک) | ۷۴۲/۱۳۴۱ |
- دوره هرج و مرج ؛ در این عهد محمد
بردی بیگ ، قولپا ، و نوروز بیگ
محمد مدعی حکومت بودند .
- ۲ - اعقاب اوردا ، خانهای اردوی سفید در سیریه و قباچاق شرقی . پس از سال
۷۸۰/۱۳۷۸ اردوی سفید و اردوی ازرق متحد شدند و اردوی زرین روسیه
جنوبی را به وجود آوردند .
- | | |
|----------------|----------|
| اوردا ابن جوچی | ۶۲۳/۱۲۲۶ |
|----------------|----------|

کوچو (کوچی)	۶۷۹ / ۱۲۸۰	
بایان	۷۰۱ / ۱۳۰۲	
ساسی بوقا (؟ ساریغ بوقا)	۷۰۸ / ۱۳۰۹	
ایل باسان	۷۱۵ > / ۱۳۱۵ >	
مبارك خواجه	۷۲۰ / ۱۳۲۰	
چیمتای	۷۴۵ / ۱۳۴۴	
اوروس	۷۶۲ / ۱۳۶۱	
توق تقیا	۷۷۷ / ۱۳۷۵	
تیمور ملك	۷۷۷ / ۱۳۷۵	
غیاث‌الدین توقتمش	۷۷۸ / ۱۳۷۶	
تیمور قتلغ	۷۹۷ / ۱۳۹۵	
شادی بیگ	۸۰۳ / ۱۴۰۱	
پولاد	۸۱۰ / ۱۴۰۷	
تیمور	۸۱۳ / ۱۴۱۰	
جلال‌الدین	۸۱۵ / ۱۴۱۲	
کریم بردی	۸۱۵ / ۱۴۱۲	
کبک	۸۱۷ / ۱۴۱۴	
جبار بردی	۸۲۰ / ۱۴۱۷	
خانهای رقیب‌هم	الغ محمد (دوره اول سلطنت)	۸۲۲ / ۱۴۱۹
	دولت بردی	۸۲۳ / ۱۴۲۰
	براق	۸۲۵ / ۱۴۲۲
الغ محمد (برای باردوم) (بعدها درقازان)	۸۳۲ / ۱۴۲۷	
سید احمد اول	۸۳۸ > / ۱۴۳۳ >	

	کوچوک محمد	۱۴۳۵ / > ۱۴۰
	احمد	۱۴۶۵ / ۸۷۱
} به اشتراك حكومت داشته‌اند	شيخ احمد	۱۴۸۱ / ۸۸۶
	سیداحمد دوم	۱۴۸۱ / ۸۸۶
	مرتضی	۱۴۸۱ / ۸۸۶

شکست شیخ احمد به دست خانهای گرای کریمه در ۱۵۰۲/۹۰۷
 وضمیمه شدن بقیه اردوی زرین به اردوی تاتارهای کریمه .

به‌جوچی ، بزرگترین پسر چنگیزخان ، سبیریة غربی و دشت قبچاق به‌عنوان یورت رسیده بود ، و چون وی در ۱۲۲۷/۶۲۴ درگذشت بخش شرقی قلمرو او ، یعنی سبیریة غربی به پسر بزرگ او ، اوردخان ، رسید و او رئیس و سر کرده اسمی اعقاب جوچی گشت و در قلمرو خود اردوی سفید را تشکیل داد . از نخستین خانهای اردوی سفید اطلاع چندانی نداریم ، اما می‌دانیم که توقتمش (متوفی در ۱۴۰۶/۸۰۹) که از جمله آن خانهاست ، امیری قدرتمند و فعال بوده است . وی اردوی ازرق باتو (که اینک به نام اردوی زرین نامبردار شده بود) را با اردوی سفید متحد ساخت ، و برای بار دیگر اردوی زرین را به‌صورت قدرت معتبری در روسیه بیرون آورد ، و نیژنی نووگورود و مسکورا در ۱۳۸۲/۷۸۴ غارت کرد . اما بدبختانه باتیمور از در مخاصمت درآمد ، و تیمور وی را از پاینختش سرای ، واقع برولگا ، بیرون راند ، و توقتمش ناچار با ویتولد ، امیر لیتوانیا ، به تبعید افتاد .

نیمه غربی قلمرو جوچی ، خوارزم و دشت قبچاق و روسیه جنوبی به پسر دوم او باتو رسید . باتو روسیه را تا نووگورود مورد تاخت و تاز قرار داد ، کیف را تسخیر کرد ، و به لهستان و مجارستان حمله برد . اروپای مسیحی بعد از پیروزی مغول در لیگنیتس در ۱۲۴۱/۶۳۸ و تعقیب بلای چهارم تا سواحل آدریاتیک تنها با انتشار خبر مرگ او گنای ، خان بزرگ از تعرض و تاخت و تاز

بیشتر سپاهیان باتو نجات یافت. اردوی ازرق باتو که مرکز آن سرای بود هستهٔ اردوی زرین‌گردید (نام اردوی زرین را ظاهراً روسها به آن دادند Zolotaya Orda). از زمان اوزبک (متوفی در ۱۳۴۱/۷۴۲) به آن طرف، خانهای اردوی زرین همه مسلمان بودند، و این نشان می‌دهد که بین خانهای فرمانروای اردو و تودهٔ رعایای روسی آنها که مسیحی بودند شکافی وجود داشته‌است، هر چند مبلغان مسیحی تا مدت‌ها در دشت قبچاق به تبلیغات دینی خود ادامه می‌دادند. اردو روابط بازرگانی مهمی با آناتولیا و دولت ممالیک در شام و مصر داشت. از قلمرو او غلامان تازه نفس برای خدمت در قشون ممالیک گسیل می‌شد، و در همان حال فرهنگ اردوی زرین از فرهنگ و تمدن اسلامی و مدیترانه‌ای نفوذ می‌پذیرفت. باری، توسعهٔ قدرت عثمانی، و سلطه و نظارت آنان بر دارانل، پس از ۱۳۵۴/۷۵۳، رابطهٔ میان اردوی زرین را با مدیترانه و مملوکان قطع کرد، و از آن زمان به بعد، آنان به صورت یک قدرت روسی محض بیرون آمدند.

بعد از مرگ تو قتمش قدرت واقعی اردوی زرین در دست ادیگو بود، و پس از مرگ وی در ۱۴۱۹/۸۲۲ دوران تجزیه و نفاق داخلی آغاز شد. در اواخر قرن چهاردهم بر آمدن لهستان و لیتوانی و امیرنشین مسکوی، جلوی نفوذ و اقتدار خانهای اردوی زرین را سد کرد، و سلاطین عثمانی و متحدان آنها یعنی تاتارهای کریمه نیز به مخالفت با آن برخاستند. در حقیقت این خان کریمه، منگلی‌گرای بود که در سال ۱۵۰۲/۹۰۷ اردوی زرین را منقرض کرد. اما پیش از این تاریخ خانات دیگری په‌سر کردگی اعقاب متعدد سومین پسر جوچی، طغایتمور، از بطن اردوی زرین جدا شده بود. از آن جمله است، خانات استراخان (تا غلبهٔ ۱۵۵۴/۹۶۱ روسیه)، قازان (تا غلبهٔ ۱۵۵۲/۹۵۹ روسیه) کازیموف (در اطراف ریازان، در جنوب شرقی مسکو، تا حدود ۱۶۸۱/۱۰۹۲؛ آخرین خانهای این ناحیه مسیحی شدند)، و خانات کریمه.

مآخذ: لین پول، ۳۱-۳۲۲؛ زامباور، ۷-۲۴۴، ۲۴۴ و جدول S

B. Spuler, *Die Goldene Horde, die Mongolen in Russland 1223-*

1502 (Leipzig 1943).

به انضمام شجره نامه و فهرست‌هایی در صفحات ۴-۴۵۳ .
 دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «جوجی» به قلم بویل ؛ «باتو» به قلم بارتولدو بویل ؛
 و «خاندان باتو» به قلم (Sepurl) .

۵۹

شبیانیان : اعقاب جوچی

۹۰۵-۱۰۰۷/۱۵۰۰-۹۸

ماوراءالنهر

ابوالخیر (حکمران خوارزم)	۸۳۲-۷۳/۱۴۲۹-۶۸
محمد شبیانی (فاتح ماوراءالنهر)	۹۰۵/۱۵۰۰
کوچ کنجو	۹۱۶/۱۵۱۰
مظفرالدین ابوسعید	۹۳۷/۱۵۳۱
ابوالغازی	۹۴۰/۱۵۳۴
عبدالله اول	۹۴۶/۱۵۳۹
عبداللطیف	۹۴۷/۱۵۴۰
نوروز احمد	۹۵۹/۱۵۵۲
پیرمحمد اول	۹۶۳/۱۵۵۶
اسکندر	۹۶۸/۱۵۶۱
عبدالله دوم	۹۹۱/۱۵۸۳
عبدالمومن	۱۰۰۶/۱۵۹۸
پیرمحمد دوم	۱۰۰۷/۱۵۹۸

امرای جانیه ، خانهای پیشین استراخان، در بخارا جانشین آنها شدند .

هنگامی که توقتمش و اردوی سفید به سوی مغرب پیش راندند و ب اردوی زرین در روسیه جنوبی یکی شدند ، سیبریة غربی به دست اعقاب پسر

جوان جوچی ، شیبان ، افتاد که در تاریخ به نام شیبانیان معروفند . شاخه‌ای از اینان به عنوان خانهای تیمون تا قرن هفدهم در سبیریه باقی ماندند ، اما بیشتر اردوی شیبانی به ماوراءالنهر رفتند ، و در آنجا به اسم اوزبکان نامبردار گشتند ، که اجداد ساکنان اوزبکستان شوروی فعلی هستند . در سال ۱۴۴۷/۸۵۱ ابوالخیر خوارزم را از تیموریان گرفت ، و در ۱۵۰۰/۹۰۶ نوّه او محمد شیبانی ماوراءالنهر را فتح کرد . در طی قرن شانزدهم شیبانیان که بر مذهب تسنن بودند تقریباً لاینقطع باشاهان صفوی که مذهب شیعه داشتند در جنگ و جدال بودند ، و با قدرتهای سنی دیگر چون سلاطین عثمانی و سلاطین مغول هند رابطه داد و دوستی داشتند . شیبانیان در بخارا تا ۱۵۹۸/۱۰۰۷ حکومت کردند ، و در این زمان امرای جانیه ، که از فرزندان اوردا ، پسر جوچی ، و از طریق مادری از بستگان شیبانیان محسوب می‌شدند ، جای آنها را گرفتند . خانان خوارزم یا خبوه تحت استیلای شاخه‌ای عرضی از شیبانیان به نام عربشاهیه در آمد ، و آنان تا قرن هیجدهم بر سر حکومت بودند .

مآخذ : ابن بول . ۴۰-۳۳۸ ، ۳-۲۷۰ : زامباور . ۱-۲۷۰ .

۶۰

گرای خانهای کریمه : اختاب جوجی

۱۷۹۲ - ۱۲۰۸/۱۴۲۶ - ۸۳۱

حاجی گرای (دوره اول سلطنت)	۱۴۲۶ / ۸۳۱ >
حیدر گرای	۱۴۵۶ / ۸۶۰
حاجی گرای (برای بار دوم)	۱۴۵۶ / ۸۶۰
نور دولت گرای (دوره اول سلطنت)	۱۴۶۶ / ۸۷۱
منگلی گرای (دوره اول سلطنت)	۱۴۶۶ / ۸۷۱
نور دولت گرای (برای بار دوم)	۱۴۷۴ / ۸۷۹
منگلی گرای (برای بار دوم)	۱۴۷۵ / ۸۸۰
نور دولت (برای بار سوم)	۱۴۷۶ / ۸۸۱
منگلی (برای بار سوم)	۱۴۷۸ / ۸۸۳
محمد گرای اول	۱۵۱۴ / ۹۲۰
غازی گرای اول	۱۵۲۹ / ۹۳۱
سعادت گرای اول	۱۵۲۴ / ۹۳۲
اسلام گرای اول	۱۵۳۲ / ۹۳۹
صاحب گرای اول	۱۵۳۲ / ۹۳۹
دولت گرای اول	۱۵۵۱ / ۹۵۸
محمد گرای دوم	۱۵۷۷ / ۹۸۵
اسلام گرای دوم	۱۵۸۴ / ۹۹۲

غازی‌گرای دوم (دوره اول سلطنت)	۹۹۸ / ۱۵۸۸
فتح‌گرای اول	۱۰۰۵ / ۱۵۹۶
غازی‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۰۰۶ / ۱۵۹۶
توقتمش‌گرای	۱۰۱۶ / ۱۶۰۸
سلامت‌گرای اول	۱۰۱۷ / ۱۶۰۸
محمدگرای سوم (دوره اول سلطنت)	۱۰۱۹ / ۱۶۱۰
جان بیگ‌گرای (دوره اول سلطنت)	۱۰۱۹ / ۱۶۱۰
محمد سوم (برای بار دوم)	۱۰۳۲ / ۱۶۲۳
جان بیگ‌گرای (برای بار دوم)	۱۰۳۶ / ۱۶۲۷
عنایت‌گرای	۱۰۴۴ / ۱۶۳۵
بهادرگرای اول	۱۰۴۶ / ۱۶۳۷
محمدگرای چهارم	۱۰۵۱ / ۱۶۴۱
اسلام‌گرای سوم	۱۰۵۴ / ۱۶۴۴
محمد چهارم (برای بار دوم)	۱۰۶۴ / ۱۶۵۴
عادل‌گرای	۱۰۷۶ / ۱۶۶۶
سلیم‌گرای اول (برای بار اول)	۱۰۸۲ / ۱۶۷۱
مرادگرای	۱۰۸۹ / ۱۶۷۸
حاجی‌گرای دوم	۱۰۹۴ / ۱۶۸۳
سلیم‌گرای اول (برای بار دوم)	۱۰۹۵ / ۱۶۸۴
سعادت‌گرای دوم	۱۱۰۳ / ۱۶۹۱
صفاگرای	۱۱۰۳ / ۱۶۹۱
سلیم‌گرای اول (برای بار سوم)	۱۱۰۴ / ۱۶۹۲

دولت‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۱۱۰ / ۱۶۹۹
سلیم‌گرای اول (برای بار چهارم)	۱۱۱۴ / ۱۷۰۲
غازی‌گرای سوم	۱۱۱۶ / ۱۷۰۴
قاپلان‌گرای اول (برای بار اول)	۱۱۱۹ / ۱۷۰۷
دولت‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۱۲۰ / ۱۷۰۸
قاپلان‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۱۲۵ / ۱۷۱۳
دولت‌گرای سوم	۱۱۲۸ / ۱۷۱۶
سعادت‌گرای سوم	۱۱۲۹ / ۱۷۱۷
منگلی‌گرای دوم (برای بار اول)	۱۱۳۷ / ۱۷۲۴
قاپلان‌گرای اول (برای بار سوم)	۱۱۴۳ / ۱۷۳۰
فتح‌گرای دوم	۱۱۴۹ / ۱۷۳۶
منگلی‌گرای دوم (برای بار دوم)	۱۱۵۰ / ۱۷۳۷
سلامت‌گرای دوم	۱۱۵۲ / ۱۷۴۰
سلیم‌گرای دوم	۱۱۵۶ / ۱۷۴۳
ارسلان‌گرای (برای بار اول)	۱۱۶۱ / ۱۷۴۸
حلیم‌گرای	۱۱۶۹ / ۱۷۵۶
قیریم‌گرای (برای بار اول)	۱۱۷۲ / ۱۷۵۸
سلیم‌گرای سوم (برای بار اول)	۱۱۷۸ / ۱۷۶۴
ارسلان‌گرای (برای بار دوم)	۱۱۸۰ / ۱۷۶۷
مقصودگرای (برای بار اول)	۱۱۸۱ / ۱۷۶۷
قیریم‌گرای (برای بار دوم)	۱۱۸۲ / ۱۷۶۸
دولت‌گرای چهارم (برای بار اول)	۱۱۸۲ / ۱۷۶۹

قابلان‌گرای دوم	۱۱۸۴/۱۷۷۰	
سلیم سوم (برای بار دوم)	۱۱۸۴/۱۷۷۰	
مقصودگرای (برای بار دوم)	۱۱۸۵/۱۷۷۱	
صالح‌گرای دوم	۱۱۸۶/۱۷۷۲	
دولت‌گرای چهارم (برای بار دوم)	۱۱۸۹/۱۷۷۵	
شاهین‌گرای (برای بار اول)	۱۱۹۱/۱۷۷۷	
ضمیمه شدن کریمه به روسیه	۱۱۹۷/۱۷۸۳	
{ دست‌نشانده روسیه بودند	بپادرگرای دوم	۱۱۹۸/۱۷۸۴
	شاهین‌گرای (برای بار دوم)	۱۱۹۹/۱۷۸۵
خان‌های تاتاران بچق یا بسارابی به عنوان نمایندگان عثمانی		
شاهبازگرای	۱۲۰۳/۱۷۸۷	
بخت‌گرای	۱۲۰۵-۸/۱۷۸۹-۹۳	

در میان اعقاب پسر جوچی ، طغا تیمور (تغا تیمور) ، شاخه‌ای در طی منازعات خانوادگی که بعد از سال ۱۳۵۹/۷۶۰ اردوی زرین را متزلزل ساخت ، خود را در کریمه مستقر ساخت . اینان در آغاز دست نشانندگان توقتمش بودند ، اما بعد ، در آغاز قرن پانزدهم تحت سرکردگی حاجی گرای خان (متوفی در ۸۷۱/۱۴۶۶) کاملاً از اردوی زرین استقلال یافتند . نام خانوادگی گرای امکان دارد که از واژه کرای kerey نام یکی از خاندانهای اردوی زرین که به پشتیبانی حاجی‌گرای برخاستند ، اشتقاق یافته باشد . اینک خانات کریمه به صورت یکی از با دوامترین دولتهایی که از ذریهٔ چنگیزخان نشأت یافته بود بیرون آمد .

سلاطین عثمانی از متحدان خانهای کریمه ، نخست در برابر اردوی زرین که خانهای آن امرای کریمه را رعایای خود می‌دانستند ، و سپس از قرن شانزدهم به بعد در برابر روسیه بودند . خانان‌گرای مدعی بودند که وارثان اردوی زرین

هستند، و در قرن شانزدهم گاهی در قازان حکومت داشتند. از آخر قرن شانزدهم خانهای گرای از پایتخت خود در باغچه سرای (سیمفروپل) بر بیشتر قسمتهای جنوبی اوکراین و ناحیه سفلی دن - کوبان حکومت کردند، و دولت بی طرف مسلمانی میان امپراطوری عثمانی از یک طرف و روسیه و لهستان و سایر دولتها از طرف دیگر پدید آوردند. تابعیت خانهای گرای از عثمانیان از اینجا معلوم است که همیشه می بایست یکی از آنان به عنوان گروگان در دربار سلاطین عثمانی بسر برد؛ از سوی دیگر، این احساس مبهم هم وجود داشت که هرگاه دولت عثمانی برافتد خانهای گرای می توانند مدعی سلطنت و قلمرو آنان بشوند. سیاست توسعه طلبی روسیه به سوی دریای سیاه و مدیترانه در قرن هیجدهم، وضعف سلاطین عثمانی صلاهی پایان استقلال خانان کریمه را در داد، و در ۱۱۹۷/۱۷۸۳ سپاهیان کاترین بزرگ کریمه را تسخیر کردند و آنرا ضمیمه روسیه ساختند. باری بعدها، یک یا دو تن از خانهای گرای، از طرف باب عالی به سرکردگی تاتارهای بسارابی منصوب شدند.

مآخذ: لین پول، ۷-۲۳۵؛ زامباور، ۸-۲۴۷ و جدول S

IA "Giray" (Halil Inalcik)

به انضمام نسینامه مفصلی که فهرست فوق مبتنی بر آنست.

فصل نهم
ایران بعد از مغولان

۶۱

آل مظفر یا مظفریان

جنوب ایران

مبارزالدین محمد بن مظفر	۷۱۳/۱۳۱۴
قطب‌الدین شاه محمود (تاسال ۱۳۷۵/۷۷۶ در اصفهان و ابرقوه)	۷۵۹/۱۳۵۸
جلال‌الدین شاه شجاع (در فارس و کرمان، بعد از سال ۱۳۷۵/۷۷۶ در اصفهان نیز)	۷۶۵/۱۳۶۴
مجاهد‌الدین زین‌العابدین علی (تیمور او را در ۱۳۸۷/۷۸۹ از تخت سلطنت به‌زیر کشید)	۷۸۶/۱۳۸۴
عماد‌الدین احمد (در کرمان)	۷۸۶-۹۵/۱۳۸۴-۹۳
نصرة‌الدین یحیی (در یزد)	۷۸۹-۹۵/۱۳۸۷-۹۳
منصور (در اصفهان، فارس و عراق) غلبه تیموریان	۷۸۹-۹۵/۱۳۸۷-۹۳

مؤسس سلسله آل مظفر، شرف‌الدین مظفر، در نزد مغولان خدمت می‌کرد، و غازان خان او را امیر هزاره و حکمران شهری در نزدیک اصفهان ساخت. پسرش محمد نیز حکمران یزد بود، و در اغتشاشاتی که بعد از مرگ سلطان ابوسعید در ۷۶۳/۱۳۳۶ در قلمرو ایلخانان روی داد بعد از مجادلات طولانی با ابواسحاق اینجو به‌سبب مستملکات خود در فارس پرداخت. ازدواج

با دختر آخرین حکمران قتلخ خانیه کرمان این ایالت را هم به‌زیر استیلای او در آورد . در ۷۵۸/۱۳۵۶ محمد مالک‌الرقاب فارس و عراق بود ، و از این رو در صدد تاختن به آذربایجان برآمد. تبریز را گرفت، اما نتوانست آنرا نگهدارد. محمد را پسرش شاه شجاع از سلطنت خلع کرد، اما شاه شجاع گرفتار منازعه با برادر خود محمود ، حکمران اصفهان ، شد و تا زمان مرگ محمود این منازعه ادامه داشت . محمود در مبارزه با برادرش ، از دشمنان قدیمی خاندان خود ، یعنی جلایریان کمک خواست ، و شاه شجاع چون سرانجام اصفهان را به دست آورد، علیه سلطان حسین بن اویس جلایری لشکر به آذربایجان برد . اما در این هنگام سایه تیمور بر مرزهای ایران پدیدار شد ، و شاه شجاع با عجله با وی از در تسلیم درآمد . اما جانشینان او کمتر از وی ملاحظه کار و با احتیاط بودند . شاه شجاع قبل از مرگش که در ۷۸۶/۱۳۸۴ اتفاق افتاد ، قلمرو خود را بین برادرش احمد و پسرش زین‌العابدین تقسیم کرد . کرمان را به احمد و فارس و شیراز را به زین‌العابدین داد . مشاجرات داخلی در قسمتهای مختلف قلمرو آل مظفر سبب ضعف آنان شد . زین‌العابدین ابتدا به اطاعت تیمور گردن نهاد ، اما تیمور پس از آنکه شش تن از گردآورندگان خراج او در شورش عوام الناس در اصفهان کشته شدند ، آن شهر را غارت کرد. آخرین امیر مظفری ، منصور در هنگامی که تیمور تصمیم گرفته بود (۷۹۵/۱۳۹۳) که استقلال سلاطین مغرب ایران را درهم بکوبد ، حکومت تمام فارس و عراق را در دست داشت. در جنگی که میان منصور و تیمور در گرفت ، منصور کشته شد ، و تمام شاهزادگان مظفری قتل عام شدند .

مآخذ : لین پول ، ۴۴۹-۵۰ ؛ یوستی ، ۴۶۰ ؛ زامباور ۲۵۴
 دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله « آل مظفر » و « شاه شجاع » به قلم ك ، زترستین
 (K. V. Zettersteen)

۶۶

آل جلایر یا جلایریان عراق ، کردستان ، آذربایجان

تاج‌الدین حسن بزرگ	۷۳۶ / ۱۳۳۶
اویس اول	۷۵۷ / ۱۳۵۶
جلال‌الدین حسین اول	۷۷۶ / ۱۳۷۴
غیاث‌الدین احمد	۷۸۴ / ۱۳۸۲
بایزید (در کردستان)	۷۸۴-۵ / ۱۳۸۲-۳
شاه ولد	۸۱۳ / ۱۴۱۰
محمود (دوره اول سلطنت، تحت قیمومت)	۸۱۴ / ۱۴۱۱
مادرش ملکه تندو)	
اویس دوم	۸۱۸ / ۱۴۱۵
محمد	۸۲۴ / ۱۴۲۱
محمود (برای بار دوم)	۸۲۵ / ۱۴۲۲
حسین دوم	۸۲۷-۳۵ / ۱۴۲۴-۳۲
استیلای ترکمانان قراقویونلو بر جنوب عراق	

جلایریان از جمله دولتهایی بودند که جانشین دولت ایلخانان ایران شدند، و سرزمینهای آنها را در عراق و آذربایجان مملک گشتند. گمان می‌رود که جلایر در اصل قبیله‌ای از قبایل پیرو هلاکو بوده‌است. مؤسس دولت این خاندان امیر حسن بزرگ بود که در زمان سلطان ابوسعید حکمرانی آناطولیا را داشت.

وی بعداً بر امرای چوپانی استیلا یافت ، و بغداد را مرکز قدرت خویش قرار داد . با وجود این ، از سلاطین ایلخانی تا سال ۷۴۷/۱۳۴۶ تبعیت می کرد ، و این در زمان پسرش اویس بود که قدرت جلایری یکسره استقلال یافت . اویس آذربایجان را در سال ۷۶۱/۱۳۶۰ تسخیر کرد ، و تفوق خود را در فارس بر امرای آل مظفر که باهم در حال مخاصمه بودند ، تحمیل کرد ، اما جانشینان او مواجه با قدرت نوبرخاسته ترکمانان قراقویونلو در دیار بکر ، و حمله خانان جاه طلب اردوی زرین از طریق قفقاز به آذربایجان گشتند . پسر اویس ، احمد ، باتیمور که اینک در شمال ایران و عراق بود به مخالفت برخاست ، ولی شکست خورد و به نزد ممالیک مصر گریخت ، و تنها پس از مرگ تیمور در ۸۰۷/۱۴۰۵ ، به بغداد بازگشت . باری ضرباتی که از یورشهای تیموریان بر پیکر دولت جلایری فرود آمد آن را ضعیف و ناتوان ساخت . دیری نگذشت که آذربایجان به دست ترکمانان قراقویونلو افتاد ، و پس از آن خود بغداد به تصرف آنان درآمد (۸۱۵/۱۴۱۲) . تنها در قسمت سفلی عراق و واسط و بصره و شوشتر امرای کوچک جلایری به عنوان دست نشاندهگان شاهرخ میرزای تیموری باقی ماندند ، ولی عمر آنان نیز با قتل امیرحسین دوم در حله به سال ۸۳۵/۱۴۳۲ به پایان رسید .

مآخذ : لین پول ، ۸-۲۴۶ : زامباور ۲۵۳

دائرة المعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «جلایریان» ، به قلم ج. م. سمیت (J. M. Smith Junr)

تیموریان

۷۷۱-۹۱۲/۱۳۷۰-۱۵۰۶

ماوراءالنهر و ایران

۱ - حکمرانان بزرگ تیموری در سمرقند

تیمور	۷۷۱ / ۱۳۷۰
خلیل (تا سال ۱۴۰۹ / ۸۱۲)	۸۰۷ / ۱۴۰۵
شاهرخ (ابتدا فقط در خراسان)	۸۰۷ / ۱۴۰۵
الغ بیگ	۸۵۰ / ۱۴۴۷
عبداللطیف	۸۵۳ / ۱۴۴۹
عبدالله میرزا	۸۵۴ / ۱۴۵۰
ابوسعید	۸۵۵ / ۱۴۵۱
احمد	۸۷۳ / ۱۴۶۹
محمود بن ابی سعید	۸۹۹-۹۰۶ / ۱۴۹۴-۱۵۰۰
آستیلائی شیانیان	

۲ - حکمرانان تیموری در خراسان بعد از وفات الغ بیگ

بابر	۸۵۳ / ۱۴۴۹
محمود بن بابر	۸۶۱ / ۱۴۵۷
ابوسعید	۸۶۳ / ۱۴۵۹
یادگار محمد	۸۷۳ / ۱۴۶۹

حسین بایقرا	۸۷۵/۱۴۷۰
بدیع‌الزمان	۹۱۲/۱۵۰۶
استیلای شبانیان	

۳ - حکمرانان تیموری در غرب ایران و عراق بعد از مرگ تیمور

میرانشاه	۸۰۷/۱۴۰۴
خلیل	۸۱۲/۱۴۰۹
عیال	۸۱۷/۱۴۱۴
آیلنکر	۸۱۷-۱۸/۱۴۱۴-۱۵

یکی شدن قلمرو این حکمرانان با قلمرو شاهرخ

خاندان تیمور مدعی بودند که از اعقاب چنگیز خان هستند. پدر تیمور در زمانی که اقتدار سیاسی مغولان جغتایی در ماوراءالنهر بر اثر بی‌کفایتی حکمرانان اسمی آن که از اولاد تغلق تیمور بودند از هم گسیخته و ضعیف شده بود، فرمانروای کیش بود. تیمور ماوراءالنهر را پایگاه و هسته امپراطوری بزرگی که در دشتها برپا کرد ساخت. و سیور غتمش و محمود را، که از اولاد اوگتای پسر چنگیز بودند، اسماً به‌خانی آنجا برگماشت.

نخستین لشکر کشی تیمور به خوارزم و خراسان بود، و پس از آن وی به‌جد برای تسخیر ایران دامن به‌کمر زد. در طی يك يورش و جنگ پنج‌ساله که از سال ۷۹۷/۱۳۹۵ شروع شد، آل مظفر را که حکمرانان فارس بودند از میان برداشت، و سلطان احمد بن اویس جلایری را از عراق بیرون راند. اما مرز شمالی قلمرو تیمور باز بود، و رقیب بزرگ وی در دشتهای شمالی توقتمش، خان اردوی سفید، بود که اردویی سفید و اردوی ازرق را باهم متحد ساخته و به این ترتیب بر تمام دشت قبچاق تفوق یافته بود. از این رو، تیمور در سال ۷۹۷/۱۳۹۵ به‌دشت قبچاق تاخت و تا مسکو و استراخان پیش راند.

اما کوشش عمده تیمور صرف تسخیر سرزمین‌های پربرکت اسلامی شد، و در این منطقه یورشهای وی اثر ویرانگری بر اوضاع سیاسی آن زمان داشت. تیمور در طی لشکرکشی به هند در ۹-۱۳۹۸/۸۰۰ دهلی را غارت کرد، و سقوط امرای تغلقی را تسریع نمود، و راه را برای برآمدن سلطنتهای مستقلی چون جونپور، گجرات، مالوه و خاندش هموار کرد. در مغرب، تیمور سلطان عثمانی بایزید اول را در آنکارا (انقره) شکست داد (۸۰۵/۱۴۰۲) و به دولتهای ترکمان آناتولیا مجال داد که چند دهه دیرتر بیایند و دیرتر در امپراطوری عثمانی تحلیل روند.

تیمور قبل از مرگش که درست در لحظه‌ای واقع شد که قصد چین کرده بود، قلمرو خود را میان پسران و نوه‌هایش قسمت کرد، اما همینکه وحشتی که از وجود شخص وی ایجاد شده بود زائل گشت تیموریان به صورت حکمرانان محلی در خراسان و ماوراءالنهر درآمدند. نخست دو دولت معتبر تحت حکومت دو پسر تیمور، جلال‌الدین ایرانشاه در مغرب ایران و عراق، و شاهرخ در خراسان و بعداً در ماوراءالنهر، به وجود آمد. زندگی خود تیمور سراسر به جنگ و فتوحات نظامی گذشت، و حال آنکه امرای تیموری قرن پانزدهم به‌دنیای شرقی اسلامی وحدت فرهنگی باشکوهی بخشیدند، و ثمرات این فرهنگ در ادبیات ترکی جغتائی و فارسی و معماری و نقاشی و کتابسازی بسیار عالی و چشمگیر بود. به‌علاوه الغ بیگ، پسر شاهرخ میرزا، به خاطر علاقه‌ای که به مسائل نجومی ابراز می‌داشت مشهور است.

در سال ۸۲۳/۱۴۲۰ شاهرخ تمام قلمرو پیشین تیمور را در فارس و عراق به‌زیر سلطه خویش در آورده بود و برهندوستان و چین نیز استیلای اسمی داشت. برادر زاده اش، سلطان ابوسعید بعد از سلطان محمد فاتح، سلطان عثمانی، نیرومندترین پادشاه زمان خویش بود، هرچند که نتوانست جلو تاخت و تاز اوزبکان را در اطراف امودریا بگیرد، و لشکرکشی سال ۸۷۳/۱۴۶۸ وی به جانبداری از حسن علی، امیر قراقویونلو، در برابر اوزن حسن،

سلطان ترکمانان آق قویونلو ، و تصرف مجدد سرزمینهایی که هنگام مرگ شاهرخ از دست رفته بود ، به ادبار انجامید . سلطان حسین بایقرا آخرین امیر بزرگ تیموری بود که از هرات بر خراسان حکومت می کرد . در دربار وی بود که واپسین تلاء لؤ فرهنگ تیموری بدرخشید . مردان بزرگی چون عبدالرحمن جامی ، شاعر معروف ، و امیر علیشیر نوائی ، و بهزاد ، نقاش مشهور ، از منسوبان دربار وی بودند .

تیموریان آخرین سلسله بزرگ اسلامی بودند که از دشتهای اروسیا [ناحیه بین اروپا و آسیا] برخاستند . با بر آمدن دولتهای بزرگی چون دولت آل عثمان ، و صفویه و مغولان هند که همه در قشون خود سلاح آتشین به کار می بردند و از فنون پیشرفته نظامی برخوردار داشتند ، جلو هجومهای بزرگ مردم صحرائشین دشتهای منطقه اروسیا برای همیشه گرفته شد .

مآخذ : لیز پول . ۸-۲۶۵ : یوستی ۳-۴۲۲

زاجو ، ۱-۳۰ : زامباور ، ۷۰-۲۶۹ و جدول

R. M. Savory, "The Struggle for Supermacy in Persia after the death of Timur," *Der Islam* XL (1964) , 35-65.

۶۴

ترکمانان قراقویونلو
۱۴۶۸-۱۳۸۰/۸۷۳-۷۸۲
آذربایجان و عراق

قرا محمد ترمش	۷۸۲ / ۱۳۸۰
قرا یوسف	۷۹۱ / ۱۳۸۹
یورش تیمور	۸۰۲-۱۴۰۰
قرا یوسف (مجددا)	۸۰۹ / ۱۴۰۶
اسکندر	۸۲۳ / ۱۴۲۰
جہانشاہ	۸۴۱ / ۱۴۳۸
حسن علی	۸۷۲-۳ / ۱۴۶۷-۸

استیلای ترکمانان آق قویونلو

ترکمانان قراقویونلو یا «سیاه گوسپندان» اتحادیه‌ای از ترکمانان بودند که از جلو حمله مغول به سوی مشرق رانده شدند. گمان می‌رود که خاندان فرمانروای آنها از طایفه ایوا، از طوایف ترکمانان غز بود و مقر قدرتشان شمال دریایچه‌های وان و اورمیه بود، و از آنجا به تدریج بر آذربایجان و دامنه‌های شرقی آناتولیا استیلا یافتند.

قرا محمد، بزرگ این خاندان در خدمت سلطان اویس جلایر بود، اما پسرش قرا یوسف تبریز را که از این پس مقر ترکمانان قراقویونلو گشت گرفت و خود را مستقل ساخت. اما بدبختانه باتیمور از در مخالفت برخاست، و ناگزیر به فرار به نزد ممالیک مصر گشت، و تنها پس از مرگ تیمور، در

۸۰۹/۱۴۰۶ دوباره تبریز را متصرف شد. ترکمانان قراقویونلو پس از آنکه پایه‌های قدرت خویش را مستحکم ساختند با ترکمانان آق قویونلو که رقبای آنان در دیاربکر بودند، و با گرجیان و شروانشاهان در قفقاز، و امرای تیموری در مغرب ایران، به جنگ برخاستند. چون شاهرخ میرزا وفات یافت جهانشاه سلطه خود را بر عراق، فارس، کرمان، و حتی عمان بگسترده. و پس از همه این‌ها، به اوزن حسن، حکمران قوی پنجه ترکمانان آق قویونلو در دیاربکر تاخت، اما از او شکست یافت و کشته شد. جهانشاه دو سال قبل از مرگش نیز شاخه فرعی از ترکمانان قراقویونلو را که از زمان قرا یوسف در بغداد حکومت داشتند، برانداخته بود. وقتی که جهانشاه کشته شد پسرش حسن علی از تبعید به تبریز بازگشت، اما نتوانست سپاهیان سرکش قراقویونلو را به تابعیت خویش در آورد، و در ۸۷۳/۱۴۶۸ کشته شد.

از نظر سیاسی برآمدن اتحادیه ترکمانان قراقویونلو صلاهی پایان کار حکومت ایلخانان در عراق و مغرب ایران، و نیز نشانه عدم توانایی تیموریان برای حفظ موقعیت خویش در مغرب ایران بود. از نظر نژادی، تمرکز و اتحاد ترکمانان سبب شد که آذربایجان سریعتر تحت تأثیر نژاد و زبان ترکی قرارگیرد. اما در مورد علائق دینی قراقویونلوها، مآخذ متأخر آنها را صرفاً شیعه می‌دانند، و حال آنکه منابع معاصر چنین نظر قاطعی ندارند. آنچه که می‌توان گفت اینست که معتقدات شیعی در میان ترکمانان آسیای غربی در این زمان بسیار شایع بوده‌است، و این نکته را ظهور صفویه به خوبی نشان می‌دهد.

مآخذ: لین پول، ۲۳۵؛ زامباور، ۲۵۷

IA "Kara—Koyunlular" (Faruk Sümer).

با شجره نامه ای مفصل .

٦٥

ترکمانان آق قویونلو

١٥٠٨-١٣٧٨/٩١٤-٧٨٠

دیار بکر، آناتولیای شرقی، آذربایجان

قرايولوك عثمان	٧٨٠/١٣٧٨
حمزه، با برادرش علی تا ١٤٣٨/٨٤٢	١٣٩/١٤٣٥
در منازعه بود.	
جهانگیر	١٤٨/١٤٤٤
اوزن حسن	١٥٧/١٤٥٣
خلیل	١٨٢/١٤٧٨
یعقوب	١٨٣/١٤٧٨
بایسنقر	١٩٦/١٤٩٠
رستم	١٩٨/١٤٩٣
احمد گوده (Gövde)	٩٠٢/١٤٩٧
مراد (در قم)	٩٠٣/١٤٩٧
الوند(در آذربایجان، بعداً تا زمان مرگش در ١٥٠٤/٩١٠، در دیار بکر)	٩٠٣/١٤٩٨
محمد میرزا (در جبال و فارس تا ١٥٠٠/٩٠٥)	٩٠٣/١٤٩٨
مراد (بعداً حکمران بگاند)	٩٠٧-١٤/١٥٠٢-٨

استیلائی صفویان

ترکمانان آق قویونلو یا «سپید گوسفندان» اتحادیه‌ای از ترکمانان بودند که مرکزشان در دیار بکر بود. طبقه فرمانروای آنها از طایفه بایندر از طوایف قدیمی غز بود، و از این طایفه که در نیمه قرن چهاردهم به طرابوزان تاخته‌اند، در منابع و مآخذ بیزانسی نام برده شده است. مؤسس واقعی این سلسله قرايولوك عثمان بود که مادرش کومنا نامی بود، و خودش یکی از شاهزاده خانمهای بیزانسی را به زنی داشت. روابط این سلسله با امپراطوران طرابوزان برای مدت مدیدی بسیار نزدیک بود. قرايولوك، برخلاف امرای قراقویونلو، با تیمور از در آشتی درآمد، و به طرفداری از تیمور با بایزید، سلطان عثمانی، در آنکارا (آقره) جنگید (۸۰۵/۱۴۰۲)، و تیمور به پاداش این خدمت دیار بکر را به او بخشید. راه بسط قدرت ترکمانان آق قویونلورا به مشرق مدتها ترکمانان قراقویونلوسد کرده بودند، اما اوزن حسن، نام آورترین امیر این سلسله، سرانجام جهانشاه را در ۸۷۲/۱۴۶۷ شکست داد. پس از آن اوزن حسن با شکست دادن سلطان ابوسعید تیموری، توانست حکومت ترکمانان آق قویونلو را در سرتاسر ایران تا خراسان و عراق و خلیج فارس بگسترده.

باری، دشمن عمده اوزن حسن، سلاطین عثمانی بودند که در قرن پانزدهم دولتهای ترک بازمانده آناتولیا را می‌بلعیدند، و فشاری بی آرام بر مشرق وارد می‌آوردند. سیاست ضد عثمانی اوزن حسن وی را با قرامانیان متحد ساخت. نیز وی کوشید که طرابوزان را که با امپراطوران آن از طریق همسر بیزانسی خویش، دسپینا، خویشاوندی داشت، از حملات محمد فاتح نجات دهد. در دوران سلطنت اوزن حسن، دولت آق قویونلو اهمیت بین‌المللی یافت. در سال ۸۶۸/۱۴۶۴ باب ارتباطات سیاسی با دشمنان و نیز سلاطین عثمانی مفتوح گردید، و آلات و افزار جنگ از و نیز برای دولت آق قویونلو گسیل گشت. با وجود این، قوای اوزن حسن از عهده توپخانه عثمانی در جنگ ترجان در ۸۷۸/۱۴۷۳ بر نیامدند، و وی به سختی شکست یافت. پسرش یعقوب

جنگ را ادامه داد، اما از این زمان به بعد سلسله آق قویونلو به علت مشاجرات داخلی و ستیزه‌های مربوط به جانشینی رو به اضمحلال نهاد. قرامانیان شکست یافتند، و پایه‌های عقیدتی آق قویونلوهای سنی مذهب اینک بر اثر انتشار تبلیغات شیعی صفویان، در میان ترکمانان آناتولیا متزلزل گشت. در سال ۱۵۰۱/۹۰۶ الوند از شاه اسماعیل صفوی در نزدیکی نخجوان شکست خورد، و آخرین سلطان آق قویونلو از ترس به سلطان سلیم، سلطان عثمانی، پناه برد. الوند اندکی پیش از شکستش یک دولت فرعی مستقل آق قویونلو را در ماردین، واقع در دیار بکر نابود ساخت، و بنابراین با فرار آخرین حکمران، دولت ترکمانان آق قویونلو در همه جا به پایان رسید.

مآخذ: لین پول، ۲۵۴؛ زامباور، ۹-۲۵۸

IA "AK Koyunlular" (M. H. Yinac)

به انضمام یک نسخه

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «آق قویونلو» به قلم و. مینورسکی.

R. M. Savory, "The Struggle for supremacy in Persia after the death of Timur," *Der Islam*, LX (1964), 35-65

۶۶

صفویان

۹۰۷-۱۱۴۵/۱۵۰۱-۱۷۳۲

ایران

	اسماعیل اول	۹۰۷/۱۵۰۱
	طهماسب اول	۹۳۰/۱۵۲۴
	اسماعیل دوم	۹۸۴/۱۵۷۶
	محمد خدا بنده	۹۸۵/۱۵۷۸
	عباس اول	۹۹۶/۱۵۸۸
	صفی اول	۱۰۳۸/۱۶۲۹
	عباس دوم	۱۰۵۲/۱۶۴۲
	سلیمان اول (صفی دوم)	۱۰۷۷/۱۶۶۶
	حسین اول	۱۱۰۵/۱۶۹۴
	طهماسب دوم	۱۱۳۵/۱۷۲۲
فرمانروایان اسمی در بعضی قسمتهای ایران	عباس سوم	۱۱۴۵/۱۷۳۲
	سلیمان دوم	۱۱۶۳/۱۷۴۹
	اسماعیل سوم	۱۱۶۳/۱۷۵۰
	حسین دوم	۱۱۶۶/۱۷۵۳
	محمد	۱۲۰۰/۱۷۸۶

صفویان با آنکه ترك زبان بودند ، ولی به احتمال قوی اصلی کردی داشتند. متأسفانه اخبار و اطلاعات قابل اعتمادی در این باره در دست نیست، زیرا

صفویان همینکه پایه‌های قدرت خود را در ایران مستحکم ساختند، عمداً مدارک مربوط به اصل و تبار خود را تحریف و دستکاری کردند. اما تردید نیست که آنان نیز مانند بسیاری از سلسله‌های منطقه آناتولیا، دیار بکر، و آذربایجان که در آنجا ترکمانان بسیار و دارای نفوذ سیاسی بودند، از میسان درویشان برخاستند. شیخ صفی‌الدین (متوفی در ۷۳۴/۷۳۵) فرقه صوفیان صفویه را در اردبیل، از شهرهای آذربایجان، تأسیس کرد، و با آنکه خود وی به احتمال بسیار مذهب سنت داشت پیروان وی در منطقه‌ای که بدعت‌گزاری و بخصوص شیعیگری رواج داشت قدرت یافتند، و از این رو در قرن پانزدهم آشکارا به مذهب تشیع گرویدند و از طرفداران آن شدند.

اینک تبلیغات شدیدی در میان ترکمانان آناتولیای شرقی آغاز شد که هدف آن نخست برانداختن قدرت ترکمانان قراقویونلو و سپس ترکمانان آق‌قویونلو بود. در سال ۹۰۷/۱۵۰۱ اسماعیل بن حیدر آذربایجان را از امرای آق‌قویونلو گرفت، و در طی ده سال، تمام ایران را به زیر سلطه خویش در آورد، و شاهنشاهی صفویه را بنیان نهاد. حکومت صفویان به زودی جنبه تئوکراسی گرفت، زیرا اسماعیل و جانشینانش نه تنها نسب خود را به آل علی رسانیدند بلکه به عنوان مظهر امامان شیعه مقامی نیمه ربانی برای خویش ادعا کردند. از این رو، فرمانبرداری طوایف ترک پشیمان آنها، که بدیشان به مناسبت کلاه سرخی که بر سر می‌گذاشتند قزلباش (سرخ‌سران) می‌گفتند نه فقط به لحاظ سیاسی بلکه از نظر روحانی نیز بود. در زمان صفویان مذهب تشیع دین ملی مملکتی گردید که تا این زمان دست کم اسماً مذهب تسنن داشت. از این رو، عهد آنان به خاطر پا گرفتن و استوار شدن مذهب شیعه در تاریخ ایران دارای اهمیت فوق‌العاده است. در نتیجه این جریان، احساس تازه‌ای از ملیت و وحدت در ایران پیدا شد، که بدان توانایی داد که بی‌آنکه بر یکپارچگی آن از لحاظ خاک و ملیت خدشه‌ای وارد آید، تا این روزگار پایدار بماند.

از نظر نظامی، شاه اسماعیل و جانشینانش با دشمنی سخت همسایگان

سنی خود ، سلاطین عثمانی در مغرب و اوزبکان در شمال شرقی ، مواجه بودند . در مرز جیحون شاهان صفوی به تازگی استیلایی به هم زده بودند ، و شهرهای مرزی چون هرات و مشهد و سرخس میان آنان و دشمنانشان دست به دست می‌گشت . اما یورشهای ترکمانان برای غارت کردن و برده‌گرفتن تا قرن نوزدهم ادامه داشت . سلاطین عثمانی که در این هنگام در اوج قدرت خویش بودند ، دشمنان سرسختی برای صفویان بودند . پیروزی سلطان سلیم یاوز بر صفویان در نبرد چالدران (۱۵۱۴/۹۲۰) برای آل عثمان پیروزی در فن لشکرکشی و نیز نمایش تفوق آنان در به کار بردن سلاحهای آتشین بود (صفویان مانند سلاطین مملوک مصر تا مدت مدیدی با استعمال توپخانه و سلاحهای آتشین کوچک مخالف بودند) . اندکی بعد کردستان ، دیار بکر ، و بغداد به دست عثمانیها افتاد و آذربایجان مورد حملات مکرر آنها قرار گرفت . بعداً پایتخت صفویان از تبریز که شهری آسیب‌پذیر و در معرض حمله دشمن بود به قزوین و سپس اصفهان منتقل شد .

دوران سلطنت شاه‌عباس اول که تقریباً مقارن با سلطنت حکمرانان بزرگی چون الیزابت اول ، ملکه انگلیس ، فیلیپ دوم ، شاه اسپانیا ، ایوان مخوف ، امپراطور روسیه ، و اکبر امپراطور مغول هند ، بود اوج قدرت سیاسی و نیز تمدن و فرهنگ صفوی است ، و نمونه‌هایی از بزرگترین موفقیت‌های آن را در زمینه هنری در معماریهای زیبا و بی‌نظیر این عصر در اصفهان می‌توان دید . در زمان وی عثمانیها از آذربایجان رانده شدند ، و سلطه ایرانیان بر قسمت شرقی قفقاز و خلیج فارس قوی شد . روابط سیاسی با اروپا برقرار گردید (هرچند اتحاد بزرگ صفویان و اروپائیان علیه دولت عثمانی که نقشه آن طرح شده بود هرگز تحقق نیافت) ، و ارتباطات بازرگانی و فرهنگی توسعه یافت . برای خنثی کردن نفوذ سیاسی افراد قزلباش در مسلکت ، شاه عباس عده‌ای از مسلمانان گرجی و چرکسی را به خدمت گرفت ، و سپاه محافظی از آنها تشکیل داد . و نیز به ترکمانانی که تابع شخص وی بودند نه تابع

رؤسای طوایف بزرگ ترکمان - و از این رو به آنها شاهسون (= شاهدوستان) می‌گفتند - پروبال داد .

بعد از مرگ شاه عباس دوم در ۱۰۷۷/۱۶۶۶ زوال و انحطاط دولت صفوی آشکار گردید. سلطه صفویان در مشرق تا قندهار در افغانستان رسیده بود، ولی در این ناحیه که سنی‌نشین بود احساسات ضدشیعه رواج داشت، و حکمران صفوی آنجا که نامش میرویس بود در نخستین سالهای قرن هیجدهم خویشتن را مستقل اعلام کرد. در ۱۱۳۵/۱۷۲۲ پسر میرویس، محمود، به ایران تاخت، و تا برآمدن نادرشاه، افغانها قسمت اعظم ایران را تصرف کردند. بعد از آن افراد مختلفی از خاندان صفوی به سلطنت رسیدند که حکمرانان اسمی بیش نبودند، و در حقیقت حکومت واقعی سلسله صفوی در ۱۱۴۵/۱۷۳۲ به پایان رسید.

مآخذ: لین پول، ۹-۲۵۵؛ یوستی، ۴۷۹؛ زامباور، ۲-۴۶۱.

R.M.Savory, "The Safavids in Persia", in *Combridge History of Islam*, II
(دردست چاپ)

۶۷

افشاریه

۱۱۴۸-۱۲۱۰/۱۷۳۶-۹۵

ایران

نادرشاه ، طهماسب قلی خان	۱۱۴۸/۱۷۳۶
عادل شاه ، علی قلیخان	۱۱۶۰/۱۷۴۷
ابراهیم	۱۱۶۱/۱۷۴۸
شاهرخ (درخراسان)	۱۱۶۱-۱۲۱۰/۱۷۴۸-۹۵
زندیه وقاجاریه	

نادر رئیس طایفه افشار بود ، وافشاریه طایفه ای ازترکمانان بودند که در شمال خراسان اقامت داشتند ، در همین ناحیه بود که نادرشاه بعدها قلعه نادری را که هم قلعه هم خزانه او بود ساخت . در این دوره که دولت صفوی درحالت احتضار بود ، و بیشتر خاک ایران به دست افغانها افتاده بود ، وحدت ملی ایران که در زمان سلاطین اول صفوی بنیانی استوار یافته بود ، داشت از هم می پاشید . ازاین رو برعهده نادر بود که وحدت ویکپارچگی ایران را از نو استوار سازد ، و وی این کار را کرد ، هرچند که این کار به قیمت فقر اقتصادی و مالی مملکت تمام شد .

نادر، درزمان شاه طهماسب دوم صفوی ودرخدمت وی به قدرت رسید، و به تدریج افغانها را ازخاک ایران بیرون کرد، وچون این مهم در۱۷۲۷/۱۱۴۰ به انجام رسید شاه طهماسب حکومت خراسان ، کرمان ، سیستان ، ومازندران را به وی داد . با چنین قلمرو وسیعی در تحت فرمان ، نادر چون فرمانروای مستقلی به حکومت پرداخت و سکه به نام خویش ضرب کرد ، واینک به مقابله

دشمنان خارجی برخاست ، و در ۱۱۴۳/۱۷۳۰ عثمانیها را از آذربایجان و همدان بیرون راند ، و در قفقازیه تا دل داغستان پیش رفت . در این هنگام شاه طهماسب قراردادی با دولت عثمانی و روسیه منعقد ساخت که به سود ایران نبود ، و این امر بهانه به دست نادر داد ، و وی شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد ، و یکی دیگر از شاهزادگان صفوی را به سلطنت برداشت ، تا اینکه در سال ۱۱۴۸/۱۷۳۶ رسماً خود را شاه خواند . وی برای خاتمه دادن به نزاع شیعه و سنی که بین دولت ایران و عثمانی جنگ انداخته بود مذهب شیعه اثنی عشری را که صفویان دین مملکت قراردادده بودند رها کرد . و به جای آن صورت ملائمتی از تشیع را که منتسب به امام ششم شیعیان ، امام جعفر صادق ، بود جایگزین آن ساخت ، اما این سیاست آشتی طلبانه اختلاف میان ایران و عثمانی را پایان نداد . هزینه جنگهای پی در پی ، نادر را به لشکر کشی درخشان و موفقیت آمیزش به هند ، در سال ۱۱۳۸-۹/۱۷۳۸-۲-۱۱۵۱ و ادار ساخت ، و در نتیجه این لشکر کشی محمدشاه ، امپراطور مغول هند ، ناگزیر تمام ایالات واقع در شمال و غرب رود سند را به نادر وا گذاشت ، و نیز خراج گزافی را عهده دار شد . در نتیجه تحصیل این خراج نادرشاه مدت سه سال مردم ایران را از پرداخت مالیات معاف ساخت . در سال ۱۱۵۴/۱۷۴۱ سوء قصدی به جان نادر شد ، که شك می رفت پسرش رضاقلی میرزا نیز در آن دست داشته است . این حادثه مایه تغییر اخلاق نادر گردید ، و از آن پس سیاست و رفتار وی روز به روز ظالمانه تر و نامعقول تر گردید . در ایالات مختلف شورشهایی علیه سختگیریهای او برپا شد ، و سرانجام در سال ۱۱۶۰/۱۷۴۷ عددای از رؤسای افشاریه و قاجاریه به چادر او ریختند و او را به قتل رسانیدند . پس از وی دوتن از برادرزادگان وی مدت کوتاهی سلطنت کردند . و سپس نوه اش ، شاهرخ ، نزدیک به نیم قرن در خراسان حکومت کرد . اما با کشته شدن نادر شکوه سلطنت افشاریه نیز از میان رفت ، و ایران که خسته و مانده شده بود پذیرای دوران بالنسبه آرام و پر رونق زندیه گشت .

مآخذ : لین پول ، ۹-۲۵۷ ، ۲۶۲ : زامباور ، ۲۶۱ .
دائرة المعارف اسلام ، جاب اول . عقالة « نادرشاه » به قلم و . مینورسکی .

۶۸

زندیه

۱۱۶۳-۱۲۰۹/۱۷۵۰-۹۴

ایران

محمد کریم خان	۱۱۶۳/۱۷۵۰
ابوالفتح	۱۱۹۳/۱۷۷۹
محمد علی	
صادق (درشیراز)	۱۱۹۳-۵/۱۷۷۹-۸۱
علیمراد (دراصفهان)	۱۱۹۳-۹/۱۷۷۹-۸۵
جعفر	۱۱۹۹/۱۷۸۵
لطفعلی	۱۲۰۳-۹/۱۷۸۹-۹۴
قاجاریه	

در هرج و مرجی که بعد از مرگ نادر شاه برپا شد، سرکردگان نظامی مختلف در ایالات ایران سربرافراشتند و قدرت به دست آوردند. سردار افغانی نادر، احمد درانی، دولتی از افغانه در سرزمینهایی که جزء متصرفات نادر در شمال غربی هند بود تشکیل داد. در خراسان شاهرخ افشار، با آنکه کور بود، همچنان متزلزل بر سر قدرت ماند. درمازندران رئیس طایفه قاجار، محمد حسن خان، قدرت محلی خود را حفظ کرد، و در آذربایجان، یکی دیگر از سرداران افغانی نادر، به نام آزادخان، استقرار یافت. در جنوب ایران، نخست قدرت در دست علیمراد خان بختیاری بود که اصفهان را گرفت، و یکی از شاهزادگان صفوی را به نام شاه اسماعیل سوم به سلطنت برداشت (۱۱۶۳/۱۷۵۰). محمد کریم خان زند سردار و متحد علیمراد خان بود. وی سربازی از قبایل لر بود،

و اصل و تبار معروفی نداشت . هنگامی که علیمردان‌خان به قتل رسید، محمد کریم‌خان خود را فرمانروای یگانه جنوب ایران ساخت .

آزادخان با کریم‌خان بدون جنگ و خونریزی از در آشتی درآمد ، اما کریم‌خان با محمدحسن خان قاجار نزاعی طولانی داشت ، و سرانجام توانست پایه‌های قدرت خود را در سراسر ایران محکم سازد . محمد کریم‌خان هرگز خود را شاه نخواند ، بلکه از شیراز به عنوان وکیل یا نایب‌السلطنه شاه اسماعیل سوم صفوی حکومت راند . نزدیک به سی سال سلطنت کرد ، و دوران حکومت او دوره صلح و آرامش و اعتدال بود . مملکت در عهد او رونق گرفت ، و روابط بازرگانی میان ایران و بریتانیا از طریق بوشهر و خلیج فارس برقرار گردید . اما با مرگ کریم‌خان مشاجرات هلاکت بخش میان اعضای خانواده او بر سر جانشینی در گرفت . عاقبت علیمردان‌خان زمام سلطنت را به دست گرفت ، اما سلطنتش دیر نپایید ، و اندکی بعد درگذشت . در دوره حکومت جعفرخان ، قاجاریه که رقیبان زندیان بودند قدرت یافتند ، چنانکه اصفهان را از آنها بگرفتند . آخرین حکمران زند ، لطفعلی‌خان ، که سرداری شجاع و فرمانروایی محبوب بود ، برضد قاجاریه قد برافراشت ، و در آغاز پیروزی‌هایی به دست آورد ، اما در سال ۱۲۰۹/۱۷۹۴ در کرمان اسیر آغامحمدخان قاجار گردید ، و با وحشیگری تمام به قتل رسید ، و به این ترتیب سرتاسر ایران به زیر فرمان قاجاریه درآمد .

مآخذ : لین پول ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ؛ زامباور ، ۲۶۱ ، ۲۶۴ .

۶۹

قاجارید

۱۹۲۴-۱۷۷۹/۱۳۴۲-۱۱۹۳

ایران

رؤسای طایفه	فتحعلی خان	۱۱۳۳, ۱۷۶۱
قاجار در	محمد-حسن خان	۱۱۶۳, ۱۷۵۰
مازندران	حسینقلی خان	۱۱۸۴, ۱۷۷۰
	آغامحمدخان	۱۱۹۳, ۱۷۷۹
	فتحعلی شاه	۱۲۱۲, ۱۷۹۲
	محمدشاه	۱۲۵۰, ۱۸۳۴
	ناصرالدین شاه	۱۲۶۴, ۱۸۴۸
	مظفرالدین شاه	۱۳۱۳, ۱۸۹۶
	محمدعلی شاه	۱۳۲۴, ۱۹۰۷
	احمد شاه	۱۳۲۷-۴۲, ۱۹۰۹-۲۴

سلسله پهلوی

طایفه قاجار از ترکمانان بودند و احتمالاً از دوره مغولان در نزدیکی استرآباد، در ناحیه ساحلی دریای خزر، ساکن شده بودند. بعدها از طوایف مهم ترکمانی بودند که به پشتیبانی از سلاطین اولیه صفوی برخاستند، و قزلباشان را به وجود آوردند. در آغاز قرن هیجدهم که وحدت شاهنشاهی صفوی از هم گسیخت رؤسای جاه طلب ایل قاجار بیش از آنچه حدیک حکمران محلی بود در امور مملکت مداخله کردند. آنان از دشمنی نادرشاه جان سالم

به در بردند ، و بعد از مرگ وی ، قدرت خود را در شمال ایران ، در آذربایجان گسترده کردند . و آغامحمدخان ، شاه بعدی قاجاریه ، در ۱۷۵۷/۱۱۷۰ حکومت آنجا را در دست گرفت . در نزاعی که بر سر کسب قدرت و تفوق در گرفت ، قاجاریه بر زندیان پیروزی یافتند . استیلای ایران بر گرجستان به طور موقت از نو تأمین گردید ، و شاه‌رخ افشار از خراسان رانده شد . به این ترتیب آغامحمدخان ، آن مرد زشت‌روی مهیب که بدون تردید افراط‌کاریها و بی‌اعتدالیهایش تا حدی زاده آن بود که در کودکی عادل‌شاه افشار وی را خصی کرده بود ، سلسله قاجاریه را بنیان نهاد ، و در دوره این سلسله بود که کشور ایران به دنیای جدید کشانده شد ، و نقش اقتصادی و سوق‌الجیشی مهمی در امور بین‌المللی پیدا کرد . در زمان آغامحمدخان قاجار ، تهران که تا این هنگام شهری بی‌اهمیت بود ، پایتخت گردید (۱۷۸۶/۱۲۰۰) ، و به این طریق جنبشی عام به سوی این مرکز ، که اینک یکی از مظاهر ایران جدید است ، به وجود آمد . روابط منظم و مداوم سیاسی ایران با قدرتهای اروپایی از زمان فتحعلی شاه شروع شد ، و در این دوره بود که انگلستان از یک سو و فرانسه از سوی دیگر در پی جلب دوستی ایران ، به خاطر موقعیت سوق‌الجیشی آن بودند . یکی از نتایج این توجه مغرب زمین ، آشنایی یافتن قشون ایران با فنون و تعلیمات جنگی اروپایی بود . در طی قرن نوزدهم ایران مدام در معرض تهدید روسیه تزاری بود ، و در نتیجه عهدنامه ترکمنچای که در ۱۸۲۸/۱۲۴۳ انعقاد یافت ایران از ادعای خود بر سرزمینهای واقع در ارمنستان شرقی و قفقاز چشم پوشید ، ولی پیشرفت روسها در آسیای مرکزی مرزهای شمال شرقی ایران را نیز در مخاطره قرارداد . سلاطین قاجار تا مدت‌ها نمی‌توانستند از میراثی که در نتیجه فتوحات صفویان و نادرشاه در مشرق برای آنها باقی مانده بود صرف نظر کنند ، و نزاع ایران و افغانستان بر سر هرات تا سال ۱۸۵۷/۱۲۷۳ ادامه یافت .

بر اثر رقابتها و حسادتهای قدرتهای بزرگ ، و در نتیجه زیرکی ناصرالدین

شاه ، ایران در حفظ وحدت ارضی خود موفق‌تر از دولت عثمانی بود ، با وجود این ، هزینه‌ها و مخارج جنگ و ولخرجیهای سلاطین ملت را سخت در زیر بار قرضهای دول خارجی فرورد ، و سلطه اقتصادی دولتهای اروپایی بستانکار روز به روز زیاده‌تر شد . در دوره سلطنت مظفرالدین شاه ، که پادشاهی ناتوان بود ، نهضتی در میان مردم برای کسب آزادی سیاسی و حکومت مشروطه پیداشد ، و مظفرالدین شاه ناچار در ۱۹۰۶ به این خواسته‌ها جواب مثبت داد . اینک قدرت و اعتبار سلاطین قاجار به طور محسوس روی به نقصان نهاد . در طی جنگ جهانی اول ، ایران رسماً بی طرف ماند ، اما علیرغم این بی طرفی قشون عثمانی ، روسیه و انگلستان در داخل آن به جنگ پرداختند . در پایان جنگ نهضتهای انقلابی و تجزیه طلب محلی در اطراف و اکناف کشور پدید آمد . از این رو ، برای رضاخان سردار سپه چندان مشکل نبود که مجلس را بر آن دارد که سلسله قاجار را از سلطنت خلع کند (۱۹۲۴) . بعد از برافتادن قاجاریه رضاخان خود با نام رضاشاه پهلوی به تخت سلطنت ایران نشست .

مآخذ : لین بول ، ۲۶۰ : زاءبازر ، ۳-۳۶۱ .

فصل دهم
افغانستان و هند

۷۰

فزونویان

۳۶۶-۵۸۲/۹۷۷-۱۱۸۶

خراسان ، افغانستان و هند شمالي

ناصرالدوله سبکتکین (حکمران دست نشاندۀ سامانیان)	۳۶۶/۹۷۷
اسماعیل	۳۸۷/۹۹۷
یمینالدوله محمود	۳۸۸/۹۹۸
جلالالدوله محمد (دوره اول سلطنت)	۴۲۱/۱۰۳۰
شهابالدوله مسعود اول	۴۲۱/۱۰۳۱
جلالالدوله محمد (برای بار دوم)	۴۳۲/۱۰۴۱
شهابالدوله مودود	۴۳۲/۱۰۴۱
مسعود دوم	۴۴۱/۱۰۵۰
بهاءالدوله علی	۴۴۱/۱۰۵۰
عزالدوله عبدالرشید	۴۴۱/۱۰۵۰
قوامالدوله طغرل ، غاصب سلطنت	۴۴۴/۱۰۵۳
جمالالدوله فرخزاد	۴۴۴/۱۰۵۳
ظہیرالدوله ابراہیم	۴۵۱/۱۰۵۹
علاءالدوله مسعود سوم	۴۹۲/۱۰۹۹
کمالالدوله شیرزاد	۵۰۸/۱۱۱۵
سلطانالدوله ارسلان شاد	۵۰۹/۱۱۱۵

یمین الدوله بهرام شاه	۵۱۲/۱۱۱۸
مغزالدوله خسرو شاه	۵۴۷/۱۱۵۲
تاج الدوله خسرو ملک	۵۵۵-۸۲/۱۱۶۰-۸۶
	غلبهٔ غوریان

هنگامی که امیر عبدالملک سامانی در سال ۳۵۰/۹۶۱ در گذشت الپتکین، فرمانده قوای سامانی در خراسان، بر آن شد که ورق را به سود خویش بگرداند، اما با شکست مواجه شد و ناچار با عده‌ای از سپاهیان به غزنین واقع در شرق افغانستان عقب نشست. در این نقطه، که در حاشیهٔ مملکت سامانیان و در مقابل سرزمین کافر نشین هند قرار داشت، بعد از الپتکین چندتن از امرای غلامان ترک که همه دست نشاندهٔ سامانیان بودند به حکومت نشستند تا اینکه نوبت به سبکتکین رسید (۳۶۶/۹۷۷). در زمان او سنت غزنویان در تاخت و تاز بردن بر سرزمین هند به جستجوی غنیمت و برده استوار گشت، اما این محمود پسر وی بود که به کلی استقلال یافت، و در دنیای اسلامی به عنوان دشمن سرسخت کافران شهرت و معروفیت پیدا کرد، و گنگ را تا موترا و کنوج در نوردید، و لشکر به جزیرهٔ کتھیوار برد و بتخانهٔ معروف سومنات را مورد حمله قرار داد. در شمال، خوارزم را ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت، و جیحون را مرز بین دولت خود و دولت متخاصم قراخانیان قرارداد. در مغرب خراسان را که سابقاً جزء قلمرو سامانیان بود از تاخت و تاز قراخانیان مصون نگهداشت، و در سالهای آخر عمرش به ری و همدان لشکر کشید، و آن دوشهر را از چنگ آل بویه بیرون آورد (۴۲۰/۱۰۲۹).

به این ترتیب مملکتی که محمود در هنگام مرگش به جای گذاشت وسیعترین و معظمترین بنایی بود که پس از دوران طلایی خلافت عباسی، عالم اسلام به خود دیده بود، و ارتشی که چنین فتوحاتی را برای محمود میسر ساخت، نیرومندترین ارتش زمان خود بود. همچنین اشتیاق سلطان محمود در قبول

روشهای اداری و فرهنگی ایرانی، غزنویان را به کلی از زمینه فرهنگی ترکان کافرکیش استپها دور ساخت. اما در زمان پسرش مسعود، دولت محمودی که در اساس ساخته و پرداخته شخص محمود بود، در مغرب از هم پاشید. خراسان و خوارزم به دست سلجوقیان افتاد، و سالهای نیمه قرن یازدهم سراسر به جنگ و جدال بر سر سیستان و نواحی غربی افغانستان گذشت. با به سلطنت نشستن ابراهیم در ۴۵۱/۱۰۵۹ موقتاً با سلجوقیان صلح برقرار گردید، و این صلح و آرامش بیش از نیم قرن دوام آورد. از آنجا که دولت غزنوی اینک به افغانستان شرقی و شمال هند منحصر شده بود، سیاست غزنویان بیشتر متوجه هندوستان گردید. در آغاز قرن دوازدهم سلطان سنجر سلجوقی به مداخله در امور دولت غزنوی پرداخت، و در دوره بهرامشاه سلطان علاءالدین جهانسوز غوری غزنین را غارت کرد (۱۱۵۰-۵۴۵). ظهور غوریان در مرکز افغانستان، از قدرت آخرین سلاطین غزنوی کاست، و خسروشاه و خسروملک در اصل بر پنجاب حکومت داشتند، تا آنکه سرانجام غیاث‌الدین محمد غوری به کلی سلسله غزنوی را بر انداخت (۵۸۲/۱۱۸۶).

مآخذ: لین پول، ۹۰-۲۸۵: یوستی، ۴۴۴؛ زامباور، ۳-۲۸۲.
دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «غزنویان» به قلم ب. شپولر.

C. E. Bosworth, *The Ghaznavids, their empire in Afghanistan and eastern Iran 994 - 1040* (Edinburgh 1963).

idem, «The titlature of the early Ghaznavids», *Oriens*, XV (1962), 210 - 33.

۷۱

غوریان

۱۲۱۵ - ۶۱۲/۱۰۰۰ - ۳۹۰ > -
 خراسان ، افغانستان ، شمال هند

۱ - شاخه اصلی در غورو سپس در غزنه

محمد بن سوری	؟
ابوعلی	۴۰۱/۱۰۱۱
شیت	؟
عباس	؟
محمد	؟
قطب الدین حسن	؟
عزالدین حسین	۴۹۳/۱۱۰۰
سیف الدین سوری	۵۴۰/۱۱۴۶
بهاء الدین سام اول	۵۴۴/۱۱۴۹
سیف الدین محمد	۵۵۶/۱۱۶۱
غیاث الدین محمد	۵۵۸/۱۱۶۳
شهاب الدین یا معزالدین محمد (از ۵۶۹/۱۱۷۳ در غزنه حکومت داشت)	۵۹۹/۱۲۰۳
غیاث الدین محمود	۶۰۲/۱۲۰۶
بهاء الدین سام دوم	۶۰۹/۱۲۱۲
علاء الدین اتسر	۶۱۰/۱۲۱۳

علاءالدین یا ضیاءالدین محمد ۱۵-۱۲/۱۲۱۴-۶۱۱
استیلای خوارزمیان

۲ - شاخه بامیان و تخارستان

فیخرالدین مسعود ۱۱۴۵/۵۴۰

شمس‌الدین محمد ۱۱۶۳/۵۵۸

بهاء‌الدین سام ۱۱۹۲/۵۸۸

جلال‌الدین علی ۱۵-۱۲/۱۲۰۶-۶۰۲

استیلای خوارزمیان

ناحیه صعب‌الحصول مرکز افغانستان که غور نامیده می‌شد برای جغرافی‌دانان اولیه اسلامی تقریباً سرزمینی به کلی ناشناس بود، و تنها به عنوان خاستگاه برده و غلام، و موطن نژادی جنگجو از ایرانیان کوه‌نشین که تا قرن یازدهم به دین اسلام نگرویدند، از آن خبر داشتند. در این قرن غزنویان به غور تاختن بردند، و امرای شنسبانی را مطیع و دست‌نشانده خویش ساختند، اما در آغاز قرن دوازدهم دولت غزنویان رو به افول نهاد، و نفوذ سلاجقه در غور بسط یافت، و بنابراین عزالدین حسین که نخستین شخصیت کاملاً تاریخی سلسله غوری است، خراجگزار سلطان سنجر گردید. اقدامات بهرامشاه غزنوی برای استقرار مجدد قدرت خود در غور منجر بدان شد که غوریان در ۱۱۵۰-۵۴۵ به غزنین تاختند و آنجا را غارت کردند، و متصرفات غزنویان را در مشرق افغانستان تصرف نمودند. سیاست توسعه طلبانه سلطان علاءالدین حسین در مغرب نخست با مقاومت سنجر رو به رو شد، اما دیری نگذشت که ضعف سلطنت سلجوقیان در خراسان راه را بر غوریان گشود، و آنان مملکتی تأسیس کردند که تقریباً از دریای خزر تا شمال هند گسترده بود.

پایه‌گذاران این مملکت عظیم دو برادر بودند: یکی غیاث‌الدین محمد و دیگری معزالدین محمد. غیاث‌الدین بیشتر در مغرب و معزالدین در هند به

لشکرکشی مشغول بود. بامیان و سرزمین‌های واقع در مسیر جیحون سفلا نیز تحت حکومت شاخه دیگری از امرای غوری بود. غیاث‌الدین به کمک سپاهیان بومی غوری و غلامان ترك به مقابله با خوارزمشاهان و امرای قراختایی که از دست‌نشانندگان خوارزمشاهان بودند، برخاست، و حتی يك بار به‌خود خوارزم تاخت، و قبل از مرگش تمام خراسان را تا بسطام به تصرف در آورد. با وجود این به نظر می‌آید که قدرت انسانی غوریان برای حفظ و نگهداری چنین مملکتی کافی نبوده است، و حال آنکه رقیبان خوارزمی آنها برای گردآوری سپاه بر دشتهای آسیای مرکزی دست داشتند. پس از مرگ سلطان معزالدین که در ۶۰۲/۱۲۰۶ اتفاق افتاد، سلسله غوریان در نتیجه مشاجرات داخلی از هم پاشید. عده‌ای از سربازان ترك که در خدمت غوریان بودند درغزنین علم استقلال برافراشتند، و خوارزمشاه از موقعیت استفاده کرد و قدم در میان گذاشت و سرزمینهای غوریان را ضمیمه مملکت وسیع خویش کرد. اما سلطه خوارزمشاهان دیر نپائید، و اندکی بعد سراسر دنیای اسلامی شرق به تصرف مغولان، به‌سرداری چنگیزخان، در آمد. گذشته از آن، سرداران ترك سلطان معزالدین سیاست و سنت غوریان را در شمال هند که آخرین امیر غوری در آنجا قطب‌الدین ایبک را به حکمرانی لاهور نصب کرده بود، ادامه دادند (نگاه کنید به مقاله سلاطین دهلی).

مآخذ: لین بول، ۴ - ۲۹۱؛ یوستی، ۶-۴۵۵؛ زامباور، ۱-۲۸۰، ۲۸۴
دائرةالمعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «غوریان» به قلم ك.ا. بوسورث.

۷۲

سلاطین دہلی

۱۵۵۵-۱۲۰۶/۹۶۲-۶۰۲

شمال ہند

۱ - شاہان معزی یا غلامشاہان یا سلاطین مملوک

قطب الدین ایبک	۶۰۲/۱۲۰۶
آرام شاہ	۶۰۷/۱۲۱۰
شمس الدین ایلتمش	۶۰۷/۱۲۱۱
رکن الدین فیروزشاہ اول	۶۳۳/۱۲۳۶
جلال الدین رضیہ بیگم	۶۳۴/۱۲۳۶
معز الدین بہرامشاہ	۶۳۷/۱۲۴۰
علاء الدین مسعودشاہ	۶۳۹/۱۲۴۲
ناصر الدین محمودشاہ اول	۶۴۴/۱۲۴۶
غیاث الدین بلبن	۶۶۴/۱۲۶۶
معز الدین کیقباد	۶۸۶/۱۲۸۷
شمس الدین کیومرث	۶۸۹/۱۲۹۰

۲ - سلاطین خلجی

جلال الدین فیروزشاہ دوم	۶۸۹/۱۲۹۰
رکن الدین ابراہیم شاہ اول	۶۹۵/۱۲۹۶
علاء الدین محمدشاہ اول	۶۹۵/۱۲۹۶
شہاب الدین عمرشاہ	۷۱۵/۱۳۱۶

قطب‌الدین مبارکشاه	۷۱۶/۱۳۱۶
ناصرالدین خسروشاه ، غاصب سلطنت	۷۲۰/۱۳۲۰
۳ - تغلقیه	
غیاث‌الدین تغلق‌شاه اول	۷۲۰/۱۳۲۰
غیاث‌الدین محمدشاه دوم	۷۲۵/۱۳۲۵
محمود	۷۵۲/۱۳۵۱
فیروزشاه سوم	۷۵۲/۱۳۵۱
غیاث‌الدین تغلق‌شاه دوم	۷۹۰/۱۳۸۸
ابوبکر شاه	۷۹۱/۱۳۸۹
ناصرالدین محمدشاه سوم	۷۹۲/۱۳۹۰
علاء‌الدین سکندرشاه اول	۷۹۵/۱۳۹۳
ناصرالدین محمود شاه دوم (دوره اول سلطنت)	۷۹۵/۱۳۹۳
نصرت‌شاه (با محمودشاه دوم بزرز قدرت مشاخره داشت)	۷۹۷/۱۳۹۵
محمودشاه دوم (برای بار دوم)	۸۰۱/۱۳۹۹
دولت خان لودی	۸۱۶-۱۷/۱۴۱۳-۱۴
۴ - سلسله سادات	
خضرخان	۸۱۷/۱۴۱۴
مغزالدین مبارکشاه دوم	۸۲۴/۱۴۲۱
محمدشاه چهارم	۸۳۸/۱۴۳۵
علاء‌الدین عالم‌شاه	۸۴۹-۵۵/۱۴۴۶-۵۱

۵ - سلاطین لودی

بهلول لودی	۱۴۵۱ / ۱۵۵۵
نظام‌خان سکندر دوم	۱۴۸۹ / ۱۹۴۰
ابراهیم دوم	۳۲ - ۹۲۳ / ۱۳۱۷

استیلای مغولان به سرداری بابر

۶ - سلاطین سوری یا افغان

شیرشاه سور	۱۵۴۰ / ۹۴۷
اسلام شاه	۱۵۴۵ / ۹۵۲
محمد پنجم عادلشاه	۱۵۵۴ / ۹۶۱
ابراهیم سوم	۱۵۵۴ / ۹۶۱
احمدخان سکندر شاه سوم	۱۵۵۵ / ۹۶۲

غلبه نهایی مغولان به سرداری همایون

اسلام در هند نخست در قسمت سفلی دره سند به وسیله وایان مسلمان اموی انتشار یافت. محمدبن قاسم در سال ۷۱۱/۹۲ سرزمین سند را به نام اسلام فتح کرد. در طی سه قرن بعد مسلمانان این جای پارا در شبه قاره هند حفظ کردند، هرچند که بعضی از جوامع اسلامی آنجا تحت تأثیر تبلیغات داعیان اسماعیلی که در این زمان در بسیاری از نقاط دنیای اسلام، از شمال افریقا گرفته تا یمن و مرزهای هند، فعالیت شدید داشتند، قرار گرفته بودند. همچنین تماسهای بازرگانی مانند روزگاران قدیم بین شرق نزدیک مسلمان و نواحی ساحلی گجرات، بمبئی، و دکن برقرار بود. ولی این ارتباطات پراکنده چنان نبود که به داخل درونبوم هندوستان نفوذ کند.

غزنویان نخستین کسانی بودند که سلطه نظامی اسلام را به طور کامل بر شمال هند گستراند، و سلسله‌های بومی مقتدری چون سلسله هندوشاهان

و یهند را در ۴۱۷/۱۰۲۶ برانداختند ، و امرای راجپوت را خراجگزار خویش ساختند ، و تا سومنات واقع در گجرات ، و کالنجار ، و بنارس پیش رفتند . سلطان محمود غزنوی با آنکه در دنیای اسلامی به عنوان «بت‌شکن» و بلای بت‌پرستان هند شهرت یافت ، ولی آنچه واضح است این است که سلطان محمود آن چنان شخص متدین و متعصبی نبود که صرفاً به خاطر آنکه هندوان را یا به دین اسلام در آورد یا نابود سازد به هند لشکر کشیده باشد . در سپاه محمود عدهٔ بسیاری هندی بودند ، و به نظر نمی‌آید که گرویدن به دین اسلام شرط استخدام آنان بوده باشد . توجه غزنویان به شمال هند در اساس جنبهٔ مالی داشت ، زیرا شبه قارهٔ هند را منبع پایان‌ناپذیری از کنگ و برده می‌دانستند . آنان پنجاب را گرفتند ، و آن را پایگاه ثابت خویش در خطهٔ هند قرار دادند ، و در اواخر کارشان لاهور را پایتخت خود ساختند .

به این طریق پنجاب پایگاه حاضر و آماده و سودمندی برای فتوحات سلطان معزالدین غوری و سرداران وی در واپسین سالهای قرن دوازدهم و سالهای نخست قرن سیزدهم در هند بود . معزالدین غوری با گرفتن پنجاب از غزنویان ، قدرت خود را در دشت گنگ بسط داد ، و با امرای محلی راجپوت به جنگ برخاست . نخست پریت وی راج سوم ، شاه قدرتمند سلسلهٔ چوهان یا چاهمانه ، را که در اجمیر و دهلی سلطنت داشت برانداخت (۵۸۸/۱۱۹۲) ، سپس جایانندرا ، شاه سلسلهٔ گاهه دواله را که در بنارس و قنوج (کنوج) فرمانروایی می‌کرد از میان برداشت (۵۹۰/۱۱۹۴) . معزالدین امور متصرفات خویشان را در هند به دست یکی از سرداران خود به نام قطب‌الدین ایبک سپرد ، و به خراسان بازگشت . قطب‌الدین متصرفات غوریان را در پنجاب و دو آب گنگ و جمنا ادامه داد ، و تا گجرات پیش رفت . سردار دیگر معزالدین ، اختیارالدین محمد خلجی بهار و بنگال را متصرف شد ، و گور یا لخنوتی را پایگاه خود قرار داد و حتی به آسام لشکر کشید . پس این در دوره غوریان و سرداران آنهاست که استقرار اسلام در شمال هند ثبات پذیرفت ، سلسله‌های

هندو برافتادند و پایه‌های سلطنت عده‌ای از سلسله‌های مسلمان استوار گردید . از سوی دیگر باید به خاطر داشت که در سرتاسر دوره سلاطین دهلی قدرت امرای بومی هند ، خاصه امرای راجپوت ، در مناطقی که از مرکز نظامی ترکها و افغانها دور بود ، ادامه داشت .

هنگامی که سلطان معزالدین غوری در ۶۰۲/۱۲۰۶ وفات یافت قطب‌الدین ایبک از جانب سلطان غوری فیروز کوه با عنوان ملک در لاهور قدرت را بدست گرفت . از این زمان ، بخش افغانستان و غزنه مملکت غوریان از هند جدا شد ، و اندکی بعد به دست خوارزمشاهان و سپس مغولان افتاد . قطب‌الدین ایبک و جانشینانش را تا ۶۸۹/۱۲۹۰ غلامشاهان یا سلاطین مملوک می‌خوانند ، هر چند که فقط سه تن از آنان ، یعنی ایبک ، ایلتمش ، و بلبن در اصل غلام بودند ، و بقیه همگی قبل از آنکه به شاهی رسند صاحبانشان آنها را آزاد کرده بودند . نیز این سلاطین از یک شاخه نبودند ، بلکه از سه شاخه مختلف بودند . در دوره ایلتمش که مهندس اصلی سلطنت مستقل دهلی است ، سرزمین سند که تا این زمان در دست ناصرالدین قباچه ، سردار سلطان معزالدین بود بر قلمرو سلطنت دهلی افزوده شد . وی بر آن بود که خوارزمشاهیان را نیز از قلمرو خویش بیرون سازد ، اما مغولان در ۶۳۹/۱۲۴۱ بر پنجاب تاختند و لاهور را غارت کردند ، و سپس تا اوج پیش رفتند . نشستن سلاطین ناتوان بر تخت سلطنت سبب مناقشات داخلی شد ، و وحدت سلطنت وقتی میسر گشت که حکومت به دست بلبن که امیعی مقتدر بود افتاد . وی در اصل یکی از چهل غلام ترک (چهلگان) ایلتمش بود ، و چون به سلطنت نشست دست به یک رشته اصلاحات زد ، و قدرت سلطنت را با اتخاذ سنن ایرانی بالا برد ، و به این طریق پایه‌های سلطنت راجون ارباب خود بر مبنای نظامی و حکومتی استواری نهاد . پیوندهای اخلاقی و روحانی مملکت خود را با بقیه دنیای اسلام قوت بخشید ، و از طرف خلیفه عباسی ، مستنصر ، رسماً منصب سلطنت یافت . سلاطین معزی حتی بعد از کشته شدن مستعصم ، آخرین خلیفه عباسی بغداد ، تا مدتهای مدید نام

اورا برسکه‌هایشان ضرب می‌کردند. از اینجا می‌توان تمایل آنان را به تطبیق دادن خویش با دنیای اسلام به طور کلی، و تصدیق مقام روحانی و پیشوایی خلفا استنباط کرد. این تمایل در سراسر تاریخ مسلمانان هند به چشم می‌خورد، و مجاهدات آنان را در حفظ خویش بر برابر فشار محیط و فرهنگ هندو نشان می‌دهد. از رویدادهای مهم دیگر که در تقویت فرهنگ این دوره تأثیر داشته است، افواج پناهندگانی است که از جلو سیل خانمان برانداز حمله مغولان از ایران و ماوراءالنهر گریخته و در عهد سلطنت ایلتمش و بلبن به هند راه یافتند. در دوره‌های بعد، مثل دوره سلطنت محمدبن تغلق، تزریق این خون تازه، به فرهنگ «هندی و اسلامی» توش و توان بخشید.

در سال ۶۸۹/۱۲۹۰ سلاطین معزی جای خود را به احفاد جلال‌الدین فیروزشاه دوم خلجی دادند. خلجیان در اصل قومی ترك (و یا شاید از نژادی دیگر اما ترک‌آب) بودند که در مشرق افغانستان سکونت داشتند. بسیار احتمال دارد که افغانان غلزایی فعلی از اعقاب آنان باشند. در دوره سلطنت سلطان معزالدین، قوم خلج در حملات و لشکرکشیهای غوریان به هند نقش مهمی داشتند، و این اختیارالدین محمد خلجی بود که برای نخستین بار اسلام را در بنگاله و مشرق هند انتشار داد. ضروری‌ترین کاری که فیروزشاه دوم برعهده داشت بیرون راندن مغولان بود، با وجود این، در زمان اوست که عده‌ای از مغولان به دین اسلام درآمدند و اجازه یافتند که در ناحیه دهلی اقامت گزینند. بدون تردید برجسته‌ترین سلاطین خلجی علاءالدین محمد است که خویشان را اسکندر ثانی می‌انگاشت و رؤیاهای بزرگ برای تحصیل يك مملکت وسیع در سر می‌پرورانید. در عمل، وی مقدم بر هر چیز ناچار بود که خطر مغولان جغتایی را که تا ۷۰۶/۱۳۰۶ بارها تا نزدیک دهلی تاخته بودند، از مرزهای شمال غربی مملکت خویش دفع کند. باری ناحیه غنی جنوب کوه‌های ویندهیا، در جنوب هند، که هنوز پای مسلمانان بدان نرسیده بود جایی بود که علاءالدین می‌توانست در آن به رؤیاهای بزرگ خود جامه تحقق ببوشاند. در

۶۹۵/۱۲۹۶ لشکر به دواگیری یا دئوگیر، واقع در دکن غربی، که پایتخت پادووها بود برد، و ثروت هنگفتی به چنگ آورد که بعداً از آن برای تحکیم موقعیت خود براریکه سلطنت استفاده کرد. چون پایه‌های سلطنتش مستحکم شد سپاه به جنوبی‌ترین قسمت دکن فرستاد. علاءالدین محمد خویشتن را به لقب سنتی ناصر امیرالمؤمنین می‌خواند، پسرش قطب‌الدین مبارکشاه اول اولین و آخرین حکمروای مسلمان هند است که لقب امیرالمؤمنین را که خاص خلیفه است بر خود نهاد.

سلسلهٔ خلجی با قیام و ارتداد خسروخان گجراتی از هم پاشید. وی هندوئی از طبقهٔ پائین بود که به دین اسلام درآمد، و مورد توجه آخرین سلطان خلجی، مبارکشاه اول، واقع شد. اما بعد از دین اسلام ارتداد جست و تخت سلطنت دهلی را غصب کرد. استیلای مجدد مسلمانان را سرداری دو نژاده به نام غازی‌ملک تغلق و پسرش محمد میسور ساختند، و به این طریق در ۷۲۰/۱۳۲۰ دورهٔ حکومت سلسلهٔ تغلقیه آغاز شد. تغلق برای استقرار ثبات اقتصادی و اداری سلطنت دهلی، و استرداد استیلای مسلمانان بر دکن کوشش بسیار کرد. پسرش محمد شخصیتی مرموز داشت. در زبان و ادب فارسی و علوم محققى نامور و در عین حال سرداری با تدبیر بود. با این همه، رفتارش اغلب نامعقول و نیروی قضاوتش ضعیف بود. افزایش پی‌درپی مالیاتها که برای حفظ سلطنت بر پایه‌های صحیح مالی لازم بود، مردم را از وی بیزار ساخت، و تصمیم او در ۷۲۷/۱۳۲۷ دایم بر انتقال پایتخت از دهلی به دئوگیر، که اکنون نام جدید دولت آباد بر آن نهاده شده بود نتیجه‌ای مصیبت‌بار داشت. از آن سو، وی با پیروزمندی حملهٔ ترمشیرین مغول را بر ماوراءالنهر دفع کرد (۷۲۹/۱۳۲۹)، ولی نقشهٔ وی برای استفاده کردن از ضعف دولت ایلخانیان و تاختن به آسیای مرکزی از راه پامیر (اگر واقعاً چنین قصدی داشته است، زیرا مطالبی که در این باب درمآخذ آمده است کاملاً روشن نیست) خواب و خیالی بیش نبود. محمدبن تغلق با حکومت‌های مسلمان بیرون هند روابط سیاسی داشت؛ با ممالیک مصر

در تماس بود ، و تصدیق خلیفه قاهره را که عروسک خیمه‌شب‌بازی بی بیش نبود، درباره سلطنت خود تحصیل کرد ؛ مع‌هذا ، اشتغال نیروی او به نقشه‌های غیر واقع‌بینانه نظامی در مرزهای شمالی هند، سبب سستی استیلای تغلقیان بر دکن شد : در مادورا ، واقع در منته‌الیه جنوب ، دولت مستقل مسلمانی به وجود آمد که تازمان بر آمدن دولت هندوی و بجایاناکار دوام آورد ، و در ۷۴۸/۱۳۴۷ دولت بهمنی به وسیله علاءالدین بهمن‌شاه در قسمت مرکزی دکن تأسیس یافت. بعداً فیروزشاه سوم سند و بنگاله را باز به زیر اقتدار سلاطین تغلقی کشید ولی در مورد دکن اقدامی به عمل نیاورد . آخرین امرای تغلقی همه ضعیف و ناتوان بودند ، و ضعف سلطنت آنان تیمور را به لشکر کشی به هند در ۸۰۱/۱۳۹۸-۹ برانگیخت ، و خرابی بسیار به بار آورد . در نتیجه ، وحدت سیاسی از میانه رخت بر بست ، و در هرایالتی امیری علم استقلال برافراشت .

نزدیک به چهل سال قدرت در دست خضرخان بود، که سابقاً از جانب تیمور حکمرانی مولتان را داشت . وی به نام تیمور و شاهرخ حکومت راند ، و خویشان را به داشتن عنوان آیات‌اعلی راضی ساخت . این سلسله چون مدعی بودند که از خاندان پیغمبرند به نام سادات خوانده می‌شدند . اقتدار واقعی سادات به ناحیه کوچکی در اطراف دهلی محدود بود ، و چون در آغاز متکی به تیموریان بودند در نزد طبقات نظامی افغانی و ترک دهلی محبوبیتی نداشتند. در ۸۵۵/۱۴۵۱ سلسله لودی جانشین آنها گشت . مؤسس این سلسله بهلولخان بود که ریاست طایفه افغانی لودی را داشت ، و سابقاً حکمران سرهند و لاهور بود . بهلول از سلاطین بزرگ تغلقی چیزی کم نداشت ، و تلاش بسیار کرد که حیثیت و اعتبار مسلمانان هند را به جای خود برگرداند . استیلای حکومت دهلی را از نو بر بیشتر قسمت‌های مرکزی هند برقرار ساخت ، و سلاطین شرقی جونپور را برافکند (۸۸۱/۱۴۷۷) . پسرش، سکندر دوم، علیه دول راجپوت دست به یک سلسله عملیات زد که خالی از موفقیت نبود ، و پایتخت خود را به آگره که پایگاه مناسبتری برای این عملیات بود منتقل ساخت . آخرین سلطان

لودی ، ابراهیم دوم ، بسیاری از اعیان و سران نظامی را از خود رنجانید ، و عده‌ای از همین امرای رنجیده خاطر بابر را که در آن زمان در کابل بود به مداخله در امور دهلی دعوت کردند .

پیروزی بابر در پانیپت در ۱۵۲۶/۹۳۲ منجر به مرگ ابراهیم و ظهور نخستین سلسله مغولی در هند گردید . اما سلسله سلاطین مغول هند هنوز استقرار و ثبات نداشت ، و در زمان همایون ، پسر بابر ، برای پانزده سال باز حکومت به دست شیرشاه سور افغانی افتاد . شیرشاه از بهار دست به عملیات زد ، و همایون را در قنوج شکست داد ، و به این ترتیب تمام کارها و اقدامات بابر را خنثی کرد (۱۵۴۰/۹۴۷) . شیرشاه علاوه بر آنکه فرماندهی توانا بود ، اصلاحات ارضی و مالی مهمی نیز انجام داد . اگر مرگی زودرس او را در نبرده بود ، دولت افغانی نیرومندی در خاک هند مستقر می‌شد ، و همایون را از اقدامات بعدی دل‌سرد و منصرف می‌ساخت . اما مرگ زودرس شیرشاه ، و ناتوانی جانشینان سپنجی وی ، کار را برای مغولان آسان کرد .

مآخذ : لین پول ، ۳۰۳ - ۲۹۵ : یوستی ۵ - ۴۶۴ : زامباور ، ۸ - ۲۸۵ : زاخو ، ۳۳ (در باره سوریان) .

C . H . Philips , ed . *Handbook of oriental history* (London 1951), 88-9.
R . C . Majumdar and A . D . Pusalker , eds . *The history and culture of the Indian people . V The struggle for empire* (Bombay 1957) .

idem , and A.K. Majumdar , eds . *VI The Delhi Sultanate* (Bombay 1960) .

R . C . Majumdar , H.C. Raychudhuri and K. Datta , *An advanced history of India* (London 1960) .

دائرةالمعارف اسلام ، چاپ دوم ، مقاله «سلاطین دهلی» به قلم پ . هاردی .

۷۳

سلاطین بنگالہ (بنگال)

۷۳۷-۹۸۴/۱۳۳۶-۱۵۷۶

۱ - دربنگالہ شرقی

فخرالدین مبارکشاه	۷۳۷/۱۳۳۶
اختیارالدین غازی شاه	۷۵۰-۳/۱۳۴۹-۵۲
غلبہ شمس الدین الیاس شاه	

۲- نخست دربنگالہ غربی و سپس درہمہ بنگالہ

علاءالدین علیشاہ	۷۴۰/۱۳۳۹
شاخہ الیاس شاہی :	
شمس الدین الیاس شاه	۷۴۶/۱۳۴۵
سکندر شاہ اول	۷۵۹/۱۳۵۸
غیاث الدین اعظم شاه	۷۹۲/۱۳۹۰
سیف الدین حمزہ شاه	۸۱۳/۱۴۱۰
شہاب الدین بایزید شاه	۸۱۵/۱۴۱۲
علاءالدین فیروز شاہ	۸۱۷/۱۴۱۴
شاخہ راجا گنشہ :	
جلال الدین محمد شاہ	۸۱۷/۱۴۱۴
شمس الدین احمد شاہ	۸۳۵-۴۰/۱۴۳۲-۶
شاخہ الیاس شاہی از نو :	
ناصر الدین محمود شاہ	۸۴۱/۱۴۳۷

رکن‌الدین باریک شاه	۱۴۶۰/۱۶۴
شمس‌الدین یوسف شاه	۱۴۷۴/۱۷۹
سکندر شاه دوم	۱۴۸۱/۱۸۶
جلال‌الدین فتح شاه	۱۴۸۱-۱۷/۹۲-۱۸۶

شاخهٔ حبشیان :

سلطان شاهزاده باریک شاه	۱۴۸۷/۱۹۲
سیف‌الدین فیروز شاه	۱۴۸۷/۱۹۲
ناصرالدین محمود شاه	۱۴۹۰/۱۹۵
شمس‌الدین مظفر شاه	۱۴۹۱-۴/۹۹-۱۹۶

شاخهٔ سیدحسین شاهی :

سید علاء‌الدین حسین شاه	۱۴۹۴/۱۹۹
ناصرالدین نصرت شاه	۱۵۱۹/۹۲۵
علاء‌الدین فیروز شاه	۱۵۳۲/۹۳۹
غیاث‌الدین محمود شاه	۱۵۳۳-۹/۶-۹۴۰

شاخهٔ افغانهای سوری :

شیر شاه سور	۱۵۳۹/۹۴۶
خضر خان	۱۵۴۰/۹۴۷
محمدخان سور	۱۵۴۵/۹۵۲
خضر خان بهادر شاه	۱۵۵۵/۹۶۲
غیاث‌الدین جلال شاه	۱۵۶۱-۴/۷۱-۹۶۸

شاخهٔ سلیمان کرارانی :

سلیمان کرارانی	۱۵۶۴/۹۷۱
----------------	----------

بایزید شاه کرارانی ۹۸۰ / ۱۵۷۲
 داود شاه کرارانی ۹۸۰-۴ / ۱۵۷۲-۶
 استیلای مغولان هند

ادارهٔ بنگاله همیشه برای سلاطین دهلی مشکل بود. منابع سرشار آن ایالت، و دوریش از پایتخت از جملهٔ عواملی بود که حکمرانان آن را مدام به شورش و گردنکشی برمی‌انگیخت. پس از مرگ بلبن در ۶۸۶/۱۲۸۷ بنگاله تحت حکومت فرمانروایانی که در لخواوتی حکومت داشتند استقلال یافت، و در نخستین سالهای قرن چهاردهم قسمت شرقی آن به تصرف مسلمانان درآمد، و لشکریان اسلام از برهماپوترا گذشته داخل ناحیهٔ سیلهت در آسام شدند. غیاث‌الدین تغلق برای مدتی استیلای دهلی را بر بنگاله از نو مستقر ساخت، و آن را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کرد. مرکز قسمت غربی لخواوتی و مرکز قسمت شرقی سونارگائون بود. اما چون وی در گذشت حکومت بنگاله در مشرق به دست فخرالدین مبارک و در مغرب به دست علاءالدین علی افتاد، و در دو قرن و نیم بعد، سلاطینی به استقلال بر آنجا حکومت کردند. در طی این سالها هرروز عدهٔ بیشتری از هندوان طبقات پائین به دین اسلام می‌گرویدند، و این امر سرانجام منجر به تفوق فعلی مسلمانان در آن سرزمین گردید.

خاندان شمس‌الدین الیاس تمام بنگاله را تحت یک حکومت درآورد. در زمان حکومت الیاس شاهیان هنر و علوم اسلامی شکوفا شد، و بازرگانی منسوجات و مواد غذایی بنگالی رواج گرفت. در نخستین دههٔ قرن پانزدهم غیاث‌الدین اعظم روابط قدیم فرهنگی و سیاسی بین بنگاله و چین را تجدید کرد، و توسعهٔ بندر چیتاگنگ به احتمال قوی منعکس‌کنندهٔ ازدیاد و افزایش تجارت و دادوستد با خاور دور است. سلطنت الیاس شاهیان، با افتادن قدرت به دست راجا گنشه، مدت بیست سال منقطع گردید. راجا گنشه از هندوان

صاحب زمین بهاتوریا بود ، و گمان می‌رود که سالها به‌طور غیرمستقیم قدرت سلطنت در دست وی بود تا اینکه سرانجام سلطنت را برای پسرش جادو غصب کرد . جادو بعداً به اسلام گروید و با نام جلال‌الدین محمد حکومت کرد . سلسله‌ای که راجا گنشه تأسیس کرد، علیرغم اصل هندوی آن ، مورد پشتیبانی مسلمانان واقع شد . هنگامی که الیاس شاهیان دوباره بر سر کار آمدند، بر قدرت محافظان حبشی کاخها افزوده شد ، تا اینکه در سال ۸۹۲/۱۴۸۷ فرمانده آنان خواجه سلطان شهزاده ، آخرین امیر الیاس شاهی را کشت و خود قدرت را به دست گرفت .

عاقبت الامر ، سید علاءالدین حسین نظم را به بنگاله باز آورد . خوشبختانه دوره سلطنت روشن فکرانه او بعد از دوره پر آشوب حکومت حبشیان بود . بهار ضمیمه بنگاله گردید ؛ به سلطان شرقی جونپور که به وسیله سلاطین لودی دهلی خلع شده بود ، پناه داده شد ؛ و ارتش جونپور ضمیمه ارتش بنگاله گردید . در این قرن‌ها ادبیات بومی بنگالی نضج گرفت و توسعه یافت، و نمونه تشویق سلاطین را از علم و ادبیات در تشویق و حمایت نصرت شاه بن سیدحسن از ترجمه بنگالی مهابهاراته می‌توان دید. سلطنت شاخه سید حسین شاهی را قیام برق آسای رئیس طایفه افغانها ، شیرشاه‌سور ، برهم زد . وی بنگاله را گرفت ، و آن را پایگاهی برای بیرون راندن همایون از هند قرار داد . اما همینکه مغولان در لاهور و دهلی از نو استقرار یافتند، و افغانها شکست خوردند ، نفوذ مغولان در بنگاله محسوس گردید . سلیمان کرارانی، حکمران پیشین بهار جنوبی ، گردن به ربقه اطاعت اکبرنهاد ، و در ۹۸۴/۱۵۷۶ بنگاله تسخیر و رسماً ضمیمه مملکت مغولان هند گردید .

مآخذ : لین پول ، ۳۰۵-۸ ؛ زامباور ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ .

Philips . ed . *Handbook of oriental history* , 89-90 .

Majumdar , et al . eds. *The Delhi Sultanate* .

Majumdar , et al . *An advanced history of India* .

۷۴

سلاطین کشمیر

۱۵۸۹-۱۳۴۶/۹۹۷-۷۴۷

۱- شاخه شاه میرزای سواتی

شمس‌الدین شاه میرزای سواتی	۱۳۴۶/۷۴۷
جمشید	۱۳۴۹/۷۵۰
علاء‌الدین علیشیر	۱۳۵۰/۷۵۱
شهاب‌الدین شیراشامک	۱۳۵۹/۷۶۰
قطب‌الدین هندال	۱۳۷۸/۷۸۰
سکندر بت شکن	۱۳۹۴/۷۹۶
علی میرزاخان	۱۴۱۶/۸۱۹
زین‌العابدین شاهی خان	۱۴۲۰/۸۲۳
حیدرشاه حاجی خان	۱۴۷۰/۸۷۵
حسن	۱۴۷۱/۸۷۶
محمد (دوره اول سلطنت)	۱۴۸۹/۸۹۴
فتح‌شاه (دوره اول سلطنت)	۱۴۹۰/۸۹۵
محمد (دوره دوم سلطنت)	۱۴۹۸/۹۰۳
فتح‌شاه (دوره دوم سلطنت)	۱۴۹۹/۹۰۴
محمد (برای بارسوم)	۱۵۰۰/۹۰۵
ابراهیم اول	۱۵۲۶/۹۳۲
نازک (دوره اول سلطنت)	۱۵۲۷/۹۳۳

محمد (برای بارچهارم)	۹۳۵/۱۵۲۹
شمس‌الدین	۹۳۹/۱۵۳۳
نازک (برای باردوم)	۹۴۷/۱۵۴۰
حیدر دغلت حکمران کشمیر از جانب همایون	۹۴۷/۱۵۴۰
نازک (برای بار سوم)	۹۵۸/۱۵۵۱
ابراهیم دوم	۹۵۹/۱۵۵۲
اسماعیل	۹۶۲/۱۵۵۵
حبیب	۹۶۴-۸/۱۵۵۷-۶۱
غازی‌خان چک اورا از سلطنت بر انداخت	

۲- شاخه غازی‌خان چک

غازی‌خان بن چک	۹۶۸/۱۵۶۱
نصرالدین حسین	۹۷۱/۱۵۶۳
ظہیرالدین علی	۹۷۷-۱۵۶۹
نصرالدین یوسف	۹۸۶/۱۵۷۹
یعقوب	۹۹۴/۱۵۸۶
تسلیم به اکبر پادشاه مغول هند	۹۹۷/۱۵۸۹

کشمیر به مناسبت موقعیت جغرافیایی خاصش که سدی از کوه‌های مرتفع آن را از دشتهای شمال هند جدا ساخته است، مدتها از حمله و تاخت و تاز مسلمانان در امان بود ، و مدتها بعد از آنکه بیشتر ناحیه شمال هند به دست مسلمانان افتاد ، همچنان تحت حکومت فرمانروایان هندو باقی ماند. سلطان محمود غزنوی دوبار ، یکی در ۴۰۶/۱۰۱۵ و دیگری در ۴۱۲/۱۰۲۱ ، از

راه جنوب بر کشمیر تاخت ، اما در هر دو بار قلعه لهکوت سد راه موفقیت او شد . باری ، شاهان هندو سپاهیان مزدور ترك مسلمان (ترشکه) را به خدمت گرفتند ، و ظاهراً از آن زمان به تدریج به دین اسلام گرویدند ، تا آنجا که اکنون در آن ایالت اکثریت با مسلمانان است .

در سال ۱۳۳۵/۷۳۵ تخت سلطنت کشمیر به دست شاه میرزای سواتی افتاد . وی يك ماجراجوی مسلمان و احتمالاً از طایفه پتهان بود ، و وزارت راجاسینهادوارا داشت . سیاست شاه میرزای سواتی ، که اینک لقب شمس‌الدین داشت ، نسبت به هندوان ملایم و با تساهل و گذشت همراه بود . اما نوه اش سکندر که مسلمانی متدین و متعصب بود علما و دانشمندان را تحت حمایت گرفت ، و به تعقیب و آزار هندوان پرداخت ، و بتخانه‌های آنها را ویران ساخت ، و از این رو ، لقب یت‌شکن یافت . اما پسرش زین‌العابدین عکس سیاست سختگیرانه او را در پیش گرفت ، و دوره سلطنت طولانی و روشنفکرانه او در واقع عصر طلایی کشمیر بود . به حمایت و تشویق او مهاباراته ، و راجتر نگینی ، و قایعنامه منظوم کشمیر تألیف کالهانا ، به فارسی ترجمه شد . بدیخانه جانشینان و بازماندگان وی مردان بزرگی بودند ، و در زمان آنها جنگ و نزاع خانوادگی در گرفت . رؤسای مختلف ایالات نیز از کوهستانی بودن و صعب‌الحصول بودن ناحیه سود جستند ، و عملاً به استقلال به حکومت پرداختند . بخصوص نفوذ طایفه قدرتمند چک ، که رهبران و رؤسای آنها در دستگاه آخرین سلاطین ناتوان شاه میرزایی مقام وزارت و سپهسالاری داشتند فزونی گرفت . حیدر دغات ، شاهزاده مغول ، در ۱۵۴۰/۹۴۷ به کشمیر تاخت ، و مدت ده سال از جانب همایون در سری‌نگر حکومت کرد تا آنکه در شورش به قتل رسید . طایفه چک دوباره قدرت یافتند ، و از سال ۱۵۶۱/۹۶۸ به بعد ، رسماً فرمانروایی را به دست گرفتند و خویشان را به تقلید از مغولان پادشاه خواندند . آخرین حکمرانان خاندان چک دست‌نشانده اکبر بودند ، و سرانجام نیز کشمیر تماماً ضمیمه امپراطوری مغولان هند گردید .

تبیین و روشن ساختن ترتیب حکومت سلاطین مسلمان کشمیر مشکلات بسیار در بردارد . لین پول ترتیب دادن جدول قابل اعتمادی از این حکمرانان را غیرممکن دانسته است ، ولی سر تامس ولسلی هیگ این کار را انجام داده ، و در فهرستی که مادر بالا ذکر کرده‌ایم از نتایج تحقیقات وی سود جسته‌ایم . این فهرست با فهرست زامباور تفاوت‌های فاحش دارد .

مآخذ : یوستی ، ۴۷۸ ؛ زاخو ۳-۳۲ ؛ زامباور ۴-۳۹۳ .

Sir T. W. Haig. " The chronology and genealogy of the Muhammadan Kings of Kashmir, " *JRAS* (1198), 451 - 68 .

idem, in *Cambridge History of India*, III, *Turks and Afghans* (Cambridge 1928), 277 - 93, 698 - 700 .

۷۵

ملاطین گجرات

۱۵۸۳-۱۳۹۱/۹۹۱-۷۹۳

هند غربی

ظفر خان مظفر اول	۷۹۳/۱۳۹۱
احمد اول	۸۱۴/۱۴۱۱
محمد کریم	۸۴۶/۱۴۴۲
قطب الدین احمد دوم	۸۵۵/۱۴۵۱
داود	۸۶۲/۱۴۵۸
محمود اول بگرا	۸۶۲/۱۴۵۸
مظفر دوم	۹۱۷/۱۵۱۱
سکندر	۹۳۲/۱۵۲۶
ناصر خان محمود دوم	۹۳۲/۱۵۲۶
بهادر	۹۳۲/۱۵۲۶
میران محمد اول حکمران خاندش	۹۴۳/۱۵۳۷
محمود سوم	۹۴۳/۱۵۳۷
احمد سوم	۹۶۱/۱۵۵۴
مظفر سوم (دوره اول سلطنت)	۹۶۸/۱۵۶۱
غلبه شاهان مغول هند	۹۸۰/۱۵۷۳
مظفر سوم (برای بار دوم)	۹۹۱/۱۵۸۳

استیلای قطعی مغولان

گجرات به علت ارتباطات بازرگانی و دریائیش با سواحل دیگر اقیانوس هند، ایالت بسیار توانگری بود. اما با اینکه سلطان محمود غزنوی در سفر فتح سومنات از میان آن گذشت، استیلای ثابت و ماندگار مسلمانان بر آن مدتها بعد صورت گرفت. در ۶۹۷/۱۲۹۸ سپاهیان علاءالدین محمد خلجی سلسله عمده شاهان هندوی آن دیار، واگهلاها، را شکست دادند و گجرات تحت استیلای مسلمانان در آمد. در قرن چهاردهم گجرات به وسیله حکمرانانی که از طرف سلاطین دهلی فرستاده می‌شدند اداره می‌شد، تا اینکه در سال ۷۹۳/۱۳۹۱ محمد سوم سلطان دهلی، ظفرخان را به حکومت آنجا برگماشت. چون دولت تغلقیه روی به زوال نهاد، ظفرخان استقلال یافت، و در سال ۸۱۰/۱۴۰۷ رسماً با عنوان مظفرشاه به سلطنت پرداخت. نوه اش احمد اول، پایه‌های سلطنت جدید را مستحکم ساخت، هر چند که بیشتر ایام او به جنگ با راجاهای گجرات و راجپوتانه و سلاطین مسلمان مالوا، خاندش، و دکن گذشت. وی برای خویشتن پایتخت جدیدی به نام احمدآباد ساخت، که جانشین اناهیلواره گردید. دوره پنجاه و چهار ساله سلطنت محمود بگرا بزرگترین سالهای تاریخ سلاطین خاندش است. لشکر کشی علیه هندوان به تسخیر قلعه چامپانر، که اینک نام محمدآباد بر آن نهاده پایتختش قرار دادند، منجر شد. در واقع، در دوره سلطنت محمود مملکت گجرات، قبل از ضمیمه شدن مالوا، به بزرگترین حد خود رسیده بود.

در اواخر سلطنت محمود عامل جدیدی در سیاست هند غربی و جنوبی پیدا شد، و آن آمدن پرتغالیان بود. بعد از آمدن واسکو داگاما در ۱۴۹۸ به کالیکوت، پرتغالیان سررشته بیشتر تجارت اقیانوس هند را به دست آوردند، و به این ترتیب بازرگانان مصر و گجرات را تحت الشعاع قرار دادند. از این رو محمود در سال ۹۳۱/۱۵۰۸ با قانصوح غوری، سلطان مملوک مصر، متحد گشت، و با اینکه ناوگان مسلمانان در آغاز پیروزیهایی در نزدیک بمبئی به دست آورد، و دوم لورنسو دالمیدا شکست یافت، ولی پرتغالیان گوا را از عادلشاهیان

بیجاپور گرفتند، و محمود را به صلح و اदार ساختند. آخرین سلطان گجرات بهادرشاه، نوه محمود، بود که با هندوان به مخالفت پرداخت و مالوا را فتح کرد، ولی اندکی بعد آن را با قسمتی از قلمرو خود به همایون شاه مغول واگذاشت. خطر پرتالیان از نو شدت گرفت، و با آنکه بهادرشاه دیو Diu را به تصرف آنها داد، آنان خائنانه وی را در ۱۵۳۷/۹۴۳ کشتند. با کشته شدن او وحدت و یکپارچگی از گجرات رخت بریست، جنگهای داخلی آغاز شد، و مملکت بین اعیان و اشراف مختلف تقسیم گشت. سلاطین گجرات به ناچار مغولان را به کمک طلبیدند، و اکبرشاه گجرات را متصرف شد، هر چند آخرین سلطان آن، مظفر سوم تا زمان مرگ خود که در ۱۵۹۳/۱۰۰۱ اتفاق افتاد چندین بار برای غلبه مجدد اقدام کرد، و باشکست مواجه شد.

مآخذ: لین پول، ۱۴-۳۱۲؛ یوستی، ۴۷۲؛ زامباور، ۲۹۶

Philips, ed. *Handbook of oriental history*, 91.

Majumdar, et al. eds. *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et al, *An advanced history of India*

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «گجرات» به قلم ج. برتن - پیچ.

۷۶

سلاطین شرقی جو نیپور
۱۴۷۹-۱۳۹۴/۸۸۳-۷۹۶

ملك سرور ، خواجہ جهان	۷۹۶/۱۳۹۴
مبارکشاہ	۸۰۲/۱۳۹۹
شمس‌الدین ابراہیم	۸۰۴/۱۴۰۲
محمود شاہ	۸۴۴/۱۴۴۰
محمد شاد	۸۶۱/۱۴۵۷
حسین شاہ	۸۶۲-۸۳/۱۴۵۸-۷۹

استیلای سلاطین لودی دہلی

ایالت جو نیپور برودگومتی درجانب شمال بنارس، بین سرزمینہایی کہ بعدہا ایالات بہار و اودہ را تشکیل دادند واقعست ، وبنابرروایات درسال ۷۶۲/۱۳۵۹ بہوسیله فیروز شاہ سوم تغلقی تأسیس یافتہ و وی آن را بہ نام عموزادہ و حامی خود، محمد بن تغلق ، کہ یکی از نامہایش جونہ شاہ (جونہ از کلمہ یاونہ yavana آمدہ است کہ بہ معنای «بیگانہ» و «خارجی» است) بود ، بدین اسم بازخواندہ است . جو نیپور در قرن پانزدہم مرکز یک دولت مسلمان قدرتمند شد کہ بین مملکت دہلی و بنگالہ قرارگرفتہ بود ، و سلاطین آن نقش مهمی در توسعہ فرهنگ اسلامی آن ناحیہ بازی کردند . درواقع جو نیپور بہ عنوان «شیراز شرق» شہرت یافت .

سلسلہ سلاطین شرقی جو نیپور را ملك سرور نامی کہ خواجہ سرا و وزیر آخرین سلطان تغلقی، محمودشاہ دوم، بود بنیان نہاد . وی درسال ۷۹۶/۱۳۹۴

اوده‌را برای ولی‌نعمت خویش فتح کرد، و سپس خود در آنجا به‌عنوان حکمران باقی ماند، و سلطان را بر آن داشت که به وی لقب ملك الشرق اعطا کند، و به‌همین دلیل سلسله‌ای را که وی تأسیس کرد، سلسلهٔ سلاطین شرقی می‌نامند. پسر خواندهٔ ملك سرور، که نامش مبارکشاه بود از آشفتگی اوضاع هند بعد از حملهٔ تیمور استفاده کرد، و به استقلال به سلطنت پرداخت و سکه به‌نام خود ضرب کرد، و خطبه به نام خویش بگردانید. برادرش ابراهیم بزرگ‌ترین سلاطین شرقی بود، و در دوران سلطنت تقریباً چهل ساله‌اش سلسلهٔ شرقی به‌اوج قدرت و نفوذ خود رسید. مکتب بومی بسیار ظریفی در معماری اسلامی در جونپور به‌وجود آمد، و ابراهیم که خود مردی با فرهنگ بود دانشمندان و نویسندگان دربار خود را مورد تشویق قرار داد. جانشینانش داخل جنگ با سلاطین لودی دهلی شدند، گوالیور را مورد تاخت و تاز قرار دادند، و در حمله به اریسا پیروزی شایانی یافتند. بنا بر روایات وقایع نویسان مسلمان، جونپور در این هنگام معظم‌ترین ارتش هند را داشت. آخرین سلطان شرقی جونپور، حسین‌شاه يك بار حتی تا دروازه‌های دهلی پیش رفت، اما سرانجام بهلول لودی براو غلبه یافت، و وی را به بنگاله راند. به این ترتیب جونپور تحت استیلای سلاطین دهلی در آمد.

مآخذ: بین‌پول، ۴۰۹؛ زامباور، ۲۹۲

Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 91.

Majumdar, et al. eds., *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et al., *An advanced history of India*.

۷۷

سلطین مالوا

۱۵۳۱-۱۴۰۱/۹۳۷-۸۰۴

هند مرکزی

۱- شاخه غوری

دلاورخان حسین غوری	۱۴۰۱ / ۸۰۴
الپ خان هوشنگ	۱۴۰۵ / ۸۰۸
غزنی خان محمد	۱۴۳۵ / ۸۳۸
مسعود خان	۱۴۳۶ / ۸۳۹

۲- شاخه خلجی

محمود شاه اول خلجی	۱۴۳۶ / ۸۳۹
غیاث شاه	۱۴۶۹ / ۸۷۳
ناصرشاه	۱۵۰۰ / ۹۰۶
محمود شاه دوم	۱۵۱۱-۳۱ / ۹۱۷-۳۷

غلبه سلطین گجرات

حکومت مسلمانان در مالوا بعد از منازعات طولانی و خونین با سلاطین محلی راجپوت چیتورا و اجین میسر گردید . در سال ۷۰۵/۱۳۰۵ علاءالدین خلجی ، سلطان دهلی ، سپاهی به تسخیر مالوا فرستاد ، و آنرا فتح کرد ، و از آن زمان ، حکمرانان آن ناحیه از دهلی منصوب و فرستاده می شدند . در زمان یورش امیر تیمور (۹-۱۳۹۸/۸۰۱) دلاورخان غوری ، حکمران مالوا ، به محمود شاه دوم تغلقی پناه داد ، ولی ضربه ای که از این یورش بر پیکر سلطنت دهلی وارد

آمد ، دلاورخان را برانگیخت که اندک زمانی بعد خویشان را مستقل اعلام دارد ، و برای خود بساط سلطنت بگسترده . به این ترتیب استقلال یافتن مالوا مشابه روی کار آمدن سلاطین شرقی در جنوبوراست . سلاطین مالوا قلعه مستحکم و حصول ناپذیر ماندو را پایتخت خود قرار دادند ، و آنرا با احداث بناهای باشکوه بیاراستند .

سلاطین غوری مالوا یک بار براریسا که در تصرف امرای هندو بود تاختند ، ولی بیشتر اقدامات و عملیات نظامی آنها علیه حکمرانان مسلمان همسایه خود ، چون سلاطین گجرات ، سلاطین سادات دهلی ، و سلاطین بهمنی دکن بود . در این جنگها آنها اغلب با سلاطین هندو همدست و متحد می شدند . در سال ۸۳۹/۱۴۳۶ محمود خان صدراعظم تخت سلطنت مالوا را به چنگ آورد ، و حکمرانی سلسله خلجی را در مالوا آغاز کرد (آخرین سلطان غوری مالوا به گجرات گریخت) . محمود اول خلجی بزرگترین سلاطین مالوا بود ، و با وجود شکستهایی که در لشکرکشی علیه راجپوتهای چیتور و سلاطین بهمنی یافت ، قلمرو خود را بسط فراوان داد . شهرت و ناماوری او از مرزهای هند درگذشت ، و خلیفه قاهره رسماً سلطنت او را تصدیق کرد . اما در دوره حکومت نبیره او ، محمود دوم ، وزرا و درباریان راجپوت قدرت یافتند ، و نزاع و کشمکش بین مسلمانان و هندوان آغاز شد . حتی محمود یک بار به دست راجای چیتور اسیر گردید ، و با آنکه باز سلطنت یافت ، اما دولت وی در ۹۳۷/۱۵۳۱ به وسیله بهادرشاه ، سلطان گجرات ، برافتاد و بدین ترتیب سلسله خلجیان مالوا به پایان رسید . در سی سال بعد ، مالوا ابتدا به دست همایون شاه مغول ، سپس به چنگ یک سردار مستقل خلجی ، و آنگاه به دست شیرشاه سور افغان ، و سرانجام دوباره به دست مغولان افتاد .

مآخذ : لین پول ، ۱۱-۳۱۰ : یوستی ، ۴۲۷ : زامباور ۲۹۲

Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 90.

Majumdar, et al., eds. *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et al., *An advanced history of India*.

دائرة المعارف اسلام ، چاپ اول ، مقاله «مالوا» به قلم ت. و. هیک .

۷۸

سلطین بہمنی و جانشینان آنها

۷۴۸-۹۳۴/۱۳۴۷-۱۵۲۷

دکن شمالی

علاءالدین حسن بہمن شاہ	۷۴۸/۱۳۴۷	
محمد اول	۷۵۹/۱۳۵۸	
علاءالدین مجاہد	۷۷۶/۱۳۷۵	
داود	۷۸۰/۱۳۷۸	
محمد دوم	۷۸۰/۱۳۷۸	
غیاث الدین	۷۹۹/۱۳۹۷	
شمس الدین	۷۹۹/۱۳۹۷	
تاج الدین فیروز	۸۰۰/۱۳۹۷	
احمد اول ولی	۸۲۵/۱۴۲۲	
علاءالدین احمد دوم	۸۳۹/۱۴۳۶	
علاءالدین ہمایون ظالم	۸۶۲/۱۴۵۸	
نظام	۸۶۵/۱۴۶۱	
محمد سوم لشکری	۸۶۷/۱۴۶۳	
محمود	۸۸۷/۱۴۸۲	
{ امیر برید وزیر اعظم بیدان سلطین اسمی تحت فرماں }	احمد سوم	۹۲۴/۱۵۱۸
	علاءالدین	۹۲۷/۱۵۲۱
	ولی اللہ	۹۲۸/۱۵۲۲
	کلیم اللہ	۹۳۱-۴/۱۵۲۵-۲۷

تجزیه دولت بهمنی به پنج دولت محلی

هنگامی که اقتدار محمد بن تغلق در نیمه دوم سلطنتش رو به زوال نهاد، قسمت‌های تازه فتح شده دکن از زیر فرمان سلاطین دهلی خارج شد. حکمران معبر، واقع در متهاالیبه جنوب دکن، خویشتن را مستقل خواند و دولت مادورا را بنیان نهاد. قدرتمندتر و پایدارتر از آن دولتی بود که برفلات دکن به وسیله امیر حسن گنگو تأسیس شد. از اصل و نسب حسن چیزی به درستی دانسته نیست، اما به نظر می‌رسد که اجداد و نیاکان وی اشخاص مهمی نبوده‌اند، و ادعای آنان را برداشتن نسب ایرانی و اتخاذ نام ایرانی قدیم بهمن (پسر اسفندیار) جدی نباید گرفت. حسن پس از شورش موفقیت آمیز خود در دولت آباد، پایتختش را به گلبرگه منتقل ساخت، و آنجا مدت هشتاد سال مرکز دولت بهمنیان بود.

با روی کار آمدن بهمنیان دولت مقتدر و مهاجم مسلمانسی در برابر دو دولت عمده هندو در جنوب دکن: یکی دولت ورنگل و دیگر و بجایانگر، به وجود آمد. در صد سال بعد مدام جنگ و خونریزی بود، و این جنگها بادولت ورنگل در ۱۴۲۵/۸۳۰ به پایان رسید. در این سال احمدشاه اول دولت ورنگل را برانداخت و قلمرو آنرا ضمیمه دولت بهمنی ساخت. اما غلبه بر و بجایانگر هرگز میسر نشد. از نکات مهم در این جنگها استفاده از توپخانه و سلاح آتشین از نیمه دوم قرن چهاردهم به بعد است. بعد از فتح ورنگل، احمد پایتخت خود را به بیدار که به قلب مملکت نزدیکتر بود منتقل ساخت، و با حکمرانان مسلمان گجرات و مالوا نیز از در جنگ درآمد.

سلاطین بهمنی در دنیای اسلامی به طور کلی، خاصه از آن جهت که در بارشان مرکزی بزرگ برای علم و دانش بود، شهرت بسیار به دست آوردند. این در زمان آنان بود که سبک خاصی در معماری اسلامی دکن به وجود آمد. بهمنیان نخستین قدرتی در شبه قاره هند بودند که با دولت عثمانی سفیر رد و بدل کردند (بین محمد شاه سوم بهمنی و سلطان محمد فاتح عثمانی). دولت

بهمنی هم دارای ارتشی نیرومند و هم دارای نظام اداری سازمان یافته خوبی بود. از این رو، به اشخاص و افراد متبحر و کاردیده احتیاج فراوان داشت، و جمع کثیری از ترکان و ایرانیان و اعراب و غیره در دولت سلاطین بهمنی خدمت می‌کردند. در قرن پانزدهم میان مسلمانان بومی دکن و این «خارجیان» (آفاقی‌ها) کشمکش و مناقشه در گرفت. اغتشاشات روزافزون داخلی و ضعف و بی‌کفایتی دائم‌التزاید سلاطین را تا حدی می‌توان ناشی از این مناقشات دانست. در اواخر قرن پانزدهم علامات تجزیه و ازهم‌گسیختگی در دولت بهمنی پدیدار شد. چهار سلطان آخر این سلسله بازیچه‌ای در دست امیر قاسم بریدی ترک و خاندان وی بودند، و هنگامی که آخرین سلطان بهمنی در ۱۵۲۷/۹۳۴ درگذشت، سلسله بهمنی نیز به پایان رسید. از این زمان تا استیلای اکبر شاه و اورنگ‌زیب، قسمت مسلمان نشین دکن بین پنج سلسله محلی تقسیم شد، و این پنج سلسله همه از غلامان و خدمتگزاران پیشین سلاطین بهمنی بودند.

خاندان بریدی نخست از بیدار بازمانده مملکت بهمنی را اداره کرد، و سپس به نام سلسله بریدشاهی به استقلال به حکومت پرداخت تا اینکه در ۱۶۱۹/۱۰۲۸ در دولت عادلشاهیان بیجاپور تحلیل رفت. باری، نخستین سلسله محلی که به طور قطع از سلاطین بهمنی جدا شد، سلسله عمادشاهی برار (۱۵۷۲-۱۴۸۵/۸۹۰-۸۹۰) بود. اینان اعقاب فتح‌الله عمادالملک، حکمران برار، بودند و در آنجا، تا زمانی که قلمروشان به دست نظامشاهیان افتاد حکومت راندند. عادلشاهیان (۱۶۸۶-۱۴۹۰/۱۰۹۷-۸۹۵) از اعقاب یوسف عادل‌خان، حکمران بیجاپور، که اصل و تبار ترکی داشت، بودند، و حکومت آنان تا زمانی که اورنگ‌زیب بیجاپور را فتح کرد دوام آورد. نظامشاهیان (۱۶۳۳-۱۴۹۱/۱۰۴۴-۸۹۶) را اکبر شاه از میان برداشت، اما شاخه‌ای از سلاطین اسمی این سلسله تا زمان شاه جهان باقی بودند. بالاخره از قطب شاهیان گلکنده (۹۱۸-۱۶۸۷-۱۵۱۲/۱۰۹۸) باید نام برد که دولتشان بر روی خرابه‌های مملکت هندی ورنگل تأسیس یافت. مؤسس این سلسله سردار ترکی بود از نسل ترکمانان

قراقویونلو، به نام سلطان قلی قطب‌الملک که محمود شاه بهمنی او را به حکمرانی تلینگانه نصب کرده بود. سلسله قطب‌شاهی تا زمان اورنگ‌زیب باقی بود. اوضاع و احوالی که این پنج سلسله در آن ظهور کردند آکنده از جنگ و رقابت‌های وقفه‌ناپذیر بود، و در نتیجه زمینه مساعدی برای قوت‌گرفتن هندوان دکن مهیا گشت. به استثنای بریدشاهیان و عمادشاهیان بقیه این سلسله‌ها بر مذهب تشیع بودند (مذهبی که مورد توجه سلاطین اخیر بهمنی بود)، و در این دوره روابط سیاسی و فرهنگی نزدیکی با صفویان ایران داشتند، هر چند که این روابط برای حفظ و نجات آنان از تحلیل رفتن در امپراطوری مغولان هند، کافی نبود.

مآخذ: لین‌پول، ۳۱-۳۱۶؛ یوستی، ۱-۴۷۰؛ زامباور، ۹-۳۹۷.

Philips, ed., *Handbook of Oriental history*, 91-2.

(همراه با جدول مفصل سلاطین پنج سلسله‌ای که جانشین بهمنیان شدند)

Majumdar, et al., eds. *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et. al., *An advanced history of India*.

H.K.Sherwani. *The Bahmanis of the Deccan* (Hyderabad-Deccan 1953),

همراه با نسینامه مفصل.

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «سلاطین بهمنی» به قلم ح. ک. شروانی.

۷۹

سلاطین فاروقی خاندش

۱۶۰۱-۱۳۷۰/۱۰۰۹-۷۷۲

دکن شمالی

ملك راجا فاروقی	۷۷۲/۱۳۷۰
ناصرخان	۸۰۱/۱۳۹۹
عادل خان اول	۸۴۱/۱۴۳۷
میران مبارک خان اول	۸۴۴/۱۴۴۱
عادل خان دوم	۸۶۱/۱۴۵۷
داود خان	۹۰۹/۱۵۰۳
غزنی خان	۹۱۶/۱۵۱۰
عالم خان	۹۱۶/۱۵۱۰
عادل خان سوم	۹۱۶/۱۵۱۰
میران محمد اول	۹۲۶/۱۵۲۰
احمد شاه	۹۴۳/۱۵۳۷
مبارک شاه دوم	۹۴۳/۱۵۳۷
میران محمد دوم	۹۷۴/۱۵۶۶
حسن شاه	۹۸۴/۱۵۷۶
راجاعلی خان ، یا عادل شاه چهارم	۹۸۵/۱۵۷۷
بہادر شاه	۱۰۰۵-۹/۱۵۹۷-۱۶۰۱
استیلای مغولان	

مملکت خاندش (به معنای سرزمین خانها) در جنوب مالوا، در دره رود تاپتی، و در شمال مملکت سلاطین بهمنی دکن واقع بود. مؤسس سلسله فاروقی، ملک راجا، در اصل در خدمت سلاطین بهمنی بود، اما بعداً به دربار فیروزشاه سوم، سلطان دهلی، رفت و به وسیله او به حکمرانی بعضی از نواحی دکن شمالی منصوب شد. در سالهای آشفته ضعف و زوال تغلقیه، ملک راجا مانند دلاورخان، حکمران مالوا، خویشتن را مستقل اعلام کرد. از آنجا که وی مدعی بود که از اعقاب عمر بن خطاب است، و عمر لقب فاروق داشت جانشینان وی را فاروقی می‌گویند. پسر وی ناصرخان قلعه اسیرگره را از چنگ هندوان بیرون آورد، و در نزدیکی آن شهر برهانپور را بنا نهاد، و این شهر از آن زمان به بعد پایتخت سلاطین خاندش شد. در زمان سلطنت عادل خان دوم خاندش فوق العاده ترقی کرد، اگرچه وی نتوانست ربه سلاطین گجرات را از گردن بیفکند، ولی قدرت خود را در جانب مشرق در برابر راجاهای هندوی گندوانه و چهارکند بسط داد، و در نتیجه لشکر کشیهایش در آن سامان لقب «شاه چهارکند» (پادشاه جنگل) یافت.

در نخستین سالهای قرن شانزدهم، شیرازة مملکت خاندش در نتیجه مشاجرات داخلی که منجر به مداخله قدرتهای خارجی بخصوص سلاطین گجرات، و جانشینان بهمنیان دکن در احمدنگر، یعنی نظام شاهیان، شد از هم گسیخت. سلاطین فاروقی به علت کمبود منابع و ذخایر خواهان صلح و سازش با حکمرانان مقتدر گجرات بودند، و حتی زمانی میران محمد اول به عنوان وارث به شرط گجرات نامزد شد، اما قبل از آنکه این ادعا برشالوده استواری قرار گیرد، وی وفات یافت. نخستین برخورد میان سلاطین فاروقی و شاهان مغول هند در ۹۶۲/۱۵۵۵ رخ داد، و در نتیجه آن سلاطین فاروقی دست‌نشانده اکبر شدند. اما بعد از ۱۵۸۵/۹۹۳ فشار مستقیم مغولان شدت یافت، و بهادرشاه سر از اطاعت آنان باز زد. در نتیجه، در ۱۶۰۱/۱۰۰۹ اکبرشاه قلعه وی اسیرگره را گرفت، و بازمانده سلسله فاروقی را تبعید کرد.

مآخذ: لین بول، ۳۱۵؛ یوستی، ۴۷۷؛ زامباور، ۵۹۵.

Philips, ed., *Handbook of oriental history*, 91.

Majumdar, et al., eds., *The Delhi Sultanate*.

Majumdar, et al., *An advanced history of India*.

دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، مقاله «سلاطین فاروقی» به قلم پ. هاروی.

۸۰

شاهان مغول ہند

۱۸۵۸-۱۵۲۶/۱۲۷۴-۹۳۲

ظہیر الدین بابر	۹۳۲/۱۵۲۶
ناصر الدین ہمایون (دورہ اول سلطنت)	۹۳۷/۱۵۳۰
سلاطین سوری دہلی	۹۴۷-۶۲/۱۵۴۰-۵۵
ہمایون (برای بار دوم)	۹۶۲/۱۵۵۵
جلال الدین اکبر اول	۹۶۳/۱۵۵۶
نور الدین جہانگیر	۱۰۱۴/۱۶۰۵
داور بخش	۱۰۳۷/۱۶۲۷
شہاب الدین شاہ جہان اول	۱۰۳۷/۱۶۲۸
مراد بخش (درگجرات)	۱۰۶۸/۱۶۵۷
شاہ شجاع (تاسال ۱۶۶۰/۱۰۷۰ در بنگالہ)	۱۰۶۸/۱۶۵۷
محمی الدین اورنگ زیب عالمگیر اول	۱۰۶۸/۱۶۵۸
اعظم شاہ	۱۱۱۸/۱۷۰۷
کام بخش (دردکن)	۱۱۱۹/۱۷۰۷
شاہ عالم اول بیادر شاہ اول	۱۱۱۹/۱۷۰۷
اعظم الشان	۱۱۲۴/۱۷۱۳
معز الدین جہاندار	۱۱۲۴/۱۷۱۳
فرخ سیر	۱۱۲۴/۱۷۱۳
شمس الدین رفیع الدرجات	۱۱۳۱/۱۷۱۹

رفیع الدوله شاه جهان دوم	۱۱۳۱/۱۷۱۹
نیکوسیر	۱۱۳۱/۱۷۱۹
ناصرالدین محمد	۱۱۳۱/۱۷۱۹
احمد شاه بهادر	۱۱۶۱/۱۷۴۸
عزیزالدین عالمگیر دوم	۱۱۶۷/۱۷۵۴
شاه جهان سوم	۱۱۷۳/۱۷۶۰
جلال الدین علی جوهرشاه عالم دوم (دوره اول سلطنت)	۱۱۷۳/۱۷۶۰
بیدار بخت	۱۲۰۲/۱۷۸۸
شاه عالم دوم (برای بار دوم)	۱۲۰۳/۱۷۸۸
معین الدین اکبر دوم	۱۲۲۱/۱۸۰۶
سراج الدین بهادرشاه دوم	۱۲۵۳-۷۴/۱۸۳۷-۵۸
	حکومت بریتانیا

بابر ، مؤسس سلسله مغولان هند ، از ترکان جغتایی بود . از جانب پدر پنج پست از تیمور فاصله داشت و از جانب مادر نسبش به چنگیزخان می‌رسید . پدرش ، عمرشیرخ بن ابوسعید در يك امیرنشین کوچک تیموری در آسیای مرکزی ، یعنی فرغانه ، حکومت می‌کرد ، اما بابر دریافت که قدرت روزافزون اوزبکان شیبانی استقرار وی را در آنجا غیرممکن ساخته است . از این رو ، در سال ۹۱۰/۱۵۰۴ کابل را گرفت و تقریباً بلافاصله هند را تاکناره رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد . به نظر می‌آید که بابر وقتی رو به سوی هند نهاد که اقدامات مکرر وی برای تصاحب و استقرار در موطن خویش در آسیای مرکزی با شکست مواجه شد ، هرچند که بعداً يك دسته ناراضی از درباریان سلاطین لودی دهلی نیز وی را به مداخله در امور مملکت خویش

خواندند. وی سلطان ابراهیم دوم را در پانی‌پت در ۹۳۲/۱۵۲۶ شکست داد، و سال بعد مقاومت امرای راجپو را نیز در کانوا، در نزدیکی آگره، درهم شکست. معیناً این پیروزیها هنوز مقدمه کار بود، و قدرت مغولان هنوز شالوده و پایه محکمی در خاک هند نداشت، و عکس‌العمل امرای افغانی به سرکردگی شیرشاه سور سبب شد که همایون، پسر بابر، از هند شمالی به سند، و از آنجا به افغانستان بگریزد، و مدت پانزده سال در آن دیار بماند. تنها ضعف جانشینان شیرشاه باعث شد که همایون دوباره در ۹۶۲/۱۵۵۵ به هند بازگردد و خویشتن را در دهلی و آگره مستقر سازد.

پس از آن، سلطنت پنجاه ساله اکبر کبیر شروع شد. در دوران او استیلای مغولان بر هند شمالی و مرکزی محکم گردید. مالوا و دولتهای مستقل راجپوتها، گجرات و خاندش تسخیر شد، و در ۹۸۴/۱۵۷۶ بنگاله از نو تحت ربهه دهلی درآمد. مرز شمال غربی، که دروازه‌ای برای تاخت و تاز مهاجمان به هند بود، با گرفتن کابل و قندهار ایمن گشت، هر چند که گرفتن قندهار مایه کشمکشهای طولانی با ایرانیان شد. در دکن، دولتهایی که در شمال جانشین سلاطین بهمنی شدند، یا مستقیماً ضمیمه دولت اکبر شدند، یا به تفوق و اطاعت اکبر گردن نهادند، اما هنوز استیلای نظامی و اداری مغولان بر آن ناحیه چنان نبود که بتوانند در آنجا اعمال قدرت کامل بنمایند، و این کار ماند تا اورنگزیب آنرا به انجام رسانید.

در ارتباطات سیاسی، مغولان نخست با صفویه روابط دوستانه داشتند، ولی بعداً با عبیدالله خان اوزبک برای تعیین حدود مرزی معاهده و پیمان بستند. بین آنان و سلاطین عثمانی نیز در مورد خطر پرتقالیان در اقیانوس هند تماسهایی برقرار شد، اما فاصله بین دهلی و استانبول بیشتر از آن بود که این تماسها منجر به انعقاد يك پیمان و اتحاد بزرگ ممالک سنی شود.

به این ترتیب اکبر شاه بدون تردید سردار و سیاستمداری بزرگ و جالب‌تر از آن، يك متفکر و يك مصلح مذهبی بود. دین‌الاهی وی که مذهبی

التقاطی بود پژوهش و کنجکوی عمیق وی را در بارهٔ ادیان به طور کلی نشان می‌دهد. در زمان او هندوان بیشتر از حد معمول در امور ادارهٔ مملکت شرکت جستند، و نظام حکومتی مملکت شکل گرفت. اکبر عناصر نژادی مختلف را که مرکب از ترك و افغان و ایرانی بودند باهم جوش داد، و از آنها طبقهٔ حاکمه‌ای به وجود آورد. اینان منصبداران مملکت را تشکیل می‌دادند، و هر يك ناچار به تدارك تعدادی سپاهی بودند. حقوق و مواجب اینان به وسیلهٔ جاگیر، پاره زمینی که به عنوان مستمری به اشخاص واگذار می‌شد، تأمین می‌گشت. اما جاگیر مانند اقطاع که در سرزمین‌های غربی اسلامی معمول بود، موروثی نبود. با آنکه شخص پادشاه دارای اقتدار بی‌حد و حصر در امور مملکت بود، ولی شاهان نخستین مغول سلاطین نیکوکاری بودند، و زیاد به استبداد نمی‌کوشیدند. گذشته از این، وسعت امپراطوری اجازهٔ بیشتر متمرکز ساختن امور را نمی‌داد.

جانشینان اکبر، جهانگیر و شاه جهان، سیاست وی را در مطیع ساختن سرزمینهای پیرامون قلمرو خود دنبال کردند و راجپوت‌های موار، سلاطین شیعی دکن، و پرتقالیان ساحل بنگاله را فرمانبردار خویش ساختند، اما آرزوهای شاه جهان برای متحد ساختن آسیای مرکزی و هند به صورت يك امپراطوری سنی وسیع به شکست و فزحیت انجامید (۱۶۴۷/۱۰۵۷).

در جنگ و حشیه‌ای که پس از مرگ شاه جهان بر سر جانشینی او میان اورنگ‌زیب و برادرش دارا شکوه در گرفت (۱۶۵۸-۹/۱۰۶۸)، اورنگ‌زیب دو بار برادرش را شکست داد، و سلطنت را به چنگ آورد و مدت پانزده سال به سلطنت پرداخت. اورنگ‌زیب سنتهای آزادی‌خواهانه و التقاطی پیشینیان خود را به زیر پا گذاشت. سستی و رخوتی را که در اعمال دینی و امور اجتماعی در نتیجهٔ نفوذ جوامع هندوی اطراف در میان مسلمانان هند پیدا شده بود، مورد حمله قرار داد، و اقدام به اصلاحاتی در جهتی که در قرن هیجدهم به وسیلهٔ شاه ولی‌الله دهلوی اظهار شد نمود. سیاست اورنگ‌زیب تا حدی عکس‌العملی

بود در برابر قوت یافتن مجدد هندوگری چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ فکری. با وجود این، هندوان هنوز جزیی‌سازا از تشکیلات نظامی و اداری مغولان بودند. اقدامات نظامی اورنگ‌زیب نخست صرف استوار ساختن مرزهای شمال غربی‌شد، در آنجا پس از جنگی شدید استیلای حکومت مرکزی بر پرتهانها مسلم‌گردید. بعد از آن اورنگ‌زیب به‌طور روزافزون توجه خود را معطوف به دکن کرد. سلسله‌های شیعی بازمانده در دکن را به کلی از میان برداشت، و جلو هجوم مراتهاها را گرفت. معهدا، این پیروزی آخرین موقتی و ناپایدار بود و بعد از آن دیگر مسلمانان هرگز به اوج قدرت و نفوذی که در زمان اورنگ‌زیب در دکن یافتند نرسیدند.

بامرگ اورنگ‌زیب در ۱۷۰۷/۱۱۱۸ زوال امپراطوری مغولان آغاز شد. در همان حال که يك عده شاهان سبنجی به تخت سلطنت می‌نشستند ایالات اطراف امپراطوری یکی یکی به دست گروههایی چون مراتهاها، جاتها، سیخها و افغانهای روهیله‌ای می‌افتاد. حمله نادرشاه به هند در ۱۷۳۸-۲/۱۱۵۱ و اشغال دهلی به وسیله او، و بعداً لشکر کشیهای احمد شاه درانی ضربات مادی و اخلاقی شدیدی بر پیکر امپراطوری وارد ساخت، چنانکه دیگر از زیر این ضربات قد راست نکرد. دولت هندوان از هر جانب رو به ترقی داشت و در داخل شبه قاره هند و سواحل آن انگلیسها اهمیت فراوان یافته بودند. در همان حال که انگلیسها قدرت خود را از راه بنگاله در اوده و هند مرکزی و راجپوتانه می‌گسترند، شاهان مغول در دهلی مایوسانه مشغول نظاره بودند و کاری از دستشان بر نمی‌آمد. شاه احمد دوم، زندانی انگلیسها بود، و در ۱۸۵۸/۱۲۷۴ آخرین پادشاه مغول هند به خاطر دست داشتن در شورش هند خلع و تبعید شد.

مآخذ: لین پول، ۹-۲۲۲؛ یوستی، ۵-۴۷۲؛ زامباور، ۳۰۰ و جدول U.

Philips, *Handbook of oriental history*, 89.

Majumdar, et al, *An advanced history of India*.

دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، مقاله «سلاطین مغول هند» به قلم ت. و. هیگ و دیگران.

۸۱

پادشاهان افغانستان

۱۱۶۰/۱۷۴۷

۱- شاهان درانی

احمد شاه درانی	۱۱۶۰/۱۷۴۷
تیمور شاه	۱۱۸۷/۱۷۷۳
زمان شاه	۱۲۰۷/۱۷۹۳
محمود شاه (دوره اول سلطنت)	۱۲۱۵/۱۸۰۰
شاه شجاع (دوره اول سلطنت) (در کابل، از ۱۲۱۵/۱۸۰۰ حکمران پيشاور)	۱۲۱۸/۱۸۰۳
محمود شاه (برای بار دوم) (تا سال ۱۲۳۳/۱۸۱۸ در کابل، در هرات تا ۱۲۴۵/۱۸۲۹)	۱۲۲۴/۱۸۰۹
علی شاه	۱۲۳۳/۱۸۱۸
شاه شجاع (برای بار دوم)	۱۲۵۵/۱۸۳۹
فتح جنگ	۱۲۵۸/۱۸۴۲

۲- شاهان بارکزیایی

دوست محمد	۱۲۳۴/۱۸۱۹
شیرعلی (دوره اول سلطنت)	۱۲۸۰/۱۸۶۳
افضل	۱۲۸۳/۱۸۶۶
شیرعلی (برای بار دوم)	۱۲۸۴/۱۸۷۶

محمد یعقوب خان	۱۲۹۶ / ۱۸۷۹
عبدالرحمن خان	۱۲۹۷ / ۱۸۸۰
حبیب‌الله	۱۳۱۹ / ۱۹۰۱
امان‌الله	۱۳۳۷ / ۱۹۱۹
نادرشاه	۱۳۴۸ / ۱۹۲۹
محمد ظاهرشاه	۱۳۵۲ / ۱۹۳۳

افغانها در دوره ضعف و انحطاط صفویه نقش مهمی در امور ایران بازی کردند. آنان در دهه سوم قرن هیجدهم برای ایران تاختند و بر آن استیلا یافتند. با آنکه نادرشاه به سلطه افغانان پایان بخشید، ولی عده کثیری از آنها را در قشون خود به خدمت گرفت. یکی از سرداران برجسته او احمدخان سدوزایی بود. طایفه سدوزایی بخشی از افغانان ابدالی بود، و ابدالیان اصلا از طوایف افغان ناحیه هرات بودند که نادرشاه بدانها اجازه داده بود در اطراف قندهار سکونت گزینند. هنگامی که نادرشاه در ۱۱۶۰/۱۷۴۷ به قتل رسید، سربازان افغانی احمدخان را به عنوان شاه خود برگزیدند، و وی لقب «دردران» بر خویشان نهاد، و از این رو سلسله‌ای که وی تأسیس نهاد به سلسله درانی معروف شد. احمدشاه خود را وارث متصرفات شرقی نادر می دانست، و چندین بار به هندوستان تاخت، و با سلاطین هند دست و پنجه نرم کرد، و در سال ۱۱۷۵/۱۷۵۷ در دهلی و آگره را غارت کرد. اینک در شمال غربی هندوستان امپراطوری وسیعی به وجود آمد که سند، بلوچستان، و بیشتر پنجاب و کشمیر را شامل می شد، و پیروزی پانی پت در ۱۱۷۴/۱۷۶۱ به طور قاطع جلو جاه طلبیهای مراتهاها را گرفت. احمد شاه در خراسان شاهرخ افشار را تحت حمایت خود گرفت. اما در دوران سلطنت نوه احمد، زمان شاه، افغانها آن اندازه قدرت نداشتند که بتوانند جلو پیشرفت قاجاریه و خلع شاهرخ را از سلطنت بگیرند. در حقیقت سلطنت زمان شاه برای سلسله درانی مصیبت بار بود. خاندان درانی دچار نفاق

و از هم‌پاشیدگی داخلی شد، و سیخها و مراتهاها افغانها را از بیشتر متصرفاتشان در هند بیرون راندند .

در این هنگام ستارهٔ اقبال افغانهای بارکزیایی یا محمد زایی روبه ترقی داشت ، و در ۱۸۱۹/۱۲۳۴ دوست محمد خان محمود درانی را از کابل بیرون راند ، و بیست سال بعد رسماً خویشان را امیرکابل نامید . با از دست رفتن متصرفات هند ، مملکت افغانها اینک از نظر جغرافیایی واحد جمع و جور و فشرده‌ای را تشکیل می‌داد که منطقهٔ کوهستانی و فلات افغانستان خاص را شامل می‌شد، و این وحدت جغرافیایی با وجود حملات ایرانیان به هرات، فشار روسها در شمال و دو جنگ با دولت بریتانیا سبب بقای افغانستان تا قرن بیستم شد . دوست محمدخان در مقابل تمام تحریکاتی که برای مداخلهٔ وی در امور هندوستان می‌شد ، مقاومت ورزید ، و نسبت به مسئله شورشگران شورش هندوستان بی طرفی گزید . عبدالرحمن خان روابط هماهنگی با قدرتهای بزرگ برقرار ساخت، ولی این هماهنگی را اشتباهات آمان الله خان در ۱۹۱۹/۱۳۳۷ برهم زد ، و شتابزدگی وی در اخذ تمدن و آداب و رسوم غربی سبب زوال و سقوط وی، و افتادن سلطنت به دست خاندان سلطنتی فعلی افغانستان شد .

پایان ترجمه

تهران ، ۲۳ خرداد ۱۳۴۸

فهرست

نام اشخاص و سلسله‌ها

برای آنکه خواننده ارجمند این کتاب بتواند اشخاص مورد نظر خود را به آسانی بیابد، در این فهرست تمام اعلام کتاب هم تحت نام اصلی و هم تحت لقب مشهور و یا کنیه ، و یا نام معروف آنها، به ترتیب الفبایی ذکر شده است . درچنین فهرستی که دهها نام یکسان از سلسله های مختلف ذکر شده است ، ناچار نام هر سلسله بعد از نام اشخاص ذکر گردیده ، و گاه که چندین نام يك جور دريك سلسله بوده، باز برای تفاوت آنها از هم یکی از القاب آنان بعد از نام اصلی آمده است تا وجه افتراق آن از اسمهای دیگر باشد.

۱

- اباضیه : ۱۲۸،۴۹
 ابراهیم، از ارتقیه : ۱۸۴
 ابراهیم، از افشاریه : ۲۵۹
 ابراهیم، از بنی عقیل : ۹۴
 ابراهیم، شمس‌الدین، از سلاطین جونپور :
 ۲۹۴
 ابراهیم، از حمدانیان : ۸۵
 ابراهیم، از سلجوقیان : ۲۷۰
 ابراهیم، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 ابراهیم، ظهیرالدوله ازغز نویمان : ۲۶۸
 ابراهیم، تاج‌الدوله، از قرمانیان : ۲۰۵
 ابراهیم، از مرابطون : ۵۶
 ابراهیم ابن المهدی : ۲۴
 ابراهیم اول، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 ابراهیم اول، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 ابراهیم اول ابن الاغلب، از بنی اغلب : ۵۱
 ابراهیم اول بوری‌تکین تمغاچ خان از آل
 افراسیاب : ۱۷۱
 ابراهیم پاشا، از پاشاهای مصر : ۱۱۱
 ابراهیم چهارم، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 ابراهیم دوم، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 ۱۷۳
 ابراهیم دوم از سلاطین دهلی : ۲۷۶

۲

- آباقان : ۲۰۱
 آبخ‌خاتون : ۱۹۲
 آرام‌شاه، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 آزادخان افغان : ۳۶۲
 آغا محمدخان قاجار : ۱۸۷
 آق‌قویونلو، سلسله : ۱۰۱
 آل‌اخشید، سلسله : ۷۹
 آل‌افراسیاب، سلسله : ۱۷۱، ۱۳۷
 آل‌باوند، سلسله : ۱۳۶
 آل‌بویه، سلسله : ۱۵۰، ۲۸
 آل‌بوسعید، سلسله : ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
 آل‌جلایر، سلسله : ۲۴۴
 آل‌رشید، سلسله : ۱۳۱
 آل‌سعود : ۱۳۱، ۷۴
 آل‌علی : ۲۵۶
 آل‌قارود : ۱۵۱
 آل‌مرداس : ۹۷، ۹۶
 آل‌مسافر : ۱۴۰
 آمر، از خلفای فاطمی : ۸۱
 آیلنگر، از تیموریان : ۲۴۷
 آیورباری بهادر ابویاتو، از خانهای بزرگ
 مغول : ۲۲۰

ابراهیم دوم ، ازسلاطین کشمیر : ۲۸۸
 ابراهیم دوم، ازسلاطین لودی: ۲۸۲
 ابراهیم دوم ابن مرزبان دوم، از آل مسافر
 ۱۴۰.
 ابراهیم سوم، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 ابراهیم سوم، ازسلاطین دهلی : ۲۷۶
 ابراهیم شاه اول، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
 ابن ابی عامر المنصور : ۳۵
 ابن الازرق : ۹۲
 ابن بی بی : ۲۰۴
 ابن تومرت ، ازموحدان : ۶۵
 ابن تیمیه : ۱۳۲
 ابن حفصون : ۳۴
 ابن حوقل : ۸۷
 ابن خلدون : ۴۴
 ابن سینا: ۱۵۶ نیز نگاه کنید به ابوعلی سینا
 ابن مروان (نصرالدوله): ۹۱
 ابوالاسوار شاور اول ابن فضل، ازشادادیان:
 ۱۴۵
 ابوالاسوار شاور دوم، ازشادادیان: ۱۴۵
 ابوالبقاء خالد دوم، ازحفصیان: ۶۴
 ابوالبقاء خالد اول الناصر، از حفصیان :
 ۶۳
 ابوالحارث محمد ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۷
 ابوالحسن علی ، ازخوارزمشاهیان : ۱۶۷
 ابوالحسن علی : ۴۳
 ابوالحسن علی اول ، ازمرینیان : ۵۹
 ابوالخیر، ازشیبانیان : ۲۳۴
 ابوالربیع سلیمان ، ازمرینیان : ۵۹
 ابوالعباس احمد ، ازمرینیان : ۶۰
 ابوالعباس احمد اول الفضل المتوکل ، از

حفصیان : ۶۴
 ابوالعباس احمد دوم المستنصر المتوکل ،
 ازحفصیان : ۶۴
 ابوالعباس مأمون دوم ، ازخوارزمشاهیان:
 ۱۶۷
 ابوالغازی، ازشیبانیان : ۲۳۴
 ابوالفنائم ، ازبنی عقیل : ۹۵
 ابوالفارس ، ازمرینیان : ۶۰
 ابوالفتح خان، اززیدیه : ۲۶۲
 ابوالفتح الناصر الدیلمی ، از بنی رسی :
 ۱۱۸
 ابوالفتح موسی، ازشادادیان : ۱۴۵
 ابوالفرج اصفهانی : ۱۵۴
 ابوالقاسم سعید ، ازقراطه : ۱۱۶
 ابوالقرائینق محمد ، ازآغالیه : ۵۱
 ابوالهیجاء عبدالله، ازحمدانیان : ۸۵
 ابوالهیجاء مملان اول، ازروادیان : ۱۴۳
 ابوالیقظان محمد ، از رستمیان : ۴۸
 ابواسحاق ابراهیم اول ، ازحفصیان : ۶۳
 ابواسحاق ابراهیم دوم المستنصر، ازحفصیان:
 ۶۴
 ابواسحق اینجو : ۲۴۲
 ابوبکر ، ازبنی عامر : ۴۰
 ابوبکر، خلیفه اول : ۱۸
 ابوبکر، ابویحیی، ازمرینیان : ۵۹
 ابوبکر الممتونی، ازمرابطون : ۵۶
 ابوبکر اول الشهید ، ازحفصیان : ۶۳
 ابوبکر بن افلح ، از رستمیان : ۴۸
 ابوبکر دوم المتوکل، ازحفصیان : ۶۳
 ابوبکر شاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
 ابوبکر قتلغ خان ، از سلفریان : ۱۹۲ ،
 ۱۹۳

ابو تغلب (الفننفر) : ۸۶
 ابوثابت عامر، ازمرینیان : ۵۹
 ابوحاتم یوسف ، ازرستمیان : ۴۸
 ابوحفص عمر، ازحفصیان : ۶۵
 ابوحفص عمراول، ازحفصیان : ۶۳
 ابوحفص عمر دوم، ازحفصیان : ۶۳
 ابوریحان بیرونی : ۱۶۸
 ابوزکریا یحیی، ازوطاسیان : ۶۰
 ابوزکریا یحیی اول، از حفصیان: ۶۳
 ابوزکریا یحیی چهارم، ازحفصیان: ۶۴
 ابوزکریا یحیی دوم الوائق، ازحفصیان: ۶۳
 ابوزکریا یحیی سوم المنتخب، ازحفصیان: ۶۳
 ابوزیان محمد پنجم، ازمرینیان : ۶۰
 ابوزیان محمد چهارم ، ازمرینیان : ۶۰
 ابوزیان محمد سوم، د د ۵۹
 ابوسالم علی دوم، د د ۵۹
 ابوسعید، ازایلخانیان : ۲۲۶
 ابوسعید، از تیموریان : ۲۴۶
 ابوسعید اقلح، ازرستمیان : ۴۸
 ابوسعید حسن جنابی، ازقراظه : ۱۱۶
 ابوسعید عثمان، ازمرینیان : ۶۰
 ابوسعید عثمان دوم، ازمرینیان: ۵۹
 ابوسعیدی، سلسله‌ای ازقراظه : ۱۱۷
 ابوضربه محمد سوم المستنصر، ازحفصیان : ۶۳
 ابو عبدالله شیعی : ۸۱
 ابو عبدالله محمد، ازخوارزمشاهیان: ۱۶۷
 ابو عبدالله محمد الحسن، ازحفصیان : ۶۴
 ابو عبدالله محمد اول المستنصر، ازحفصیان: ۶۳
 ابو عبدالله محمد پنجم المتوکل، ازحفصیان: ۶۴

ابوعبدالله محمد چهارم المنتصر، از
 حفصیان : ۶۴
 ابوعبدالله محمد دوم المنتصر، ازحفصیان :
 ۶۳
 ابوعبدالله محمد ششم ، از حفصیان : ۶۵
 ابوعقال الاغلب ، از اغالبه : ۵۱
 ابوعلی ، ازغوریان : ۲۷۱
 ابوعلی سینا : ۱۶۹
 ابوعلی مأمون اول، ازخوارزمشاهیان: ۱۶۷
 ابو عمر تاشفین ، ازمرینیان : ۵۹
 ابو عمر عثمان، ازحفصیان : ۶۴
 ابو عنان فارس ، ازمرینیان : ۵۹
 ابو غشام ، ازبنی عقیل : ۹۵
 ابوفارس عبدالعزیز المتوکل ، ازحفصیان:
 ۶۴
 ابوفارس عبدالعزیز اول ، ازمرینیان : ۶۰
 ابوکلیجار گرشاسب اول ، ازبنی کاکویه :
 ۱۵۵
 ابوکلیجار گرشاسب دوم ، ازبنی کاکویه :
 ۱۵۵
 ابومحمد عبدالحق اول ، ازمرینیان : ۵۹
 ابومسلم خراسانی : ۲۳ ، ۲۷
 ابوملک عبدالوحد زبانی، ازمرینیان: ۶۰
 ابومنصور احمد ، ازقراظه : ۱۱۶
 ابومنصور علی ، ازبنی کاکویه : ۱۵۵
 ابومنصور فرامرز، ازبنی کاکویه : ۱۵۵
 ابونصر حسین دوم ابن‌علان ، از رودیان:
 ۱۴۳
 ابویحیی ابوبکر، ازمرینیان: ۵۹
 ابویحیی ابوبکر اول الشهد، ازحفصیان: ۶۳
 ابویحیی ابوبکر دوم المتوکل، ازحفصیان:
 ۶۳

PDF.tarikhema.org

احمد المتوکل ، از بنی‌رسی : ۱۱۹
 احمد المتوکل ، از زیدیان یمن : ۱۲۱
 احمد المنصور ، از ارتقیه : ۱۸۵
 احمد المنصور ، از شرفای مراکش : ۶۷
 احمد المهدی ، از بنی‌قاسم : ۱۲۰
 احمد المهدی المطیع ، از بنی‌رسی : ۱۱۹
 احمد النصر ، از بنی‌رسی : ۱۱۸
 احمد اول ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
 احمد اول ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 احمد اول ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱ ،
 ۲۹۲
 احمد اول ، ابن اسد بن سامان ، از سامانیان :
 ۱۵۹
 احمد اول ابن خضر ، از آل خاقان : ۱۷۴
 احمد اول ارسلان قراخان (طغان خان) :
 ۱۷۱
 احمد اول الفضل المتوکل ، ابو العباس ،
 از حفصیان : ۶۴
 احمد اول المقتدر ، از بنی‌هود : ۴۰
 احمد اول ولی ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 احمد بن ابی‌عمار : ۶۳
 احمد بن حنبل : ۱۳۲
 احمد بن سعید ، از آل بوسعید : ۱۲۷ ، ۱۲۸
 احمد بن طولون ، از بنی‌طولون : ۷۶
 احمد بن قدام عمر و بن یعقوب بن محمد بن عمر
 از سامانیان : ۱۶۲
 احمد بن محمد بن خلف بن لیث بن علی ، از
 صفاریان : ۱۶۲
 احمد تکودار ، از ایلخانان : ۲۲۶
 احمدخان سدوزایی : ۳۱۱
 احمدخان سکندر شاه سوم ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۶

ابو یحیی زکریای اول اللحیانی ، از حفصیان :
 ۶۳
 ابو یحیی زکریای دوم ، از حفصیان : ۶۴
 ابو یعقوب یوسف ، از قرامطه : ۱۱۶
 ابو یعقوب یوسف ، از مرینیان : ۵۹
 اتابکان : ۱۴۳
 اتابکان احمدیلی : ۱۴۳ ، ۱۹۱
 اتابکان ایلدگری : ۱۸۲
 اتابکان زنگی : ۱۸۲
 اتابکان سلفری : ۱۸۲
 اتسز ، علاءالدین ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۸ ، ۱۶۹
 اتسز ، علاءالدین ، از غوریان : ۲۷۱
 احمد ، از اشعریه : ۷۹
 احمد ، از خاندان اردوی زرین : ۲۳۱
 احمد ، از آل افراسیاب : ۱۷۳
 احمد ، غیاث‌الدین ، از آل جلائر : ۲۴۴
 احمد ، عمادالدین ، از آل مظفر : ۲۴۲
 احمد ، از بنی‌اغلب : ۴۹
 احمد ، از بنی‌قاسم : ۱۲۰
 احمد ، از تیموریان : ۲۴۶
 احمد ، فخرالدین ، از قرمانیان : ۲۰۵
 احمد ، الملك الناصر ، از رسولیان : ۱۲۵
 احمد ، صلاح‌الدین ، از رسولیان : ۱۲۴
 احمد ، امیر سامانی : ۱۶۰
 احمد ، نصرالدوله ، از مروانیان : ۹۱
 احمد ، ابو منصور ، از قرامطه : ۱۱۶
 احمد ، شهاب‌الدین ، از مماليك برجی : ۱۰۷
 احمد الاعرج ، از شرفای مراکش : ۶۷
 احمد ، شمس‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۳
 احمد الذهبی ، از صفاریان فلالی : ۶۸
 احمد العباس ، از صفاریان مراکش : ۶۷

- احمد درانی : ۲۶۲
 احمد دوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 احمد دوم المستنصر ، از حفصیان : ۶۴
 احمد دوم ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 احمد دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 احمد دوم ، قطب‌الدین ، از سلاطین گجرات :
 ۲۹۱
 احمد دوم المستعین ، از بنی‌هود : ۴۰
 احمد دوم ابن اسماعیل ، از سامانیان : ۱۵۹
 احمد دوم طغان‌خان ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
 احمد سوم ، از حفصیان : ۶۵
 احمد سوم ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 احمد سوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 احمد سوم ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 احمد سوم المستنصر ، از بنی‌هود : ۴۰
 احمد شاه ، شمس‌الدین ، از سلاطین بنگاله :
 ۲۸۳
 احمد شاه ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 احمد شاه ، از سلاطین قاجار : ۲۶۴
 احمد شاه بهادر ، از سلاطین مغول‌هند :
 ۳۰۶
 احمد شاه درانی : ۳۰۹
 احمد کسروی : ۱۴۱
 احمد گوده ، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
 احمد قواد اول ، از سلسله محمد علی پاشا :
 ۱۱۱
 احمد دین‌ابراهیم و هسودان ، از روادیان :
 ۱۴۳
 احمد یلی ، اتابکان : ۱۴۳ ، ۱۹۱
 اختیارالدین غازی شاه ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۳
 اختیارالدین محمد خلجی ، از سرداران
- مزالدین غوری : ۲۷۷
 اخشیدیه ، سلسله : ۷۹
 اداره ، سلسله : ۳۶ ، ۴۵
 ادریس ، از اداره : ۴۵
 ادریس اول المتأید ، از اداره : ۳۸
 ادریس دوم ، از اداره : ۴۵
 ادریس دوم العالی ، از حمودیان : ۳۸
 ادریس سوم الموفق ، از حمودیان : ۳۸
 ادریسیان ، سلسله : ۴۵ نیز نگاه کنید به
 اداره
 ادریسیه ، سلسله : ۴۵
 ادیگو ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۲
 ارپا (خان) ، از ایلخانان : ۲۲۶
 ارتق ارسلان ، از ارتقیه : ۱۸۵
 ارتق بن اکسب ، از ارتقیه : ۱۸۵
 ارتقی ، سلسله : ۱۷۹ ، ۱۸۴
 ارتقیه ، سلسله : ۱۸۴ نیز نگاه کنید به ارتقی
 سلسله
 اردشیر ، حسام‌الدوله ، از آل باوند : ۱۳۷
 اردوی ارزق : ۲۱۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱
 اردوی زرین : ۲۲۹
 اردوی سفید : ۲۱۸
 ارسلان بساسیری : ۸۹
 ارسلان‌شاه ، از غزنویان : ۲۶۸
 ارسلان‌شاه اول ، از زنگیان : ۱۸۷
 ارسلان‌شاه اول ، از سلاجقه کرمان : ۱۷۹
 ارسلان‌شاه دوم ، از سلاجقه کرمان : ۱۸۰
 ارسلان‌شاه دوم ، از زنگیان : ۱۸۷
 ارسلان‌گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۸
 ارغون (خان) ، از ایلخانیان : ۲۲۶
 اریکابا : ۲۲۰
 اریق‌بوقا : ۲۲۴

- ازبک ، ازایلدگزیان : ۱۹۰
 اسحاق ، ازقرامانیان : ۲۰۵
 اسحاق ، ازمرابطون : ۵۶
 اسدالدوله صالح بن مرداس ، از آل مرداس :
 ۹۷
 اسفاردین شیرویه : ۱۴۹
 اسفندیار : ۲۹۹
 اسفندیار ، ازعثمانیان : ۲۰۶
 اسکندر ، ازترکمانان قراقویونلو : ۲۵۰
 اسکندر ، ازشیبانیان : ۲۳۴
 اسکندر ثانی ، لقب علاءالدین محمد : ۲۷۹
 اسلام‌شاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۶
 اسلام‌گرای اول ، ازخانهای گرای : ۲۳۶
 اسلام‌گرای دوم ، ازخانهای گرای : ۲۳۶
 اسلام‌گرای سوم ، ازخانهای گرای : ۲۳۷
 اسماعیل ، پسر امام جعفر صادق (ع) : ۸۲
 اسماعیل ، ازپاشاهای مصر : ۱۱۱
 اسماعیل ، نورالدین ، اززنکیان : ۱۸۷
 اسماعیل ، ازغزنویان : ۲۶۸
 اسماعیل ، ازسلاطین کشمیر : ۲۸۸
 اسماعیل ، عمادالدین ، ازممالیک بحری :
 ۱۰۶
 اسماعیل‌السمین ، ازشرفای فلالی : ۶۸
 اسماعیل‌الظافر ، ازبنی‌ذوالنون : ۳۹
 اسماعیل‌المتوکل ، ازبنی‌قاسم : ۱۱۹
 اسماعیل‌المنتصر ، ازسامانیان : ۱۶۱، ۱۵۹
 اسماعیل اول ابن‌احمد ، ازسامانیان : ۱۵۹
 اسماعیل اول ، ازصفویه : ۲۵۵
 اسماعیل اول ، ازنصیریان : ۴۲
 اسماعیل خاندان بن التوتناش : ۱۶۷
 اسماعیل دوم ، ازرسولیان : ۱۲۴
 اسماعیل دوم ، ازصفویه : ۲۵۵
- اسماعیل دوم ، ازنصیریان : ۴۲
 اسماعیل سوم ، ازرسولیان : ۱۲۴
 اسماعیل سوم ، ازصفویه : ۲۵۵
 اسماعیلیان : ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۹۴
 اسماعیلیه ، نگاه کنید به : اسماعیلیان
 اسن‌بوغا ، ارجفتائیان : ۲۲۳
 اصفهیدان ، سلسله ، شاخه‌ای ازباوندیان :
 ۱۳۷
 اعظم‌الشان ، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۵
 اعظم‌شاه ، ازسلاطین مغول هند : ۳۰۵
 اعظم‌شاه ، غیاث‌الدین ، ازسلاطین بنگال :
 ۲۸۳
 اغالبه : ۵۱ نیز نگاه کنید به بنی‌اغلب
 اغول غایمیش ، ازخانهای بزرگ مغول :
 ۲۲۰
 افغانه : ۲۶۲
 افریدون ، ازدانشمندیه : ۲۰۳
 افشاریه ، سلسله : ۲۵۹
 افریغیان کات : ۱۶۷ نیز نگاه کنید به
 خوارزمشاهیان
 افضل ، ازپادشاهان افغانستان : ۳۱۰
 افطسی ، سلسله : ۳۷
 افطسیان یا بنی‌مسلمه : ۳۶، ۳۷، ۳۹
 افغانهای سوری ، شعبه‌ای ازسلاطین بنگال :
 ۲۸۴
 اکبر (اول) ، جلال‌الدین ، ازسلاطین مغول
 هند : ۲۵۷، ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۰۷
 اکتای ، ازخانهای مغول : ۱۹۳
 اکینچی قچقر ، ازحکمرانان ترک : ۱۶۸
 الاشراف تومانبیگ ، ازممالیک : ۱۰۸
 الاشراف جانبالات ، ازایوبیان : ۱۰۷
 الاشراف سیف‌الدین اینال ، ازممالیک : ۱۰۷

- الصالح ناصرالدين محمد، از ممالیک برجی :
۱۰۷
- الظاهر تمرینا، از ممالیک برجی : ۱۰۷
- الظاهر رکن‌الدين بیبرس اول البندقاری
از ممالیک : ۱۰۵
- الظاهر سیف‌الدين برقوق، از ممالیک برجی :
۱۰۶
- الظاهر سیف‌الدين بل‌بیگ ، از ممالیک :
۱۰۷
- الظاهر سیف‌الدين جقمق، از ممالیک :
۱۰۷
- الظاهر سیف‌الدين خوشقدم ، از ممالیک :
۱۰۷
- الظاهر سیف‌الدين ططار، از ممالیک : ۱۰۷
- الظاهر قانصوح ، از ممالیک : ۱۰۷
- العادل المستعین : ۱۰۷
- العادل بدرالدين سلامیش، از ممالیک بحری :
۱۰۵
- العادل زین‌الدين کتبغا، از ممالیک بحری :
۱۰۵
- العادل سیف‌الدين تومان‌بیگ، از ممالیک :
برجی : ۱۰۸
- العزیز جمال‌الدين یوسف، از ممالیک برجی :
۱۰۷
- الغ بیگ ، از تیموریان : ۲۴۶
- الغ محمد ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
- الغو، از جغتائیان : ۲۲۳، ۲۲۴
- الغونسوی ششم، شاه اسپانیا : ۳۷
- الکامل سیف‌الدين شعبان اول ، از ممالیک
بحری : ۱۰۶
- المتوکل سوم ، از خلفای عباسی : ۲۹
- الاشرف سیف‌الدين برس‌بیگ، از ممالیک :
۱۰۷
- الاشرف سیف‌الدين قائم‌بیگ، از ممالیک :
۱۰۷
- الاشرف صلاح‌الدين خلیل ، از ممالیک :
۱۰۵
- الاشرف علاء‌الدين کوچک ، از ممالیک
بحری : ۱۰۶
- الاشرف قانصوح الغوری ، از ممالیک :
۱۰۸
- الاشرف ناصرالدين شعبان دوم از ممالیک :
۱۰۶
- الاعجی، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
- البارسلان، از سلاجقه : ۹۶، ۱۴۶، ۱۷۸،
۱۸۱
- البارسلان اخرس ، از سلاجقه شام : ۱۷۹
- الباخان هوشنگ، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
- البتکین : ۲۶۹
- التوتاش ، از خوارزمشاهان : ۱۶۷
- الجبگدای ، از جغتائیان : ۲۲۳
- الحسن، از حفصیان : ۶۵
- الخرزجی، مورخ : ۱۲۵
- الدرازی ، مؤسس دروزیه : ۸۴
- الراضی بالله، خلیفه عباسی : ۷۹، ۸۴
- السعید ناصرالدين برکه خان ، از ممالیک
بحری : ۱۰۵
- الصالح صلاح‌الدين حاجی دوم ، از ممالیک
بحری : ۱۰۶
- الصالح صلاح‌الدين صالح، از ممالیک بحری :
۱۰۶
- الصالح عمادالدين اسماعیل ، از ممالیک
بحری : ۱۰۶

الملك العادل خلف ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك العادل دوم سيف الدين ، از ایوبیان :
 ۱۰۰، ۹۹
 الملك العادل شهاب الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك العادل فخر الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك العادل مجير الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك العزيز عماد الدين ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك العزيز غياث الدين ، از ایوبیان : ۱۰۰
 الملك العزيز ظهير السدين طغتكين ، از
 ایوبیان : ۱۰۲
 الملك الكامل ظهير الدين طغتكين ، از
 ایوبیان : ۱۰۵
 الملك الكامل اول ناصر الدين ، از ایوبیان :
 ۱۰۰، ۹۹
 الملك الكامل چهارم احمد ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك الكامل دوم ناصر الدين ، از ایوبیان :
 ۱۰۱
 الملك الكامل سوم محمد ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك المسعود ، از ارتقيه : ۱۸۴
 الملك المسعود ، از رسولیان : ۱۲۵
 الملك المسعود صلاح الدين ، از ایوبیان : ۱۰۲
 الملك المعظم توران شاه ، از ایوبیان : ۹۹، ۱۰۱
 الملك المعظم شرف الدين ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك المظفر سليمان ، از ایوبیان : ۱۰۲
 الملك المظفر شهاب الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك المنصور عمر ، از رسولیان : ۱۲۵
 الملك المنصور ناصر الدين ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك الموحد تقى الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 المؤيد سيف الدين شيخ ، از ممالیک : ۱۰۷
 المؤيد شهاب الدين احمد ، از ممالیک : ۱۰۷
 الياس شاه شمس الدين ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۳

المسعود صلاح الدين : ۱۰۳
 المعز ، از خلفای عباسی : ۵۴
 المعز عزيز الدين ابيك ، از ممالیک بحری :
 ۱۰۳ ، ۱۰۵
 المظفر احمد ، از ممالیک : ۱۰۷
 المظفر ركن الدين بيبرس دوم الجاشنكير ،
 از ممالیک : ۱۰۵
 المظفر سيف الدين حاجى اول ، از ممالیک :
 ۱۰۶
 المظفر سيف الدين قنز ، از ممالیک بحری :
 ۱۰۵
 المقتدى ، از خلفای عباسی : ۲۸
 المكرم احمد ، از صلحيان : ۱۲۳، ۱۲۲
 المكرم الاصغر على بن احمد ، از صلحيان :
 ۱۲۲
 الملك الاشرف اول مظفر الدين ، از ایوبیان :
 ۱۰۰، ۹۹
 الملك الاشرف دوم مظفر الدين ، از ایوبیان :
 ۹۹
 الملك الاشرف شرف الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك الافضل نور الدين على ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك الاوحد نجم الدين ايوب ، از ایوبیان :
 ۱۰۰
 الملك الرحيم ، لقب بدين الدين لؤلؤ : ۱۸۹
 الملك الرحيم خسرو فيروز ، از آل بويه : ۱۵۲
 الملك الصالح ابو بكر ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك الصالح صلاح الدين ، از ایوبیان : ۱۰۱
 الملك الصالح عماد الدين ، از ایوبیان : ۹۹
 الملك الصالح نجم الدين ايوب ، از ایوبیان :
 ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹
 الملك الظاهر غياث الدين ، از ایوبیان : ۱۰۰
 الملك العادل اول سيف الدين ، از ایوبیان : ۹۹

ایلغازی بن ارتق ، از ارتقیه : ۱۸۵
 ایلغازی دوم ، از ارتقیه : ۱۸۴
 ایلک خانیان ، سلسله : ۱۷۱ ، ۱۷۳ نیز
 نگاه کنید به آل افراسیاب
 اینال ، سیف‌الدین از ممالیك برجی : ۱۰۷
 ایوان مخوف ، امپراطور روسیه : ۲۵۷
 ایوب ، از ایوبیان : ۱۰۲
 ایوبیان ، سلسله : ۹۹ ، ۱۲۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۵

ب

بابا اسحقی ، در اویش : ۲۰۰
 بابر ، از سلاطین مغول هند : ۲۴۶ ، ۳۰۵

۳۰۶

باتوبن جوجی ، از مغولان : ۲۲۱ ، ۲۲۹
 بادوسپانان ، سلسله : ۱۳۸
 بادیس ، از بنی حماد : ۵۴
 بادیس ، ناصرالدوله ، از بنی زبیری : ۵۳
 باذ ، از مروانیان : ۸۹
 باربک شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 بازید دوم : ۹۸
 باگراتیسی یا باگراتیدی ، سلسله : ۱۴۷ ،

۱۹۱

باو ، از آل باوند : ۱۳۶
 باوندیان ، سلسله : ۱۳۶
 بایان ، از سلاطین اردوی زرین : ۲۳۰
 بایان قلی ، از جغتائیان : ۲۲۴
 بایدو ، از ایلخانان : ۲۲۶
 بایزید ، از جلایریان : ۲۴۴
 بایزید ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۶
 بایزید اول یلدرم (ایلدرم) از سلاطین
 عثمانی : ۲۰۸
 بایزید دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸

ان اوینفور (اونوجور) ، از اخشیدیه : ۷۹
 انوشکین ، حکمران فاطمی دمشق : ۹۸
 انوشکین غرجه‌ای ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
 انوشیروان ، از زیاریان : ۱۴۸
 انوشیروان بن لشکری ، از شدادیان : ۱۴۵
 اورخان ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸
 اورداخان : ۲۱۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱
 اورقینه خاتون : ۲۲۳
 اورنگ زیب ، از سلاطین مغول هند :

۳۰۰ ، ۳۰۵ ، ۳۰۷

اوروس ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
 اوزبک بن پهلوان محمد ، از اتابکان : ۱۹۱
 اوزن حسن ، از ترکمانان آق‌قویونلو :

۲۴۸ ، ۲۵۲

اوکتای ، از مغولان : ۲۲۰
 اوملیان پریساک : ۱۷۳
 اوتوجور ، از اخشیدیه : ۷۹
 اویس اول ، از آل جلایر : ۲۴۴
 اویس دوم ، از آل جلایر : ۲۴۴
 ایبک ، قطب‌الدین ، از غوریان : ۲۷۳
 ایبک ، از ممالیك بحری : ۱۰۳ ، ۱۰۵
 ایرانشاه ، بهاء‌الدین از سلاجقه کرمان : ۱۷۹

ایزابلا ، ملکه کاستیل : ۴۴

ایل ارسلان ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۸
 ایل باسان ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
 ایلمش ، شمس‌الدین از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 ایلخانان ، سلسله : ۱۳۸ ، ۲۲۶
 ایلدگر ، شمس‌الدین ، از اتابکان ایلدگری :

۱۹۰

ایلدگریان ، از اتابکان : ۱۹۰
 ایلغازی ، از ارتقیه : ۱۷۹
 ایلغازی اول ، نجم‌الدین ، از ارتقیه : ۱۸۴

- بنورزین : ۳۷
 بنوشداد : ۱۴۸
 بنوصمادح : ۳۸
 بنوغانیه : ۵۸، ۳۸
 بنوقسی : ۳۴
 بنوکرمر : ۱۲۲
 بنومجاهد : ۳۸
 بنومرین : ۶۱
 بنومزین : ۳۷
 بنومسلمه : ۳۷
 بنومعن : ۱۲۳
 بنوهمدان : ۱۲۱
 بنویحیی : ۳۷
 بنی اغلب : ۵۱
 بنی‌امیه : ۱۶۴، ۱۹
 بنی حفص یا حفصیان : ۶۵
 بنی حماد : ۵۳
 بنی حمود : ۴۶
 بنی ذوالنون : ۳۷، ۳۶
 بنی رسول : ۱۲۴
 بنی رسی : ۱۲۱، ۱۱۸
 بنی زریع یا زریعیان : ۱۲۳
 بنی زیری : ۵۳، ۳۸
 بنی طاهر : ۱۲۵
 بنی طولون : ۷۶
 بنی عامر یا بنوعامر : ۳۸، ۳۶
 بنی عقیل، ۱۸۱، ۹۴، ۸۹، ۸۶
 بنی قاسم یا بنوقاسم : ۱۱۹، ۳۷
 بنی کاکویه : ۱۵۵
 بنی مزید : ۸۸
 بنی نصیر : ۴۲
 بوآخر یا عبیدالنجارا : ۷۰
- بایزید شهاب‌الدین ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۳
 بایزید شاه کرارانی ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۵
 بایسنقر : ۲۵۲
 بلیندر ، ترکمانان : ۲۵۳
 بخت‌گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۹
 بختیار ، عزالدوله ، از آل‌بویه : ۱۵۱
 بدرالجمالی ، وزیر مستنصر قاطمی : ۱۹۵
 بدرالدین لؤلؤ : ۱۸۷
 بدرالدین محمود ، از قرامانیان : ۲۰۵
 بدیع‌الزمان ، از تیموریان : ۲۴۷
 براق ، از مغولان اردوی زرین : ۲۳۰
 براق خان : ۲۲۳
 برتن‌پیچ ، ج. : ۲۹۳
 برجی ، ممالیک : ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶
 بریس بیگ ، از ممالیک برجی : ۱۰۷
 برغش بن سعید ، از آل بوسعید : ۱۲۸
 برقوق ، از سلاطین برجی : ۱۰۶
 برکه ، زعیم‌الدین ، از بنی عقیل : ۹۴
 برکه ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
 برکه خان ، از ممالیک بحری : ۱۰۵
 برکیارق ، رکن‌الدین ، از سلاجقه : ۸۹،
 ۱۷۸
 برهان‌الدین موسی ، از قرامانیان : ۲۰۵
 بریدی ، سلسله : ۳۰۰
 بلای چهارم : ۲۳۱
 بلبن ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 بل بیگ ، از ممالیک برجی : ۱۰۷
 بلگارو کتونوس : ۹۸
 بلگین دوم ، از بنی حماد : ۵۳
 بنو ادريس : ۸۲

- بوئیان : ۱۵۰
 بوری : ۱۷۹
 بوذابه ، از اتابکان فارس : ۱۹۳
 بوژن ، از جغتائیان : ۲۲۴
 بوسعیدی ، سلسله : ۱۲۷
 بسورث : ۲۷۳
 بهاءالدوله خلف بن نصر ، از صفاریان : ۱۶۳
 بهاءالدوله طاهر بن نصر ، از صفاریان : ۱۶۳
 بهاءالدوله علی ، از غزنویان : ۲۶۸
 بهاءالدوله فیروز ، از آل بویه : ۱۵۱
 بهاءالدوله منصور ، از بنی مزید : ۸۸
 بهاءالدین ایرانشاه ، از سلاجقه کرمان : ۱۷۹
 بهاءالدین سام اول ، از غوریان : ۲۷۱ ، ۲۷۲
 بهاءالدین سام دوم ، از غوریان : ۲۷۱
 بهادر ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 بهادرشاه ، از سلاطین گجرات : ۲۹۳ ، ۲۹۷
 بهادرشاه ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 بهادرشاه ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۶
 بهادر گرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۷
 بهادر گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۹
 بهرامشاه ، از سلاجقه کرمان : ۱۸۰
 بهرامشاه ، شمس الدین ، از صفاریان : ۱۶۳
 بهره یا بحرّه ، نام اسماعیلیان هند : ۸۴
 بهزاد ، نقاش : ۲۴۹
 بهلول خان ، از امرای لودی : ۲۸۱
 بهلول لودی : ۲۷۶
 بهمن : ۲۹۹
- بهمنی ، سلاطین : ۲۹۸ ، ۲۹۷
 بیبرس اول البندقداری ، از مماليك بحری : ۱۰۵
 بیبرس دوم الجاشنکیر : ۱۰۵ ، ۱۹۶
 بیدار بخت ، از مغولان هند : ۳۰۶
 بیستون ، ظهیرالدوله ، از زیاریان : ۱۴۸
- پ**
 پریت وی راج سوم : ۲۷۷
 پولاد : ۲۳۰
 پهلوان محمد ، نصره الدین ، از ایلدگزیان : ۱۹۰
 پیر احمد ، از قرامانیان : ۲۰۵
 پیر محمد اول ، از شبانیان : ۲۳۴
 پیر محمد دوم ، از شبانیان : ۲۳۴
- ت**
 تاج الدوله تتش ، از سلاجقه شام : ۱۷۹
 تاج الدوله خسرو ملک ، از غزنویان : ۲۶۹
 تاج الدوله یزدگرد ، از آل باوند : ۱۳۷
 تاج الدین ابراهیم ، از قرامانیان : ۲۰۵
 تاج الدین اول ، از صفاریان : ۱۶۳
 تاج الدین حسن بزرگ ، از جلایریان : ۲۴۴
 تاج الدین حرب ، از صفاریان : ۱۶۳
 تاج الدین دوم ، از صفاریان : ۱۶۴
 تاج الدین فیروز ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 تاج الدین نصر ، از صفاریان : ۱۶۳
 تاج الدین نصر بن خلف ، از صفاریان : ۱۶۳
 تاشقین ، از مرابطون : ۵۶
 تالیقو ، از جغتائیان : ۲۲۳
 تتش ، تاج الدوله ، از سلجوقیان شام : ۹۴ ، ۱۸۱ ، ۱۷۹
 تجیبی ، امرای : ۳۸ ، ۳۴

- ترجمان‌الدین قاسم ، از بنی‌رسی : ۱۱۸
 ترجمان‌الدین قاسم بن ابراهیم طباطبا ، از
 زیدیان یمن : ۱۲۰
 ترکی ، از آل‌سعود : ۱۳۱، ۱۳۳
 ترکی بن سعید ، از آل بوسعید : ۱۲۷
 ترمشیرین ، علاء‌الدین از جغتائیان : ۲۲۴،
 ۲۲۵
 تغلب ، بنی : ۸۶
 تغلق تیمور ، از جغتائیان : ۲۲۴
 تغلق شاه اول ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 تغلق شاه دوم ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 تغلقیه : ۲۷۵، ۲۹۲
 تکش ، علاء‌الدین ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۸
 تکلّه ، از سلغریان : ۱۹۲
 تمر بغا ، الظاهر ، از مماليك برجی : ۱۰۷
 تموچین : ۲۱۶
 تمیم ، از بنی‌زیری : ۵۳
 تنگیز (جنگیز) : ۲۱۶
 تورانشاه ایوبی : ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۲۵
 تورانشاه اول ، از سلاجقه کرمان : ۱۷۹
 تورانشاه دوم ، از سلاجقه کرمان : ۱۸۰
 تودامنگو ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
 تورگنه ، از مغولان : ۲۲۰
 توفیق‌پاشا : ۱۱۱
 توق تقیا : ۲۳۰
 توقتمش ، غیاث‌الدین ، از خانهای اردوی
 زرین : ۲۳۰
 توقتمش‌گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۷
 توقتو ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
 تولابوقا : ۲۲۹
 تولوی : ۲۱۷
- تومان بیگ ، از مماليك برجی : ۱۰۸
 تیمور : ۲۳۰، ۲۴۶
 تیمور اولجایتو ، از مغولان : ۲۲۰
 تیمور بن فیصل ، از آل بوسعید : ۱۲۷
 تیمورتاش ، حسام‌الدین ، از ارتقیه : ۱۸۴
 تیمورشاه : ۳۱۰
 تیمور قتلغ : ۲۳۰
 تیمور ملک : ۲۳۰
 تیموریان : ۲۴۶
 تیومن ، خانهای : ۲۱۸، ۲۳۵
 تی‌نی بیگ : ۲۲۹
- ث**
 ثعالبی : ۱۶۹
 ثمال : از آل مرداس : ۹۷
 ثوینی بن سعید ، از آل بوسعید : ۱۲۷
- ج**
 جادو : ۲۸۶
 جاسینها دوارا : ۲۸۹
 جاموقا : ۲۱۶
 جانبلات ، الاشراف ، از مماليك برجی : ۱۰۷
 جان بیگ گرای ، از خانهای گرای : ۲۲۷
 جائی بیگ (جمبک) : ۲۲۹
 جانیه ، سلسله : ۲۳۴
 جایا چاندرا : ۲۷۷
 جبار بردی : ۲۳۰
 جبرائیل ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 جستان اول ابن مرزبان ، از آل مسافر :
 ۱۴۰
 جستان دوم ابن ابراهیم ، از آل مسافر : ۱۴۰
 جستانیان ، سلسله : ۱۴۱
 جغتای : ۲۱۸، ۲۲۳
 جغتائیان : ۲۲۱

- جعفر صادق ، امام : ۲۶۰
 جنمق، سيف الدين، از ممالیک برجی: ۱۰۷
 جوجی، پسر چنگیز : ۲۱۷
 جونیور، دولت : ۲۴۸
 جونه شاه ، لقب فیروز شاه : ۹۴
 جیجغتوتق تیمور : ۲۲۰
 جیش، از بنو طولون : ۷۶
 جیمز اول، شاه آراگون : ۱۱۰
 چهار کند ، ۳۰۳
 جهان‌شاه، از ترکمانان قراقویونلو : ۲۵۰
 جهانگیر، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
 جهانگیر، از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۸، ۳۰۵
 جهور، از سلسلهٔ جهوریان : ۳۹
 جهوریان ، سلسله : ۳۹
- چ**
 چاهمانه (چوهان) ، سلسله : ۲۷۷
 چپر خان ، از مغولان : ۲۲۱
 چغری بیگ : ۱۵۶
 چنگ شی، از جغتائیان : ۲۲۴
 چنگیز خان : ۲۲۰
 چوهان (چاهمانه) ، سلسله : ۲۷۷
 چیمتای ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
- ح**
 حاتم بن الغشیم ، از همدانیان : ۱۱۹
 حاجی اول ، المظفر ، از ممالیک بحری :
 ۱۰۶
 حاجی دوم ، الصالح ، از ممالیک بحری :
 ۱۰۶
 حاجی گرای ، از خانهای کریمه : ۲۳۶
 حاجی گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۶
 حاجی گرای دوم، از خانهای گرای: ۲۳۷
 حافظ، از خلفای فاطمی : ۸۱
- جلال الدوله شیرزیل، از آل بویه : ۱۵۲
 جلال الدوله محمد ، از غزنویان : ۲۶۸
 جلال الدوله ملک‌شاه اول، از سلاجقه: ۱۷۸
 جلال الدوله نصر دوم، از آل مرداس: ۹۷
 جلال‌الدین، از خانهای اردوی زرین :
 ۲۳۰
 جلال‌الدین اکبر اول، از سلاطین مغول‌هند:
 ۳۰۵ نیز نگاه کنید به اکبر .
 جلال‌الدین حسین اول ، از آل جلایر :
 ۲۴۴
 جلال‌الدین شاه شجاع ، از آل مظفر :
 ۲۴۲
 جلال‌الدین علی، از غوریان : ۲۷۲
 جلال‌الدین علی جوهر شاه عالم دوم ، از
 سلاطین مغول‌هند: ۳۰۶
 جلال‌الدین فتح‌شاه ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴
 جلال‌الدین فیروز شاه دوم، از سلاطین دهلی:
 ۲۷۴
 جلال‌الدین محمد شاه ، از سلاطین بنگال:
 ۲۸۳
 جلال‌الدین منکبرنی، از خوارزمشاهان :
 ۱۶۸
 جلال‌الدین رضیه بیگم: ۲۷۴
 جلال‌شاه ، غیاث‌الدین، از سلاطین بنگال:
 ۲۸۴
 جمال‌الدوله فرخزاد ، از غزنویان : ۲۶۸
 جمشید، از سلاطین کشمیر: ۲۸۷
 جم : ۲۰۷
 جناح‌الدوله علی، از بنی عقیل : ۹۴
 جعفر، از بنی رسی : ۱۱۸
 جعفر خان : ۲۶۳

حسن بهمن‌شاه ، از سلاطین بهمن : ۲۹۸
 حسن جنابی ، ابوسعید ، از قرامطه : ۱۱۶
 حسن دوم ، از خداوندان الموت : ۱۹۳
 حسن دوم ابن محمد ، از شرفای فلالی : ۶۸
 حسن زیری : ۵۵
 حسن سوم ، از خداوندان الموت : ۱۹۶
 حسن شاه ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 حسن صباح : ۱۹۵
 حسن علی ، از ترکان قراقویونلو : ۲۴۸
 ۲۵۰
 حسین ، از ایوبیان : ۱۰۱
 حسین ، از حمدانیان : ۸۶، ۸۵
 حسین ، از زیدیان یمن : ۱۱۸
 حسین ، نصرالدین ، از سلاطین کشمیر :
 ۲۸۸
 حسین ، از سلجوقیان : ۱۷۹
 حسین ، عزالدین ، از غوریان : ۲۷۱
 حسین المنتخب ، از بنی‌رسی : ۱۱۸
 حسین المنصور ، از بنی‌قاسم : ۱۱۹
 حسین المهدی ، از بنی‌رسی : ۱۱۸
 حسین اول ، از آل جلایر : ۲۴۴
 حسین اول ، از صفویان : ۲۵۵
 حسین اول ابن محمد ، از روادیان : ۱۴۳
 حسین بایقرا ، از تیموریان : ۲۴۷
 حسین بن اوئیس ، از جلایریان : ۲۴۳
 حسین دوم ، از جلایریان : ۲۴۴
 حسین دوم ، از صفویان : ۲۵۵
 حسین دوم ابن علان ، از روادیان : ۱۴۳
 حسین شاه ، از سلسله جونپور : ۲۹۴
 حسین قلی‌خان ، از قاجاریه : ۲۶۴
 حسین کامل ، از سلسله محمد علی پاشا :
 ۱۱۱

حافظ ، از امرای فلالی : ۶۸
 حاکم ، از خلفای فاطمی : ۸۱
 حاکم اول ، از خلفای عباسی : ۲۶
 حاکم دوم ، از خلفای عباسی : ۲۶
 حامد ، از آل بوسعید : ۱۲۸
 حامد بن سعید ، از آل بوسعید : ۱۲۷
 حبیب ، از امرای کشمیر : ۲۸۸
 حبیب‌الله ، از شاهان افغان : ۳۱۱
 حبشیان ، از سلاطین بنگاله : ۲۸۴
 حرب ، تاج‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۳
 حسام‌الدوله اردشیر ، از آل باوند : ۱۳۷
 حسام‌الدوله شهریار ، از آل باوند : ۱۳۷
 حسام‌الدوله مقلد ، از بنی‌عقیل : ۹۴
 حسام‌الدین تیمورتاش ، از ارتقیه : ۱۸۴
 حسام‌الدین یولقارسلان ، از ارتقیه : ۱۸۴
 حسن (امام) : ۴۵، ۱۹، ۱۲
 حسن ، از آل افراسیاب : ۱۷۳، ۱۷۲
 حسن ، از آل باوند : ۱۲۷
 حسن ، از بنی‌رسی : ۱۱۸
 حسن سنان‌الدوله ، از بنی‌عقیل : ۹۴
 حسن ، از زیریان : ۵۳
 حسن (ناصرالدوله) ، از حمدانیان :
 ۸۶
 حسن ، قطب‌الدین ، از غوریان : ۲۷۱
 حسن ، از امرای کشمیر : ۲۸۷
 حسن الحجام ، از ادریسیان : ۴۵
 حسن المستنصر ، از حمودیان : ۳۸
 حسن اول ابن محمد ، از شرفای فلالی :
 ۶۸
 حسن بزرگ ، از جلایریان : ۲۴۴
 حسن بغراخان (هارون) ، ۱۷۳
 حسن بن مروان ، از مروانیان : ۹۱

خلفای راشدین : ۱۸
 خلفای عباسی : ۲۱
 خلف بن احمد ، ولی الدوله ، از صفاریان :
 ۱۶۲
 خلف بن نصر ، از صفاریان : ۱۶۳
 خلیفه ، از آل بوسعید : ۱۲۸
 خلیفه بن برغش ، از آل بوسعید : ۱۲۸
 خلیل ، از ایوبیان : ۱۰۱
 خلیل ، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
 خلیل ، از تیموریان : ۲۴۶
 خلیل ، علاءالدین ، از قرامانیان : ۲۰۵
 خلیل ، صلاح‌الدین ، از ممالیک بحری : ۱۰۵
 خارویه ، از بنی طولون : ۷۶
 خمیس ، از بنی عقیل : ۹۵
 خواجه سلطان شهزاده : ۲۸۶
 خواجه نظام‌الملک : ۱۸۱
 خوارج : ۱۲۱، ۴۸
 خوارزمشاه : ۲۷۳
 خوارزمشاهیان : ۱۶۷، ۱۳۹
 خورشاه ، از خداوندان الموت : ۱۹۶
 خوش چهر ، از شدادیان : ۱۴۶
 خوشقدم ، سیف‌الدین ، از ممالیک برجی :
 ۱۰۷
 خیرالدین بارباروسا : ۶۴
 ۵
 دارا ، از آل باوند : ۱۳۶
 داراشکوه : ۳۰۸
 دانشمند جه : ۲۲۴
 دانشمندیه ، سلسله : ۲۰۲
 داود ، از ارتقیه : ۱۸۴
 داود ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸

حفصیان : ۶۳
 حکم اول ، از امویان اسپانیا : ۳۲
 حکم دوم المستنصر ، از امویان اسپانیا : ۳۲
 حلیم گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۸
 حماد بن بلکین ، از بنی حماد : ۵۳
 حمدان بن حمدون ، از حمدانیان : ۸۶
 حمدان قرمط : ۱۱۶
 حمدانیان : ۸۵
 حمزه ، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
 حمزه شاه ، سیف‌الدین ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۳
 حمودیان : ۳۷، ۳۶
 حمود ، از آل بوسعید : ۱۲۸
 حمیدالدین یحیی ، از بنی قاسم : ۱۲۰
 حیدر دغلت ، حکمران کشمیر : ۲۸۸ ،
 ۲۸۹
 حیدر شاه حاجی خان ، حکمران کشمیر :
 ۲۸۷
 حیدر گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۶
 خ
 خالد اول الناصر ابوالبقاء : ۶۳
 خالد بن سعود ، از آل سعود : ۱۳۱
 خالد دوم ، ابوالبقاء ، از حفصیان : ۶۴
 خسروخان گجراتی : ۲۸۰
 خسرو شاه ، ناصرالدین ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 خسرو شاه ، از غزنویان : ۲۷۰
 خسرو ملک ، از غزنویان : ۲۷۰، ۲۶۹
 خضر ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
 خضر خان ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 خضر خان بهادر شاه ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴

- ر
- راجاعلی‌خان، عادلشاه چهارم، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
- راجاگنشه : ۲۸۳
- راجپوت ، دولت : ۲۸۱
- راجردوم ، پادشاه سیسیل: ۵۵
- راس، ا. د. : ۱۴۷
- راشد ، از خلفای عباسی : ۲۵
- راضی، از خلفای عباسی : ۲۵
- رافع ، از بنی عقیل : ۹۵
- رامبروی دوم : ۴۰
- رستم، از ترکمانان آفقیونلو : ۲۵۲
- رستم ، شمس‌الملوک، از آل باوند : ۱۳۷
- رستم اول، از آل باوند : ۱۳۶
- رستم دوم ، از آل باوند : ۱۳۶
- رستم سوم ، از آل باوند : ۱۳۷
- رستمیان ، سلسله : ۴۸
- رسول ، مؤسس سلسلهٔ رسولیان : ۱۲۵
- رسولی، امرای : ۱۲۱
- رسولیان : ۱۲۴، ۱۲۵
- رشید، از شرفای فلالی : ۶۸
- رشیدالدوله محمود، از آل مرداس : ۹۷
- رشیدالدین فضل‌الله : ۲۱۷
- رضاخان سردار سپه (رضاشاه) : ۲۶۶
- رضاقلی میرزا : ۲۶۰
- رضوان، از سلاجقه شام : ۱۷۹
- رضیه بیگم : ۲۷۴
- رفیع‌الدرجات ، شمس‌الدین ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
- رفیع‌الدوله شاه جهان دوم ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۶
- رکن‌الدوله حسن ، از آل باوند : ۱۵۱
- داود ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
- داود ، غیاث‌الدین ، از سلاجقه : ۱۷۸
- داود المظفر، از ارتقیه : ۱۸۵
- داودالمنتصر ، از بنی‌رسی : ۱۱۹
- داودخان ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
- داود شاه کرارانی : ۲۸۵
- داوربخش ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
- دیس اول ، نورالدوله ، از بنی‌مزید : ۸۸
- دیس دوم ، نورالدوله ، از بنی‌مزید : ۸۸
- درانی ، طایفه : ۳۱۱
- دسپینا، همسراوزن حسن : ۲۵۳
- دقاق ، از سلاجقهٔ شام : ۱۷۹
- دکلا نگاه‌کنید به تکه : ۱۹۲
- دکلا نگاه‌کنید به تکه : دکلا : ۱۹۲
- دلاورخان ، از سلاطین مالوا : ۳۰۳
- دلاورخان حسین‌غوری ، از سلاطین مالوا: ۲۹۶
- دوتیمور از جغتائیان : ۲۲۳
- دوخان ، از جغتائیان : ۲۲۳
- دوست محمد، از شاهان افغانستان : ۳۱۰
- دوقزخاتون ، همسر هلاکو : ۲۲۷
- دولت بردی : ۲۳۰
- دولت خان لودی ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
- دولت‌گرای اول، از خانهای گرای : ۲۳۶
- دولت‌گرای چهارم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
- دولت‌گرای سوم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
- دهارمه شيله، نگاه‌کنید به ترمشیرین : ۲۲۵
- دیلمیان : ۱۴۳، ۲۸

- زرعیان = بنوکریم : ۱۲۲
 زعیم الدوله برکه ، از بنی عقیل : ۹۴
 زکریا اول اللحیانی ، از حفصیان : ۶۳
 زکریا دوم ، ابویحیی از حفصیان : ۶۴
 زکریه قرمطی : ۱۱۶
 زمان‌شاه ، از شاهان افغانستان : ۳۱۰
 زندیه ، سلسله : ۲۵۹
 زنگیان (اتابکان زنگی) : ۱۸۷
 زنگی بن آق سنقر عمادالدین از زنگیان : ۱۰۲ ،
 ۱۸۷
 زناته ، بربرهای : ۴۶
 زیاده‌الله اول ، از بنی اغلب : ۵۱
 زیاریان ، سلسله : ۱۴۸
 زید : ۱۲۰
 زیدان الناصر ، از شرفای مراکش : ۶۷
 زیدی ، امامان : ۱۱۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ایضاً
 زیدیان وزیدیه
 زیدیان : ۱۲۰ ، ۱۲۱
 زیدیه : ۱۲۲
 زیریان : ۳۷
 زین‌العابدین : ۲۸۹
 زین‌العابدین ، از آل مظفر : ۳۴۳
 زین‌العابدین شاهی‌خان ، از سلاطین کشمیر :
 ۲۸۷
- س**
 سابق ، از آل مرداس : ۹۷
 سادات ، سلسله : ۲۷۵
 ساجیان ، سلسله : ۱۴۰
 ساریغ‌بوقا ، نگاه‌کنید به : ساسی‌بوقا
 ساسانیان : ۲۲
 ساسی‌بوقا ، از خانهای اردوی زرین : ۲۳۰
 سالاریان ، سلسله : ۱۴۰
- رکن‌الدوله داود ، از ارتقیه : ۱۸۴
 رکن‌الدوله سلطان‌شاه ، از سلاجقه کرمان :
 ۱۷۹
 رکن‌الدوله کیخسرو ، از آل باوند :
 ۱۳۷
 رکن‌الدوله ابراهیم شاه اول ، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۴
 رکن‌الدین ابومنصور ، از صفاریان : ۱۶۳
 رکن‌الدین باربک شاه ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴
 رکن‌الدین برکیارق ، از سلاجقه : ۱۷۸
 رکن‌الدین سلیمان دوم ، از سلاجقه روم :
 ۱۹۸
 رکن‌الدین طغرل اول ، از سلاجقه : ۱۷۸
 رکن‌الدین طغرل دوم ، از سلاجقه : ۱۷۸
 رکن‌الدین طغرل سوم ، از سلاجقه : ۱۷۹
 رکن‌الدین فیروز شاه اول ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۴
 رکن‌الدین قلیچ ارسلان چهارم ، از سلاجقه :
 ۱۹۹
 رکن‌الدین محمد دوم ، از سلاجقه : ۱۷۹
 رکن‌الدین مسعود اول ، از سلاجقه روم :
 ۱۹۸
 رکن‌الدین مودود ، از ارتقیه : ۱۸۴
 رودی ، سلسله : ۱۴۳
 رودیان ، سلسله : ۱۴۱
 روپنیان : ۱۰۹
 رومانوس سوم : ۹۸
 ریچندپال (ایرنجه پال) : ۲۲۰
ز
 زاخو :
 زامباور : در اغلب صفحات

- سعید، از قمرطیان : ۱۱۶
 سعیدالدوله سعید ، از حمدانیان : ۸۵
 سعید بن احمد ، از آل سعود : ۱۲۷
 سعید بن تیمور ، از آل سعود : ۱۲۷
 سعید بن سلطان ، از آل سعود : ۱۲۷ ،
 ۱۲۹
 سعید بن مسعود غزنوی : ۱۶۷
 سعید پاشا ، از پاشاهای مصر : ۱۱۱
 سفاح ، از خلفای عباسی : ۲۴
 سقمان ، از ارتقیه : ۱۸۶
 سقمان دوم ، از ارتقیه : ۱۸۴
 سکندر ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 سکندر بتشکن ، از سلاطین کشمیر :
 ۲۸۹، ۲۸۷
 سکندر دوم ، نظام‌خان ، از سلاطین دهلی :
 ۲۸۱ ، ۲۷۶
 سکندر شاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 سکندر شاه اول ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 سکندر شاه دوم ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 سلاطین عثمانی : ۱۲۵
 سلاطین مملوک : ۲۹
 سلامت گرای اول ، از خانهای گرای :
 ۲۳۷
 سلامت گرای دوم ، از خانهای گرای :
 ۲۳۸
 سلامیش ، بدرالدین ، از ممالیک بحری :
 ۱۰۵
 سلجوق شاه از سلغریان : ۱۹۲
 سلجوقیان ، ۲۸ ، ۱۷۸ ، ۱۹۰
 سلطان الدوله ، از آل بویه : ۱۵۰ ، ۱۵۲
 سلطان الدوله ارسلان‌شاه ، از غزنویان :
 ۲۶۸
- سالم بن ثوینی ، از آل بوسعید : ۱۲۷
 سالم بن سلطان ، از آل بوسعید : ۱۲۷
 سامان خدا ، مؤسس سلسله سامانی : ۱۵۹
 سامانیان ، سلسله : ۲۸ ، ۱۵۷
 سام اول ، بهاء‌الدین ، از غوریان : ۲۷۱ ،
 ۲۷۲
 سام دوم بهاء‌الدین ، از غوریان : ۲۷۱
 سبعیه ، فرقه : ۱۲۲
 سبکتکین ، از غزنویان : ۲۶۸ ، ۲۶۹
 ستروتمان ، ر. : ۱۲۱
 ستق بغراخان ، از قراخانیان : ۱۷۳
 سراج‌الدین بهادر شاه دوم ، از سلاطین مغول
 هند : ۳۰۶
 سرتاق نگاه‌کنید به : سرتق
 سرتق ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
 سرخاب اول ، از آل باوند : ۱۳۶
 سعادت‌گرای اول ، از خانهای گرای :
 ۲۳۶
 سعادت‌گرای دوم ، از خانهای گرای :
 ۲۳۷
 سعادت‌گرای سوم ، از خانهای گرای :
 ۲۳۸
 سعدالدوله شریف اول ، از حمدانیان :
 ۸۵
 سعد المستعین ، از نصیریان : ۴۳
 سعد اول ، عزالدین ، از سلغریان : ۱۹۲
 سعد دوم ، از سلغریان : ۱۹۲
 سعدی : ۱۹۳
 سعود ، از آل سعود : ۱۳۲
 سعود بن عبدالعزیز ، از آل سعود : ۱۳۱
 سعود بن فیصل ، از آل سعود : ۱۳۱
 سعید ، از مروانیان : ۹۱ ، ۹۲

سلیمان کبیر: همان سلیمان قانونی است
 سلیمان کرارانی، از سلاطین بنگال: ۲۸۴
 سلیم اول (ملقب به یاوز) از سلاطین عثمانی:

۲۵۷، ۲۰۸، ۱۱۰

سلیم دوم، از سلاطین عثمانی: ۲۰۹
 سلیم سوم، از سلاطین عثمانی: ۱۱۲،
 ۲۰۹

سلیم گرای اول، از خانهای گرای: ۲۳۷
 سلیم گرای دوم، از خانهای گرای:
 ۲۳۸

سلیم گرای سوم، از خانهای گرای:
 ۲۳۸

سلیم یاوز: همان سلیم اول است.

سماءالدوله، از آل بویه: ۱۵۱
 سناءالدوله علی اول ابن مزید، از بنی مزید:
 ۸۸

سنان الدوله حسن، از بنی عقیل: ۹۴

سنان پاشا: ۶۵

سنجر، سلطان سلجوقی: ۱۵۶، ۱۷۰،
 ۱۸۲

سنقر، مؤسس اتابکان فارس: ۱۹۳

سن لویی، پادشاه فرانسه: ۱۰۳

سنوسیه یاسنوسیان: ۷۲

سوتکین، سردار سلجوقیان: ۱۴۵

سورهیپالاککن، از خانهای بزرگ مغول:
 ۲۲۰

سیداحمد الشریف، از سنوسیه: ۷۲، ۷۳
 سیداحمد اول، از خانهای اردوی زرین:

۲۳۰

سیداحمد دوم، از خانهای اردوی زرین:

۲۳۱

سیدالمهدی، از سنوسیه: ۷۲

سلطان بن احمد، آل بوسعید: ۱۲۷

سلطان حسین بایقرا، از تیموریان: ۲۴۹
 سلطان‌شاه، رکن الدوله، از سلاجقه شام:

۱۲۹

سلطان‌شاه بن ایل ارسلان، از خوارزمشاهیان:
 ۱۶۸

سلطان شاهزاده باریک شاه، از سلاطین
 بنگاله: ۲۸۴

سلطان قلی قطب‌الملک: ۳۰۱

سلفر یا سالور، طایفه: ۱۹۲

سلفریان، سلسله: ۱۹۲

سلیم، سلطان عثمانی: ۲۵۴، ۲۹

سلیمان، از آل افراسیاب: ۱۷۱، ۱۷۲

سلیمان از ابوییان: ۱۰۱، ۱۰۲

سلیمان، از خلفای اموی: ۲۱

سلیمان، از شرفای فلالی: ۶۸

سلیمان، ابوالریبع، از مرینیان: ۵۹

سلیمان الزواحی، داعی فاطمی: ۱۲۲

سلیمان المستعین، از بنی هود: ۴۰

سلیمان المستعین، از امویان اسپانیا: ۳۲

سلیمان اول، از صفویه: ۲۵۵

سلیمان اول، از سلاطین عثمانی: ۲۰۸

سلیمان بن قتلش از سلجوقیان روم: ۹۶،

۱۹۸، ۱۹۹

سلیمان دوم، از سلاجقه روم: ۱۹۸

سلیمان دوم، از صفویان: ۲۵۵

سلیمان دوم قانونی، از سلاطین عثمانی:

۲۱۱، ۲۰۸

سلیمان سوم، از سلاطین عثمانی: ۲۰۹

سلیمان‌شاه، غیاث‌الدین، از سلاجقه:

۱۲۹

شاه جهان دوم از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۶
 شاه جهان سوم ، از سلاطین مغول‌هند: ۳۰۶
 شاه حسین بن ملك غياث‌الدین محمد ،
 مؤلف احیاء الملوك : ۱۶۶
 شاهرخ از افشاریه : ۳۱۱، ۲۵۹
 شاهرخ یا شاهرخ میرزا از تیموریان :
 ۲۴۶، ۲۴۵
 شاه شجاع ، از آل مظفر : ۲۴۳، ۲۴۲
 شاه شجاع ، از سلاطین افغانستان : ۳۱۰
 شاه شجاع ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
 شاه عالم اول ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵
 شاه محمود قطب‌الدین ، از آل مظفر: ۲۴۲
 شاه عالم دوم ، از سلاطین مغول‌هند :
 ۳۰۶
 شاه عباس دوم ، از صفویه : ۱۳۸
 شاه غازی رستم اول : ۱۳۹، ۱۳۷
 شاه میرزای سواتی ، از امرای کشمیر :
 ۲۸۹، ۲۸۷
 شاهنشاه از شدادیان : ۱۴۶ ،
 شاه ولد ، از آل جلایر : ۲۴۴
 شاهین‌گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۹
 شاپور ، از آل باوند : ۱۳۶
 شهبالدوله نصر اول ، از آل مرداس : ۹۷
 شجرالدر از ممالیک بحری : ۱۰۵
 شداد ، از شدادیان : ۱۴۶
 شدادیان ، سلسله : ۱۴۵، ۱۴۳
 شرف‌الدوله شیرزیل ، از آل بویه : ۱۵۱
 شرف‌الدوله مسلم ، از بنی عقیل : ۹۴
 شرف‌الدوله المعز ، از بنی‌زیری : ۵۳ ،
 ۵۴

سیدبطلال : ۲۰۳
 سیدحسین شاهی ، سلسله : ۲۸۴
 سیدسلطان ، از آل بوسعید : ۱۲۸
 سید علاء‌الدین حسین : ۲۸۶
 سید محمد ادریس ، از سنوسیه : ۷۲
 سید محمد بن علی السنوسی‌الکبیر ، مؤسس
 سلسله سنوسیه : ۷۲
 سیف‌الاسلام احمد ، از بنی قاسم : ۱۲۰
 سیف‌الدوله صدقه اول ، از بنی مؤید : ۸۸
 سیف‌الدوله صدقه دوم ، از بنی مؤید : ۸۸
 سیف‌الدوله علی اول ، از حمدانیان : ۸۵
 ۸۶
 سیف‌الدین حمزه شاه ، از سلاطین بنگال:
 ۲۸۳
 سیف‌الدین سوری ، از غوریان : ۲۷۱
 سیف‌الدین علی ، از رسولیان : ۱۲۴
 سیف‌الدین غازی اول ، از زنگیان : ۱۸۷
 سیف‌الدین غازی دوم ، از زنگیان : ۱۸۷
 سیف‌الدین فیروزشاه ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴
 سیف‌الدین محمد ، از غوریان : ۲۷۱
 سیورغتمیش ، از خاندان اوکتای : ۲۲۱ ،
 ۲۴۷
 ش
 شادی بیگ : ۲۳۰
 شارل دوآنزو : ۱۱۰، ۶۵
 شاوور اول ابن‌فضل شدادی : ۱۴۵
 شاوور دوم ، از شدادیان : ۱۴۵
 شاهباز گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۹
 شاه تیمور : ۲۲۴
 شاه جهان ، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۵ ،
 ۳۰۸

شمس‌الدین بهرامشاه، از صفاریان : ۱۷۳
 شمس‌الدین داود ، از ارتقیه : ۱۸۵
 شمس‌الدین رفیع‌الدرجات، از مغولان‌هند:
 ۳۰۵
 شمس‌الدین‌شاه میرزای سواتی : ۲۸۷
 نیزنگاه‌کنید به : شاه میرزای سواتی
 شمس‌الدین صالح ، از ارتقیه : ۱۸۵
 شمس‌الدین علی، از صفاریان : ۱۶۳
 شمس‌الدین کیومرث ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۴
 شمس‌الدین محمد ، از صفاریان : ۱۶۴
 شمس‌الدین‌محمد ، از غوریان : ۲۷۲
 شمس‌الدین‌مظفر شاه ، از سلاطین بنگال:
 ۲۸۴
 شمس‌الدین یوسف اول ، از رسولیان :
 ۱۲۴
 شمس‌الدین یوسف شاه ، از سلاطین بنگال:
 ۲۸۴
 شمس‌المعالی قابوس ، از زیاریان : ۱۴۸
 شمس‌الملوک رستم، از سلسله آل باوند :
 ۱۳۷
 شمس‌الملوک محمد ، از آل باوند : ۱۳۷
 شهاب‌الدوله مسعود اول ، از غزنویان :
 ۲۶۸
 شهاب‌الدوله هودود ، از غزنویان : ۲۶۸
 شهاب‌الدین‌معزالدین محمد ، از غوریان:
 ۲۷۱
 شهاب‌الدین‌بایزید شاه ، از سلاطین بنگال:
 ۲۸۳
 شهاب‌الدین‌شیرآشامک، از سلاطین کشمیر:
 ۲۸۷
 شهاب‌الدین شاه جهان اول، از سلاطین

شرف‌الدین مظفر ، سرسلسله آل مظفر :
 ۲۴۲
 شرف‌الملوک ، از آل باوند : ۱۳۷
 شرف‌الملوک حسن، از آل باوند : ۱۳۷
 شروانشاهان ، سلسله : ۲۵۱، ۱۴۰
 شروانی ، ح . ک . : ۳۰۱
 شروین اول ، از آل باوند : ۱۳۶
 شروین دوم ، از آل باوند : ۱۳۶
 شریف اول، سعدالدوله، از حمدانیان: ۸۵
 شریف حسین : ۱۳۳
 شریف دوم ، از حمدانیان : ۸۵
 شعبان اول ، از مماليك بحری : ۱۰۶
 شعبان دوم ، از مماليك بحری : ۱۰۶
 شمس‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۱
 شمس‌الدوله مرزبان ، از آل بویه : ۱۵۰
 شمس‌الدین ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 شمس‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۴
 شمس‌الدین ، از قرمانیان : ۲۰۵
 شمس‌الدین، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
 شمس‌الدین ابراهیم ، از سلاطین جونپور :
 ۲۹۴
 شمس‌الدین ایلدگز ، از ایلدگزیان :
 ۱۹۰
 شمس‌الدین احمد از صفاریان : ۱۶۳
 شمس‌الدین احمد شاه ، از سلاطین بنگاله:
 ۲۸۳
 شمس‌الدین احمد‌المتوکل ، از بنی‌رسی :
 ۱۱۹
 شمس‌الدین الیاس شاه ، از سلاطین بنگال:
 ۲۸۳
 شمس‌الدین ایلمتش ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۴

صدقه اول ، سیف‌الدوله ، از بنی مزید :

۹۸

صدقه بن منصور ، از بنی مزید : ۸۹

صدقه دوم ، سیف‌الدوله ، از بنی مزید :

۸۹

صفاگرای ، از خانهای گرای : ۲۳۷

صفاریان ، سلسله : ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۸

صفویان ، سلسله : ۲۵۵

صفی اول ، صفویه : ۲۵۵

صلاح‌الدین‌المسعود : ۱۰۳

صلاح‌الدین‌احمد ، از رسولیان : ۱۲۴

صلاح‌الدین ایوبی : ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۸۷

صلاح‌الدین یوسف، از ایوبیان : ۱۲۵

صلیبیان : ۲۹، ۱۸۵

صلیحیون : ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳

صمصام‌الدوله مرزبان ، از آل بویه : ۱۵۰

ض

ضرغام‌الدین عباس ، از رسولیان : ۱۲۴

ط

طائع ، خلیفه عباسی : ۲۵

طاهر اول ابن‌الحسین (ذوالیمینین) ، از

طاهریان : ۱۵۷

طاهر بن خلف ، از غزنویان : ۱۶۲

طاهر بن محمد بن عمرو ، از صفاریان : ۱۶۲

طاهر بن نصر ، از صفاریان : ۱۶۳

طاهر دوم ، از طاهریان : ۱۵۷

طاهری ، امرای : ۲۸

طاهریان ، سلسله : ۱۵۷، ۱۶۴

طظار ، سیف‌الدین ، از ممالیک برجی :

۱۰۷

طغا تیمور : ۲۳۲

طغا تیمور ، از جغتائیان : ۲۲۳

مغول هند : ۳۰۵

شهاب‌الدین عمر شاه ، از سلاطین دهلی :

۲۷۴

شهاب‌الدین محمود ، از صفاریان : ۱۶۳

شهریار ، حسام‌الدوله ، از اصفهبدان :

۱۳۷

شهریار اول ، از آل باوند : ۱۳۶

شهریار دوم ، از آل باوند : ۱۳۶

شهریار سوم ، از آل باوند : ۱۳۷

شیبان ، از بنی طولون : ۷۶

شیبان ، پسرجوجی : ۲۱۸

شیبانیان ، سلسله : ۲۳۴

شیت از سلسله غوریان : ۲۷۱

شیخ، سیف‌الدین، از ممالیک برجی : ۱۰۷

شیخ‌احمد : ۲۳۱

شیخ‌صفی‌الدین : ۲۵۶

شیرآشامک ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷

شیرزیل ، جلال‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۲

شیرزیل ، شرف‌الدوله ، از آل بویه : ۱۵۱

شیرشاه سور ، سردار افغانی : ۲۷۶ ،

۲۹۷ ، ۳۰۷

شیرعلی ، از شاهان افغان : ۳۱۰

شیرکوه ، برادر ایوب : ۱۰۲

ص

صاحب‌گرای اول، از خانهای گرای : ۲۳۶

صادق خان ، از زندیه : ۲۶۲

صالح ، از ارتقیه : ۱۸۵

صالح ، صلاح‌الدین ، از ممالیک بحری :

۱۰۶

صالح بن مرداس ، از بنی مرداس : ۹۷

صالح گرای دوم ، از خانهای گرای :

۲۳۹

ع

عادل‌خان اول ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 عادل‌خان دوم ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 عادل‌خان سوم ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 عادل‌شاه افشار : ۲۶۵، ۲۵۹
 عادل‌شاهیان ، سلسله : ۲۹۲
 عادل‌گرای ، از خانهای گرای : ۲۳۷
 عاصد ، از خلفای فاطمی : ۸۲
 عالم‌خان ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
 عالم‌شاه ، علاء‌الدین از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 عالمگیر اول ، اورنگ زیب ، از سلاطین
 مغول‌هند : ۳۰۵
 عالمگیر دوم ، عزالدین ، از سلاطین
 مغول‌هند : ۳۰۶
 عامر ، ابوثابت ، از مرینیان : ۵۹
 عامر بن صعصعه : ۹۵
 عایشه : ۱۸
 عباد‌المعتضد ، از خلفای عباسی : ۳۹
 عباس ، عموی پیغمبر : ۲۷
 عباس ، از غوریان : ۲۷۱
 عباس‌المهدی ، از بنی‌قاسم : ۱۲۰
 عباس‌اول ، از صفویان : ۲۵۵
 عباس‌پاشای اول ، از پاشاهای مصر : ۱۱۱
 عباس‌دوم ، از صفویان : ۲۵۵
 عباس‌دوم حلیمی ، از پاشاهای مصر : ۱۱۱
 عباس‌سوم ، از صفویان : ۲۵۵
 عباسی ، خلفای : ۲۴ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۱۲۰ ،
 ۱۲۵
 عباسیان : ۳۶، ۳۰، ۲۷، ۲۳، ۲۲
 عبدالله ، از امویان اسپانیا : ۳۲

طغان‌تیمور ، از مغولان : ۲۲۱
 طفتکین : ۱۷۹
 طغرل (اول) رکن‌الدین و الدین : ۸۹ ،
 ۱۸۰ ، ۱۷۸
 طغرل ، از سلغریان : ۱۹۲
 طغرل ، قوام‌الدوله ، از غاصبان سلطنت
 غزنوی : ۲۶۸
 طغرل‌بن‌ارسلان ، از سلاجقه : ۱۸۲
 طغرل‌بیک : ۱۴۱ نیز نگاه کنید به طغرل .
 طغرل‌دوم ، از سلاجقه عراق : ۱۷۸
 طغرل‌دوم‌ابن‌محمد ، از سلاجقه : ۱۹۰
 طغرل‌سلجوقی ، ۱۴۴ نیز نگاه کنید به
 طغرل (اول)
 طغرل‌سوم ، از سلاجقه : ۱۹۱ ، ۱۷۹
 طغرل‌شاه ، از سلاجقه کرمان : ۱۸۰
 طلحه ، از طاهریان : ۱۵۷
 طولونیان : ۲۸
 طهماسب‌اول ، از صفویان : ۲۵۵
 طهماسب‌دوم ، از صفویان : ۲۵۵
 ظ
 ظافر ، از خلفای فاطمی : ۸۱
 ظاهر ، از خلفای عباسی : ۲۵
 ظاهر ، از خلفای فاطمی : ۸۱
 ظفرخان مظفر‌اول ، از سلاطین گجرات :
 ۲۹۲ ، ۲۹۱
 ظهیرالدوله ابراهیم ، از غزنویان : ۲۶۸
 ظهیرالدوله بیستون ، از زیاریان : ۱۴۸
 ظهیرالدوله وشمگیر ، از زیاریان : ۱۴۸
 ظهیرالدین‌بابر ، از سلاطین مغول‌هند :
 ۳۰۵
 ظهیرالدین‌علی ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸

۳۹
 عبدالرحمان بن رستم ، از رستمیان : ۴۸
 عبدالرحمان بن فیصل ، از آل سعود : ۱۳۱
 عبدالرحمان بن هشام ، از امویان : ۲۱ ،
 ۲۴
 عبدالرحمان پنجم المستظهر ، از امویان
 اسپانیا : ۳۳
 عبدالرحمان جامی : ۲۴۹
 عبدالرحمان چهارم المرتضی ، از امویان
 اسپانیا : ۳۲
 عبدالرحمان خان ، از شاهان افغانستان :
 ۳۱۱
 عبدالرحمان سوم الناصر ، از امویان اسپانیا:
 ۳۴،۳۲
 عبدالرشید ، از غزنویان : ۲۶۸
 عبدالعزیز ، از غزنویان : ۲۱۰
 عبدالعزیز ، از شرفای فلالی : ۶۸
 عبدالعزیز المنصور ، از بنی عامر : ۴۰
 عبدالعزیز المتوکل ، از حفصیان : ۶۴
 عبدالعزیز اول ، از آل سعود : ۱۳۱
 عبدالعزیز دوم ، از آل سعود : ۱۳۱
 عبدالعزیز اول ، از مرینیان : ۶۰
 عبدالعزیز دوم ، از مرینیان : ۶۰
 عبدالکریم نام دیگر ستق بفرخان ، از آل
 افراسیاب : ۱۷۳
 عبداللطیف از شیانیان : ۲۳۴
 عبداللطیف ، از تیموریان : ۲۴۶
 عبدالمجید اول ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 عبدالمجید دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۱۰
 عبدالملک ، از امویان : ۲۲،۲۱
 عبدالملک ، عمادالدوله ، از بنی هود : ۴۰

عبدالله ، از بنی رسول : ۱۲۲
 عبدالله ، ابوالهیجاء ، از حمدانیان : ۸۵
 عبدالله ، از شرفای فلالی : ۶۸
 عبدالله ، از طاهریان : ۱۵۷
 عبدالله ، از مرینیان : ۶۰
 عبدالله الغالب ، از شرفای مراکش : ۶۷
 عبدالله المنصور ، از افضسیان : ۳۹
 عبدالله المنصور ، از بنی رسی : ۱۱۹
 عبدالله الواثق ، از شرفای مراکش : ۶۷
 عبدالله اول ، از بنی اغلب : ۵۱
 عبدالله اول ، از شیانیان : ۲۳۴
 عبدالله اول بن سعود ، از آل سعود : ۱۳۱
 عبدالله بن اباض : ۴۹
 عبدالله بن خلیفه ، از آل بوسعید : ۱۳۸
 عبدالله بن رستم ، از رستمیان : ۴۹
 عبدالله بن یاسین : ۵۶
 عبدالله دوم ، از شیانیان : ۲۳۴
 عبدالله دوم بن ثنیان ، از آل سعود : ۱۳۱
 عبدالله سوم ابن فیصل ، از آل سعود :
 ۱۳۱
 عبدالله میرزا ، از تیموریان : ۲۴۶
 عبدالحق اول ، از مرینیان : ۵۹
 عبدالحق دوم ، از مرینیان : ۶۲
 عبدالحلیم ، از مرینیان : ۵۹
 عبدالحمید اول ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 عبدالحمید دوم ، از سلاطین عثمانی : ۷۳
 ۲۱۰ ،
 عبدالرحمان ، از شرفای فلالی : ۶۸
 عبدالرحمان اول الداخل ، از امویان اسپانیا:
 ۳۳،۳۲
 عبدالرحمان بن ذی النون ، از بنی ذوالنون:

- عثمانی، سلاطین : ۲۰۶، ۱۲۱، ۳۰) = (عثمانیان) .
- عده‌الدوله ابوتغلب ، از حمدانیان : ۸۵
عربشاهیه ، سلسله : ۲۴۵
عزان بن قیس ، آل بوسعید : ۱۲۷
عزالدوله ، از آل بویه : ۸۶
عزالدوله بختیار ، از آل بویه : ۱۵۱
عزالدوله عبدالرشید ، از غزنویان : ۲۶۸
عزالدین ، از سفاریان : ۱۶۳
عزالدین حسین ، از غوریان : ۲۷۱
عزالدین سعداول ، از سلغریان : ۱۹۲
عزالدین قلعج ارسلان دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
عزالدین قلعج ارسلان سوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
عزالدین کیکاوس اول ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
عزالدین کیکاوس دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
عزالدین مسعود اول ، از زنگیان : ۱۸۷
عزالدین مسعود دوم ، از زنگیان : ۱۸۷
عزیز ، از خلفای فاطمی : ۸۱
عزیز ، از بنی حماد : ۵۴
عزیزالدین عالمگیر دوم ، از سلاطین مغول
هند : ۳۰۶
عضدالدوله ، (فنا خسرو) از آل بویه : ۸۶ ، ۱۵۰
عضدالدوله آل بلسان ، از سلاجقه : ۱۷۸
عطا ملک جوینی : ۲۱۷
عطیه ، از آل مرداس : ۹۷
علاءالدوله (شرف الملوك حسن) ، از آل
- عبدالمک ، از جهوریان : ۳۹
عبدالمک المظفر ، از بنی عامر : ۴۰
عبدالمک بن زیدان ، از شرفای مراکش : ۶۷
عبدالمک دوم ، از سامانیان : ۱۵۹
عبدالمک بن محمد الشیخ المهدی ، از شرفای
مراکش : ۶۷
عبدالمؤمن ، از حفصیان : ۶۴
عبدالمؤمن ، از شیبانیان : ۲۳۴
عبدالوادی ، امرای : ۶۵، ۶۲
عبدالوحید ، از موحدون : ۶۵
عبدالوحید زیانی ، عبدالمک ، از مرینیان : ۶۰
عبدالوهاب بن عبدالرحمان ، از رستمیان : ۴۸
عبیدالله خان اوزبک : ۳۰۷
عبیدالله مهدی : ۴۶ ، ۸۱
عبیدالبخارا : ۷۰
عبیدویون : ۸۲
عثمان ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
عثمان ، ابو عمر ، از حفصیان : ۶۴
عثمان ، ابوسعید ، از مرینیان : ۶۰
عثمان اول ، از مرینیان : ۵۹
عثمان اول ابن ارطغرل ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸
عثمان بن عبدالله بن بشر ، مؤلف تاریخ عنوان
المجذفی تاریخ نجد : ۱۳۲
عثمان بن عفان : ۲۱، ۱۹، ۱۸ ، ۲۲
عثمان دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
عثمان دوم ، ابوسعید ، از مرینیان : ۵۹
عثمان سوم ، ابوسعید ، از مرینیان : ۲۰۹

- باوند : ۱۳۷
 علاءالدوله علی، از آل باوند : ۱۳۷
 علاءالدوله محمد بن دشمنزیار ، از بنی
 کاکویه : ۱۵۵
 علاءالدوله مسعود سوم ، از غزنویان :
 ۲۶۸
 علاءالدین (ضیاءالدین) محمد، از غوریان :
 ۲۷۲
 علاءالدین ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 علاءالدین اتسز ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۸
 علاءالدین اتسز، از غوریان : ۲۷۱
 علاءالدین احمد دوم ، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 علاءالدین بن خلیل ، از قرامانیان :
 ۲۰۵
 علاءالدین ترمشیرین ، از جغتائیان :
 ۲۲۴
 علاءالدین تکش ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۸
 علاءالدین حسن بهمن شاه، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 علاءالدین خلجی ، از سلاطین دهلی :
 ۲۹۶
 علاءالدین خلیل، از قرامانیان : ۲۰۵
 علاءالدین سکندر شاه ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 علاءالدین عالم شاه ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 علاءالدین علی، از قرامانیان : ۲۰۵
 علاءالدین علی ، از سلاطین بنگاله : ۲۸۵
 علاءالدین علیشاه، از سلاطین بنگاله : ۲۸۳
 علاءالدین علیشیر ، از سلاطین کشمیر :
 ۲۸۷
 علاءالدین فیروز شاه ، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴، ۲۸۳
 علاءالدین کبچاد اول ، از سلاجقه روم :
 ۱۹۸
 علاءالدین کبچاد دوم ، از سلاجقه روم :
 ۱۹۹
 علاءالدین کبچاد سوم ، از سلاجقه روم :
 ۱۹۹
 علاءالدین مجاهد ، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 علاءالدین محمد ، از خوارزمشاهیان :
 ۱۶۸
 علاءالدین محمد خلجی : ۲۷۹، ۲۹۲
 علاءالدین محمد خوارزمشاه : ۱۷۴
 علاءالدین محمد شاه اول، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۴
 علاءالدین مسعود شاه ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۴
 علاءالدین همایون ظالم، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 علم‌الدین قریش، از بنی عقیل : ۹۴
 علوج علی : ۶۵
 علویان : ۴۵، ۲۷
 علی (ع) (علی بن ابیطالب) : ۱۸، ۱۹، ۲۱،
 ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۶، ۴۵، ۱۲۰
 علی، از اشیدیه : ۷۹
 علی، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 علی عمادالدوله، از آل بویه : ۱۵۰، ۱۵۱
 علی، از بنی زبیری : ۵۳

علی دوم ، از بنی مزید : ۸۸
 علی دوم ، از حمدانیان : ۸۵
 علی دوم ، ابوسالم ، از مرینیان : ۵۹
 علی ذکرة السلام ، لقب حسن دوم
 خداوندالموت : ۱۹۶
 علی شاه ، از شاهان افغانستان : ۳۱۰
 علیشاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 علیشیر ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 علی لشکری اول ابن محمد ، از شدادیان :
 ۱۴۵
 علی لشکری دوم ، از شدادیان : ۱۴۵
 علیمرادخان ، از زندیه : ۲۶۲
 علیمرادخان بختیاری : ۲۶۲
 علی میرزاخان ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 عمادالدوله عبدالملک ، از بنی هود : ۴۰
 عمادالدوله علی ، از آل بویه : ۱۵۰ ، ۱۵۱
 عمادالدین احمد ، از آل مظفر : ۲۴۲
 عمادالدین زنگی بن آق سنقر ، از زنگیان :
 ۱۸۷
 عمادالدین علی آلپی ، از ارتقیه : ۱۸۵
 عمادالدین قاورد ، از سلاجقه کرمان :
 ۱۷۹
 عمادالدین مرزبان ، از آل بویه : ۱۵۰ ،
 ۱۵۱
 عمادشاهی ، سلسله : ۳۰۰
 عمارة الیمنی ، نجم‌الدین : ۱۲۳
 عمر ، از آل افراسیاب : ۱۷۳
 عمر ، خلیفه دوم : ۳۰۳ ، ۸
 عمر ، الملک المنصور ، از رسولیان : ۱۲۵
 عمر المتوکل ، از افطسیان : ۳۷
 عمر اول ، نورالدین ، از رسولیان : ۱۲۴

علی ، از بنی عقیل : ۹۴
 علی ، جناح‌الدوله ، از بنی عقیل : ۹۴
 علی ، ابومنصور ، از بنی کاکویه : ۱۵۵
 علی ، ابوالعباس ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
 علی ، سیف‌الدین ، از رسولیان : ۱۲۴
 علی ، ابوالحسن ، از نصیریان : ۴۳
 علی ، از سلاطین بنگاله : ۲۸۵
 علی ، از صفاریان : ۱۶۳
 علی ، بهاء‌الدوله ، از غزنویان : ۲۸۶
 علی ، از قرامانیان : ۲۰۵
 علی ، از غوریان : ۲۷۲
 علی ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸
 علی ، از نصیریان : ۴۳
 علی آلپی ، از ارتقیه : ۱۸۵
 علی ، المنصور ، از بنی قاسم : ۱۲۰
 علی النصر ، از محمودیان : ۳۸
 علی اول ، از ادرسیان : ۴۵
 علی اول ، ابوالحسن از مرینیان : ۵۹
 علی اول ، از حمدانیان : ۸۵ ، ۸۶
 علی اول ابن مزید ، سناء‌الدوله ، از بنی مزید :
 ۸۸
 علی بن حمود الناصر ، از محمودیان : ۳۲
 ۱۲۸
 علی بن سعید ، آل بوسعید : ۱۲۸
 علی بن فرامرز ، از بنی کاکویه : ۱۵۶
 علی بن محمد ، از صلحیون : ۱۲۲
 علی بن موسی ، از آل افراسیاب : ۱۷۱ ،
 ۱۷۴
 علی جوهرشاه شاه عالم دوم ، از سلاطین مغول
 هند : ۳۰۶
 علی دوم ، از ادرسیان : ۴۵

غازی ملك تغلق ، سرسلسله تغلقیه : ۲۸۰
غالب ، امام فعلی تجزیه طلبان عمان :
۱۲۹

غز، ترکان : ۱۸۰، ۱۴۳، ۹۲
غزنویان ، سلسله : ۱۶۱، ۱۵۱، ۱۶۲ ،
۲۶۸

غزنی‌خان، ازسلاطین فاروقی : ۳۰۲
غزنی‌خان‌محمد ، ازسلاطین مالوا : ۲۹۶
غلامشاهان ، سلسله : ۲۷۴
غوری، سلسله : ۱۶۵

غوریان ، سلسله : ۲۷۱، ۲۶۹
غیاث‌الدین، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
غیاث‌الدین احمد ، از آل جلایر : ۲۴۴
غیاث‌الدین اعظم شاه ، از سلاطین بنگال :
۲۸۳

غیاث‌الدین بلبن ، از سلاطین دهلی :
۲۷۴

غیاث‌الدین تغلق شاه اول ، ازسلاطین
دهلی : ۲۷۵
غیاث‌الدین تغلق شاه دوم ، ازسلاطین دهلی :
۲۷۵

غیاث‌الدین توقتمش ، از خانهای اردوی
زرین : ۲۳۰
غیاث‌الدین توقتو ، ازخانهای اردوی
زرین : ۲۲۹

غیاث‌الدین جلال‌شاه ، از سلاطین بنگال :
۲۸۴

غیاث‌الدین داود ، ازسلجوقیان : ۱۷۸
غیاث‌الدین سلیمان‌شاه، ازسلجوقیان : ۱۷۹
غیاث‌الدین کیخسرو اول ، ازسلاجقه‌روم :
۱۹۸

عمر اول، ابوحفص، ازحفصیان : ۶۵، ۶۳
عمر دوم ، ابوحفص ، ازحفصیان : ۶۳
عمر بن خطاب : ۳۰۳، ۸

عمر بن عبدالعزیز، از امویان : ۲۱
عمر شاه ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
عمر شیخ‌بن ابوسعید ، پدربابر : ۳۰۶
عمر بن عاص : ۷۷
عمر بن لیث ، ازصفاریان : ۱۶۲، ۱۶۰
عمیدالدوله : ۹۲

عنایت‌گرای ، ازخانهای گرای : ۲۳۷
عنصر المعالی کیکاوس ، از زیاریان : ۱۴۸
عیال، از تیموریان : ۲۴۷
عین‌الدین بن گمشدگان ، از دانشمندیه :
۲۰۳، ۲۰۲

عیسی، از بنی عقیل : ۹۵

غ

غازان ، ازجغتائیان : ۲۲۴
غازی اول، سیف‌الدین، از زنگیان : ۱۸۷
غازی اول، نجم‌الدین ، از ارتقیه : ۱۸۵
غازی‌خان بن چک ، از سلاطین کشمیر :
۲۸۸

غازی دوم ، سیف‌الدین ، از زبکیان : ۱۸۷
غازی دوم ، نجم‌الدین ، از ارتقیه : ۱۸۵
غازی‌شاه، اختیارالدین، ازسلاطین بنگال :
۲۸۳

غازی‌گرای اول ، از خانهای گرای :
۲۳۶

غازی‌گرای دوم ، از خانهای گرای :
۲۳۷

غازی‌گرای سوم ، از خانهای گرای :
۲۳۸

- فتح شاه ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
 فتحعلی خان ، از قاجاریه : ۲۶۴
 فتحعلی شاه ، از قاجاریه : ۲۶۴
 فتح گرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۷
 فتح گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۸
 فخرالدوله دیلمی : ۱۴۱
 فخرالدوله علی ، از آل بویه : ۱۵۱
 فخرالدوله بن جهیر : ۹۲
 فخرالدین احمد ، از قرمانیان : ۲۰۵
 فخرالدین حسن ، از آل باوند : ۱۳۷
 فخرالدین قاسم ، از دانشمندیه : ۲۰۳
 فخرالدین قرار ارسلان ، از ارتقیه : ۱۸۴
 فخرالدین مبارک ، از سلاطین بنگال : ۲۸۵
 فخرالدین مبارکشاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 فخرالدین مسعود ، از غوریان : ۲۷۲
 فدائیان اسماعیلی : ۱۹۴، ۸۹
 فرامرز ، از بنی کاکویه : ۱۵۶، ۱۵۵
 فرخزاد ، جمال الدوله ، از غزنویان : ۲۶۸
 فرخسیر ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
 فردریک بارباروسا : ۲۰۰
 فردوسی : ۱۶۰
 فردیناند اول : ۴۳
 فضلیه ، از کردان شبانکاره : ۱۵۰
 فضل اول ابن محمد ، از شدادیان : ۱۴۵
 فضل پنجم ، از شدادیان : ۱۴۶
 فضل چهارم (فضلون) بن شاوور دوم ، از شدادیان : ۱۴۶
 فضل دوم ابن شاوور ، از شدادیان : ۱۴۵
 فضل سوم (فضلون) ابن فضل ، از شدادیان : ۱۴۵
- غیاث الدین کیخسرو دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸
 غیاث الدین کیخسرو سوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۹
 غیاث الدین مسعود ، از سلاجقه : ۱۷۸
 غیاث الدین مسعود دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۹
 غیاث الدین مسعود سوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۹
 غیاث الدین محمد ، از غوریان : ۲۷۱
 غیاث الدین محمد اوزبک ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹
 غیاث الدین محمد اول ، از سلجوقیان : ۱۷۸
 غیاث الدین محمدشاه دوم ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 غیاث الدین محمد غوری : ۲۷۰
 غیاث الدین محمود ، از غوریان : ۲۷۱
 غیاث الدین محمودشاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 غیاث شاه ، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
- ف
- فائر ، از خلفای فاطمی : ۸۱
 فاروق ، لقب عمر بن الخطاب : ۳۰۳
 فاروق ، از سلسله محمد علی پاشا : ۱۱۱ ، ۱۱۳
 فاروقی ، سلسله : ۳۰۲
 فاطمی ، خلفای : ۱۲۲
 فاطمیان : ۱۲۲، ۲۸
 فتح الله عماد الملك : ۳۰۰
 فتح شاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴

قارن دوم ، از آل باوند : ۱۳۷
 قاسم ، فخرالدین ، ازدانشمنده : ۲۰۳
 قاسم ، ازقرامانیان : ۲۰۶
 قاسم‌المتوکل ، ازبنی قاسم : ۱۱۹
 قاسم‌المختار ، ازبنی رسی : ۱۱۸
 قاسم‌المنصور ، ازبنی قاسم : ۱۱۹
 قاسم‌المنصور ، ازبنی رسی : ۱۱۸
 قاسم‌المهدی ، ازبنی قاسم : ۱۲۰
 قاسم اول ، ازحمودیان : ۳۸
 قاسم‌بن ابراهیم طباطبا ، اززیدیان : ۱۲۰
 قاسم‌بن حمود المأمون ، ازحمودیان :
 ۳۲
 قاسم حمودی : ۳۳
 قاسم دوم الواثق ، ازحمودیان : ۳۸
 قاضی جعفر ، ازبنی عامر : ۴۰
 قاضی عثمان ، ازبنی عامر : ۴۰
 قانصوح ، الظاهر ، ازممالیک برجی : ۱۰۷
 قانصوح الغوری ، الاشراف ، از ممالیک
 برجی ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳
 قارود ، عمادالدین ، ازسلاجقه کرمان :
 ۱۷۹
 قایشان گولوک ، ازخانهای بزرگ منول :
 ۲۲۰
 قاهر ، ازخلفای عباسی : ۲۵
 قنر ، سیف‌الدین ، ازممالیک بحری : ۱۰۵
 ۱۰۹
 قتلخ اینانج ، از اتابکان ایلدگزی : ۱۹۰
 ۱۹۱
 قتلخ‌خان ، ابوبکر ، از اتابکان سلغری :
 ۱۹۳، ۱۹۲
 قتیبه بن مسلم : ۱۶۸
 قدیس یعقوب کامپوستلایی : ۲۴۵

فلك المعالی منوچهر ، از زیاریان : ۱۴۸
 فلالی ، شرفای : ۶۸
 فؤاد اول ، ازسلاطین مصر : ۱۱۳
 فؤاد دوم ، ازسلاطین مصر : ۱۱۱
 فولادستون ، ازآل بویه : ۱۵۰
 فیروز ، بهاء‌الدوله ، ازآل بویه : ۱۵۱
 فیروز ، ازسلاطین بهمنی : ۲۹۸
 فیروزشاه دوم ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۴
 فیروزشاه ، ازسلاطین بنگال : ۲۸۳، ۲۸۴
 فیروزشاه سوم ، ازسلاطین دهلی : ۲۷۵
 فیروزشاه سوم تغلقی : ۲۹۴
 فیصل اول ، ازآل سعود : ۱۳۱
 فیصل‌بن ترکی ، آل بوسعید : ۱۲۷
 فیصل دوم ، ازآل سعود : ۱۳۱
 فیلیپ دوم ، شاه اسپانیا : ۲۵۷

ق

قائت بیگ ، سیف‌الدین ، ازممالیک برجی :
 ۱۰۷
 قائد ، ازبنی زبیری : ۵۳
 قائم ، ازخلفای عباسی : ۲۵، ۲۶
 قائم ، ازخلفای فاطمی : ۸۱
 قابوس بن وشمگیر ، از زیاریان : ۱۳۸ ،
 ۱۴۸
 قاپلان گرای اول ، از خانهای گرای :
 ۲۳۸
 قاپلان گرای دوم ، از خانهای گرای :
 ۲۳۹
 قاجاریه ، سلسله : ۲۶۴
 قادر ، ازخلفای عباسی : ۲۵
 قارن ، نجم‌الدوله ، ازآل باوند : ۱۳۷
 قارن اول ، ازآل باوند : ۱۳۶

قطب‌الدین لقمان دوم ، از ارتقیه : ۱۸۴
 قطب‌الدین شاه محمود ، از آل مظفر :

۲۴۲

قطب‌الدین مبارکشاه ، از سلاطین دهلی :

۲۷۵

قطب‌الدین محمد ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۸

قطب‌الدین محمد ، از صفاریان : ۱۶۳

قطب‌الدین مودود ، از آل زنگی : ۱۸۷

قطب‌الدین هندال ، از سلاطین کشمیر :

۲۸۷

قطبشاهیان : ۳۰۰

قلاؤن ، از مالیک : ۱۰۸

قلج ارسلان اول ، از سلاجقه روم : ۱۹۸

قلج ارسلان چهارم از سلاجقه روم : ۱۹۹

قلج ارسلان دوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸

قلج ارسلان سوم ، از سلاجقه روم : ۱۹۸

قوام الدوله ، از آل بویه : ۱۵۱

قوام الدوله طغرل ، از غزنویان : ۲۶۸

قویبلاهی (قوبلای) خان بزرگ مغول :

۲۲۰، ۲۱۸

قوشیلاقتنو ، از خانهای بزرگ مغول :

۲۲۰

قولبا ، از خانهای اردوی زرین : ۲۲۹

قیدخان ، از مغولان : ۲۲۱، ۲۱۸

قیریم خان ، از خانهای گرای : ۲۳۸

ك

کائن، ک. : ۱۸۶، ۱۵۴

کاترین ، امپراتریس روسیه : ۲۴۰

کادرینگتن : ۱۶۶

کارولانژیان ، سلسله : ۲۲

کافور ، از اخشیدییه : ۷۹

کالنجار : ۲۷۷

قرا ارسلان ، فخرالدین ، از ارتقیه :

۱۸۴

قرا ارسلان المظفر ، از ارتقیه : ۱۸۵

قراخانیان ، سلسله : ۱۶۱، ۱۵۹، ۲۶۹

قراختائیان ، سلسله : ۱۷۰

قراقویونلو ، ترکانان : ۱۸۵، ۲۵۰ ،

۲۵۱

قرامان بن نوره صوفی ، از قرامانیان : ۲۰۵

۲۰۶

قرامانی ، دولت : ۱۰۹

قرامانیان ، سلسله : ۲۰۵

قرامحمد ترمش ، از ترکانان قراقویونلو :

۲۵۰

قراهاکو ، از جغتائیان : ۲۲۳

قرايوسف ، از ترکانان قراقویونلو :

۲۵۰، ۱۸۶

قرايولوك عثمان ، از ترکانان آق قویونلو :

۲۵۲

قرلق ، ترکان : ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۵

قرمطیان یا قرامطه : ۸۴، ۱۱۶، ۱۱۷ ،

۱۲۱

قرواش بن مقلد ، از بنی عقیل : ۹۴، ۹۵

قریش ، علم‌الدین ، از بنی عقیل : ۹۴

قرلباشان : ۲۵۶، ۲۶۴

قطب‌الدین احمد دود ، از سلاطین گجرات :

۲۹۱

قطب‌الدین اول ، از صفاریان : ۱۶۳

قطب‌الدین ایبک ، از غوریان : ۲۷۳

قطب‌الدین ایلغازی دوم ، از ارتقیه .

۱۸۴

قطب‌الدین حسن ، از غوریان : ۲۷۱

قطب‌الدین دوم ، از صفاریان : ۱۶۴

کیقباد سوم، علاءالدین، از سلاجقه روم :
۱۹۹
کیکاوس اول، عزالدین، از سلاجقه روم: ۱۹۸
کیکاوس دوم، از سلاجقه روم : ۱۹۸، ۱۹۹
کینخواریه، شعبه‌ای از آل باوند : ۱۳۷
کیومرث، از سلاطین دهلی : ۲۷۴

ک

گرشاسب اول، ابوکالیجار، از بنی کاکویه:
۱۵۵
گرشاسب دوم، ابوکالیجار، از بنی کاکویه :
۱۵۵

ل

لسان‌الدین : ۴۴
لسلی‌هیگک : ۲۹۰
لطفعلی خان زند : ۲۶۲
لؤلؤ، بدرالدین، وزیر اتابکان : ۱۸۷
لؤلؤ، سردار فاطمیان : ۸۵
لوثی‌نهم، شاه‌فرانسه : ۶۵
لوری، سلسله : ۲۹۴، ۳۰۶
لويس، برنارد : ۳۰
لیپاریت : ۹۲
لیث‌بن علی، از سفاریان : ۱۶۲
لین‌پول : ۲۰ و ذیل بیشتر صفحات

م

مارکوپولو : ۱۹۵
مأمون، از خلفای عباسی : ۲۴، ۲۷، ۱۲۰
۱۵۷
مأمون اول، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
مأمون دوم، ابوالعباس، از خوارزمشاهیان :
۱۶۷
مأمونیان گرگانج : ۱۶۷
مانوئل کومننوس : ۲۰۰

کامبخش، از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
کاووسیه، شاخه‌ای از آل باوند : ۱۳۶
کبک خان : ۲۲۳، ۲۳۰
کبنفا، زین‌الدین، از ممالیک بحری: ۱۰۵
کثیر بن احمد : ۱۶۲
کرامرز، ج. ه. : ۱۱۳، ۲۰۱
کرمان‌شاه، از سلاجقه کرمان : ۱۷۹
کرنکوف، ف : ۱۲۳
کلیم‌الله، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
کمال‌الدوله شیرزاد، از غزنویان : ۲۶۸
کمال اتاترک : ۲۱۰
کنت‌جوسلین دوم : ۱۸۸
کنچک خان : ۲۲۳
کنراد موتفراستی : ۱۹۵
کنگریان، آل مسافر : ۱۴۰
کوجوک، علاءالدین، از ممالیک بحری :
۱۰۶
کوجلوک خان : ۱۷۳
کوچ‌کنجو : ۲۳۴
کوچو(کوچی) : ۲۳۰
کوجوک محمد : ۲۳۱
کومننا : ۲۵۳
کومننی : ۱۹۹
کیخسرو، از آل باوند : ۱۳۸
کیخسرو اول، از سلاجقه روم: ۱۹۸
کیخسرو دوم، از سلاجقه روم : ۱۹۸
کیخسرو سوم، از سلاجقه روم: ۱۹۸
کیقباد : ۲۷۴
کیقباد اول، علاءالدین، از سلاجقه روم :
۱۹۸
کیقباد دوم، علاءالدین، از سلاجقه روم :
۱۹۹

- مبارک‌الدین محمد بن مظفر ، از آل مظفر : ۲۴۲
- مبارک ، فخرالدین ، از سلاطین بنگال : ۲۸۵
- مبارک خواجه : ۲۳۰
- مبارک‌کشا ، فخرالدین ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
- مبارک‌کشا ، از سلاطین جونپور : ۲۹۴
- مبارک‌کشا ، از سلاطین دهلی : ۲۷، ۵
- مبارک‌کشا ، از جغتائیان : ۲۲۳
- مبارک‌کشا دوم ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
- متقی ، از خلفای عباسی : ۲۵
- متمشون ، نگاه‌کنید به : مرابطون
- متوکل ، از خلفای عباسی : ۲۴
- متوکل اول ، از خلفای عباسی : ۲۶ ، ۲۱۱
- متوکل دوم ، از خلفای عباسی : ۲۶
- متوکل سوم ، از خلفای عباسی : ۲۶
- منتبئ ، شاعر : ۸۰، ۸۷
- مجاهد ، علاءالدین ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
- مجدالدوله دیلمی : ۱۵۵
- مجدالدوله رستم ، از آل بویه : ۱۵۱
- مجدالدین عیسی الظاهر ، از ارتقیه : ۱۸۵
- مجید بن سعید ، از آل بوسعید : ۱۲۸
- محسن ، از بنی‌زیری : ۵۳
- محمد (ص) : ۱۲۰، ۲۷، ۱۹، ۱۸
- محمد ، نورالدین ، از ارتقیه : ۱۸۴
- محمد ، ابوالقرانیق ، از اغالبه : ۵۱
- محمد ، از بنی‌عقیل : ۹۴
- محمد ، از بنی‌مزید : ۸۸
- محمد ، ابو عبدالله ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
- محمد ، از جغتائیان : ۲۲۴
- محمد ، قطب‌الدین ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۸
- محمد ، ابوالحارث ، از خوارزمشاهیان : ۱۶۷
- محمد ، ابوالیقظان ، از رستمیان : ۴۸
- محمد ، سلطان سلجوقی : ۱۵۶
- محمد ، از جلایریان : ۲۴۴
- محمد ، ناصرالدین ، از دانشمندیه : ۲۰۳
- محمد ، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
- محمد ، از سلاطین سلجوقی : ۱۸۲
- محمد ، از سلاطین مغول هند : ۳۰۶
- محمد ، از سفریان : ۱۹۲
- محمد ، از سفاریان : ۱۶۴
- محمد ، از صفویان : ۲۵۵
- محمد ، از طاهریان : ۱۵۷
- محمد ، جلال‌الدوله ، از غزنویان : ۲۶۸
- محمد ، از غوریان : ۲۷۱
- محمد ، شمس‌الدین ، از غوریان : ۲۷۲
- محمد ، ناصرالدین ، از عمالیک برجی : ۱۰۷
- محمدالاصغر ، از شرفای مراکش : ۶۷
- محمدالباقر ، امام : ۱۲۰
- محمدالحسن ، از حفصیان : ۶۴
- محمدالرشید ، از جهوریان : ۳۹
- محمدالشیخ المأمون ، از شرفای مراکش : ۶۷
- محمدالشیخ المهدی بن محمدالمهدی ، از شرفای سعدی : ۶۷
- محمدالغالب : ۴۳

محمد اول چلبی، از سلاطین عثمانی: ۲۰۸
 محمد بدر، از بنی قاسم: ۱۲۰
 محمد بردی بیگ: ۲۲۹
 محمد بن تغلق، از سلاطین بهمنی: ۲۹۹
 محمد بن حسین الروادی، از روادیان:
 ۱۴۳
 محمد الراقی: ۷۹
 محمد بن دشمنزیار، از بنی کاکویه: ۱۵۵
 محمد بن رشید، از آل سعود: ۱۳۱
 محمد بن سعود، از آل سعود: ۱۳۲، ۱۳۱
 محمد بن سلیمان: ۷۶
 محمد بن سوری، از غوریان: ۲۷۱
 محمد بن شداد، از شدادیان: ۱۴۵
 محمد بن طنج اخشید، از اخشیدیه: ۷۹
 محمد بن عبدالوهاب، پایه گذار وهابیه:
 ۱۳۲
 محمد بن عرفه، از شرفای فلالی: ۶۸
 محمد بن علی، از صفاریان: ۱۶۲
 محمد بن علی، از سنوسیه: ۷۲
 محمد بن فیصل المطوع، از آل سعود:
 ۱۳۲
 محمد بن قاسم: ۲۷۶
 محمد بن قلاوون، از مالیک: ۱۰۹
 محمد بن مسافر، از آل مسافر: ۱۴۰
 محمد بن مظفر، مبارزالدین، از آل مظفر:
 ۲۴۲
 محمد بن ملکشاه، از سلاجقه: ۸۹
 محمد پنجم، از شرفای فلالی: ۶۸
 محمد پنجم، از مرینیان: ۶۰
 محمد پنجم، از نصیریان: ۴۲
 محمد پنجم الفانی، از نصیریان: ۴۲
 محمد پنجم المتوکل، از حفصیان: ۶۴

محمد المتوکل المسلوخ، از شرفای مراکش:
 ۶۷
 محمد المرتضی، از بنی رسی: ۱۱۸
 محمد المظفر، از افطسیان: ۳۹
 محمد المنتصر، از ادرسیان: ۴۵
 محمد المهدی، از بنی قاسم، ۱۱۹
 محمد المهدی القائم بامر الله، از شرفای
 مراکش: ۶۷
 محمد المؤید اول، از بنی قاسم: ۱۱۹
 محمد المؤید دوم، از بنی قاسم: ۱۱۹
 محمد الناصر، از بنی رسی: ۱۱۹
 محمد النفس الزکیه: ۶۹
 محمد الهادی، از بنی قاسم: ۱۱۹
 محمد الهادی المجید، از بنی قاسم: ۱۱۹
 محمد اوزبک، غیاث الدین، از خاندانهای
 اردوی زرین: ۲۲۹
 محمد اول، از مرینیان: ۵۹
 محمد اول، از آل افراسیاب: ۱۷۲
 محمد اول، از امویان اسپانیا: ۳۲
 محمد اول، از قرمانیان: ۲۰۵
 محمد اول، از سلاطین بهمنی: ۲۹۸
 محمد اول، غیاث الدین از سلجوقیان:
 ۱۷۸
 محمد اول، از بنی اغلب: ۵۱
 محمد اول ابن عباد، از عباسیان: ۳۹
 محمد اول الشریف، از شرفای فلالی:
 ۶۸
 محمد اول الشیخ، از واطسیان: ۶۰
 محمد اول الغالب مشهور به ابن الاحمر، از
 نصیریان: ۴۲
 محمد اول المهدی، از حمودیان: ۳۸
 محمد اول المنتصر، از حفصیان: ۶۳

محمد دوم مهدی ، امویان اسپانیا : ۳۲
 محمددهم الاحنف ، از نصیریان : ۴۳
 محمد سوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۳
 محمد سوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 محمد سوم ، از مرینیان : ۵۹
 محمد سوم ابن عبدالله ، از شرفای فلالی :
 ۶۸
 محمد سوم القسری ، از وطاسیان : ۶۰
 محمد سوم المخلوع ، از نصیریان : ۴۲
 محمد سوم المستملی ، از حمودیان : ۳۸
 محمد سوم المستکفی ، از امویان اسپانیا :
 ۳۳
 محمد سوم المنتصر ، از حفصیان : ۶۳
 محمد سوم لشکری ، از سلاطین بهمنی :
 ۲۹۸
 محمدشاه ، از سلاطین بنگال : ۲۸۳
 محمدشاه ، از سلاطین جونپور : ۲۹۴
 محمدشاه ، از سلاطین مغول هند : ۲۶۰
 محمدشاه ، از سلفوریان : ۱۹۲
 محمدشاه ، از قاجاریه : ۲۶۴
 محمدشاه اول ، علاءالدین ، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۴
 محمدشاه دوم ، غیاث‌الدین ، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۵
 محمد شاه چهارم ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۵
 محمدشاه سوم ، ناصرالدین ، از سلاطین
 دهلی : ۲۷۵
 محمدشاه سوم ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۹
 محمد ششم ، از حفصیان : ۶۵
 محمدششم ، از مرینیان : ۶۰
 محمدششم ، از نصیریان : ۴۲

محمدابن یوسف ، از شرفای فلالی : ۶۸
 محمد پنجم (رشاد) ، از سلاطین عثمانی :
 ۲۱۰
 محمد پنجم عادلشاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۶
 محمد چهارم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 محمد چهارم ، از مرینیان : ۶۰
 محمد چهارم ، از نصیریان : ۴۲
 محمد چهارم ابن عبدالرحمان ، شرفای فلالی :
 ۶۸
 محمد چهارم المنتصر ، از حفصیان : ۶۴
 محمد حسن خان ، از قاجاریه : ۲۶۴، ۲۶۲
 محمد خان سور ، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 محمد خدابنده ، از صفویان : ۲۵۵
 محمد خدابنده الجایتو ، از ایلخانان : ۲۲۶
 محمد خلجی ، اختیارالدین ، از سرداران
 غوری : ۲۷۷
 محمد دوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۳
 محمد دوم ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 محمد دوم ، از سلاطین عثمانی : ۱۱۲
 محمد دوم فاتح ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸
 محمد دوم ، از سلجوقیان : ۱۷۹
 محمد دوم ، از قرمانیان :
 محمد المنتصر ، از حفصیان : ۶۳
 محمد دوم ، از سلاجقه کرمان
 محمد دوم ابن محمد ، از شرفای فلالی :
 ۶۸
 محمد دوم البرتقالی ، از وطاسیان : ۶۰
 محمد دوم السعید ، از مرینیان : ۵۹
 محمد دوم الفقیه ، از نصیریان : ۴۲
 محمد دوم المعتصم ، از حمودیان : ۳۸
 محمد دوم المعتمد ، از عباسیان : ۳۹
 محمد دوازدهم الزغل ، از نصیریان : ۴۳

- محمد ششم ، وحیدالدین ، از سلاطین عثمانی : ۲۱۰
 محمد شیبانی، از شیبانیان : ۲۳۴
 محمد ظاهرشاه ، از پادشاهان افغان : ۳۱۱
 محمد عقلی : ۹۵
 محمدعلی‌پاشا : ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۱۰
 محمدعلی ، از زندیه : ۲۶۲
 محمدعلی‌شاه ، از قاجاریه : ۲۶۴
 محمدعین‌الدوله ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
 محمد فاتح ، از سلاطین عثمانی : ۲۴۸ ، ۲۹۹
 محمد کریم ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 محمد کریم‌خان ، از زندیه : ۲۶۲
 محمد گرای اول ، از خانهای گرای : ۲۳۶
 محمد گرای چهارم ، از خانهای گرای : ۲۳۷
 محمد گرای دوم ، از خانهای گرای : ۲۳۶
 محمد گرای سوم ، از خانهای گرای : ۲۳۷
 محمد میرزا ، از ترکمانان آق قویونلو : ۲۵۲
 محمد هشتم ، از نصیریان : ۴۲
 محمد هشتم المستمسک ، از نصیریان : ۴۲
 محمد هفتم المستعین، از نصیریان : ۴۲
 محمد نهم الصغیر، از نصیریان : ۴۲
 محمد یحیی ، از بنی قاسم : ۱۲۰
 محمد یعقوب خان ، از پادشاهان افغان : ۳۱۱
 محمود ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
- محمود ، از آل مرداس : ۹۷
 محمود، از جلایریان : ۲۴۴
 محمود، از آل مظفر : ۲۴۳
 محمود ، ناصرالدین ، از اتابکان زنکی : ۱۸۹، ۱۸۷
 محمود، ناصرالدین ، از ارتقیه : ۱۸۴
 محمود، رشیدالدوله ، از آل مرداس : ۹۷
 محمود ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
 محمود : ۲۲۱
 محمود ، از سلاطین بهمنی : ۲۹۸
 محمود ، از شادادیان : ۱۴۶
 محمود ، از صفاریان : ۱۶۳
 محمود ، بدرالدین ، از قرامانیان : ۲۰۵
 محمود ، پسر میرویس افغان : ۲۵۸
 محمود الصالح ، از ارتقیه : ۱۸۵
 محمود اول ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
 محمود اول، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 محمود اول ، ناصرالدین، از سلجوقیان : ۱۷۸
 محمود اول بگرا ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 محمود بن ابی سعید ، از تیموریان : ۲۴۶
 محمود بن بابر، از تیموریان : ۲۴۶
 محمود بن زنکی، نورالدین ، از زنکیان : ۱۸۷
 محمود بن سبکتکین : ۲۶۹
 محمود دوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 محمود دوم ، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 محمود سوم ، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 محمود شاه، غیاث‌الدین، از سلاطین بنگال : ۲۸۴
 محمود شاه ، از سلاطین جونپور : ۲۹۴

- محمودشاه، ناصرالدین، از سلاطین بنگال:
۲۸۴، ۲۸۳
- محمودشاه، از سلاطین افغان : ۳۰۱۰
- محمودشاه اول خلجی : ۲۹۶
- محمود شاه اول، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
- محمودشاه اول، ناصرالدین، از سلاطین
دهلی : ۲۷۴
- محمود شاه دوم، ناصرالدین از سلاطین
دهلی : ۲۷۵
- محمودغازان، از ایلخانیان : ۲۲۶
- محمود غزنوی، از غزنویان : ۱۶۵، ۱۵۳
۲۸۸
- محمود کاشغری : ۱۷۵
- محمی‌الدین ارسلانشاه اول، از سلجوقیان:
۱۷۹
- محمی‌الدین اورنگ زیب، عالمگیر اول،
از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
- محمی‌الدین تورانشاه اول، از سلاجقه کرمان:
۱۷۹
- محمی‌الدین طغرل‌شاه، از سلاجقه کرمان:
۱۸۰
- مرا بطون : ۵۶، ۳۶
- مراد، از ترکمانان آق‌قویونلو : ۲۵۲
- مراد اول، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸
- مرادبخش، از سلاطین مغول هند : ۳۰۵
- مراد پنجم، از سلاطین عثمانی : ۲۱۰
- مراد چهارم، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
- مراد دوم، از سلاطین عثمانی : ۲۰۸
- مراد سوم، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
- مرادگرای، از خانهای گرای : ۲۳۷
- مرتضی : ۲۳۱
- مرداویج بن زیار، از زیاریان : ۱۴۸
- مرزبان شمس‌الدوله، از آل بویه : ۱۵۰
- مرزبان صمصام‌الدوله، از آل بویه : ۱۵۰
- مرزبان عمادالدین، از آل بویه : ۱۵۱
- مرزبان اول ابن محمد، از آل مسافر : ۱۴۰
- مرزبان بن محمد، از شدادیان : ۱۴۵
- مرزبان دوم ابن اسماعیل بن وهسودان، از
آل مسافر : ۱۴۰
- مروان بن الحکم، از بنی امیه : ۲۰
- مروان دوم ملقب به الحمار : ۲۱
- مروان گالیسی : ۳۴
- مروانیان : ۹۱
- مرینیان : ۵۹
- مسافر بن ابراهیم، از آل مسافر : ۱۴۰
- مسترشد، از خلفای عباسی : ۸۹، ۲۵
- مستضیی، از خلفای عباسی : ۲۵
- مستظهر، از خلفای عباسی : ۲۵
- مستمع، از خلفای عباسی : ۲۷۸، ۲۷، ۲۵
- مستعلی، از خلفای فاطمی : ۱۹۵، ۸۴، ۸۱
- مستعین، از خلفای عباسی : ۲۶، ۲۵
- مستکفی، از خلفای عباسی : ۲۶، ۲۵
- مستکفی دوم، از خلفای عباسی : ۲۵
- مستمسک، از خلفای عباسی : ۲۵
- مستنجد، از خلفای عباسی : ۲۶، ۲۵
- مستنصر، از خلفای عباسی : ۲۷۸، ۲۵
- مستنصر، از خلفای فاطمی : ۸۱
- مسعود، فخرالدین، از غوریان : ۲۷۲
- مسعود، از غزنویان : ۲۷۰
- مسعود اول، از سلاطین غزنوی : ۱۶۲،
۲۶۸
- مسعود اول، از آل افراسیاب : ۱۷۱
- مسعود اول، از سلاجقه روم : ۱۹۸
- مسعود اول بن مودود، از ارتقیه : ۱۸۸

معز، شرف‌الدوله، از بنی‌زیری: ۵۴،۵۳
 منیث‌الدین محمد اول، از سلاجقه کرمان :
 ۱۸۰
 منیث‌الدین محمود دوم، از سلجوقیان :
 ۱۷۸
 مقتدر، از خلفای عباسی : ۲۵
 مقتدی، از خلفای عباسی : ۲۵
 مقتفی، از خلفای عباسی : ۲۵
 مقصود گرای، از خانهای گرای : ۲۳۸
 مقلد، حسام‌الدوله، از بنی‌عقیل : ۹۴
 مکتفی، از خلفای عباسی : ۲۴
 ملک‌بن‌علی ← یبغو : ۱۶۹
 ملک دانشمندغازی، از دانشمندیه : ۲۰۲
 ملک ذوالقرنین، از دانشمندیه : ۲۰۴
 ملک ذوالنون، از دانشمندیه : ۲۰۲
 ملک راجا فاروقی، از سلاطین فاروقی :
 ۳۰۲
 ملک سرور خواجه جهان، از سلاطین
 جونپور : ۲۹۴
 ملک‌شاه، از سلاجقه روم : ۱۹۸
 ملک‌شاه (اول)، جلال‌الدوله از سلاجقه
 بزرگ : ۱۸۱، ۱۷۸، ۹۲
 ملک‌شاه دوم، معزالدین، از سلاجقه بزرگ:
 ۱۷۸
 ملک شمس‌الدین ابراهیم، از دانشمندیه :
 ۲۰۲
 ملک شمس‌الدین اسماعیل، از دانشمندیه :
 ۲۰۲
 ملک عمادالدین ذوالنون، از دانشمندیه :
 ۲۰۲
 ملک مجاهد جمال‌الدین‌غازی، از دانشمندیه:
 ۲۰۲

مسعود اول، از زنگیان : ۱۸۷
 مسعود بن محمد، از سلجوقیان: ۱۹۰، ۸۹
 مسعودخان، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
 مسعود دوم، از سلجوقیان : ۱۹۹
 مسعود دوم، از غزنویان : ۲۶۸
 مسعود دوم، از زنگیان : ۱۸۷
 مسعود دوم، از آل افراسیاب : ۱۷۲
 مسعود سوم، از سلجوقیان : ۱۹۹
 مسعود سوم، از غزنویان : ۲۶۸
 مسلم، شرف‌الدوله، از بنی‌عقیل : ۹۴
 مسلم بن قریش : ۹۵
 مشرف‌الدوله حسن، از آل بویه : ۱۵۰
 مصطفی اول، از سلاطین عثمانی: ۲۰۹
 مصطفی چهارم، از سلاطین عثمانی: ۲۰۹
 مصطفی دوم، از سلاطین عثمانی: ۲۰۹
 مصطفی سوم، از سلاطین عثمانی : ۲۰۹
 مصعب، نورالدوله، از بنی‌عقیل : ۹۴
 مطیع، خلیفه عباسی : ۲۵
 مظفر، شرف‌الدین، از آل مظفر : ۲۴۲
 مظفرالدین ابوسعید، از شیانیان : ۲۳۴
 مظفرالدین زنگی، از سلغریان : ۱۹۲
 مظفرالدین سنقر، از سلغریان : ۱۹۲
 مظفرالدین شاه از قاجاریه : ۲۶۴
 مظفرالدین قزل ارسلان عثمان، از
 ایلدگریان : ۱۹۰
 مظفر دوم، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 مظفر سوم، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
 مظفر (شاه) اول، از سلاطین گجرات :
 ۲۹۲
 مظفر شاه، شمس‌الدین، از سلاطین بنگال :
 ۲۸۴
 مظفریان : ۲۴۰

معین‌الدین اکبردوم، از سلاطین مغول
 هند : ۳۰۶
 معین‌الدین لقمان اول ، از ارتقیه : ۱۸۴
 معین‌الدین ملک‌شاه سوم ، از سلجوقیان :
 ۱۷۸
 ممالیک : ۱۲۵، ۱۰۵
 مملان اول ، ابوالهیجاء ، از روادیان :
 ۱۴۳
 مملان دوم ابن وهسودان ، از روادیان :
 ۱۴۳
 مملوک، سلاطین : ۲۷۴
 مهردادالدین اسماعیل دوم ، از رسولیان :
 ۱۲۴
 مهردادالدین عمر دوم، از رسولیان : ۱۲۴
 منتشاغللری : ۲۱۰
 منتصر، از خلفای عباسی : ۲۳
 منذر، از امویان اسپانیا : ۳۲
 منذر اول‌المقصود ، از بنی‌تجیب : ۴۰
 منصور، از آل‌مظفر : ۲۴۲
 منصور، از بنی‌حماد : ۵۳
 منصور، بهاء‌الدوله ، از بنی‌مزید : ۸۸
 منصور ، از خلفای عباسی : ۲۴ ، ۳۶ ،
 ۱۱۷
 منصور، از خلفای فاطمی : ۸۱
 منصور از مروانیان : ۹۱
 منصور ارسلان‌خان : ۱۷۱
 منصور بن بلکین ، از بنی‌زیری : ۵۳
 منصور دوم ، از سامانیان : ۱۵۹
 منگلی‌گرای، از خانهای گرای : ۳۳۲ ،
 ۲۳۶
 منگلی‌گرای دوم ، از خانهای گرای :
 ۲۳۸

ملک محمد، از دانشمندیه : ۲۰۲
 ملک‌نظام‌الدین‌یاغی (یغی)، از دانشمندیه :
 ۲۰۲
 ملکه تندو : ۲۴۴
 ملوک‌الجبال : ۱۳۸
 میلکوف : ۲۰۲
 معاویه بن ابی‌سفیان : ۲۲، ۲۱، ۱۹
 معاویه دوم، از امویان : ۲۱
 معتز، از خلفای عباسی : ۲۳
 معتصم، از خلفای عباسی : ۲۴
 معتضد ، از خلفای عباسی : ۷۶، ۲۶، ۲۴
 معتضد دوم ، از خلفای عباسی : ۲۶
 معتضد، از خلفای عباسی : ۱۶۰، ۳۷، ۲۴
 معتمدالدوله قراوش، از بنی‌عقیل : ۹۴
 معز، از خلفای فاطمی : ۸۱
 معزالدوله احمد، از آل‌بویه : ۱۵۱، ۱۵۰
 معزالدوله ثمال، از آل‌مرداس : ۹۷
 معزالدوله خسروشاه ، از غزنویان : ۲۶۹
 معزالدوله منذر دوم، از بنی‌تجیب : ۴۰
 معزالدین : ۲۷۳
 معزالدین ارسلان ، از سلجوقه : ۱۷۹
 معزالدین اسماعیل ، از ایوبیان : ۱۰۲
 معزالدین بهرامشاه ، از سلاطین دهلی :
 ۲۷۴
 معزالدین جهاندار ، از سلاطین دهلی :
 ۳۰۵
 معزالدین سنجر، از سلجوقیان : ۱۷۸
 معزالدین کیقباد ، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
 معزالدین مبارکشاه دوم : ۲۷۵
 معزالدین ملک‌شاه دوم، از سلجوقه : ۱۷۸
 معزی، سلسله : ۲۷۴
 معن، بنو : ۹۵

- منگو، از مغولان : ۲۲۰
منگوتیمور : ۲۲۹، ۱۹۳
منوچهر بن شاور اول، از شدادیان : ۱۴۵
موحدون : ۴۳
مودود، رکن‌الدین، از ارتقیه : ۱۸۴
مودود، قطب‌الدین، از آل زنگی : ۱۸۷
مودود، ازغز نویمان : ۲۶۸، ۱۶۲
موسی، از ایلخانیان : ۲۲۶
موسی، ابوالفتح، از شدادیان : ۱۴۵
موسی، برهان‌الدین، از قرامانیان : ۲۰۵
موسی، از مرینیان : ۶۰
مولای اسماعیل، از شرفای فلالی : ۷۰
مولای الرشید، از شرفای فلالی : ۷۰
مؤیدالدوله علی، از آل بویه : ۱۵۱
مهددی، از خلفای عباسی : ۲۴
مهددی، از خلفای عباسی : ۲۴
مهرمردان، از آل باوند : ۱۳۶
میرانشاه، از تیموریان : ۲۴۷
میران مبارک خان اول، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
میران محمد اول، از سلاطین گجرات : ۲۹۱
میران محمد اول، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
میران محمد دوم، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
میرویس : ۲۵۸
مینگ، سلسله : ۲۲۱
مینورسکی، ولادیمیر : ۱۴۱
- ن
نادرشاه : ۳۱۱، ۳۰۹
نادرشاه (طهماسب قلی خان) : ۲۵۹
نازک، از سلاطین کشمیر : ۲۸۷
ناصر، از بنی حماد : ۵۳
ناصر، از خلفای عباسی : ۱۹۶، ۲۵
ناصرالدوله، از آل باوند : ۱۴۷
ناصرالدوله بادیس، از بنی زیری : ۵۳
ناصرالدوله حسن، از حمدانیان : ۸۵
ناصرالدوله سبکتکین، ازغز نویمان : ۲۶۸
ناصرالدین ارتق‌ارسلان، از ارتقیه : ۱۸۵
ناصرالدین خسروشاه، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
ناصرالدین‌شاه، از قاجاریه : ۲۶۴
ناصرالدین قباچه : ۲۷۸
ناصرالدین محمد، از سلاطین مغول‌هند : ۳۰۶
ناصرالدین محمد، از دانشمندیه : ۲۰۳
ناصرالدین محمدشاه سوم، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
ناصرالدین محمود، از اتابکان زنگی : ۱۸۹، ۱۸۷
ناصرالدین محمود، از ارتقیه : ۱۸۴
ناصرالدین محمود اول، از سلاجقه : ۱۷۸
ناصرالدین محمود شاه، از سلاطین بنگال : ۲۸۴، ۲۸۳
ناصرالدین محمود شاه اول، از سلاطین دهلی : ۲۷۴
ناصرالدین محمود شاه دوم، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
ناصرالدین نصره شاه، از سلاطین بنگال : ۲۸۴

- ناصرالدین همایون ، از سلاطین مغول‌هند :
۳۰۵
- ناصرخان ، از سلاطین فاروقی : ۳۰۲
- ناصرخان : ۳۰۳
- ناصرخان محمود دوم ، از سلاطین گجرات :
۲۹۱
- ناصرشاه ، از سلاطین مالوا : ۲۹۶
- نجاحی ، امرای : ۱۲۳
- نجاحیان : ۱۲۲
- نجم‌الدوله قارن ، از آل باوند : ۱۳۷
- نجم‌الدین آلپی ، از ارتقیه : ۱۸۴
- نجم‌الدین ایلغار اول ، از ارتقیه :
۱۸۴
- نجم‌الدین عمارة الیمنی : ۱۲۳
- نجم‌الدین غازی اول ، از ارتقیه : ۱۸۵
- نجم‌الدین غازی دوم ، از ارتقیه : ۱۸۵
- نحاس‌پاشا : ۱۱۳
- نزار ، پسر مستنصر خلیفه فاطمی : ۸۴
- نزاری ، فرقه : ۱۹۴
- نصر ، از بنی عقیل : ۹۵
- نصر ، از نصیریان : ۴۲
- نصر ، تاج‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۳
- نصر ، نظام‌الدوله ، از مروانیان : ۹۱
- نصرالدوله احمد (محمد بن مروان) ، از
مروانیان : ۹۱
- نصرالدین حسین ، از سلاطین کشمیر :
۲۸۸
- نصرالدین یوسف ، از سلاطین کشمیر :
۲۸۸
- نصراول ، از آل افراسیاب : ۱۷۱
- نصراول ابن احمد ، از سامانیان : ۱۵۹
- ۱۶۲، ۱۶۰
- نصر بن مروان : ۹۲
- نصره‌الدین ، از صفاریان : ۱۶۳
- نصره‌الدین ابوبکر ، از ایلدگزیان : ۱۹۰
- نصره‌الدین پهلوان محمد ، از ایلدگزیان :
۱۹۰
- نصره‌الدین یحیی ، از آل مظفر : ۲۴۲
- نصرت شاه ، از سلاطین دهلی : ۲۷۵
- نصرت شاه ، ناصرالدین ، از سلاطین بنگال :
۲۸۴
- نصرت شاه بن سیدحسن : ۲۸۶
- نصردوم ، از آل افراسیاب : ۱۷۲
- نصردوم ، از آل مرداس : ۹۷
- نصیریان (بنو الاحمر) : ۴۲
- نظام ، از سلاطین بهمینی : ۲۹۸
- نظام‌الدوله نصر ، از مروانیان : ۹۱
- نظام‌الدین یحیی ، از صفاریان : ۱۶۴
- نظام‌خان سکندر دوم ، از سلاطین دهلی :
۲۷۶
- نظام شاهیان ، سلسله : ۳۰۰
- نفیسی ، سعید : ۱۵۸
- نکوپیک (نیکوبای) : ۲۲۳
- نوح ، از سامانیان : ۱۶۰
- نورالدوله دبیس اول ، از بنی مزید : ۸۸
- نورالدوله دبیس دوم ، از بنی مزید : ۸۸
- نورالدوله مصعب ، از بنی عقیل : ۹۴
- نورالدین ارسلان‌شاه اول ، از زنگیان :
۱۸۷
- نورالدین ارسلان‌شاه دوم ، از زنگیان :
۱۸۷
- نورالدین اسماعیل ، از زنگیان : ۱۸۷
- نورالدین جهانگیر ، از سلاطین مغول‌هند :
۳۰۵

- نورالدین زنکی: ۱۰۲،۸۳
 نورالدین عمر اول، از رسولیان: ۱۲۴
 نورالدین محمد، از ارتقیه: ۱۸۴
 نورالدین محمود بن زنکی از زنگنهان: ۱۸۷
 نوردولت گسرای، از خانهای گسرای: ۲۳۶
 نورمانها: ۵۲
 نوروز احمد، از شیبانیان: ۲۳۴
 نوروز بیگ محمد: ۲۲۹
 نیکل، ا. ر.: ۳۶
 نیکوسیر، از سلاطین مغول هندی: ۳۰۶
- و
- وائق (اول)، از خلفای عباسی: ۲۶، ۲۴
 وائق دوم، از خلفای عباسی: ۲۶
 واسکوداگاما: ۲۹۲
 واسمر، ر.: ۱۵۸
 وطاسیان، سلسله: ۵۹
 وفد، حزب: ۱۱۳
 واگهلاها: ۲۹۲
 وثاب: ۹۸
 ورنکل، شاهان: ۲۹۹
 وشمگیر، ظهیرالدوله، از زیاریان: ۱۴۸
 ولاش، از آل باوند: ۱۳۶
 ولی‌الله، از سلاطین بهمنی: ۲۹۸
 ولی‌الله دهلوی: ۳۰۸
 ولی‌الدوله خلف بن احمد، از صفاریان: ۱۶۲
 ولید، از شرفای مراکش: ۶۷
 ولید اول، از بنی‌امیه: ۲۲، ۲۱
 ولید دوم، از بنی‌امیه: ۲۱
 وهابیه (آل سعود): ۱۳۱، ۱۲۹، ۷۴
- وهسودان بن مملان، از روادیان: ۱۴۳
 ویتولد، امیر لیتوانی: ۲۳۱
 ویجایا ناگاریا ویجایانگر: ۲۹۹، ۲۸۱
 ویلیام روبروکی، راهب آلمانی: ۲۲۴
- ه
- هادی، از خلفای عباسی: ۲۴
 هاردی، پ: ۳۰۴، ۲۸۲
 هارون، از بنی‌طولون: ۷۶
 هارون: ۱۷۳
 هارون التونتاش: ۱۶۷
 هارون الرشید: ۵۱، ۲۴
 هشتم، خاندان: ۲۷
 هانری سوم: ۶۲
 هرمز: ۱۲۸
 هزبرالدین داود، از رسولیان: ۱۲۵
 هشام، از امویان: ۱۲۰، ۳۲، ۲۲، ۲۱
 هشام، از شرفای فلانی: ۶۸
 هشام دوم المؤید، از امویان اسپانیا: ۳۲
 هشام سوم المعتد، از امویان اسپانیا: ۳۲
 هلاکوخان: ۲۲۶، ۲۸
 همایون، از سلاطین مغول هند: ۲۸۹
 همایون ظالم، علاءالدین، از سلاطین بهمنی: ۲۹۸
 هندال، قطب‌الدین، از سلاطین کشمیر: ۲۸۷
 هندوشاهان، سلسله: ۲۷۶
 هوارت، کلمان: ۱۴۹
 هودی، سلسله: ۵۷
 هودیان: ۳۶

یحیی، ت. و. : ۲۹۷

ی

یادگار محمد ، از تیموریان : ۲۴۶

یبنوشاه ، ملک جند : ۱۶۷

یحیی، نصره‌الدین، از آل مظفر : ۲۴۲

یحیی، از بنی زبیری : ۵۳

یحیی، حمیدالدین، از بنی قاسم : ۱۲۰

یحیی، از رسولیان : ۱۲۴

یحیی، نظام‌الدین، از صفاریان : ۱۶۴

یحیی، از سامانیان : ۱۶۰

یحیی‌القادر، از بنی ذولنون : ۴۰، ۳۹

یحیی، ابوزکریا، از وطاسیان : ۱۶۴، ۶۰

یحیی‌العامون : ۳۹

یحیی‌المظفر، از بنی تغیب : ۴۰

یحیی‌الهادی‌الی‌الحق اول، از بنی هاشمی : ۱۱۸

یحیی‌الهادی‌الی‌الحق دوم، از بنی هاشمی : ۱۱۹

یحیی‌بن‌ابراهیم ، از مرابطون : ۵۶

یحیی‌بن‌عمر، از مرابطون : ۵۶

یحیی‌بن‌غانیه، از مرابطون : ۵۷

یحیی‌محمود‌المتوکل، از بنی قاسم : ۱۲۰

یحیی‌اول ، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌اول، از حفصیان : ۶۳

یحیی‌اول ، از حفصیان : ۳۸

یحیی‌اول‌المعتلی، از حمودیان : ۳۸، ۳۳

یحیی‌چهارم ، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌دوم، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌چهارم ، از حفصیان : ۶۴

یحیی‌دوم ، از حمودیان : ۳۸

یحیی‌دوم‌الواثق، از حفصیان : ۶۳

یحیی‌سوم‌المقدم ، از ادریسیان : ۴۵

یحیای سوم المنتخب، از حفصیان : ۶۳

یزدگرد، تاج‌الدوله، از آل باوند : ۱۳۷

یزید ، از شرفای فلالی : ۶۸

یزید اول، از امویان : ۲۱

یزید سوم، از امویان : ۲۱

یزیدیان : ۱۴۰

یسومنگو، از جغتائیان : ۲۲۳

یسون تیمور ، از جغتائیان : ۲۲۴

یسون تیمور ، از مغولان : ۲۲۰

یسوگای : ۲۱۶

یغریی : ۴۲۹

یغری ، امامان : ۱۲۸

یعقوب ، از آل افراسیاب : ۱۷۱

یعقوب ، از امیرای کشمیر : ۲۸۸

یعقوب ، از نوره حکمانان آق قویونلو : ۲۵۲

یعقوب بن افصح، از رستمیان : ۴۸

یعقوب بن لیث ، از صفاریان : ۱۶۲، ۱۵۸

یعقوب بن محمد ، از رستمیان : ۴۸

یمین‌الدوله بهرام‌شاه ، از غزنویان : ۲۶۹

یمین‌الدوله محمود ، از غزنویان : ۲۶۸

یوسف ، صلاح‌الدین ، از ایوبیان : ۱۲۵

یوسف ابوحاتم، از رستمیان : ۴۸

یوسف، از شرفای فلالی : ۶۸

یوسف، ابویعقوب ، از قرامطه : ۱۱۶

یوسف ، نصرالدین، از سلاطین کشمیر : ۲۸۸

یوسف ، جمال‌الدین ، از ممالیک برجی : ۱۰۷

یوسف‌المنصورالداعی، از زیدیان یمن : ۱۲۱

یوسف‌المنصورالداعی، از بنی رسی : ۱۱۸

یوسف‌المؤمن، از بنی هود : ۴۰

۲۹۷

ی

یادگار محمد ، از تیموریان : ۲۴۶

یبنوشاه ، ملک جند : ۱۶۷

یحیی، نصره‌الدین، از آل مظفر : ۲۴۲

یحیی، از بنی زبیری : ۵۳

یحیی، حمیدالدین، از بنی قاسم : ۱۲۰

یحیی، از رسولیان : ۱۲۴

یحیی، نظام‌الدین، از صفاریان : ۱۶۴

یحیی، از سامانیان : ۱۶۰

یحیی‌القادر، از بنی ذولنون : ۴۰، ۳۹

یحیی، ابوزکریا، از وطاسیان : ۱۶۴، ۶۰

یحیی‌العامون : ۳۹

یحیی‌المظفر، از بنی تغیب : ۴۰

یحیی‌الهادی‌الی‌الحق اول، از بنی هاشمی : ۱۱۸

یحیی‌الهادی‌الی‌الحق دوم، از بنی هاشمی : ۱۱۹

یحیی‌بن‌ابراهیم ، از مرابطون : ۵۶

یحیی‌بن‌عمر، از مرابطون : ۵۶

یحیی‌بن‌غانیه، از مرابطون : ۵۷

یحیی‌محمود‌المتوکل، از بنی قاسم : ۱۲۰

یحیی‌اول ، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌اول، از حفصیان : ۶۳

یحیی‌اول ، از حفصیان : ۳۸

یحیی‌اول‌المعتلی، از حمودیان : ۳۸، ۳۳

یحیی‌چهارم ، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌دوم، از ادریسیان : ۴۵

یحیی‌چهارم ، از حفصیان : ۶۴

یحیی‌دوم ، از حمودیان : ۳۸

یحیی‌دوم‌الواثق، از حفصیان : ۶۳

یحیی‌سوم‌المقدم ، از ادریسیان : ۴۵

یوسف دوم، ازسولیان : ۱۲۴
 یوسف دوم، از نصیریان : ۴۲
 یوسف سوم، از نصیریان : ۴۲
 یوسف شاه ، شمس‌الدین ، از سلاطین
 بنگال : ۲۸۴
 یوسف عادل خان، از عادلشاهیان : ۳۰۰
 یولق ارسلان ، حسام‌الدین ، از ارتقیه :
 ۱۸۴

یوسف اول، ازسولیان : ۱۲۴
 یوسف اول ، از نصیریان : ۴۲
 یوسف اول قادرخان ، از آل افراسیاب :
 ۱۷۱
 یوسف بلکین اول، از بنی‌زیری : ۵۳
 یوسف بن تاشفین، از مرابطون : ۵۶
 یوسف چهارم، از نصیریان : ۴۳
 یوسف خاص : ۱۷۵
 یوسف دوم، از آل افراسیاب : ۱۷۳

